

دانش

۳۳
بهار ۱۳۷۲
ژوئن ۱۹۹۳ م

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

در محفل درد - شش نهم صفائی
در صومعه از انوشیروان نندی
در آرزو از یار نهم صفائی
در کتب پنج جلدی نهم صفائی
در مکتب و مکتب بطلالت گذرانیم
در جگر سوشان روم بیکه بیایم
از گلشن دلداری سی رویانی
در غلوتستان زخمی هست نندی



قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

- * مجله سه ماهه «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و آسیای مرکزی و افغانستان می باشد.
- * بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو و انگلیسی اختصاص می یابد.
- * مقالات ارسالی ویژه «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.
- * به نویسندگانی که مقاله آنها برای چاپ در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.
- * مقاله ها باید تایپ شده باشد. باورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.
- * «دانش» کتابهایی را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی و پاکستان شناسی معرفی می کند. برای معرفی هر کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.
- * آراء و نظریات مندرج در مقاله ها، نقدها و نامه ها ضرورتاً مبین رای و نظر مسئول راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.
- * هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید:
- * فصلنامه دانش در ویرایش مطالب آزاد است مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود باز پس فرستاده نمی شود.

مدیر مسئول دانش

راینوی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ — کوچه ۲۷ — ایف ۲/۶ — اسلام آباد — پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ — ۲۱۰۲۰۴

۳۳
بهار ۱۳۷۲
ژوئن ۱۹۹۳ م

دانش

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسؤول

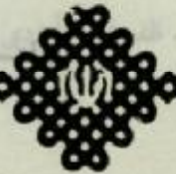
رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاره

دکتر سید علی رضا نقوی



قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

شناخت

این مجله سه ماهه دانش را مشتمل بر بخش زبان و ادب فارسی و اشتراکات فرهنگی و فرهنگی است. شماره ۲۷۴۱ از ۳۶۸۱ شماره اول تاکنون در بخش دیگر به مقالات اردو و

علاقه‌مندان در پاکستان و هند و بنگال و سایر کشورهای مجاور

به نویسندگانی که مقاله آنها برای چاپ در دانش انتخاب می‌شود، حق التحریر مناسب پرداخت می‌شود.
مقاله‌ها باید چاپ شده باشند. باورهای علمی و توضیحات و توضیحات در این باره در شماره ۲۷۴۱ از ۳۶۸۱ شماره اول دانش در زمینه‌های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و آریستوکراسی و پاکستان شناسی معزق می‌گردد. برای معزق هر مقاله در نسخه از آن به دفتر دانش ارسال شود.
دانش در هر شماره یک بخش اختصاصی دارد. ضرورتاً متن رای و نظر نویسندگان در این بخش در هر شماره دانش ارسال فرماید.

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۲/۶، اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۲۱.۱۴۹ - ۲۱.۲۰۴

حروف چینی: بخش کامپیوتر رایزنی

چاپ خانه: آرمی پریس - راولپندی



پاکستان

فهرست مطالب

دانش شماره ۳۳

سخن دانش

بخش فارسی:

- کشمیر بعنوان ایران صغیر ۱۱
- دکتر محمد کلیم سهرامی
- خدمات دانشوران و صوفیان پهلواوری شریف به ۲۱
- استاد محمد سعید احمد شمسی
- ادبیات فارسی ۴۳
- نظری به خلاصه المناقب
- دکتر سیده اشرف ظفر
- تحقیق درباره احوال و آثار سلطان یاهو ۶۷
- دکتر سلطان الطاف علی
- ارزش تاریخی شاهنامه ۷۹
- دکتر عصمت نسرین

شعر فارسی و اردو:

- ۱۱۷ ۱
- ۸ 8
- ۱۸ 18
- شیخ سعدی شیرازی، صوفی محمد افضل فقیر،
- صاحبزاده سید رضی شیرازی،
- خواجه حافظ شیرازی، سید فیض الحسن فیضی،
- دکتر سید هاشم قطره، دکتر محمد اکرم شاه،
- وارث کرمانی، ظفر اکبر آبادی، مسعود قریشی،
- سعید گوهر

- ۱۳۱ موعظی مطبوعات مروج اسلام در ایران صغیر از
دکتر پرویز اذکابی
- ۱۳۷ اخبار فرهنگی جلسه موعظی کتاب مروج اسلام در
ایران صغیر، سفر هیئت وزارت فرهنگ و
ارشاد اسلامی به پاکستان
- ۱۴۵ وفیات دکتر محمد باقر، میرزا مقبول بیگ بدخشانی

بخش اردو:

- ۱۵۵ دکتر سید محمد اصغر مرزا عبدالقادر بیدل - حیات اور کلام
- ۱۶۷ اکبر الدین صدیقی امجد حیدر آبادی
- ۱۷۴ کتابہائیکہ برای موعظی دریافت شد
- ۱۷۶ مجلہ های کہ برای دانش دریافت شد
- ۱۷۸ مقالاتیکہ برای دانش دریافت شد
- ۱۷۹ درست نامہ دانش شمارہ ۳۲

بخش انگلیسی:

- A Persian Scholar of Bengal Dr. Umme Salma 1
- Towards Understanding Firdausi Syed Akhtar Husain 8
- The Night of Martyrdom Mrs. Sarojine Naido 18

سخن دانش

به قراری که مسموع افتاده است "مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی" وزارت جلیله فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران در صدد است که با معاضدات خاص رایزنی فرهنگی و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، در اوایل شهریور ماه سال کنونی، سمیناری تحت عنوان "پیوستگیهای زبان فارسی با زبانهای محلی شبه قاره" برگزار کند. دانش از این فرصت استفاده می برد که "سخن" خود را در حول چنین موضوع مهمی که مورد توجه و اقبال همه محققان منطقه است، بیان کند و از اولیای با فرهنگ و فهیم و فضیل وزارت محترم مزبور و نیز قاطبه دانشیان ایران و کشورهای همجوار بخواهد که به این امر عظیم توجه کافی و سزاوار مبذول فرمایند، به بیان دیگر باید گفت: نیت خیر مگردان که مبارک فالی است.

شناخت حدود و ثغور روابطی که زبان و ادب و فرهنگ فارسی با همتهای محلی خود در منطقه شبه قاره به هم رسانیده. امری واجب و ضروری است و هم و غم جم غفیری از دانشمندان پاکستانی و هندی و بنگلادشی و سریلانکائی و بوتانی وغیره را در خلال زمانهای دراز به خود معطوف داشته است و از سوی دیگر هم مسلم است که تأثیرات مختلف این ارتباطات، در وجوه گوناگون اندیشه های معنوی و اعتقادی و نیز امور محسوس و عینی و علمی جوامع ما حضوری همه جانبه دارد و هیچ بخش از اصول و حتی

متفرعات حیاتی سکنه این حوزه پهناور نیست که به نحوی از مشترکات فی مابین مایه برنگرفته باشد. تا آنجا که آثار ادبی، جغرافیائی، تاریخی، عرفانی، کشاورزی، پزشکی، ریاضی، شیمیائی و غیره مضبوط در کتب سلف همه و همه مشحون از پیوستگیهای متقابل است و به واقع قلمرو پهناوری را در کلیه شقوق علمی و عینی پدید آورده که مرزهایی به گستردگی نیمی از آسیا پیدا کرده است.

اینک انتظار آن را نباید داشت که باوجود فسحت میدان ارادتی که نموده شده، مردان سخنگوی به عرصه پانهند و در پهنه های متعددی از روا بسط فرهنگی منطقه که مشهود است و نیز ذکر شمه ای از زندگی مردان و زنان فارسی گوی و بیان حالی از مشکلات و مضایق موجود برای اعتلاء سطح تعلیمات عمومی و بسیاری نکات دیگر آن گوی زنند.

ما به نوبه خود امیدواریم که استقبال شایسته ای از این نهمت خیر به عمل آید و جمع کثیر و ارزنده ای از استادان و پژوهشگران و دانشجویان علاقه مند به صورت فعال در آن شرکت جویند و اینک که فرصتهائی چنین مستوفی در اختیار اهل طلب قرار گرفته است، سعی مشکور خویش را بر آن استوار دارند که ایام سمینار هرچه پربارتر و پرثمرتر بگذرد و ان شاء الله از آثار خیر آن نیز نوشته ها و کتب ذیقیمت و ماندگاری چاپ شود.

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان هم در خلال عمر بیست و چند ساله خود نشان داده است که کانونی علمی و تحقیقی و ارجمند است و مصالح جامعه دوستداران ادب و فرهنگ منطقه را به خوبی شناسائی کرده و سرلوحه کار و هم شعار و دثار خود قرار داده است. باشد که این بار نیز از هم اکنون

ترتیبات امر را از هر حیث چنان فراهم آورند که همه مطالب سخنرانیها و مقالات علمی گرد آوری و به سرعت لازم ویراستاری و چاپ شود و تا هنگام انعقاد سمینار که ظاهراً در دهه اول شهریور ماه خواهد بود در دسترس دستداران قرار گیرد.

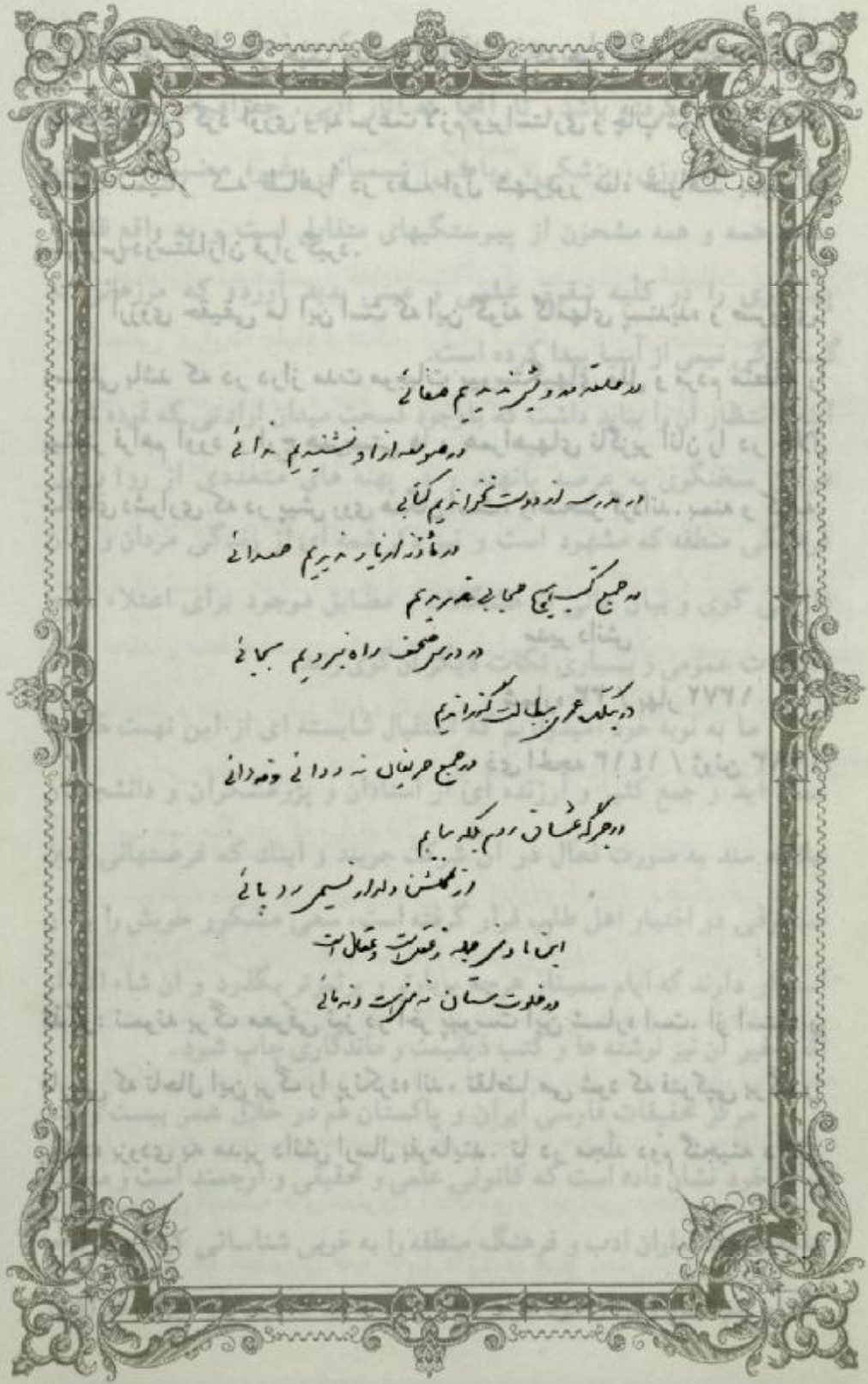
آرزوی حقیقی ما این است که این گونه گامهای پسندیده و ضروری، وسایلی باشد که در دراز مدت موجبات پیوستگیهای ملل و مردم منطقه را بیشتر فراهم آورد و ارج همزیستی ها و همراهیهای ناگزیر آنان را در خلال سالهای دشواری که در پیش روی همگان است، واضحتر گرداند. بمنه و کرمه.

مدیر دانش

شماره ۳۳ / بهار ۱۳۷۲

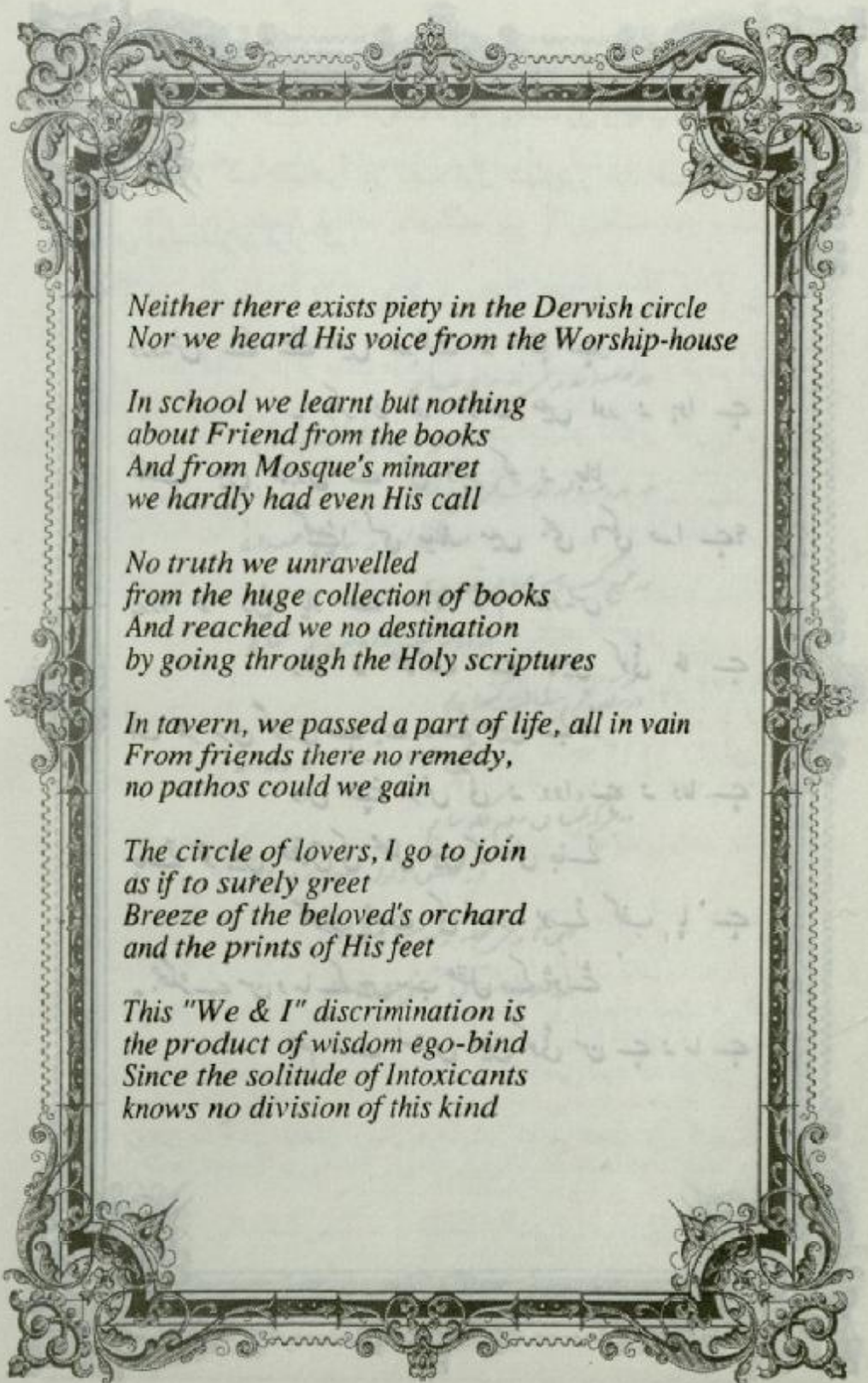
ذی الحجه ۱۴۱۳ / ژوئن ۱۹۹۳

تذکر: نمونه برگ معرفی نیز در آخر پیوست این شماره است. از استادان فارسی که تاحال این برگ را پرنکرده اند، تقاضا می شود که فتوکپی برگ را پرکرده بزودی به مدیر دانش ارسال بفرمایند. تا در مجلد دوم گنجینه دانش چاپ شود.



در مکتب مدد و شیریندیزیم صفای
 در هر صندل از او نشینیم نهانی
 در هر سر از دوست نگرانیم گمانی
 در آفتاب از او نشینیم صفای
 در هیچ کسب هیچ میانیم خبری
 در در صحن راه نبردم سبانی
 در بنگه عمر سبالت گنوا نیم
 در صحن عربیان نه در دانی و نه دانی
 در هر که عشاق رسم بگداییم
 در گمشدن دلدار نسیم در پانی
 این ادر عهد و قدرت و عقل است
 در دولت مستان نه نرسیت و نه پانی

درویش کے حلقے میں صداقت نہ صفا ہے
 یہ ذکر نہ تھا صومعہ میں اور نہ ہوا ہے
 مکتب میں کتابوں سے بھی دلہر کو نہ جانا
 کہیں! کسی مینار میں بھی اسکی صدا ہے؟
 پردہ نہ رخ یار سے سرکا دم تدریس
 رستہ نہ صحائف سے ہمیں کوئی ملا ہے
 اک عمر مری گزری ہے بت خانے میں بے کار
 واں اپنے مرض کی نہ دوا ہے نہ دعا ہے
 جاتے تو ہیں عشاق کی محفل میں کہ مل جائے
 گلزار محبت کی جو بوئے کف پا ہے
 یہ جھگڑے من و ما کے ہیں سب عقل کے شوٹے
 ہم مست الستوں میں کوئی من ہے نہ ما ہے



*Neither there exists piety in the Dervish circle
Nor we heard His voice from the Worship-house*

*In school we learnt but nothing
about Friend from the books
And from Mosque's minaret
we hardly had even His call*

*No truth we unravelled
from the huge collection of books
And reached we no destination
by going through the Holy scriptures*

*In tavern, we passed a part of life, all in vain
From friends there no remedy,
no pathos could we gain*

*The circle of lovers, I go to join
as if to surely greet
Breeze of the beloved's orchard
and the prints of His feet*

*This "We & I" discrimination is
the product of wisdom ego-bind
Since the solitude of Intoxicants
knows no division of this kind*

دکتر محمد کلیم شہرامی
دانشگاه راجشاهی - بانگلادیش

کشمیر بعنوان ایران صغیر

این سبزه و این چشمه و این لاله و این گل
آن شرح ندارد که بگفتار درآید

مناظر زیبای طبیعت را که عرفی شاعر نغز گفتار و لطیف طبع در بیت بالا اشاره کرده است، بدون شك گنجانیدن آن در قالب الفاظ و کلمات ممکن نیست اما اگر اجتماع همه این زیباییها در نقطه ای امکان پذیر باشد بدون مبالغه يك حقیقت مجسم را بصورت وادی کشمیر بوجود خواهد آورد. به خاطر، همین طبیعت زیبا و دلفریب بود که کشمیر همواره مرکز آرزوی پادشاهان هند بود. از مطالعه کتابهای تاریخ برمی آید که آوازه آب و هوای خوش و روح پرور و خوبانِ ملیح و سیه چشم این منطقه نه تنها به گوش همسایه ها بلکه نقاط دورتر نیز رسید و لطیف طبعان و شعراء بمناسبت زیبایی و دلفریبی اش نام آنرا چون نگین در انگشتر اشعار خود به کار بردند و بخوبی و زیبایی آنرا مثال می آوردند و می آورند.

از لحاظ تاریخی و سیاسی کشمیر را می توان بچند دوره تقسیم کرد: (۱) دوره شهمیری، مدت سلطنت ۲۲۵ سال (۲) دوره چک، مدت سلطنت ۲۷ سال (۳) عهد افغانان، مدت سلطنت ۶۸ سال (۴) عصر سیکها، مدت سلطنت ۲۸ سال (۵) دوره دوگراها، مدت سلطنت ۱۸ سال تا ۱۹۴۷ میلادی.

سید عبدالرحمن ترکستانی (یا خراسانی بقول مؤلف واقعات کشمیر) معروف به بلبل شاه یا بلال شاه یا سید شرف الدین پیر و شاه نعمت الله ولی فارسی و طریقه. شهاب الدین سهروردی، نخستین کسی بود که برای تبلیغ دین مبین اسلام در کشمیر وارد شد. راجای هندوی کشمیر بنام "رتتنجانا" بدست وی اسلام قبول کرد و او اوکین پادشاه مسلمانی بود که با اسم صدرالدین سه سال حکمرانی کرد. حقیقت آنست که دوره شهمیری در کشمیر يك دوره طولانی از لحاظ فرهنگی و مذهبی و علمی برای اشاعه اسلام و مورد ارتباط بین کشمیریان و ایرانیان قرار گرفت. اوکین قطعاً تاریخ که در کشمیر بمناسبت وفات بلبل شاه نوشته شده و اثر خواجه محمد اعظم می باشد اینست:

سال تاریخ وصل بلبل شاه

بلبل قدس گفت، خاص الله

۷۷۷ هـ ق

شعر فارسی که در بالا ذکر شده اگرچه بیتی از اوکین ماده تاریخ می باشد اما آنرا از حیث اوکین شعر فارسی در کشمیر نمی توان شناخت زیرا از پختگی آن هویدا است که چندین سال پیش از این بیت هم در کشمیر شعر و شاعری فارسی رواج داشته، ولی در آثار کتبی آغاز شعر فارسی در کشمیر بنظر نمی رسد. در ادبیات فارسی کشمیر بواسطه زیبایی طبیعت و مهر و یانش، همواره توجه بیشتر شعراء را بخود جلب کرده و در افکار و اشعار ایشان راه یافته است. حافظ شیرازی (م ۷۹۲ هـ ق) که هیچ وقت مسافرت بکشمیر نکرده در شعر خود از "سبه چشمان کشمیر" ذکر نموده است: بشعر حافظ شیراز می رقصند و می نازند سبه چشمان کشمیری و ترکان سرقندی

پس از پنجاه سال وفات بلبیل شاه يك عارف ربّانی و حق پرست که در کشمیر معروف به "امیر کبیر" و "شاه همدان" است همراه هفتصد نفر از سادات و عرفا و فضلا از ایران سه بار وارد کشمیر شد که از حیث مجموع توقف وی در آنجا چهل و شش ماه بشمار می آید. ورود مسعود امیر کبیر نه فقط از نظر تبلیغ و اشاعه دین اسلام دارای ارزش می باشد بلکه بین دو ملک ایران و کشمیر روابط ادبی و فرهنگی، صنعتی و مذهبی و علمی برقرار گردید. و می توان گفت که کشمیر اوّلین منطقه ای در شبه قاره محسوب می شود که تبلیغ و توسعه اسلام بوسیله زبان فارسی در اینجا بعمل آمد. بعد از وفات شاه همدان پسر وی سید محمد همدانی باتفاق علماء و عرفاء و سادات از ایران بکشمیر آمد و کارهای ناقص پدر را تا مدت دوازده سال باانجام رسانید. بقول شیخ سعدی: "اگر پدر نتواند، پسر تمام کند"

تعداد همراهان وی از هشتصد تا هزار و دوست گفته می شود. از این ظاهر می گردد که پدر و پسر هر دو تقریباً شانزده سال و نیم در هر گوشه و کنار کشمیر پیام اسلام را رسانیدند و کتب مذهبی و دینی را برای رهنمائی مردمان کشمیر نوشتند. از زیبایی طبیعت و هوای تازه و خوشگوار کشمیر بعضی از همراهانشان آنقدر تحت تأثیر گرفتند که در همین جا سکونت اختیار کردند و خود را جزو کشمیریان دانستند. توسط ایشان مساجد و درسگاهها و کتابخانه ها در جای مختلف کشمیر بنا شد. علامه اقبال لاهوری در نتیجه همین خدمات شاه همدان در کتاب خود بنام "جاوید نامه" اشعاری گفته است که سه بیت را ذکر می کنیم.

سید السادات ، سالار امم دست او، معمارِ تقدیر امم
 خطّه را آن شاه دریا آستین داد علم و صنعت و تهذیب و دین
 آفرید آن مرد، ایران صغیر با هنرهای غریب و دلپذیر
 خلاصه کشمیرها بیاد بود امیر کبیر در وسط سریناگر خانقاهی بنام
 "خانقاه معلی" بنا کردند که تا امروز آثارش باقی است.

برای استوار کردن روابط فرهنگی و سیاسی بین ایران و کشمیر سفرای
 هر دو دولت در دربار سلاطین مأموریت داشتند. پسر امیر تیمور شاهرخ
 میرزا (۱۴۰۴ - ۱۴۴۷م) در دربار سلطان کشمیر بنام سلطان زین العابدین
 گروهی از علماء و فضلا و دانشمندان را با کتابهای پُر ارزش عربی و فارسی
 برای استفاده کشمیرها فرستاد و دیگر اینکه در میان سلطان زین العابدین و
 سلطان ابو سعید مرزا پادشاه ماوراء النهر (۱۴۵۲ - ۱۴۶۷م) ارتباط
 سیاسی و فرهنگی برقرار بود و سوّم اینکه سلطان حسین شهمیری (۱۴۷۲ -
 ۱۴۸۴م) و سلطان خراسان (سلطان حسین میرزا) بایکدیگر تبادلۀ سفراء هم
 می کردند. میر شمس الدین عراقی از حیث سفیر و نماینده دولت ایران در
 کشمیر مأمور بود و توسط همین عالم کم نظیر مسلک شیعی در کشمیر رواج
 گرفت. سلاطین شهمیری با زبان و ادبیات فارسی علاقه بیشتر داشتند و تحت
 سر پرستی ایشان زبان فارسی در سراسر مملکت زبان رسمی قرار گرفت.
 سلطان زین العابدین بنیان یک دار الترجمة نهاد و دستور داد که کتابهای
 تاریخی و علمی او از سانسکریت بفارسی ترجمه شود. ملا احمد کشمیری
 کتاب مقدس هندوان "مها بهارت" را بفارسی ترجمه کرد. همین ملا احمد

کشمیری تاریخ منظوم کشمیر معروف به "راج ترنگینی" را بنام "بحر الامصار" بزبان فارسی منتقل کرد. یکی از علمای مشهور دربار سلطان زین العابدین بنام پندت بوده بهت "شاهنامه فردوسی" حفظ کرده بود و گاهی اشعار شاهنامه را پیش سلطان می سرانید تا او لذت ببرد. سلطان زین العابدین خود شعر می ساخت و قطب تخلص می کرد. در دوران شهمیری "فتاوی شهابی" از ملك الشعراء احمد کشمیری "و تاریخ کشمیر" از قاضی ابراهیم بزبان فارسی تألیف شد. از علماء و فضلا و دانشمندان و شعراء ملا حسین غزنوی، قاضی میر علی، سید محمد امین، مولانا احمد رومی، منطقی اویس، مولانا کبیر، مولانا جمال الدین، مولانا قادری، و ملا فصیحی را می توان نام برد که ایشان در پیشرفت زبان و ادبیات فارسی خدمات ارزشمندی انجام دادند. بعلمت ورود هنرمندان و ماهران فن از ایران در کشمیر کنده کاری، خطاطی، شال بافی، چکن دوزی، قالی بافی، صحافی و زرگری پیشرفت کرد. حقا اگر دوره شهمیری را دوره زرین زبان و ادبیات فارسی در کشمیر و یا کشمیر را ایران صغیر می گویند، مبالغه نیست.

در عهد سلاطین چک پیشرفت زبان و ادبیات فارسی اهتیتی کمتر نداشت. یوسف شاه چک و حسین شاه چک خود شعر می گفتند و نیز تربیت شاعران و دانشمندان را وظیفه خود می دانستند. گروهی از شعراء و فضلا مثل بابا طالب اصفهانی، ملا مهری، ملا نامی اول، ملاتامی دوم و میر علی از ایران وارد کشمیر شدند. میر علی علاوه بر شعر گونی خطاط یگانه روزگار خود بود و توسط بابا طالب اصفهانی شاعری و منطق و فلسفه

آموخت و در بین مردم سند قبولیت داشت. در شاعران محلی ملاً محمد امین و ملاً احمد هر دو در آن زمان شهرت داشتند و در میان دانشمندان محلی چند نفر دیگر مثل مولوی فیروز ثانی و قاضی موسی شهید هستند که اسم ایشان را باید برد. در ردیف ایشان محمد یعقوب صرفی یکی از شخصیت برجسته ای بود که به تقلید نظامی گنجوی خمسه ای نوشته که بنام مسلك الاخبار، وامق و عذرا، مغازی النبی، لیلی و مجنون و مقامات مرشد معروف است. غیر از این در عرفان و تصوف به پیروی از عبدالرحمن جامی بطرز "لوايح" و در نثر فارسی روایح نوشت. از تصانیف دیگر مولانا صرفی مناسك حج، رساله اذکار، صحیح بخاری، حاشیه توضیح و تلویح، کنزالجواهر و دیوان شعر فارسی پُرازش می باشد. تفسیر قرآن کریم بنام "مطالب الطالبین" از اوست که بتکمیل نرسید. "تذکره العارفين" درباره احوال و آثار عارفان کشمیر اثر بابا علی رینه است. همچنین درباره مسائل شرعی مولانا جعفر "رموز الطالبین" بتالیف آورد. "رساله سلطانیه" از شیخ احمد چاگلی و تذکره المرشدین "از خواجه میرم بزاز، "ورد المریدین" و شرح آن بنام "دستور السالکین" از بابا داؤد خاکی درباره شیخ حمزه مخدوم کشمیری می باشد. پیرامون تاریخ سلاطین چک "مختصر تاریخ کشمیر" و بهارستان شاهی نیز نوشته شد.

در هنگامیکه کشمیر بدست جلال الدین اکبر یکی از سلاطین بزرگ هند فتح شد عده زیادی از شاعران ایرانی و هندی همراه سلاطین مغول تیموریه مثل اکبر، جهانگیر، شاهجهان و عالمگیر بمسافرت کشمیر می رفتند. بعضی

از اینها در کشمیر اقامت گزیدند. از میان ایشان طالب اصفهانی، محمد جان قدسی مشهدی، ملا طغرا مشهدی، محمد قلی سلیم تهرانی، ابوطالب کلیم و غیره را می توان نام برد. در نتیجه سرپرستی شاهان مغول در این دوره کثرت شاعران هندی و ایرانی آنقدر بود که اسم همه را نمی توان ذکر کرد. ملا طاهر غنی کشمیری، محسن فانی کشمیری، مشتاق کشمیری و غیره در همین زمان می زیستند و در اصل کشمیر با وجود ایشان مثل ایران صغیر شده بود.

پس از سقوط مغولهای تیموریه در هند کشمیر تحت تسلط افغانان در آمد. و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی مثل دوره های قبل بنظر نمی رسد. زیرا استاندار کشمیر که از طرف دولت افغانستان مأمور می شد بعلمت زبان مادری خود، شاعران و دانشمندان کشمیری را تحت سرپرستی دولت قبول می کرد ولی بسبب فاصله در بین کشمیر و افغانستان روابط ادبی و فرهنگی همواره برقرار نمانده بود. البته راجا سکھ جیون مل (استاندار کشمیر) نه فقط علاقه ای بشعر فارسی داشت بلکه شاعر هم بود. او بنا بر دستور خود هفت نفر از شاعران نغز گوی آن زمان را مأمور کرد که "شاهنامه کشمیر" بنویسند. اسم آنها ملا محمد توفیق، ملا محمد علی متین، محمد جان سامی، رحمت الله نوید، ملا راجح، عبدالوهاب شایق و سعد الله شاه آبادی می باشد. از مثنوی نگاران سعد الله شاه آبادی مصنف "باغ سلیمان" در بیان جور حاکمان و مثنوی "منظوم السعد" درباره سیرت رسول صلعم شهرت بسزائی دارد. ملا اشرف بلبل خمسه ای سرود که مشتمل بر مثنوی مهر و ماه، هشت بهشت،

هشت اسرار، رضانامه، دهیمال ناگرای است. *شاعران محلی ملا محمد امین*
 از نویسندگان این دوره شیخ محمد چشتی مؤلف "زبدة الآثار" که ترجمه
 "بہجت الاسرار" از رسالہ شیخ عبدالقادر جیلانی (رح)، ملا عطاء اللہ
 خانقاهی مؤلف "خزینة الاعدادیه"، شیخ محمد رفیقی مؤلف "تحفة الاجاب" و
 "مصابیح الدجی"، ملا حسینی کشمیری مؤلف "عجائب البلدان"، خواجہ
 عبدالکریم مؤلف "تاریخ نادر" (نادر نامہ)، پندت بیریل کاجرو مؤلف تاریخ
 کشمیر را نمی توان فراموش کرد، غیر از این پندت دیارام کاجرو خوشدل شاعر
 نغز گوی این عصر بشمار می رود. پندت بهوانی داس کاجرو نیکو، محتشم
 خان فدا، شرف الدین خان فرحت، احسن اللہ خان راضی، لطف اللہ بیگ
 صہبا از شاعران این زمان محسوب می شوند ولی مثل زمان گذشته شاعری
 بزرگ و برجسته که دارای شعرهای زیبا و خوش قریحه ای باشد، در این
 دوره دیده نمی شود. *شاعران محلی ملا محمد امین*
 در زمان سیکها بعثت هرج و مرج سیاسی ادبیات فارسی اهمیت و ارزش
 قبلی را از دست داد. فقط چند نفر از شعراء و مؤرخین که علاقه ای به فارسی
 داشتند کتابهای زیر را تصنیف کردند: بابا کمال الدین (نور نامہ)، حمید اللہ
 شاه آبادی (چای نامہ، ناپرسان نامہ، اکبر نامہ) بشمول چهار مثنوی دیگر که
 بعنوان خمسه معروف است، پندت بیریل کاجرو وارسته که مختصرالتواریخ یا
 مجموع التواریخ را از عهد افغانان تا دورہ سیکها تدوین نمود. *شاعران محلی*
 در دورہ اخیر که راجگان دوگرا حکمران کشمیر بودند، زبان فارسی از
 حیث زبان رسمی و افتاد، ولی روابط ادبی و فرهنگی زبان و ادبیات فارسی

که با کشمیر از ششصد سال گذشته استوار بود کما بیش باقی ماند نظر باینکه در کشمیر اشاعه و توسعه اسلام بوسیله زبان فارسی بعمل آمده بهمین سبب مردم آن دیار وابستگی مذهبی و احترام دینی را برای زبان فارسی تاکنون قائلند. اگرچه از طرف دولت سرپرستی و پشتیبانی بعمل نمی آید ولی زبان فارسی در قلبهای مردم جاگرفته است.

هدف از این معرفی شرح مختصر زبان و ادبیات فارسی در کشمیر بود و اینک برخی از دلایل آن را که به چه مناسبتی در کتابهای ادبیات و تاریخ، کشمیر بنام "ایران صغیر" ذکر شده است در زیر می آوریم:

۱- از حیث شادابی و زیبایی، مناظر طبیعی و منطقه ای سرسبز کوهستانی و آب و هوای لطیف و پاکیزه کشمیر با قسمت شمالی ایران شباهت دارد.

۲- علتی دیگر اظهار و. ج. مودی در طی مقاله ای بعنوان "کشمیر و ایرانیان قدیم" می باشد که کشمیر نیز یکی از کشورهایی بود که دین و نفوذ زرتشتی را قبول نموده و ارتباط هم کیشی را با ایران قدیم داشته است.

۳- بعد از اشاعه اسلام، افکار، تصوف، شعر، ادبیات، فنون و دیگر هنرهای ایران در کشمیر نفوذ زیادی پیدا کرد و در آثار هنری و ادبی بعد از ایران، کشمیر از مهمترین مراکز هنر و ادب فارسی بشمار می رود.

۴- بنا بر تحقیقات زبان شناس معروف بنام "جارج گریسن" زبان کشمیری مثل زبان پشتو یکی از زبانهای ایرانی می باشد.

منابع مورد استفاده در این مقاله

- ۱- تذکره شعرای پارسی زبان کشمیر (خواجه عبدالحمید عرفانی)، چاپ تهران
- ۲- پارسی سرایان کشمیر (دکتر گ. ل نیگو) چاپ تهران
- ۳- کشمیر (تاریخ کشمیر) (دکتر الحاج ج.م.د. صوفی) در دو مجلد، چاپ لاهور
- ۴- مجله آجکل، ۱ اکتبر ۱۹۶۷ میلادی، چاپ دهلی.
- ۵- پایان نامه دکتری بعنوان "ورستی" (دکتر احمد شاه) کتابخانه دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران.
- ۶- پایان نامه دکتری بعنوان "مشتاق کشمیری" (دکتر شمس الدین احمد) کتابخانه دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران.
- ۷- مجله "اند و ایرانیکا" (دسامبر ۱۹۶۳ میلادی) چاپ کلکته
- ۸- جاوید نامه (اقبال لاهوری) چاپ لاهور
- ۹- فارسی گویان پاکستان - دکتر سید سبط حسن رضوی، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - چاپ راولپندی ۱۹۷۲م

مغالطه عاقته الورود (۳) حواشی صدرا (۴) حاشیه شرح سلم (۵) حاشیه قاضی مبارک (۶) حاشیه (تلویح) وغیره.

وی زبان فارسی را بخوبی می دانست و بآن زبان شعر می سروده از آثار فارسی که از وی بجا مانده یکی دیوان فارسی است که (متأسفانه) هنوز چاپ نشده است.

غزلهایش پر از سوز و گداز می باشد که نمونه ای چند از اشعار فارسی وی را در ذیل می آوریم:

حدیث سوز بود سر بسر بیان مرا سوای شمع نه فهمد کسی زبان مرا
ز بسکه آتش عشق تو سوخت جان مرا ز دود آه شناسند آستان مرا
سکون سلسله زلف او غنی افسوس خراب کرد و پریشان خاندان مرا

وه چه کرد افسون گری چشم جادوی دگر جلوه من شد نظر بند دو ابروی دگر
می کند افسون گری بر چشم جادوی دگر گرد تسخیر دو دیده بر دو ابروی دگر (۴)

هست از فیض یدالله قوت باطن غنی

گو بظاهر دست ما را زور با زوی دگر (۵)

روشنی در دل ز داغ دیگر است کعبه دل را چراغ دیگر است

کی غنی فارغ شود زین مدرسه درس عشقت را فراغ دیگر است (۶)

حضرت سید العلماء مولانا احمدی:

وی یکی از شعرای نامور و صوفیان پهلواری شریف می باشد. درباره وی اطلاعاتی زیاد در دست نیست. جزاین که وی علوم متداوله را از پدر خود مولانا وحیدالحق کسب نمود. سپس بتدریس پرداخت و نیز بعد از رحلت پدرش در مدرسه مجیبیه پهلواری شریف تدریس را ادامه داد. برای فضل و دانش وی همین کافی است که شاعر برجسته پهلواری شریف حضرت فردالاولیا فرد یکی از شاگردان وی بوده است. وی صاحب دیوان نیز بود که اکثر اشعارش از بین رفته است. اینک برای نمونه دو قطعه یک رباعی از اشعارش که از دست برد ایام مصون مانده است، نقل می نماییم:

دی پیر مغان بگوش من گفت چنین رندی کن و می بنوش و عزلت بگزین
بخشنده گناه تو که داری در دست دامن مجیب دعوة المضطربین (۷)

یک چند ز خود ترا جدا دانستم چندی همه خویش ترا دانستم
از نعمت شیخ رفته رفته آخر بنده بنده خدا دانستم (۸)

کار ما از دست رفت و دست ما از کار رفت
کار ما آخر شد و آخر ز ما کاری نه شد
بس که سرگردان شدم چون گرد با دامن هنوز
مشت خاک ما غباری کوچه یاری نه شد (۹)

مولانا شرف الدین:

نام وی شرف الدین محمد هادی بود. وی روز اول رجب ۱۳۳۵ هجری قمری مطابق سال ۱۸۸۹ میلادی توکد یافت. و علوم رسمی را از نابغه روزگار مولانا محمد حسین فرا گرفت. سپس در حلقه ارادت یکی از مرشدان پهلواری شریف و عموی خود فردالاولیا فرد در آمد. پس ازان در شب بیست و یکم ربیع الاخر ۱۲۸۶ هجری به سجاده نشینی خانقاه جنیدیه منصوب گردید. در سال ۱۲۸۳ هجری برای زیارت حرمین شریفین به سرزمین حجاز سفر نمود و روز سوم ذی الحجه ۱۲۸۹ هجری برابر با ۱۸۷۲ میلادی داعی اجل را لبیک گفت و در قبرستان مجیبیه در همان قصبه پهلواری شریف مدفون گشت.

شاعری را از فرد الاولیا فرد آموخت و بفارسی و اردو شعر می سرود که اشعارش با سوز و گداز خاصی همراه می باشد. وی در غزل سرانی باسلوب بعضی از پیشینیان مانند حافظ نظر داشته و در سبک وی شعر می سرود. غزل معروفی از حافظ که با مطلع زیر آغاز می شود.

الایا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها که عشق آسان نمود اولی افتاد مشکله

این غزل حافظ را چنین تضمین کرده است:

کنون پیر خرد بر می کشا آراست محفلها "الایا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها"

(۸) شعر فارسی از مولانا شرف الدین که ناله تشنه

هوای عشق دیدارت کشید آخر به بدنامی

"که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها"

"به بوی نافع کآخر صبا زان طره بکشاید"

به شاخ سنبل و موش چها پیچ است در دل ها

"به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید"

که ما اهل طریقت را همین راهی ست منزلها (۱۰)

غزلهای وی بسیار لطیف و دل انگیز و معانی عاشقانه و مضامین

عارفانه را شامل می باشد و لکن نکات بکر و افکار تازه را بسیار کم در
بردارد.

طبعش مایل به صنائع بوده و در صنعت تضاد و تنسیق الصفات و غیر

آن که از صنائع شعری است. مهارت خاصی دارد. نمونه ای چند از اشعارش

ازین قرار است:

نگاهی بر من مستانه فرما من دیوانه را فرزانه فرما

گدا را رخصت بزم شهان ست نظر بر شرف خود شاهانه فرما (۱۱)

چشمان مست ساقی من وقت خواب ناز يك عشوه نمود روده خمارما

ای شرف پیش قابل خود لفظ واپسین جز حرف السلام نباشد شعارما (۱۲)

چو به کوی تو بمیرم همه صرف خاک باشم

مگر استخوان که نزدم زیناست خشت ما را

ز وجود آنچه سر زد همه خواهش تو بودم

منگر ز پاک بازی به نگاه زشت ما را (۱۳)

چه بزم آراست یار این جا چه خوش فصل بهار این جا

گل این جا، غنچه این جا، گلشن این جا، گل عذار این جا (۱۴)

چه بندم دل پی احرام راه دور ای زاهد

حج این جا، کعبه اینجا، شیخ این جا و طواف این جا (۱۵)

چاک از دست جنون دامن ماست بی سر و سامانیم، سامان ماست (۱۶)

حلیه شریفه سرور کائنات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را به

پیرایه جالبی به وزن مثنوی سروده است، حلیه مزبور با مطلع زیر آغاز می

شود:

بود که حلیه و مدح شمائل ذکرش قام عمر مرا باد شوق وهم فکرش (۱۷)

ابیات زیر از حلیه شریفه از حیث محاسن لفظی و معنوی جالب توجه می باشد:

لطیف و صاف و خوش اندام و هر دو ساق و قدم

ز بس میانه و نرم و مسطح و اقدم

حلیه شریفه دیگری هم از و به یادگار مانده که مطلع آن از قرار

زیر می باشد:

نمود صنع کمال قدرت ظهور اعجاز فخر انسان

وجود سر تا به پای احمد حبیب یزدان شه رسولان (۱۸)

غیر ازین دو حلیه شریفه فوق اشعار دیگری از وی باقی نمانده است.

سید جمال الدین بهجت:

سید جمال الدین بهجت که مولد و مسکن وی قریه دیانوان از بخش

نالنده ایالت بیهار است، پدرش قاضی علاء الدین، در زمان شاهجهان پادشاه

هند، قاضی پتنا بوده و پس از چندی مسند قضاوت در پهلواری شریف را

عهدہ دار گشت. وی را این قصبه چنان خوشش آمد که همین جا را محل

سکونت خود قرار داده. از وی دو پسر برجای مانده. یکی سید جمال الدین و

دیگری سیدجلال الدین، نخستین پسر وی در سال ۱۱۰۳ هـ تولد یافت (مطابق

۹۱-۱۶۹ میلادی) وی وقتیکه بسن رشد رسید در همان قصبه بتحصیل

علوم پرداخت و چون از حیث معاش در رفاه بود لذا در فرا گرفتن علوم

متداوله سعی و کوشش فراوانی بکار برد و در علوم گوناگون خاصه در ادبیات

عربی و فارسی مهارتی بدست آورد، به علت فضل و دانش وی به استادی

شهزاده عالی گهر (۱۹) (شاه عالم) نائل گردید و در سال ۱۷۳۲-۳۳

میلادی برابر با ۱۱۴۵ هجری قمری، پس از پدر خود، قاضی پهلواری

گردید و تا آخر عمرش بر مسند قضاوت برقرار بود.

وی در حلقه ارادت حضرت مخدوم جعفری در آمد و در سال ۱۱۸۳ هـ

مطابق ۷-۱۹۶۹ میلادی چشم از جهان فرو بست و در همان قصبه

پهلواری شریف مدفون گشت. تو بپریم همه صرف خاک باشم. *مثلاً در این*
 بعد از تحقیق و بررسی چنان بدست آمد که وی دیوانی بفارسی هم داشته
 ولی از دستبرد روزگار مصون نماند و اوراقی چند از آن بجا مانده که در کتاب
 خانه مجیبیه محفوظ می باشد. نمونه ای چند از آن اشعار باقی مانده و آن
 چنین است: *تسجود زیندا را لعل لب*

بنا رینا الغفور همه جرم ما به بخش از فضل خویش کرده ناکرده ما به بخش
 ما مجرمان که آیت رحمت به شان ماست رحمت به ما کن و غفران به ما به بخش
 هر چند من ز دائره طاعت ام برون بسا رحمت به قطب دائره اتقیا به بخش
 شایسته وراثت جنت نسیم مگر بنار ب به حق وارث خیرا لوری به بخش
 وز زمر گان من تقلت کن مرا ز لطف تو صاحب عطائی و از ما خطا به بخش
 هر راسخ العقیده دین شجره که هست او را طفیل ذات رسول خدا به بخش
 بنا رب بحق این همه پیران با کمال بهجت بنام شورش مسکین گذا به بخش

و بعد از این آیه شریفه: ای کاش می دانستم که در این دنیا چه چیز است که در آنجا
 آیت الله شورش: *و بعد از این آیه شریفه: ای کاش می دانستم که در این دنیا چه چیز است که در آنجا*

آیت الله متخلص به شورش در سال ۱۱۲۶ هـ قمری مطابق پنجم ماه
 اکتبر ۱۷۱۴ میلادی روز شنبه چشم به جهان گشود و علوم مقدماتی را از
 پدر خود حضرت مولانا شاه محمد مخدوم بن شاه محمد امان الله جعفری
 آموخت. علوم متداوله را از عموی خود ملاً وجهه الحق محدث فرا گرفت، وی
 نیز نزد جمال الدین بهجت به تحصیل شعر و ادب پرداخت و برای تحصیلات
 عالی به خارج پهلواری شریف به قصبه ای بنام "بین" واقع در بخش پتنا

مرکز ایالت بیهار که محل سکونت عمومی وی ملاً وجیهه الحق محدث بود، بسر می برد و هر جا که ملاً وجیهه الحق محدث می رفت وی نیز با ایشان همراهی می کرد. حضرت آیت الله به هر دو زبان یعنی فارسی و اردو شعر می سرود و در غزلیات و مراثی اردو به ترتیب "جوهری" و "مذاقی" و در اشعار فارسی "شورش" تخلص می کرد.

"شورش" با خواجه میر درد (۲۰) مکاتبت داشت و از وی بهره های علمی می برد.

دیوانی از اشعار شورش مشتمل بر غزلیات و رباعیاتش در کتاب خانقاه سلیمانیه پهلوانی شریف محفوظ می باشد که دارای ۷۱ صفحه و در هر صفحه ۱۴ تا ۱۶ بیت است.

علاوه برین کتابی دیگر مشتمل بر شعرای محلی و غیر محلی نیز درین خانقاه است که دارای غزلهای شورش می باشد.

مجموعه دیگری از شعار شورش را حضرت مخدوم شاه شعیب ترتیب داده که دارای ۹۴۹ غزل و ۱۴ تا ۱۶ بیت از اشعارش در هر صفحه می باشد.

علاوه بر کتاب های فوق يك مثنوی بنام "شهر آشوب" و قصیده ای بنام قصیده معلقه، ازو در خانقاه مزبور نیز موجود است. علامه شورش درین قصیده به آوردن واژه های فارسی سره موفق شده است. این قصیده خصوصیت دیگری هم دارد یعنی مؤلف خودش در ذیل هر بیت شرحی

مختصر داده است. اشعار وی ساده، دل انگیز و با سوز و گداز توأم می باشد. وی احساسات عشق و عاشقی را در الفاظ مؤثری به سبک حافظ و صائب سروده و نیز از نظامی پیروی نموده است و هم از شعرای دیگری چون ناصر علی، مولانا روم، شفقانی و به سبک شوکت بخاری نیز غزلها سروده است.

اینک غزلی از شورش به سبک صائب را در ذیل می آوریم:

گردش چشم بتان گردش جام است این جا

غیر ازین باده دگر باده حرام است این جا

صبح دیگر نبود در فلکم غیر رخت

و ز سواد گیسوی تو شام است این جا

هر که در عشق بتان نام و نشان را گم کرد

عین گمنامی او شهرت عام است این جا (۲۱)

غزلی از شورش به سبک فغانی:

به شکوه لب نگشاید دهان بسته ما

که رنگ خسته کند شرح حال خسته ما

سپند نیست و نه سیماب تا که بگریزد

چو داغ لاله در آتش دل نشسته ما

به پای خویش حنا بند ز آسمان هر شام

ز آب دیده خو نبار زنگ خسته ما
(۲۲) شد ست يك پياهان تمام آئينه زار
ز ریزه ریزه لخت دل شکسته ما
مشبك ست چو غربال آسمان شورش
ز تیر آه که خورده خدنگ دسته ما (۲۲)

نمونه ای از شورش به سبک شوکت بخاری: نقشه نقشه شیب
بود گریز جهانی ز پنبه داغ مرا
فتیله از رگ برقی بود چراغ مرا
درون غنچه دل همچو بو وطن دارم
به باغ دهر نیابد کسی سراغ مرا
تو تابه نازخرامان ز بوستان رفتی
گران چو کوه شده بوی گل دماغ مرا
چکید خون دلیم در فضای سینه من
بهار لاله شفق زار کرد داغ مرا

بود نه شورش من آن قدر تنگ ظرفی
که موج می شکند ساقیا اباغ مرا (۲۳) نقشه در آمد وی مرد راسخ
شورش در همه اصناف سخن شعر می سرود و الفاظ نامانوس را کمتر
بکار می برد و در صنعت تشبیه و استعاره و رعایت لفظی مهارت خاصی

داشت مانند مثلاً:

خط به گرد لبش هویدا شد در کمن فرج زنگ پیدا شد (۲۴)

عشق و عاشقی را در لفظ عاشق و عاشقانه و عاشقانه و نیز از

نظامی پوری آتش عشق به طور دلت از شعله زند

شمالی همچو موسی بکف توید بیضا بخشد (۲۵)

اینک غزلی آن قدر زاهد خیال چشم مستت خورده است

سبحه صد دانه او خوشه انگور بود (۲۶)

موضوعاتی که در تمام رباعیات وی بچشم می خورد، عبارت از

بی ثباتی دنیا، قناعت و توکل و نفرت از حرص و طمع و ترک علائق دنیوی می

باشد که همه این حاکی از مبادیات تصوف بشمار می رود:

ایمن منشین از اثر آه ضعیفان

تاخانه بسی سوخته است این شرر چند

یا رب چه کسانی همه مردم دنیا

بر صورت انسان به مثل گاو و خری چند (۲۷)

غزلی از شورش به طبع بنا رقیبان منشین گفته شورش بشنو

مگس وارم مگر دان گرد خوان هیچ کس ما را

ز آب دیده و داغ دل من آب و نانی ده (۲۸)

بنا رقیبان منشین گفته شورش بشنو

گل پریشان شد ازان روز که با خار نشست (۲۹)

نهایت تصوف یعنی فنا فی الله را به شکل جذابی بنظم می کشد:

هیچ جای نیست کانجا پرتو دلدار نیست

منحصر بر طور سینا جلوه گاه بار نیست (۳۰)

پس ازان روزی که این عالم نبود مانهان بودیم در پهلوی دوست (۳۱)

شورش از چهره ریاکاران چنین پرده پس می زند:

من رند خراباتی، زاهد تو مناجاتی

گرده بگردد، گرده بگردد ساغر (۳۲)

شورش بزبان ریخته (اردو) هم شعر می سرود.

مولانا غلام جیلانی سرشار:

نام پدرش مولوی سلیم الدین بود. وی یکی از سادات جعفری زینبی

بوده و در سال ۱۱۳۶ هـ برابر با ۱۷۲۵-۲۶ میلادی تولد یافت. شجره وی به

حضرت زینب منتهی می شود چنانکه در یکی از ابیات خود چنین گوید:

چو زر جعفری منم سرشار سکه زینبی سیادت ما

سرشار کتابهای درسی را از پدر خود آموخت و علوم تصوف را از پیر

مجیب قدس سره فرا گرفت و بس در حلقه ارادت وی در آمد وی مرد راسخ

العقیده و عابد و عالم متبحری بود. شعر و شاعری را از حضرت مولانا شاه

آیت الله فرا گرفت چنانکه خودش می گوید:

دانش ۳۳ هست سرشار منت شورش / بر سر از غیر بار نیست مرا بیا
 سرشار با قناعت زندگانی خود را می گذرانید: *عنه كسبها نده (۲۴)*
 نه ام چو اهل طمع در پی تلاش معاش / سرشك و داغ دل ماست آب و دانه ما
 در سال ۱۳۰۳ هـ مطابق ۱۷۸۷ م زندگی را بدرود گفت. سرشار بزبان
 فارسی و ریخته (اردو) بخوبی شعر می سرود. بزبان فارسی "سرشار" و بزبان
 ریخته "محزون" تخلص می کرد. وی سبک های حافظ و صائب را بسیار
 دوست می داشت و به تقلید آنها شعر می سرود که به ترتیب ازین قرار است:
 اگر در دل هوس داری تماشای گلستان ها *اینست زخرد، عبارت از*
 بخون دیده گلگون به بین اوراق دیوان ها
 اگر عکس مسیحائی لبش در جام می افتد
 زنند از فیض يك جرعه دم اعجازمستان ها
 به چشم رهبر و عشق تو باشد نیک و بد یکسان *اینست نکلج و کلف لنگاه*
 چو صائب گفته سرشار شور افگند در عالم *بیهوشی ۳۳۲، بالن، ۳۳۳*
 غزل مشهوری از حافظ که با مطلع زیر شروع می شود: *ع*
 سرشار به همین وزن و قافیه غزلی سروده که آن چنین است: *رسالة بیخه*
 الهی از طفیل عشق خواهم جذب کامل ها *در هر چه مالک و برده، و بیخه*
 که آسان تر نماید شورش دل کار بسمل ها

بستی در عالم مستی نشان بی نشان جستم
کاروانی که در راهی فرو رفتم که ناپیدست ساحل ها
ز فیض حافظ شیرازی می سرشار می خواهد
حسام الدین اعلی که یکی از
درای کاروان را سرمه گردد گرد منزلها (۳۴)
وی آیات قرآن را در اشعار خویش چنان می گنجانیده که به لطافت آنها
افزوده گشته است: *بیت: لا یزال یحیی الیه من ینزل الیه* که به بیعت حنبلت ز کفایت
شبی در کوی زلف یار رفتم با دل شیدا
مرا ورد زبان گردید سبحان الذی اسری (۳۵)
تصرف راجه ای کنم کرد
تر دامیم لیکن داریم چشم رحمت
بختیار ظلم را خلعی و عدا از دست چون پیامی لاتقنطواست مارا (۳۶)
غزل دیگری از وی به سبک حافظ: *لا یزال یحیی الیه من ینزل الیه* که به بیعت حنبلت ز کفایت
جز تلو غار تگر آرام دل آرام کجاست
مثل سرشار کسی عاشق بدنام کجاست
سناده لوح است رخ یار ندارد خط و خال
مستطبت ز این گنجه شاه پیر کلامی پرد مرغ نگه دانه کجا دام کجاست
جلوه گاه بت هر جایی ما هست همه
دیگر کفرست کجا کعبه و اسلام کجاست
آنچه در پیبری توان کرد بسکن ای سرشار
نوجوانی ست کجا عمر کجا نام کجاست (۳۷)

سرشار رباعی هایی هم سروده که همه آنها حاکی از مضامین بکر و فکر تازه وی می باشد و سعی کرده که آب دریا را در کوزه ای بریزد به صنایع و بدائع و رعایت لفظی را علاقه مند بود و اشعارش از صنعت تشبیه و استعاره هم خالی نمی باشد. در مورد اشعار او در مورد گفتار بزرگان دیروز به می خانه گذشتم ناگاه ساغر بکفم بود و نگارم همراه شیطان صفت رقیب هم در آن بزم رسید لاحول ولا قسوة الا بالله (۳۸) خلاصه می توان گفت که وی در فن شعر مهارت خاصی داشت و یزبان ساده و روان شعر می سرود. در غزلیاتش تغزل و ترنم فراوان می باشد. اشعارش از شوخی و ظرافت هم خالی نیست. در بین اشعار دیگران اگر شکر مسیحانی لشکر تو می کشد و جنگ می دهد ز کجا پنهان به منابع و پاورقی ها

۱- محمد بن بختیار خلجی از ترکان بود و نام قبیله وی خلج بود. بعضی گویند که خلج نام قریه ای است که در ترکستان وجود دارد و بختیار خلجی را باین نسبت خلجی می گویند. وی نخستین مردی است که نام قبیله خود را در هندوستان زنده کرد. بیشتر اعضای این قبیله در لشکر غزنه بودند و از عهد سبکتگین تا ابراهیم غزنوی عهده دار نظامی بودند. بعد از زوال سلطنت غزنویان در لشکرهای غوریان همه افراد خانواده وی شرکت کردند. از احوال آغاز وی آگاهی در دست نیست بجز این که علوم نظامی را بنحو عالی آموخت. سپس به عهد محمد سام شهاب الدین محمد غوری به غزنین رفت و سعی کرد که در دیوان دولتی برای خود کاری پیدا کند ولی موفق نشد. از آن

بیعد به سمت دهلی مسافرت نمود و در آن جا کوشش کرد تا در اداره ای به کارمندی اشتغال ورزد. ولی این جا هم نتوانست کاری بدست آورد. مایوس شده به شهر بدایون و از بدایون به ایالت اوده وارد شد. و به خدمت ملك حسام الدین اغلبك، یکی از سپه سالاران قطب الدین ایبک که در آن زمان شاه هند بود، پیوست و یکی از ملازمان وی شد. چندی بعد بعلت تهوّر و جوانمردی در کار زارها ملك حسام الدین در تصرف وی جاگیر "کنبله و پتیالی" داد. بختیار خلجی به اجازه ملك حسام الدین اغلبك بادهسته ای سواران به تاخت و تاز ایالت بهار پرداخت و باندك مدت بر منیر شریف که در تصرف راجه ای ستم گربود، قبضه کرد. و تقریباً همه ایالت بهار را از سم اسپان خود پامال کرد. شهره وی به سلطان قطب الدین ایبک رسید. وی بختیار خلجی را خلعتی و علم شاهی فرستاده تشویق کرد و به سپه سالار خود ملك حسام الدین دستور داد که وی را پشتیبانی کند، وی در ۵۹۹ ایالت بهار را فتح کرد و بامال غنیمت به خدمت قطب الدین ایبک حاضر شد. شاه از شجاعت وی شادمان شده برای فتح بنگاله دستوری صادر نمود. بختیار خلجی حکم وی را بجا آورد و با فوج عظیمی مرکز بنگاله "لکهنوتی" را بدون زحمت فراوان گرفت. شاه بنگاله پا به فرار گذاشت سپس برای فتح آسام و تبت سعی کرد بآسانی آسام را در تصرف خود آورد. ولی در فتح تبت شکست خورد و از لشکرهایی که در حدود ده هزار نفر بودند فقط دویست نفر باقی ماند بنا چار به بنگاله و ازان جا به بهار رجعت نمود و در ۶۰۲ هـ در گذشت. آرام گاه وی غالباً در نواحی شهر بهار شریف می باشد.

۲- پهلواری شریف: از پتنا مرکز استان بیهار (هند) در حدود ۱۵ کیلومتری در سمت جنوب مغرب قرار گرفته است. نام باستانی این قصبه پهلواری (گلستان) است. این باغ شهنشاہ اشوک بود که مذهب بودائی داشت و قبل از حضرت عیسی^(ع) می زیست. این باغ از دست برد ایام مصون نماند و ویران گشت. زاهدان بودائی و هندو درین جای ویران اقامت گزیدند و در عبادت و ریاضت و مجاهده نفس پرداختند. در عهد فیروز شاه بن محمد تغلق شاه، یکی از شاهان هند، اولیای کرام و علمای عظام برای تبلیغ و ترویج اسلام وارد این قصبه پهلواری شدند. تعداد زیادی از هندوهای آن منطقه به دست حق پرست ایشان در حلقه اسلام آمدند. اما در واقع آن زمان در پهلواری شریف زمان غلبه اهل هند بود نتیجه همه اولیای کرام علمای عظام از دست اهل هند شربت شهادت نوشیدند. در عهد فیروز شاه شخصی بنام منهاج الدین از جیلان وارد ایالت بیهار شد و با مخدوم الملک شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری ملاقات کرد. وی منهاج الدین را در حلقه ارادت خود آورد و بعد از ریاضات شاقه و مجاهده خرقه خلافت پوشانید و دستور داد که در پهلواری شریف اقامت گزیند و این قصبه را مرکز ارشاد و هدایت سازد و نام پهلواری شریف را "دبستان نجات" گذاشت. حضرت مخدوم منهاج الدین حکم وی را بجای آورد و در پهلواری اقامت گزیده در تبلیغ اسلام اشتغال ورزید. به همت وی بسیاری افراد به اسلام مشرف شدند. بتدریج جمعیت اسلامی این قصبه اضافه شد. در اوائل قرن دهم حضرت شاه سعدالله جعفری زینبی با پسر خود امیر عطا الله با یک غلام وارد پهلواری شدند و در

ترویج اسلام سعی فراوان کردند. در حدود ۹۴۵-۹۴۶ هـ سعد الله برای سیاحت و شکار به سمت رود خانه پن پن رفت. باغیان نائب سلطنت وی را شهید کردند. اولاد و احفاد وی از عهد شیر شاه تا زمان جلال الدین محمد اکبر بر عهده جلیله منصوب بودند. در اواسط قرن دهم حضرت مخدوم بدر الدین بدر عالم قادری باتفاق پیر طریقت خود حضرت سید محمد قمیص قادری و پدر و اهل و عیال خود از جون پور (اکنون جزو ایالت اتر پردیش هند) به شهر بیهار در ایالت بیهار آمد و در همانجا رحل اقامت افکند. اما پادشاه آن زمان نپسندید لذا از بیهار عازم بنگاله شد و مرید خود حضرت بدر عالم را برای ارشاد و هدایت مردم بجای خود مقرر کرد. حضرت مخدوم سید بدر عالم نزدیک پهلوانی در یک روستا بنام شهباز پور سکونت داشت و بتدریس و ارشاد و هدایت اشتغال نمود. مختصراً می توان گفت که جمعیت اسلامی پهلوانی شریف از آمدن منهاج الدین راستی شاه سعد الله جعفری و حضرت مخدوم بدر عالم قادری روز بروز افزون تر شد و حالا جمعیت این قریه در حدود بیست هزار نفر می باشد که اغلب آنان مسلمان اند.

۳- منیر شریف: در ایالت بیهار قریه است که مسافت آن از پتنا مرکز استان بیهار به سمت مغرب در حدود ۴ کیلومتری می باشد. نخستین حضرت تاج الدین فقیه قبل از شهاب الدین غوری این قریه را که در آن زمان پایتخت راجه بود، فتح کرد و در آن جا رحل اقامت افکند. در خانواده آن بسیار علما و فضلا بدنیا آمدند یکی از آنان حضرت شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری بود که در عهد محمد تغلق می زیست. وی یک عالم، عارف و

عابد شب زنده دار بود. از آثار وی مکتوبات صدی و مکتوبات دو صدی شهرت جهانی دارد: آثار پهلوانی از پهلوانان مشهور ایران و مکتوبات و مکتوبات ۴، ۵، ۶، ۷- آثار پهلوانی شریف ص ۳۹ و اعیان وطن ص ۴۳

۸، ۹- دارالعلوم، مجیبیه خانقاه پهلوانی شریف کی تدریس و تعلیمی خدمات ۱- ۹- آثار پهلوانی شریف از پهلوانان مشهور ایران و مکتوبات و مکتوبات ۱۰- ۱۸- آثار پهلوانی شریف ۶۶-۶۷ و تذکره شعرای پهلوانی شریف خطی و اعیان وطن

۱۹- شهزاده عالی گهر: بعد از در گذشت پدر خود شهزاده عالی گهر بنام شاه عالم بیاری احمد شاه ابدالی شاه ایران و افغانستان بر تخت پادشاهی دهلی نشست. وی مردی رحم دل، عالم و با لیاقت بود و بزبان فارسی و اردو شعر می سرود و آفتاب تخلص می کرد وی کتابی، بنام قصه شاه عالم در چهار جلد که حاکی از معاشرت هر طبقه ای باشد، نوشت. این شعر معروف از وی می باشد:

عاقبت کی خبر خدا جانے اب تو آرام سے گذرتی ہے

غلام عبدالقادر روہیلہ شاہ عالم را کتک زدو چشمانش را بانیزہ در آورد و از تخت پادشاهی فرود آورد. اما وی باکمک مهاراجہ سندھیا دوبارہ بر تخت نشست. در عہد این پادشاہ حکومت بنگالہ بہ انگلیسی ہا تسلیم شد. وی در سال ۱۸۰۶م در گذشت. یک مثنوی دارای مطلع زیر از او است:

چہ حادثہ برخاست پی خواری ما داد بر باد سرو برگ جهانداری ما

۲- خواجہ میر درد: نامش خواجہ میرودرد تخلص میکرد، وی در یکی

از خانواده های متصوف در دهلی در سال ۱۷۹۱م چشم به جهان گشود. بنا بر هدایت و ارشاد دود مانش بین مردم عزت و احترام زیادی داشت وی در علوم دینی مهارت کاملی داشت و پیوسته با قناعت و توکل زندگی را می گذرانید و هرگز درستانش کسی قصیده نسرود و نه به دربار پادشاهی حاضر شد. از آثار وی دیوانهای بزبان فارسی و اردو و کتاب های دیگری در تصوف باقی مانده است. در سال ۱۷۸۵م در دهلی چشم ازین جهان فروبست.

۲۱- تذکره شعرای پهلواری شریف، نسخه خطی

۲۲- ۲۳- آیت الله جوهر حیات و شاعری، نسخه خطی ص ۲۹۳

۲۴- ۲۶- تذکره شعرای پهلواری شریف نسخه خطی

۲۷- ۳۲- تذکره شعرای پهلواری شریف نسخه خطی

۳۲- ۳۸- اعیان وطن، آثارات پهلواری شریف

اسراژ کرده و از مشاهیر زمان خود اقرن هشتم هجری بوده و احترام و تقدسی داشته که کمتر بزرگان را دست داده است.

تاریخ زندگانی هفتاد و اند ساله سید، مؤرخ می پس دلپذیر و ولوله انگیز می باشد که هم عالم روحانی و هم عارف ربانی، خود بین خداین جهان بین و از طرف دیگر جهانگرد و نویسنده و شاعر و از همه بالاتر، یک نابغه ایرانی و مبلغ اسلام است که هر کجا رفت امامت کرد، امامت و قیادت نمود.

دکتر سیده اشرف ظفر

فیصل آباد

نظری به خلاصه المناقب

مولوی رومی باغایت دردمندی گفته بود که "انسانم آرزوست" و حکیم ملت شاعر مشرق علامه اقبال در آرزوی همین انسان مثنوی "اسرار خودی" سرود و در اثر معروف خویش "جاوید نامه" پیر رومی را رفیق راه ساخته سیر افلاک کرد، در این مسافت متخیله و سفر روحانی شاعر فیلسوف بارواح شخصیت‌های بزرگ دچار گردید و یکی از آنها "سید والا مقام" شاه همدانست که به فکر و نظر اقبال محرم اسرار شاهان و مرشد معنوی بوده و انسان را بر موز انسانیت آشنا کرده بحق پرداختن آموخت و کتاب "خلاصه المناقب" همین مرد بزرگ، سید السادات را که معمار تقدیر امم بوده، معرفی می نماید یعنی کتاب خلاصه المناقب (۱) در شرح احوال و آثار و تعلیمات سید علی همدانی (رح) معروف به شاه همدانست که در جهان تصوف و فتوت اسلامی، معرفت و عرفان، مقام شامخی و درجه ارجمندی و پر عظمت احراز کرده و از مشاهیر زمان خود (قرن هشتم هجری) بوده و احترام و تقدسی داشته که کمتر بزرگان را دست داده است.

تاریخ زندگانی هفتاد و اند ساله سید، موضوعی بس دلپذیر و ولوله انگیز می باشد که هم عالم روحانی و هم عارف ربّانی، خودبین، خدایین جهان بین و از طرف دیگر جهانگرد و نویسنده و شاعر و از همه بالاتر، يك نابغه ایرانی و مبلغ اسلام است که هر کجا رفت اقامت کرد. امامت و قیادت نمود،

ارشاد و وعظ گفت، مسجد و خانقاه بنا کرد که مهم ترین فعالیت های تبلیغی و تدریسی در آن انجام می گرفت و هنرهایی از قبیل کلاه بافی، شالبافی، ابریشم و سنگتراشی، معماری، خشت سازی و چوب کاری می آموخت و چندین خانقاه را از ختلان تا بلتستان و کشمیر ساخت که مراکز دین و تهذیب و دانش و هنر گردید بهمراهی هفتصد مرید و احباب وارد کشمیر شد و از مجاهدت و مساعی خودش این خطه مینو نظیر را بنور اسلام منور ساخت و تعلیمات اسلامی را اشاعه نموده توسعه داد. می گویند سیصد هزار نفر بدست وی مشرف باسلام گردیدند و از جانب کشمیریان او "حواری کشمیر"، "بانی مسلمانی"، "علی ثانی" نامیده شد.

سید نامبرده بتوسط همراهان خود در کشمیر هنرهای دلیپذیری را معرفی نموده در خطه از جهت دینی و دنیاوی "ایران صغیر" آفرید و نقش دوام خود ثبت گردانید و این کتاب خلاصه المناقب از حالات و مقامات وی مفصلاً بحث می کند. در ضمن این موضوع اطلاعات گرانبها از رسوم و عادات صوفیه و مفهوم واقعی از مصطلحات متصوفه و معلومات با ارزشی راجع به اوضاع قرن هشتم بدست ما می دهد.

مؤلف خلاصه المناقب نه تنها معاصر شاه همدانست بلکه از مریدان پرشور و بسیار مقرب وی است که در چهارده ساله آخر زندگانی سید علی همدانی، با او ارتباط کامل داشت و در اغلب موارد حوادث و سوانحی را که راجع به وی ذکر می کند، یا خودش از زبان مرشد استماع کرده یا در موقع حدوث آن وقایع حضور داشته است، بنا بر این رویه مرفته میتوان گفت که

اغلب مطالب این کتاب بر مشاهده عینی خود مبتنی است. اگرچه در تاریخ فرهنگی و ادبی شبه قاره پاک و هند، افغانستان و ایران به حدی، بجهان اسلام شخصیت سید علی همدانی (رح) کاملاً شناخته شده است، ولی راجع به زندگانی وی آنچه بدست داریم بسیار مختصر است و تنها کتاب مبسوطی که در شرح احوال این عارف بزرگ داریم خلاصه المناقب تألیف مریدش است. تذکره دیگر متضمن ترجمه احوال سید باسم رساله مستورات (۲) یا منقبة الجواهر از حیدر بدخشی است، نویسنده مستورات بدو واسطه شیخ عبدالله برزش طوسی مشهدی م: ۸۷۲ ه و او مرید سید محمد نور بخش م: ۸۶۹ ه و شیخ اسحاق ختلانی م: ۸۲۶ ه خلیفه و داماد سید علی همدانی (رح) به صاحب خلاصه المناقب می پیوندد و بعضی از مطالب از همین خلاصه المناقب گرفته است و نویسندگان بعدی از همین سرچشمه اخذ مطالب کرده اند باین جهت می توان گفت که کتاب خلاصه المناقب اوکین منبعی درباره سید علی همدانی (رح) می باشد و نخستین کتابی است که فقط دو ماه بعد از وفات سید همدانی در شرح احوال و مناقب او نگارش یافته است.

شرح احوال مؤلف:

نگارنده کتاب خلاصه المناقب نورالدین جعفر بدخشی متوفی ۷۹۷ ه در ردیف اقدام مریدان و خلفای اکمل و در راس شاگردان شاه همدان قرار دارد، ولی هیچ مأخذی برای شرح زندگانی وی بدست نداریم و سوانح احوالش بکلی مجهول است به استثنای بعضی از مطالب جزئی که در خلاصه المناقب، رساله

مستورات و مجالس المومنین و غیره ضبط شده است و بر اساس اطلاعاتی که از نگارش هایی راجع به نورالدین جعفر بدخشی بدست می آید می توان گفت که وی مرید پرشور سیدعلی همدانی (رح) بوده بسیار تقرب بمرشد خود داشت و اصلاً از بدخشان بوده و در سال ۷۷۳ هجری در قریه علیشاه از قرای ناحیه ختلان تاجیکستان وارد گردید (به همین سال سید علی همدانی (رح) از همدان بختلان نقل مکانی نموده بود). مولدش رستاق بازار غرب بدخشان است. چون در حضور سید رسیده (بسال ۷۷۳ هجری) سی و سه سال زندگانی خود بسر برده بود.

حافظ حسین الکرلانی در حاشیه بیاض خود تاریخ ارتحال جعفر بدخشی را ۱۶ رمضان ۷۹۷ هجری بسن ۵۲ سالگی نوشته است و بنابراین می توان گفت که سال توکدش ۷۴ هجری می باشد.

جعفر بدخشی در خلاصه المناقب [آ: برگ ۶۴ - ب تا ۶۷ - ولف] بناحیه ختلان ملاقات خودش با سید علی همدانی (رح) را تفصیلاً بیان نمود که چگونه بعد از نشان دادن استعداد روحانی خود و تحمّل ریاضات و آزمایش های متعددی شاه همدان وی را در زمره مریدان خود پذیرفته و بعد از اربعین رمضان شبی نورالدین به بیعت از مرشد خود فایز گردیده چنانکه می گوید:

" و در حالت بیعت چون يك دست این فقیر گرفت درمیان آن دو دست

کبیر نور ولایت آنجناب لمیع دیده شد که در همگی خانه مملو گشت "

[آ: برگ ۶۷ - ب].

فردای روز بیعت سید به بدخشان رهسپار گردید نورالدین نیز در رکاب او می رفت، اندکی مسافتی را طی کرده بودند که سید به وی امر فرمود: ترا در همین موضع باید ایستادن و خودش براه افتاد، نورالدین در این موقع میخواست دربارهٔ حرزیمانی سوالی بکند، ولی مجالی پیدا نکرده بود، بعداً سید پیغامی به توسط برهان الدین وی را فرستاد که طی آن فرموده بود:

"نورالدین را بگویی که حرزیمانی که دعای سیفی (۳) نامند از حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم منقول است باید که بخواند که در خواندن او خاصیت بسیار است." {آ: برگ ۶۸- الف}

میر سید علی همدانی (رح) پس از سه ماه اقامت در بدخشان بناحیهٔ ختلان برگشت، مدت سه ماه برای مرید صادق خود (نورالدین جعفر بدخشی) با فاضه و افاده پرداخت و اسرار کتب اهل طریقت را توضیح داد، پس از سه ماه سید علی همدانی (رح) به جانب ملک ختا حرکت نمود، نورالدین در بعضی از مسائل متردد بود، سید فرمود: "وقتی بیاید آن مشکلات {آ: برگ ۷۱- الف} حل گردد و اصناف آنچه بر من خواندی و از من شنیدی و فهم کردی بر تو لایح گردد، زیرا که همت این درویش بجانب تو متوجه است." میر سید علی همدانی (رح) چون از سفر ختا بخطهٔ ختلان باز آمد، نورالدین در بدخشان بولایت روستا رسیده بود، سید نیز همانجا رفت {آ: برگ ۷۱- الف} بدخشی در صحبت هایش به ریاضت نفس و افاضه قلب، بیشتر سعی ها نموده تقرب به مرشد یافته، به مقامی بلند رسید که کمتر

میریدان را میسر می شود و به اصطلاح صوفیان "فنا فی الشیخ" گردید و سید را در کمال جمال حالش مشاهده نمود و تأثیر شخصیت مرشد نا اندازه ای در وی شیفتگی ایجاد کرده بود که خودش می گوید: "این فقیر در بعضی اوقات در وی شیفتگی ایجاد کرده بود که خودش می گوید: "این فقیر در آینه نظر می کرد و در آینه صورت [آ: برگ ۷۷- الف] روی حضرت سیادت می دید و بعد از ادامت نظر در آینه روی خود می دید.

نورالدین مردی فاضل بود که در ختلان خانقاه بناکرده جناب سیادت بتکمیل رسانید و مردم را تدریس می کرد و رشد و هدایت می نمود و فرزندش میر سید همدانی هم به وی (درختلان) تلمذ داشت. نورالدین در قصبه اند خود سه روز خلوت ببعضی از متابعان خواجه ابوالرضارتین موافقت نمود و بعد از خروج از خلوت از مقدم ایشان در باره احادیث رتنیه استفسار کرد.

اطلاعات دیگری راجع به مؤلف در دست نیست و بنا بر ابیات (۴) یعقوب صرفی می توان گفت که مدفن نورالدین جعفر بدخشی بشهری رستاق در بدخشان موجود است.

چو کردم بسوی بدخشان گذار شد از طالقان دل مرا کامگار

برستاق آن بحر ذوق شهود که او را علم نعمت الله بود

و آن خانقاه فلک دستگاه که هست از علی ولایت پناه

بکشف حقایق رسیدم بکام کشیدم می عشق را جام جام

هم از روضه نوردین جعفرم رسیدم بفیضی که شد رهبرم

مؤلف در نظر سید علی همدانی (رح):

میر سید علی همدانی (رح) شاگردش نورالدین جعفر را به چندین طریق در راه ریاضت نفس پیش برد، و خواست به کمالی رساند، گاهی با تنقید و گاهی با تهدید و گاهی با مقایسه با دیگران، چنانکه در یک موقع او را "چاه نیم کاره" خوانده و در یک موقع دیگر با این کلمات تشویق نمود: "چرا چنین نکنی تا ساعت فساعت بر مزید باشی". {آ: ۱.۵ - ب}. در نتیجه نورالدین بر ریاضت هایی پرداخت که بالاخره جزو خواص مریدانش بشمار آمد و از طرف سید به تعلیم و ارشاد دیگران مأمور گردید و بدستور مرشد خود از نوشتههایش شرح قصیده خمربه ابن الفارض را ببدرالدین الوحشی و شرح فصوص الحکم موسوم به حل الفصوص را که بسیار دقیق و مفصل بود به محمد بن شجاع درس می داد.

در وقت لغزش و تقصیری از مرید خود سید علی همدانی (رح) اگرچه زجر و توبیخ می فرمود. ولی تألیف قلب او را چنین مراعت می کرد: اگر نورالدین ما را بفروشد بهای ما او را حلال باشد. نورالدین در کمالات معنوی مقام بلندی را احراز کرده و حقیقت و معنی تصوف را درک نموده آنرا بنوعی توضیح می داد که جناب سیادت می فرمود.

"از مشرق تا بمغرب سفر کردم و هیچ احدی بحضور من معرفت نتوانست گفتن الا بنورالدین که {آ: برگ ۱.۵ - ب} حقیقت تصوف را دریافته است و آنچه در عبارت می گنجد، می گوید و خوب می گوید". وقتی نورالدین در ایفای خدمت تفویض شده بدون کم و کاستی از عهده برآمد، میر سید به

مردم می فرمود:

(۱) نورالدین بنوری علیه السلام می فرمود: "به نورالدین بیعت کردن اولی بود، از بیعت کردن به من" وقتی دیگر فرمود که: دستها بردست نورالدین بدهید. و چون مردم فرمان وی را امتثال نمودند، حضرت سیادت مریدش را چنین نواخت که "دست او دست ماست نگران نباید بودن". [آ: برگ ۱، ۶ - الف]

از امتیازات نورالدین بدخشی بوده که وقتی که جناب سیادت بسفر میرفت در غیاب وی درختلان درس و تدریس را از طرف مرشدش بر عهده داشت و این حقیقت از نامه های سید کاملاً اثبات می رسد (۵) که در پایان آن تصریح شده است که شاه همدان این نامه ها را بنورالدین جعفر بدخشی باین منظور نوشته است که وی در ایام غیبت و مسافرت وی به تعلیم و ارشاد اهالی ختلان پردازد و از فیوض خود آنانرا مستفیض گرداند.

میر سید علی همدانی در تحسین و ستایش و تجلیل مقام نورالدین جعفر بدخشی، مرقع و پوستین و آفتابه خودش به وی ارزانی فرمود. خلالی و چرک گوش گیری از نقره و موی بینی گیری از آهن که باهم متصل بود به وی اعطا نمود. اگرچه خرقه درویشی سید علی همدانی (رح) به مرید و داماد وی سید اسحق ختلانی (۷۳۰ - ۸۲۶ هـ) رسیده است، ولی می بینیم که نورالدین جعفر بدخشی یک مقام و ارزشی شامخ داشته و به تجلیل و کمالات معنوی رسیده و جناب سیادت ویرا بسیار چنین تفاخر می نماید... [آ: برگ ۵۳ - الف]: "... ناگاه حضرت قدیر قدیم از ورای حجاب هستی باین عاجز نیستی از غایت لطف و بنده نوازی خطابی از مقام بی نیازی فرمود که

"مطلوبك نفسی" و از ذوق این خطاب جعفر گشت مثل کاسه بر سر آب و نورالدین بنور آن خطاب بدید بسی جواهر بحر اسرار و هاب... و بعد ازان چندان باران الطاف ایزدی از آسمان قلب علوی بر زمین وجود جعفری بیبارید که هزاران هزار از هار و گل‌های معانی بی شمار در آن زمین بشکفت مثل انوار

بهار. *بهار. خلاصه المناقب مؤلف همین "ازهار و گل‌های معانی" را آراسته است.*

و در خلاصه المناقب مؤلف همین "ازهار و گل‌های معانی" را آراسته است.

تاریخ تألیف و وجه تسمیه:

نورالدین جعفر بدخشی، درباره خلاصه المناقب می نویسد، که او

بنوشتن این کتاب در جمعه از اواخر ماه صفر سنه ۷۸۷ هجری در خانقاه

اعظم که بخطه ختلان است، پرداخت. میر سید علی همدانی (رح) در روز

ششم ماه ذی الحجه ۷۸۶ هجری از عالم فانی به جهان جاودانی شتافت. و

فقط دو ماه بعد از ارتحال وی نورالدین به ضبط سوانح زندگانی مرشدش

اشتغال ورزید چنانکه خودش میگوید:

ای دوست بدان که افتتاح این خلاصه المناقب تحریر یافت در جمعه که از

اواخر سنه سبع و ثمانین و سبعمایه نور تافت در خانقاه اعظم که به خطه

مبارکه ختلان نور جناب سیادت تمام ساخت بعد از اتمام خلوات و مقصوره و

بعضی جماعت خانه بسعی اهل شناخت بواسطه آنکه جواد عقیده حبیبی در

میدان التماس بتاخذ و اخلاص بخطر عظیم ملتمس افلاحتن و باختن در

تاختن و آن قران نمود بسابقه محلی واجب دید اظهار اهل نواخت... لاجرم

آن ملتمس با جابت تحریر مسعف آمد. [آ: برگ ۲، ب، ۳- الف].

معلوم نیست که تألیف این مناقب تا کی طول کشید جز اینکه در نسخه برلین در خاتمه ذکر شده است که این کتاب در روز بیستم محرم پایان رسید، اما سال اختتام را ضبط نکرده اند. و در خود کتاب اسم آن درسه مورد زیر آمده است:

(الف) - بدانکه افتتاح این خلاصه المناقب تحریر یافت در جمعه که اواخر

صفر... [آ: برگ ۲ - ب]

(ب) - ای دوست بدان که بعد از انشاء سواد این خلاصه المناقب و قبل تحریر

البیاض [آ: برگ ۷۹ - ب]

(ج) - اکنون ختم کرده آید این کتاب که نام نهاده آمد بخلاصه المناقب بالفاظ

عذب و جواذب که صدور یافت از صدور این العاقب [آ: برگ ۱۱۱ - ب]

و فقط در نسخه آ: برگ ۱۱۱ - ب در خاتمه منضبط است:

وقع الفراغ من تسويد هذا الكتاب المبین المسمى به خلاصة المناقب المملوعن

اسرار الالهيه الحاوی الاكثر الاحاديث النبويه الجامع المناقب المطالبين اعنى

الشيخ المحقق الصمدانى العارف المعروف بسيد على الهمداني قدس سره

السيحاني.

آنچه مربوط است به سبب تسمیه این کتاب باید اذعان کرد که در ادبیات

متصوفه و ادبیات مربوط به اهل تصوف و عرفان واژه "مناقب" اصطلاحی

شده برای کتب سوانح و ترجمه احوال متصوفان چنانکه می دانیم که کتاب

مناقب العارفين از احمد افلاکی محتوی بر مضامین متصوفانه و بحثهای

عارفانه می باشد و در خلاصه المناقب در لابلای آن مؤلف موضوع عارفانه و

مصطلحات تصوف را شرح و تفسیر می کند و نخستین کتابی است که در ظرف دو ماه بعد از وفات سید علی همدانی در شرح احوال و مناقب او نگارش یافته است و مریدش جعفر می فهمد که تمام مناقب و اوصاف از افکار و اقوال مرشد عالی مقام خود در حیطة تحریر آورده نشده بلکه انتخابی از آنها در کتاب آورده است، باین جهت "خلاصه المناقب" اسم گذاشته است که راجع به زندگانی و فعالیت های سید مطالب فراوان دارد و علاوه برین ادبیات متصوفه و کیفیات و واردات مربوط به اهل عرفان و تصوف را بیان نموده است.

موضوع و مطالب خلاصه المناقب:

هرمان اته در فهرست مخطوطات بادلیان (۶) (جزو ۱. ص ۸۳) خلاصه المناقب را چنین معرفی نماید که این رساله متصوفانه است که در آن مسائل عارفانه از روی قرآن مجید و احادیث نبوی شرح داده شده است، چنانکه در عبارت فوق هم متذکر شدیم که نگارنده در این کتاب بسیاری از مسائل مهم تصوف را توضیح داده است اما بیان مسائل تصوف هدف اساسی آن کتاب نیست بلکه هدف ثانوی و ضمنی می باشد، و منظور عمده مؤلف شرح احوال سید علی همدانی است، مؤلف کتاب را بنوعی پرورانده است که بنظر می رسد که موضوع آن توضیح طریقت و ولایت و تصوف و عرفان است. با استفاده از آیات مبارکه و احادیث، و نویسنده در نوشتن شرح زندگانی مرشدش روشی دارد که به ظاهر مضمون اصلی کتاب را پراکنده می یابیم و اگر بامعان نظر دیده شود اصل موضوع آن کاملاً پیداست. مطالب این کتاب طبق ترتیبی که مراعات شده به ترتیب موضوعات بقرار زیر است:

- (الف) - در بیان بعضی از فضائل آن عروه و ثقی: آ: برگ ۲- الف
- (ب) - ذکر نسبه و شرف حسبه: آ: برگ ۳- ب
- (ج) - ذکر نسبه جد فقره و خیر میراث فقره: آ: برگ ۱۰- ب
- (د) - ذکر اسفاره، بامر کباره: آ: برگ ۸- ب
- (ه) - ذکر حجه و فخر ضجه: آ: برگ ۹۳- ب
- (و) - ذکر ابتلا نه و سبب جلانه: آ: برگ ۹۵- ب
- (ز) - ذکر خاتمه عمره: آ: برگ ۹۷- الف

مضامین و مطالب گوناگونی که در این کتاب آمده است بعنوان های زیر میتوان مراجعت نمود این عناوین از مضامین و مطالب کتاب اخذ و استنباط شده است. دیباچه- ذکر افتتاح کتاب، تعلیم و تربیت حضرت سیادت از خالش سید علاء الدوله سمنانی، اهمیت حب اهل بیت و احادیث درباره آن و مناقب شعری شیخ عطار، شیخ سعدی و خواجسوی کرمانی، اقسام حب و بفض (آ: تا برگ ۹- ب)، در باب (ج) عناوین زیر می توان دید: تعلیم و تربیت جناب سیادت بوسیله اخی تقی الدین علی دوستی و شیخ محمود مزدقانی و مشرف شدن حضرت سید از صحبت چهار صد ولی، ذکر خواجه قطب الدین نیشاپوری اسمای مخبر، اختلاف شیخ علاء الدوله و شیخ عبدالرزاق کاشانی، ذکر فصوص الحکم، شیخ ابو سعید حبشی، ذکر شیخ اویس قرنی، ولایت و اقسام آن، ذکر حل الفصوص، صوفیان ملاقیه، بیان قطب و افراد، علم تصوف، آداب سلوک و طریق ذکر، احوال و غزل سید علی همدانی، بیان اسماء الله، اجابت دعا، علم و اقسام آن، اصطلاحات صوفیا،

خواب و تعبیر آن، خواطر انسانی و خواطر شیطانی، نور ذکر، ذکر آدم و حوا، ابلیس و خناس، قلب و روح انسانی، مشاهدات در سلوک، بیان خود مؤلف، ارتباط باهمی موجودات، عرش و قلب، اسم اعظم، ذکر حضرت سیادت و ورود او در قریه علیشاهان، منزل جناب سیادت در قبیچاق، بیان بدعت، ذکر ابوالرضارتن و احادیث رثیه، اوراد سید علی همدانی، جناب سیادت در بدخشان و قریه توز قرغان، دعای سیفی، مراجعت، مراجعت سید از اندراب، غضب سید همدانی (رح)، ریاضت های جناب سیادت، کلاه دوزی آموختن، (آ: برگ ۷۳-ب) صنعت بروز، غزل جناب سیادت و شرح آن از نورالدین جعفر، رساله واردات در لابلای باب چهارم یعنی ذکر اسفاره بامر کباره بعناوین زیر می توان استفاده برد عجایب سفر، جن و اقسام آن، غول، تصرفات جن، دعا برای مصروع و زیارت قدمگاه حضرت آدم. تا (آ: برگ ۹۳-ب).

در باب (ه) ذکر حجه و فخر ضجه موضوعات زیر بیان را شده است:
 (آ: تا برگ ۹۴-ب) مسافرت به نیت حج از قریه علیشاه، مسافرت بغداد و شام، مراجعت از حج به ختلان. و در ذکر ابتلا و سبب جلانه مضامین اینگونه می باشد: ابتلا از علما، ابتلا از ملوک و امرا غزل جناب سیادت که شرح آن بالتماس ولد یگانه سید موسوم به میر سید محمد همدانی (۷۷۴ - ۸۵۴ هجری) نگاشته. در ذکر خاتمه عمره (آ: برگ ۹۷ - الف تا ۹۹-ب) مرتب رساله واردات سید علی همدانی (رح) را نقل کرده سوز درون خودش را ابراز نموده است.

مطالب دیگر بقرار زیر می باشد: خروج از ولایت سرّی (محملاً سرّی نگر)، وصیت سیّد و وفاتش، مکتوب قوام الدین به شیخ نورالدین جعفر بدخشی یعنی به مؤلف مملو از خون کباد و درد جگر، احوال اولیا در عالم نزع، درباره تابوت جناب سیادت، ذکر فرزندش، رساله مرآت التائبین، خواص مردم خطه های مختلفه، تجلیل مؤلف نزد مرشدش، بیان راجع به محبت و قصیده ناصر خسرو، [آ: برگ ۸. ۱ - الف] و در آخر فی اظهار حُزن علی رحله حضرت سیادت و اختتام کتاب: [آ: برگ ۱۱۰ - ب]

نظری به مطالب خلاصه المناقب:

کتاب خلاصه المناقب طبق معمول سایر مؤلفین مسلمان با حمد الهی شروع می شود و در آغاز کتاب مؤلف توضیح داده است که در آفرینش کائنات مشیت ایزدی مضمّن است و باعث تکوین این جهان ذات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و اگر وجود مقدّس نبی اکرم (ص) نبوده کون و مکان بظهور نیامدی و شخصیت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام، بنی نوع بشر را رشد و هدایت کرده است بنا برین طاعت و عبادت بدون درود فرستادن بر وی قبول نیابد، مؤلف در ضمن شرح تحصیل ریاضت جناب سیادت و تربیت وی اهمیت حبّ اهل بیت را بیان نموده و محبت آنانرا از شرایط زندگانی معنوی قرار می دهد و چندین حدیث برای توضیح مدعایش آورده است که دو تا از آنها را تیمناً نقل می کنیم:

النظر الی علی ابن ابیطالب عبادة و ذکره عبادة ولا یقبل الله ایمان عبد الا بولائه و البراءة من اعدائه. [آ: برگ ۵ - ب]

عاهدنی ربی ان لا یقبل ایمان عبد الا بمحبة اهل بیتی. (آ: برگ ۵ - ب)

در ذکر تحصیلات مقدّماتی و تربیت جناب سیادت در کوچکی موضوع ولایت را مورد بحث قرار داده می گوید: "ولایت باطن نبوتست ولی آنست که فانی گردد نور ذات و باقی باشد ببقای ذات، و ظاهر باشد باسما و افعال" و ارادات و حال و مقام و غیره ولایت را

بعدها بفحوای گفته محی الدین ابن عربی (۷) ملامتیه را افاضل اولیا شمرده و حقیقت قطبیه را صراحت نموده که قطب در هر زمان واحد است که او را غوث خوانند و وظیفه مرتبه قطبیت "اللّه اللّه باشد و مراتب قطب و امامین و بدلاء سبعة را نامبرد، کیفیات اولیاء را بیان کرده مینویسد:

"وقتی دیگر جناب سیادت فرمود که آنچه بامام علی زین العابدین (ع) داده اند بمن داده اند و صفت علیاء زین العابدین (ع) از لقب شریفش معلوم می شود و حضرتش دایم از منزلی بمنزلی می رفته است از خوف جبا بهره و در صغرسن حضرت را در چاه زندان انداختند و محبان از چاه مناجات او می گرفتند. شعر:

آلایها المامل فی کل حاجة

رجوتک فاکشف ضربی و فاقتی

یا رجائی انت کاشف کربتی

فهب لی ذنوبی کلها واقض حاجتی"

و وقتی دیگر فرمود در حالت غیرت که مرا درین روزگار کسی نشناخت و لکن بعد از فوت من بصد سال طالبان پیدا شوند که از رسایل من فواید

گیرند و قدر من بشناسند".
 گر برقت قلب این مناجات را بخوانیم عجب تأثیری در قلب ایجاد
 مینماید و این پیشگویی جناب سیادت هم باثبات رسیده که مردم از رسایل
 وی استفاده می کنند چنانکه شاعر مشرق هم در جاویدنامه سید همدانی را
 تجلیل می نماید.

جعفر بدخشی طبق مشرب و ذوق خودش مسایل تصوف را توضیح داده
 می گوید که موضوع علم تصوف ذات، صفات و اسما باشد و مبادی آن
 معرفت خداست و مسایل آن کیفیت صدور کثرت از وحدت و رجوع کثرت
 بوحده است، در ضمن توضیح تجلیات و مشاهده می گوید: ... اما حال
 شهود ذات در دنیا بمقادیر لمحات و برقات بود ... بعضی اولیاء الله فرموده
 اند که مادائم مشاهد حق تعالی میباشیم و بعضی گفته اند که اگر يك
 لحظه ای محجوب باشیم، مرتد گردیم و بعضی گفته اند که اگر لحظه ای
 محروم باشیم بمیریم ... لاجرم نور ابقان ذاتی بود، نور احسان صفاتی و نور
 ایمان افعالی.

سپس ولایت و اقسام آن و مدارج ولی را بیان نمود و آداب مسلك و
 خلوت شمرده گوید که هر که آداب خلوت نگه ندارد مهابت خلوت او را از
 خانه خلوت بیرون آرد و چون سالک بمدارمت شرایط اقبال نماید، انوار کثیره
 ساطعه مزلی گردد در باطن و کیفیات آن انوار و ظهور آن و فتح بصیرت را
 به بیان جاذب و مؤثر همی گوید که بعد از ظهور انوار خانه دل نباید مملو شود
 از اغیار و این اغیار عبارتست از وجود بشری و نفس و شیطان.

مؤلف صفات مذموحه آب و آتش و خاک و باد و تضاد آنها را همدیگر
بروش بسیار جالبی شرح داده است که چگونه در حل عبور ازین ترکیب
عناصر حقایق مختلفی را مشاهده می کند و بسعی و تائید ایزدی مقام
اشرفیت انسان کامل را درک می نماید.

مؤلف اصطلاحات تصوف و ارادات و حال و مقام و غیره را مورد بحث
قرار داده بیان مشاهدات بشری و از رؤیای صادق حضرت ابراهیم و حضرت
یوسف علیهما السلام ذکری نموده و گفته است باید برای خوابها تعبیرات
خوب پیدا کنیم نه تاویلات بد.

هر عاقل بالغ مستعد، قبول سعادت را فرض عین باشد که در تزکیه
نفس بکوشد و بعداً توضیحی داده است از نفس و عقل و وساوس شیطانی و
خواطر و این مطالب با استفاده از فوائد الجمال نوشته شده که چگونه شیطان از
اولاد خود کمک یابد و آنها را به کارهای گوناگون وادار می سازد و اگر یکی از
اینان کسی را از تحصیل علم دین و کسب معرفت مانع آید، شیطان او را در
کنار گیرد و کاوش را از کارهای دیگران بزرگتر حساب می کند.

پس از دفع اخلاق ذمیمه و یافت تزکیه نفس، تصفیه قلب لابد گردد و
در ضمن بیان قلب، معرفت روح را توضیح داده می گوید: وجود انسانی از
ذرات جمیع کائنات حاصل آمده است و هر جزوی که صافی گردد آینه جمال
نمای کلی خود شود و هر ذره از ذرات کائنات اذواق کثیره یابد و لیکن هر چه
داند و بیند و یابد سالک را باید که در ابتدای سلوک به شیخ خود مشاورت
کند و آنچه سالک در واقعه بیند تصور نکند که از خارج اوست بلکه از درون

اوست و با اوست و سالک مترقی هر زمان خود را اصفی و اَسنی باید تا آن
 غایت که بصفای قدیم رسد و صفای قدیم را نهایت نیست، در ضمن بیان اسم
 اعظم بیعت خود را با سید علی همدانی تذکر داده بحثی دربارهٔ بدعت و
 احادیث رتبه درمیان آورده است جناب سیادت مرید را بخواندن او رااد فتحیه
 و حرزیمانی ترغیب داده است و مسئله بروز را توضیح نموده نوشته است که
 حضرت سیادت در مقام اطلاق بوده است و جای دیگر نگاشته است:

حضرت سیادت قدس الله سره و زادلنابره از اکابر سیاحت مطلقه است
 زیرا که جنابش مسافر مقیم و مقیم مسافرست با آنکه در هیچ صفتی و
 مقامی مقید نباشند. ازینرو در آغاز کتاب آورده است که: لاجرم محبت و
 تعظیم جمیع سادات واجب باشد ولیکن انقیاد ایشان در امر مجهول الحقیقه
 واجب نباشد الا وقتی که از علماء اتقیا باشند چنانکه:

"حضرت امیر کبیر سید علی همدانی (رح) خصه اللطیف باللطف
 الصمدانی" زیرا که علم و معرفت و تقوی امیر ما بر همه عالم مثل آفتاب
 روشن است. (آ: برگ ۹-ب)

حکایات غریبی دربارهٔ حضرت خضر (ع) و عجایبی که در سفر و حضر
 جناب سیادت بآن دُچار گردید نوشته ذکر جن را آورده است که جنیان در
 بعضی آدمیان هفتاد و دو نوع تصرف کنند، در موردیکه احوال مسافرت
 جناب سیادت برای سرانندیب بیان راجع به حضرت آدم و حوا علیهماالسلام
 چیزی بحیطه تحریر آورد و در اختتام کتاب آلام و مصائبی که جناب سیادت
 در آن مبتلا گردیده، شرح ارحمال و تشییع جنازه را نوشته و در خاتمه يك
 قصیده از ناصر خسرو آورده و راجع به رحلت مرشدش حزن و تأسف خود را
 ابراز نموده کتاب را پایان رسانیده است.

روش نویسندگی خلاصه المناقب:

خلاصه المناقب مانند کشف المحجوب و کتاب اللمع و غیره تألیفی در موضوع تصوف نیست و مثل تذکره العارفين و نفحات الانس در ردیف کتابهای متصوفه قرار ندارد. بلکه کتابیست از کتب مقامات چون مناقب العارفين افلاکی که از لحاظ تسمیه نیز آن کتاب مماثلت دارد چنانکه می دانیم کتب مقامات عبارتست از کتابهاییکه هر یک در شرح احوال یکی از متصوفه تألیف شده باشد و در ضمن سوانح ملفوظات و تعلیمات صاحب سوانح را نیز شامل باشد و گذشته ازین بعضی از بحث های مختلفی، مربوط به شریعت، طریقت و حقیقت و اخلاق و عرفان در آن جامی گیرد و خلاصه المناقب درست همینطور است که نویسنده در ضمن بحث درباره موضوعی به بعضی از جزئیات آن موضوع نیز می پردازد و در مواردی مسئله ای بر مسئله دیگر متوجه می گردد. این روش نویسندگی که در سراسر مطالب و معانی کتاب محتوی است اگرچه خواننده از اصل مطلب دور می افتد ولی سبک نگارش وی به حدی ساده، روان و دل آویز است که هیچ جا خسته کننده و ملال آور نیست بلکه سوز و تابش قلب وی بصورت بسیار مؤثر جلوه گر است و اغلب مباحث متصوفه جلب نظر خواننده را می کند، ذکر عوالم، بحث قطب، تکامل نفس انسان، خواطر قلب، قصه آدم و حوا و غیره از همین قبیل مطالب گوناگون است که در خلاصه المناقب آمده و با استشهاد از آیات و احادیث مؤلف بیان خودش را مدکل و با نقل اشعار نوشته خود را جالب و جاذب تر گردانیده است.

مطالب تصوف و عرفان که مؤلف در ضمن شرح احوال سید علی همدانی (رح) آورده است باندازه ای اهمیت دارد که اگر از کتاب استخراج کرده جمع آوری شود بصورت کتاب مستقلی در خواهد آمد که ارزش آن از حیث کتابی در تصوف بطور دائرة المعارف کوچکی شناخته خواهد شد و ازین حیث خلاصه المناقب دو جنبه مهم را داراست.

یکی شرح زندگانی جناب سیادت.

دوم شرح معانی و مطالب ولایت و تصوف.

شبهه نویسندگی مؤلف بسیار ساده و بی آرایش است و به ترصیع و تسبیح عبارت و تکلف و تصنع لفظی که در نثر فارسی از قرن ششم هجری بیعد رواج بسیار پیدا کرده بود و تمام تألیفات فارسی را فرا گرفته بود مؤلف ما هیچ علاقه نداشت و در بعضی جا بارایش و زیبایی بیان توجه نموده ولی بمشکل نویسی و دقت پستی نپرداخته است. برای توضیح عقاید و معانی تصوف و تایید اقوال و احوال متصوفه مؤلف از آیات قرآنی استناد می کند و باحادیث توکل می جوید و در حل مسائل دقیق تصوف بسخنان بزرگان صوفیه می پردازد مخصوصاً از منازل السائرین خواجه عبدالله و رساله القشیریه ابوالقاسم قشیری و فصوص الحکم محی الدین ابن عربی و فوائح الجمال نجم الدین کبری مطالب را نقل و روایت کرده است، علاوه براین از نگارشات خود مخصوصاً از رساله مشارب الاذواق (شرحی است از قصیده خمیره ابن الفارض و این شرح را بنا بر دستور مرشدش، مؤلف بدرالدین الوحشی را درس می داد. و همچنین رساله حل الفصوص (که شرح و خلاصه

ایست از فصوص الحکم) و رساله واردات و رساله مناجات و ذخیره الملوك
و غیره. علاوه ازین مؤلف از الفتوحات المکیه ابن عربی و احیاء علوم الدین
کیمیای سعادت امام غزالی و عوارف المعارف شهاب الدین سهروردی نیز
بعضی از مطالب را اقتباس نموده است و مخصوصاً از فوائح الجمال عبارات
مسلسل را بعبارت فارسی گردانیده است و جزو کتاب خودش قرار داده است.
اینجا دو تا عبارت از خلاصه المناقب و مآخذ آن را برای خوانندگان گرامی
خود نقل می نمایم.

(الف) خلاصه المناقب: (آ: برگ ۳۲-الف)... و عقلی باعتبار دیگر منقسم
گردد بدنیای و اخروی، اما دنیای: کعلم الطب و الحساب و الهندسه و
الفلسفه و النحو و الصرف و الصناعات و اما اخروی کعلم احوال القلب و آفات
الاعمال و العلم باللّه و صفاته و احواله و علم دنیای و اخروی متنافیان اند.
احیاء العلوم و الدین (۸) ج ۳ ص ۱۷.. و العلوم القلیه تنقسم الی دنیویه و
اخرویّه، فالدنیویه: کعلم الطب و الحساب و الهندسه و النجوم و سائر الصرف
و الصناعات، و الاخرویه کعلم احوال القلب و آفات الاعمال و العلم باللّه تعالی و
بصفاته و افعاله و هما علما متنافیان.

و بیان هم و توضیح آن هم مأخوذ است از احیاء العلوم و الدین
ج ۳ ص ۱۷.

(ب) خلاصه المناقب (آ: برگ ۴۶-الف-ب)... و علامت نفس اماره در حال
انکشاف آنست که دایره بزرگ سیاه از پیش روی پدید آید و باز ناپدید گردد
و دیگر باره پدید آید مثل ابری که از کرانه های اندک گشادگی باشد همچو هلال

که بنماید و طرفی از وی در میان ابر بود و بعد از آن هلال پدید آید و بعد از
 لوامعی مثل آفتاب سرخ پدید آید از رخ راست و گاه از مقابل پیشانی و گاه
 از بالای سر و این نفس لوامه عقل است و علامت نفس مطمئنه آنست که مثل
 دایره چشم بزرگ از پیش روی پدید آید و نور از وی می پاشد و بعد از
 مدتی بتدریج معلوم شود که آن دایره ری سیار است و روی نیز در وی فانی
 شود و بعد از آن ری سیار نفس مطمئنه باشد و گاه بود که او را بغایت دور بیند
 چنانکه میان او و میان دایره نفس مطمئنه هزار منزل تاری باشد و اگر بیکی
 از آن منازل نزدیک شود بسوزد.

خلاصه اینکه خلاصه المناقب کتابی است بسیار مهم و پرارزش که تا
 اکنون چاپ نگردیده است و منتظر توجه ارباب "دانش" می باشد.

منابع:

۱- نسخه خطی خلاصه المناقب در دانشگاه پنجاب، لاهور، صاف و خوانا
 میباشد ولی آب زده و کرم خورده است این نسخه در حواشی ترجمه بفارسی
 آیات مقدسه و احادیث مبارکه را داراست.

نسخه خطی خلاصه المناقب محفوظ در کتابخانه بادلیان آکسفورد کامل تر و
 خوانا تر است.

نسخه خطی متعلق بکتابخانه آقای غلام بلتستانی استاد زبان فارسی خپلو
 میباشد و نسخه ای در موزه سرینگر قرار دارد، در این مقاله بنده از عکس
 نسخه آکسفورد استفاده کرده ام که به "آ" نشانزده است و اینجانب کار

دکتر سلطان الطاف علی

تصحیح متن خلاصه المناقب براهنمائی آقای دکتر مولوی محمد شفیع آغاز کرده و براهنمائی آن استاد بزرگوار بجای "ورق" کلمه "برگ" نوشته شده است.

۲- رساله مستورات یا منقبة الجواهر (مائیکروفلم) نسخه خطی متعلق بکتابخانه انڈیا آفس برگ ۳۴۶ الف تا ۴۴۱-ب.

۳- مغاز النبى، يعقوب صرفى، لاهور (سال ندارد).

۴- حرزیمانی: حرز المؤمنین لامان الخائفین، سید وزیرالدین حسن، دهلی ۱۳۳۳ هجری.

۵- مکتوبات شاه امیریه (مائیکروفلم) نسخه خطی موزة یریتانیا برگ ۱۶۱-۱۶۵-ب، ۲۱۸-۲۲۳-الف.

۶- هرمن ات: فهرست مخطوطات فارسی کتابخانه بادلیان، آکسفورد، ۱۸۸۹ م.

۷- الفتوحات المکیه الجزء الثانی، مصر، ۱۲۷۶ هجری.



۱- نسخه خطی خلاصه مناقب در دانشگاه پنجاب، لاهور، صان و خوان



جلسه معرفی کتاب "مروج اسلام در ایران صغیر" بر عکس

نسخه انگور استفاده کرده است که به "آ" نشان داده است و اینجاب کار



دکتر سلطان الطاف علی

کویتہ

تحقیق دربارہ احوال و آثار سلطان باہو

قسمتی مهمہ از شبہ قارہ پاکستان و ہند در سال پانزدہم ہجری باورود صحابی رسول صلی اللہ علیہ وسلم، حضرت مغیرہ بن عاص حلقہ بگوش اسلام گردید۔ زہاد و عرفای مسلمان بصورت تاجران و غازیان و سر بازان مسلمان حتی قبل از ورود محمد بن قاسم (م: ۹۶/۷۱۴م) در شبہ قارہ مستقر گردیدند و این سلسلہ تا قرن چہارم ہجری ادامہ داد۔ از قرن پنجم ہجری بعد صوفیای معروف مانند شیخ اسماعیل محدث (رح) (م: ۴۴۸/۱۰۵۶م) و شیخ علی ہجویری (رح) (م: ۴۸۱ - ۵۰۰/۱۰۸۸ - ۱۱۰۶م) در این شبہ قارہ سلوک و تصوف را علماً و عملاً شرح دادند۔ درین میان چہار سلسلہ معروف در تصوف و عرفان موسوم بہ سلسلہ قادریہ منسوب بہ سید شیخ عبدالقادر جیلانی (رح) (م: ۵۶۱/۱۱۶۵م)، سلسلہ چشتیہ منسلک بہ شیخ معین الدین چشتی (رح) (م: ۶۳۲/۱۲۳۴م)، سلسلہ سہروردیہ مربوط بہ شیخ شہاب الدین سہروردی (رح) (م: ۶۳۲/۱۲۳۴م)، و سلسلہ نقشبندیہ متعلق بہ شیخ بہاء الدین نقشبندی (رح) (م: ۷۹۱/۱۳۸۸م) در شبہ قارہ نفوذ یافتند۔ صدها صوفیا و اولیای کرام ازین چہار سلسلہ در شبہ قارہ پاکستان و ہند بعنوان مبلغین اسلام و عرفای زمان خود بہ اشاعہ اسلام پرداختند۔

در قرن یازدہم ہجری از سلسلہ عالیہ قادریہ سلطان الفقر و

سلطان العارفين سلطان باهو (رح) (۳۹۱. ۱/هـ ۱۶۲۹م) - (۲. ۱۱۱/هـ ۱۶۹۰م)
وارد این صحنه شد و زمین پاکستان و هند و افغانستان و کشمیر را
باتعلیمات فوق العاده عرفانی و نورانی خود منور ساخت.

سلطان باهو(رح) در زمینه سلوک و معارف تصوف صد و چهل رساله بزبان
فارسی تألیف کرد که از میان آنها سی تا کتاب بدست ما رسیده است.

بررسی تاریخی دوره سلطان باهو(رح)

محل سکونت سلطان باهو(رح) که در شورکوت بوده، با مولتان و
جهنگ ملحق بوده است. تاریخ شورکوت قدامت فوق العاده ای دارد. مولتان
و جهنگ هم از زمان باستان آریان گرفته تا ورود محمد بن قاسم
(م: ۹۶/هـ ۷۱۴م) به سند انقلابات و تحولات و دگرگونیهای عجیبی را
در بردارد. گرماراج که ناحیه ایست بسیار قدیم و در نزدیکی محل
سکونت، مولد و منشای حضرت سلطان باهو(رح) قرار دارد بسیار جالب توجه
است. وقتیکه سلطان باهو(رح) چشم بجهان گشود، رشید خان سیال
(۲۸. ۱/هـ ۱۶۱۸م) - (۴۶. ۱/هـ ۱۶۵۶م) حاکم جهنگ بود و سراسر شبه
قاره پاکستان و هند تحت تسلط شاهجهان (۳۷. ۱/هـ ۱۶۲۸م) -
(۶۸. ۱/هـ ۱۶۵۷م) بود.

احوال سلطان باهو(رح)

سلطان باهو(رح) (۳۹۱. ۱/هـ ۱۶۲۹م) - (۲. ۱۱۱/هـ ۱۶۹۰م) علوی
هاشمی در میان قبیله اعوان در شورکوت متولد شد. سلسله نسبی وی به امیر
زبیر ابن امیر المومنین حضرت علی(ع) می رسد.

بعد از فاجعه کربلا اجدادش به همدان و خراسان مهاجرت کردند. در قرن چهارم هجری نه تنها جدش، حسین شاه، در هرات فرمانفرما بود بلکه اخلاقش تا چهار پشت در نواحی مختلف هرات و غور و غزنین فرمانفرمای می کردند. در زمان یورش تاتار در قرن ششم هجری اعضای این خانواده به سند ساگر مهاجرت نمودند و تا پنج نسل در وادی سون سکیسر زندگی کردند. يك سال قبل از ولادت باسعادت وی پدر و مادرش در زمان شاهجهان در شورکوت سکنی گزیدند. وجود مزارات پدر و مادرش در شهر شورکوت نزد قلعه قدیمی، باثبات رسیده است. سلطان باهو(رح) دورهٔ بچگی و جوانی را در شورکوت بسر برد و تا چهل سالگی هزاران نفر از فیضان صحبتش به اسلام گرویدند. درین ایام وی هم متأهل شد و هم در جستجوی مرشد کامل ماند. طبق روایتی در اوایل جوانی در اثر توجه باطنی امیر المومنین علی(ع) در مجلس پیغمبر اکرم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم باحراز حضور معنوی نایل آمد و بر دست حق پرست آنحضرت(ص) بیعت نمود. سلطان باهو(رح) دوبار در قلعهٔ گرماراج و یکبار در مسجد جامع دهلی با اورنگزیب عالمگیر ملاقات نمود. شاهجهان به پدر سلطان باهو(رح) که منصب دار سلطنت دهلی بود دو تا ده بعنوان مدد معاش یکی در نزدیکی اراضی بوسن در حوالی مولتان و دومی در نزدیکی دهول کوت در نواحی قلعهٔ قهرگان شورکوت عطا کرده بود.

بیعت ظاهری سلطان باهو قدس سره از سید پیر عبدالرحمن گیلانی دهلوی در دهلی اتفاق افتاد. پس از بیعت وی از سند، بغداد، مصر، شام،

روم و عرب و کابل دیدن فرمود و هزاران هزار نفر از خلق خدا را در سلك مریدان خود در آورد و به بعضی ها خلافت بخشید. درین مسافرت به حج و زیارت روضه نبوی (ص) هم مشرف شد.

خوارق و کرامات سلطان باهو قدس سره خیلی معروف است. از همان روزهای کودکی بعضی از کفار به محض دیدارش به دین مبین اسلام گرویدند. مرید شدن نورنگ کپیتران، واقعه آهو باهو، واقعه دعوت قبور و امثال آنها از میان معروفترین خوارق وی بشمار می آید.

معاصرین حضرت سلطان باهو (رح)

عالمان و صوفیانی مانند ملا علی قاری (م: ۱۴. ۱۱ / ه: ۱۶۰۵ / م)، شیخ احمد سرهندی (م: ۳۵. ۱۱ / ه: ۱۶۲۵ / م) و شیخ عبدالقادر بن شیخ عبدالله العیدروس (۹۷۸ ه. / ۱۵۷۰ م) - (۳۸. ۱۱ / ه: ۱۶۲۸ / م) از معروفترین معاصران سلطان باهو قدس الله سره بوده اند.

از جمله معارف و درویشان و صوفیانی که سلطان باهو (رح) را زیارت نمودند یاموی با ایشان ملاقات فرمود عبارت اند از: شیخ موسی گیلانی (م: ۷۴. ۱۱ / ه: ۱۶۶۳ / م)، سید عبدالقادر ثالث (م: ۸۲. ۱۱ / ه: ۱۶۷۱ / م)، سید امیر حجروی (م: ۲. ۱۱ / ه: ۱۶۹۰ / م)، اورنگزیب عالمگیر (م: ۱۱۸. ۱۱ / ه: ۱۷۰۶ / م)، شاه حبیب قادری و حضرت پیر عبدالرحمن دهلوی گیلانی (رح).

صوفیان و متصوفانی که به محضر وی نرسیدند و صحبتش را در نیافتند ولی معاصر وی بودند، عبارتند از: شیخ مجدد الف ثانی (رح)

(م: ۳۵/هـ ۱۶۲۴م) و شیخ عبدالحق محدث (م: ۵۲/هـ ۱۶۴۲م)،
محمد دارا شکوه قادری (م: ۶۸/هـ ۱۶۵۷م) و شیخ سرمد کاشانی
(م: ۷۱/هـ ۱۶۵۷م).

بیشتر خلفای حضرت که بر دست وی بیعت کردند و از وی
خلافت یافتند و کسب فیض نمودند، معروف بوده اند. از ادبای
معاصر وی هم بعضی ها معروف بوده اند، مثلاً قدسی مشهدی
(م: ۵۶/هـ ۱۶۴۶م)، سید مرتضی شاه (م: ۷۳/هـ ۱۶۶۲م)،
خوشحال خان ختک (م: ۱۱۰/هـ ۱۶۸۸م)،
خدمات حضرت سلطان باهو (رح)

حضرت سلطان باهو (رح) صداقت و درستکاری را به مردم آموخت و با
علم و عرفان و متانت نفس و صفای قلب هزاران هزار نفر را
بهره مند گردانید.
در زمینه خدمات علمی نیز چه در علوم ظاهری و چه در علوم باطنی
بوسیله آثار بسیار ارزنده خود خدمات شایانی انجام داد. در مورد وجدان و
قوه و اهمه بنحو احسن توضیح داد که این علوم انسان را در سایه شتون
زندگی باوج کمال می رسانند. در نتیجه فیضان و رشد و هدایت وی در حال
حاضر در حدود چهل و سه خانقاه در قسمتهای مختلف پاکستان دائر است.

سراسر زندگانی سلطان باهو قدس الله سره از خدمات
دینی مشحون است. دارا شکوه پسر شاهجهان در زمینه دین بی بند و
باری و لاپالی گری را رواج داده بود ولی در نتیجه سعی و تلاش

سلطان باهو قدس الله سره آثار دارا شکوه نتوانست در جامعه اسلامی تأثیر منفی بگذارد.

شاه ولی الله محدث (م: ۱۱۷۶ هـ / ۱۷۶۲ م) در اصلاح جامعه اسلامی

خیلی سعی کرد ولی سلطان باهو (رح) خیلی وقت پیش از وی اساس این کار را گذاشته بود.

در حال حاضر از فیضان حضرت سلطان العارفين در حدود بیست و پنج

مدرسه اسلامی در سراسر پاکستان خدمات دینی را انجام می دهند. بسیاری

از نویسندگان و شاعران عالی مقام از خانواده و از ارادتمندان وی در زمینه

خدمات دینی جهد بلیغ نموده اند و می نمایند.

در انتقال مزار

مزار حضرت سلطان باهو (رح) اول در ۱۱۰۲ هـ / ۱۶۹۰ م در قلعه

قهرگان شورکوت ساخته شد و بار دوم در ۱۱۹۲ هـ / ۱۷۷۸ م در محلی

معروف به دربار کهنه نزد چاه سمندری کنونی بنا شد و بار سوم در سال

۱۳۳۶ هـ / ۱۹۱۸ م بکوشش شیخ محمد امیر سلطان سجاده نشین هشتم در

محل دربار نوین کنونی بتکمیل رسید.

آثار فارسی سلطان باهو (رح)

در حین تحقیق درباره آثار وی به وجود سه کتاب منحصر بفرد بنام دیدار

بخش، عین العارفين و سلطان الوهم که تا کنون از انظار مردم پوشیده بود.

پی بردیم اینک به معرفی مختصری آثار سلطان باهو (رح) پردازیم آثار وی

قرار است به:

- ۱ - اسرار قادری : در معرفت و سلوک
- ۲ - امیر الکونین : در تصوف و عرفان
- ۳ - اورنگ شاهی : در تلقین معرفت
- ۴ - توفیق الهدایت : در شرح عرفان و تزکیه نفس
- ۵ - تیغ برهنه : در شرح تصور اسم الله
- ۶ - جامع الاسرار : در فقر و مقامات تصوف
- ۷ - حجت الاسرار : در عرفان انسان کامل و شرح ذکر
- ۸ - دیدار بخش : در شرح لی مع الله و عرفان و تصوف
- ۹ - دیوان باهو : مطالب عرفانی و عاشقانه و شعر وجدانی
- ۱۰ - رساله روحی : فلسفه تخلیق کاینات و ارواح سلطان الفقر
- ۱۱ - سلطان الوهم : شرح دل و شرح نور اوهام
- ۱۲ - شمس العارفین : در توحید و عرفان و تصوف، مرید و مراد
- ۱۳ - عقل بیدار : در عرفان انسان و توضیحات لطایف
- ۱۴ - عین العارفین : در ذکاوت نفس و مرشد کامل
- ۱۵ - عین الفقر : در فقر و فقیر، مرشد و نفس، قلب و سلوک
- ۱۶ - فضل اللقاء : در سلوک قادریه، عرفان و اصطلاحات صوفیانه
- ۱۷ - قرب دیدار : در عرفان و رویت حق تعالی
- ۱۸ - کشف الاسرار : در مرشد و انسان کامل
- ۱۹ - کلید التوحید صغیر : در نفس، ارواح و تجرید و تفرید
- ۲۰ - کلید التوحید کبیر : در علم و عرفان، وجود و نفس و ...
- انکشافات عارفانه : ...

- ۲۱- کلید جنت : در ذکر و فکر و تصور و شرح اذکار و اعمال
- ۲۲- گنج الاسرار : در سلوک قادریه، شریعت و نفس
- ۲۳- مجالسه النبی : شرح در نفس و انکشافات عارفانه
- ۲۴- محبت الاسرار : در عشق و عرفان و حجاب دنیا
- ۲۵- محکم الفقراء : در فقر و معرفت حق
- ۲۶- محک الفقر صغیر : شرح طریقه قادری و چهل حدیث
- ۲۷- محک الفقرا کبیر : در کلمه طیبه، ارکان اسلام، حقیقت محمدی
- ۲۸- مفتاح العارفين : در علم و عرفان، تصوف و اصول تصوف
- ۲۹- نور الهدی صغیر : در شرح فقر و علم دعوت
- ۳۰- نور الهدی کبیر : در شرح کلمه طیبه، علم و طریقه قادری و در تصور و تفکر.

سنجش کلام باهو(رح)

ارزش معنوی - در کلام باهو(رح) از پاس شریعت و صحو جنیدی طرفداری شده است و حاصل کلام این است که بدون حضور در مجلس حضرت محمد مصطفی(ص) فقر ناقم و خام است. محبت اهل بیت و عقیدت با سیدنا غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی(رح) جزو ایمان است. تصور اسم الله و علم دعوت قبور برای حصول معرفت لازم است. وجود آدمی چندین جسم باطنی را دارد و هر جسم باطنی وی به بازیابی کنه

اسم الله و ذکر و اذکار بستگی دارد. بدین طریق اجسام باطنی و ارواح باطنی را فقیر بدست می آورد که کرشمه عظیم می باشد. صدای "هو" که از جمله لطایف باطنی سالک جاری می شود سلطان الاذکار است. لطایف و نکاتی که در خلال عبارات و ملفوظات سلطان باهو قدس الله سره بکار رفته است ارزش معنوی فوق العاده ای دارد.

ارزش ادبی:

شعر سلطان باهو (رح) از عشق و وجدان و تعلیم و تلقین مشحون است. قصیده ای که در مدح سیدنا عبدالقادر جیلانی (رح) سروده اند از لحاظ هنر و معنی شاهکار است. در سی کتاب و رساله وی چهار هزار و هفتاد و دو بیت شعر از خودش آمده است. همچنین در حدود هفتصد بیت شعر از شعرای دیگر را نیز برای استشهاد و استناد آورده است. نثرش بسیار شیوا، متین، ساده، هموار و استوار است و بانثر سعدی (رح) و عبدالله انصاری (رح) پهلوی می زند.

ارزش علمی:

آثار سلطان باهو قدس الله سره توجه دانشمندان و محققان فیزیک، شیمی و زیست شناسی را نیز بخود جلب می نماید. بنظرش "رهم" با قوه متخیله قوه ای لطیف و عظیم و مرموز را تولید می کند و انسان می تواند آن را بهر شکلی که خواهد در بیاورد. بعقیده وی بعد از تخلیق کاینات پانزده هزار و یک آدم قبل از آدم ما بوده اند.

ارزش تاریخی:

آثار سلطان باهو(رح) ارزش فوق العاده تاریخی دارد و وی در طی صفحات و اوراق بی شمار خود از رجال و اماکن تاریخی اسم برده و بسیاری از آثار گرانبهای علمی را معرفی نموده و بر شمرده است.

ارزش دینی و فرهنگی:

سلطان باهو قدس الله سره که بمنزله مرشد کامل می باشد در آثارش آیات قرآنی را بسیار عارفانه تفسیر نموده است و بسیاری از احادیث قدسی و احادیث نبوی را در آثار خود گرد آورده است. وی می گوید که سرچشمه خیر حضرت محمد مصطفی(ص) هستند و سرچشمه شر شیطان است و هر دو را خداوند تعالی آفریده است. پس بعهده شماست که خیر را بخواهید یا خواهان شر باشید. همچنین وی عقیده دارد که علمای علوم باطن وارث پیغمبران اند.

افکار و تعلیمات حضرت سلطان باهو(رح)

لقا و رؤیت حق تعالی مقصود و برحق است. منظور از فقر، ماسوای الله را فراموش کردن است. فقر، فنا فی الله را می گویند. تصور اسم الله و دعوت قبور اهل الله از جمله تعلیمات خصوصی وی است. حق تعالی از نور خود نور محمد(ص) را بیافرید و از نور محمد(ص) جمله مخلوقات و هیجده هزار عالم را آفرید. وسعت کاینات خیلی بیشتر از فکر و تصور ماست. دنیا تا صد هزار سال ادامه خواهد داشت. تاکنون میلیونها سال از آفرینش کاینات گذشته است.

هفت روح سلطان الفکر تا قیام قیامت، یکی پس از دیگری به دنیا می آید. روح سلطان الفکر بجز رؤیت خدای تعالی چیزی را نمی خواهد. کسیکه اوکین بار نام الله تعالی را برد نور محمد (ص) بود. دنیا آنست که بنده را از یاد خداوند تعالی غافل کند. فقیر با نیروی معنوی سلطان الوهم بهر صورتی که بخواهد می تواند جلوه گر گردد. سماع در حال فنای نفس رواست. خداتعالی از عالم لاهوت به عالم جبروت و از عالم جبروت به عالم ملکوت و از عالم ملکوت به عالم ناسوت نزول فرمود و در حقیقت این هر چهار عالم در انسان جمع است، و خارج از وی چیزی نیست.

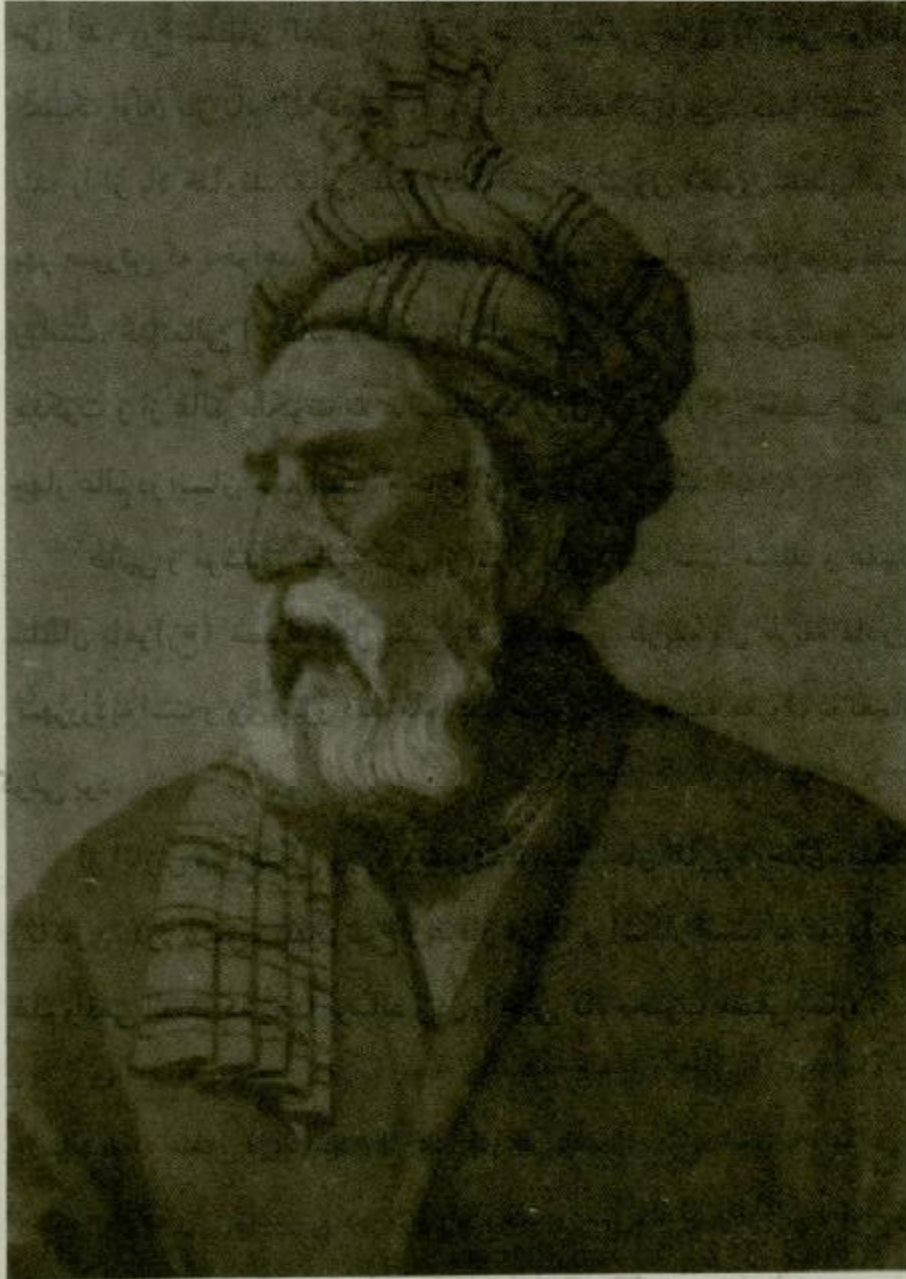
طالبی و مرشدی عظیم ستری از اسرار پروردگار است. مسلک و عقیده سلطان باهو (رح) مسلک اهل سنت والجماعت و طریقه وی طریقه قادریه سهروردیه است و وی پیرو فقه امام اعظم حضرت ابو حنیفه معروف به نعمان کوفی بود.

از آثارش هم آهنگی وجود و شهود، توحید، جان نشاری، وجدان، مذمت ریاکاری، درد عشق، تلقین شرح و عرفان هویدا و آشکار است. به عقیده وی علم واقعی آنست که بخدا برساند و دل را تجلی گاه محبوب حقیقی بسازد.

* * * * *

همین برای گذر و جهانی بزرگداشت فردوسی دانشگاه تهران فراهم شده است

الحقیقة انما هي حياة نازية ربحية، شغلية ولية لا يقفان للعطب وهي تنفخ



ماست. دنیا تا صد هزار سال ادامه خواهد داشت. تا کتون مليونها سال از

آفرینش کائنات گذشته است.

دکتر عصمت نسرین

پیشاور - پاکستان

عشق و اخلاق و لطیف سخن

نوا گلوریتس

همه چیز است

ارزش تاریخی شاهنامه

و معانی و با زبان ساده

سخن گفتن در باره فردوسی طوسی * و درباره شاهنامه او، شخصیت

او، عقیده او، فکر او، شوریدگی او، ارزش تاریخی و هنری او که سراسری

آن را در خود بیچیده است کاری بزرگ است و در این فرصت کوتاه برداختن

آن همسر نیست

تخت و وظیفه خود میدانم که از اقدام سازمان علمی، تربیتی،

آموزشی دانشگاه تهران تشکر کنم که با برپا داشتن اینگونه مجالس برفیض

و برکت و انجمنهای سود بخش علمی و ادبی میکوشد. همه مردم بخصوص

جوانان برومند زادگان آزاده کشور را بسیراث سترگ ملی و مفاخر قومی

خوبش آشنا سازد. چه شکی نیست که اگر مردمی بدانند که دارای میراث

گران ارج بزرگ معنوی و تکیه گاه استوار و زوال ناپذیر فرهنگی باشند

رویداد های عظیم تاریخی جهان، با ارادینی محکمتر و روحی قویتر

و

* این برای کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی دانشگاه تهران فراهم شده است

و

دیدار می کنند و جز در بی کسب فضایل بیشتر و نام آوازه و الاتر بر نمی خیزند. همه میکوشند تا دیگر باره کشور نام آور ایشان جایگاه پر افتخار خود را در صف مقدم ملل جهان احرار کند.

شاهنامه فقط یک ادبی و فردوسی یک شاعر بزرگ نیست بلکه این نامه نامور مسجل و شناسنامه قوم ایرانی است و پاسداری این شناسنامه ملی از وظایف اساسی ایرانیان است. فردوسی بدون کمترین تردید بزرگترین شاعر زبان فارسی است که هم امتیازات گویندگان پس از او در او جمع است. او ضمن تنظیم کتب و رسالات و یادداشت هائیکه در اختیار بود با وسعت نظر خارق العاده خود بهمه زوایای حیات فردی و اجتماعی انسان توجه داشت. شاهکار فنا ناپذیر او دریای بی پایانی است از مذمت دورغ و محسنات صداقت و ضرورت پاسداری از قول و وفای بعهد و رعایت اعتدال و تشویق خرم و متانت و پرهیز از شتاب و عجله و بی احتیاطی در امور و تشویق به قناعت و ترغیب به عفو و اغماض و پاسداری حق و حقیقت و پرهیز از اعمال خشونت بی مورد و تشویق به مسالمت و مدارا تا جائیکه مقدور است و میسر است و تاکید و توجیه مکرر به رعایت مردانگی، فداکاری و مال اندیشی و خویشتن داری که گرد آوری آنها، و تحقیق در این مورد که سایر گویندگان بزرگ فارسی تا چه حد تحت تأثیر این گنجینه بی پایان قرار داشته مقتضی تتبع بیشتری می باشد پس با توجه بتمام این نکات لازم است شاهنامه را بهتر بشناسیم.

هنگامیکه صحبت از شاهنامه فردوسی بمیان می آید فوراً ذهن متوجه داستانهای رزمی ایران میشود و اینطور باندیشه میگردد که در سراسر این

کتاب بزرگ سخن از جنگ و دلاوری و پهلوانی است اما در ضمن همین سرگذشت های پهلوانی و دلاوری، بسیار معانی باریک فلسفی، اجتماعی، عشقی و اخلاقی و لطیف ترین احساسات بشری بیان شده است. خوب آشکار است که سراینده این کتاب عظیم کسی است که ایمان و اعتقادی راسخ بوجود خدای توانا و یکتا دارد. این مطالب از اشعار سر آغاز شاهنامه بخوبی آشکار است. انجا که می فرماید:

خواستی بحساب میامد و او میتوانست پاسانی از این زاهدگر دارای همه چیز
از سروری و سادگی خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند کیهان و گردان سپهر
فروزنده ماه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برتر است
نگارنده برشده گوهر است

در بیان بسیاری از سرگذشت های پادشاهان ایران، هر کجا که فرصت و بهانه یابد و مناسب باشد فردوسی، با بهترین و شیواترین و گزیده ترین واژه ها به بند و اندرز می پردازد. در پایان هر واقعه ای جنگی، فردوسی با بیانی بسیار موثر، که نراستی بردل می نشیند، از بروز جنگ و خونریزی و کشتار پهلوانان و جوانان و ویران شدن سرزمین ها وقایع دیگر، غمگین و متأثر میگردد و اینگونه تأثرات خاطر را با بیانی زیبا و حکیمانه و اندرزهای موثر بازگو می نماید. پیداست که این مطالب زانیده اندیشه و فکر سراینده

بزرگ زبان فارسی است. مثلا در پایان داستان ضحاک ستمگر، از جمله بهترین مواردی است که فردوسی با زبانی شیوا و کم نظیر، از ناپایداری جهان سخن میگوید و به بند و اندرز می پردازد و می فرماید

بیا تا جهان را به بد نسپریم

بکوشش همه دست نیکی بریم

نیاشد همی نیک و بد پایدار

همان به که نیکی بو یادگار

از اینگونه اندرزها در شاهنامه فراوان است. شاهنامه علاوه بر آنکه سند ملیت ایرانی هاست. تاریخ ایران کهن نیز هست. بزرگترین گنجینه زبان و فرهنگ و ادب فارسی، شاهنامه، فردوسی است. فردوسی بخوانندگان شاهنامه درس میهن پرستی، فداکاری، شجاعت، وفا، مروت جوانمردی و عفت می آموزد. حس وظیفه شناسی و مهر و علاقه نسبت به ایران، که یادگار اینان است، در خواننده بیدار میکند.

فردوسی از نظر هدف و مقصود یک شاعر ملی کامل عیار است زیرا با تحقیقت و مطالعات کاملی که از محققان بعمل آمده است این شاعر بزرگوار در آفرینش شاهنامه که یکی از برارج ترین و بزرگترین سروده های حماسی دنیاست، هدفی جز خدمت بملیت ایرانی و بزرگداشت این ملت نداشته و غیر از عواطف قومی و شور ایران دوستی هیچ انگیزه دیگری برای آغاز کردن و انجام دادن چنین کار عظیمی دستیار و مددکار او نبوده است. شک نیست که اگر فردوسی از آغاز کردن چنان کار شگرف چشم داشتی

بخواسته و سود مالی داشت هرگز در این راه دراز و رنجبار و خم اندر خم گام نمی نهاد و بیایان بردن آنرا آماج مقصود خود قرار نمیداد. زیرا او حکیم بود و چنین کاری خرد مندی عادی هم انتظار نمیروید تا چه رسد از دانشمندی حکیم که نه تنها از بشخور خرد سیراب بود بلکه خرد آموز خرد و کلان بشمار میرفت. خاصه اینکه در آنموقع انتساب بدربار پادشاهان و مدح گفتن از آنان از بهترین راه پیشرفت در تعینات ظاهری و اندوختن خواسته بحساب میامد و او میتوانست باسانی از این رهگذر دارای همه چیز از سروری و سالاری و توانگری و ناز و نعمت بشود.

ولی آنمرد بزرگ در رسیدن بههدف اصلی خود که بیدار کردن عواطف خفته وطن پرستی در مردم ایران زمین و برانگیختن آنان به استقلال جوی و آزادی طلبی از دامگاه اسارت تازبان بود. تصمیمی، بدان حد استوار داشت که مدت سی سال از بهترین سالهای عمر خود را برسر این سودا گذاشت تا سر انجام به آرمان و آرزوی خود جامه تحقیق پوشانید و عجم را بدین پارسی زنده کرد، بدانگونه که خود گفت:

نشاط به چشم میخورد، و زنده دل و پاده نوری و جشن شایگانگی او

خوانندگی و نوازندگی و نغمه آید به بن در حق ایرانیان

که می فرماید زمین روی کشور شود پرسنخن

بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی سال ۶۰۰

نمیرم از این پس که من زنده ام

که تخم سخن را پراکنده ام

فردوسی در شاهنامه صفات ایرانیان باستان را اینطور باز گو میکند:

مهر و ایزد و ایزدبانان و یزدانان و ایزدگان و ایزدگانی و ایزدگانی و ایزدگانی و ایزدگانی

۱- اهمیت زورمندی و دلیری در ایران باستان: در شاهنامه فردوسی

دلاوری و زورمندی از جمله صفات لازم و ممتاز شاهنشاهان ایران و

شهریاران ایرانی نژاد بوده و همه آنان بدین زیور زیننده آراسته بوده اند.

فردوسی کلام سحر آفرین و حکیمانه خویش اینطور وانمود میکند:

سپه اش همه خواندند آفرین کس را

سپه اش همه خواندند آفرین کس را

سپه اش همه خواندند آفرین کس را

سپه اش همه خواندند آفرین کس را

سپه اش همه خواندند آفرین کس را

سپه اش همه خواندند آفرین کس را

سپه اش همه خواندند آفرین کس را

سپه اش همه خواندند آفرین کس را

سپه اش همه خواندند آفرین کس را

سپه اش همه خواندند آفرین کس را

سپه اش همه خواندند آفرین کس را

سپه اش همه خواندند آفرین کس را

سپه اش همه خواندند آفرین کس را

سپه اش همه خواندند آفرین کس را

سپه اش همه خواندند آفرین کس را

نمودن شب تیره زو جفت گیرد گریز و زباله است
نیاید نیاید را شبستان مر او را فزون سد است
شهنشاه از این گونه باشد بدست
به زمین نشاند نیاید از شاهنامه ۵-۵

نیاید در چند جای این داستان شاه از خداوند یکتا آرزوی داد میکند و
عدالت را می‌تتابد: *شهنشاه از این گونه باشد بدست*
عدالت را می‌تتابد: *شهنشاه از این گونه باشد بدست*

۴- مباد آرزو گردنگشی دین من
همه کار و کردار من داد باد
دل زیر دستان به ما شاد باد
گر افزون شود دانش و داد من
پس از مرگ روشن شود یاد من
شهنشاه از این گونه باشد بدست

۳- در این داستان کوچک از آغاز تا فرجام همه جا فروغ شادی و
نشاط به چشم می‌خورد، و زنده دلی و باده نوشی و جشن شبانگاهی او،
خوانندگی و نوازندگی سرمستی و آرزو حتی دعای شاهنشاه در حق ایرانیان
که می‌فرماید:

همه کار و کردار من داد باد
دل زیر دستان ما شاد باد
همه زیر دستان چو گوهر فروش
بمانند با ناله جنگ و نوش *شهنشاه از این گونه باشد بدست*

شادمانی و نشاط که خمیر مایه و گوهر اصلی زندگانی است بدون شک در ایران باستان مقامی ارجمند و والا داشته و برای ایرانیان آئین زندگی بشمار می آمده است.

۵- دین پروری و خدا پرستی ایرانیان باستان: شاهنشاهان ایران و در همه شاهنامه شعر های متعددی بچشم میخورد که شاهنشاهان ایران و سایر ایرانیان همه خدا پرست و دین پرور اند و در همه حال یزدان را یاد میکنند و او را می ستایند:

نه دردی ز شکر خواران آید

کله ناله زده سزای زبیر یازد ز من

ناید بدست لیس و زلفش و زهر

مپندار آتش پرستان بدند

پرستند پاک یزدان بدند

که آتش در آن گاه محراب بود

پرستنده را دیده بر آب بود

بکن کاروزان پس به یزدان سپار

نه گردون بکین است با ماهیار

هگر اسپ و میدان و چوگان و گوی

کله ناله زده سزای زبیر یازد ز من

۶- دوستی و پیوند میان شاه مردم:

در سراسر این داستان مانند همه جای شاهنامه دوستی و پیوند

میان شاه و مردم بخوبی بچشم میخورد:

دریخ این بروگفت و بالای او

دریخ این رخ مجلس آرای او

نبینند چو او کس به بالا و زور

به زوری شود سست چون بدتنان

تبه گردد از خفت و خیز زنان

به زوری شود سست چون بدتنان

۷- رسوم و آداب پذیرائی و میهمان نوازی ایرانیان باستان:

ایرانیان از دیرباز در میهمان نوازی و خونگری زبانزد بوده و بداشتن

این زیور ارزنده بشری ممتاز و مشهور بود اند:

چون آن را میخواستند که میخواستند، میخواستند که میخواستند

چنین داد پاسخ که بگشای درنا

تو مهمان ندیدستی ایدر مگر؟

کنیزک دوران رفت و بگشاد در ناسا

به بهرام گفت اندر آی، ای پسر

مشابه زین نایا و زین نایا

۸- می گساری و ناپسندیدگی آن در ایران باستان:

درست است که در چندین داستان رسم می گساری به چشم میخورد

ولی این رسم نه فقط در آئین زردشت ناروا بوده است بلکه در شاهنامه نیز

بصورت یک آئین بخردانه و علم پسندیده تلقی نشده، و جای جای سخت از

زیانمندی و بدی آن نیز بمیان آمده است:

کسی که خورد داروی بی‌هشی گانی است بدون
 نباید گزیدن جز از خامشی او ایرانیان آئین
 زنادانگی آمد آگنه کاریم
 گمانم که دیوانه بنداریم
 سزد گر که بخششی گناه مرا
 درخشان کنی روی ماه مرا
 منم بر درت بنده بی‌خرد
 شهنشاهم از مردمان نشمرد

۹- تہذیب و تمدن ایران باستان: در این بخش به بررسی تمدن و فرهنگ ایران باستان پرداخته می‌شود. از مطالعه داستان بهرام، رفتن به خانه ماهیار که گوشه ای از تاریخ ایران باستان را نشان می‌دهد تا اندازه ای میتوان به فرهنگ و تمدن ایران زمین پی برد و از این دریچه دورنمایی از ایران بزرگ را نگریست. در سراسر این داستان کوچک، کردار و گفتار و رفتار هر یک از افراد داستان نمودار و فرهنگ و اخلاق ایرانیان باستان نشاندهنده خردمندی و هوشیاری و دین پروری و داد گستری و دانش دوستی مردم ایران زمین میباشد و عمق فرهنگ و تمدن این مرز و بوم را بخوبی می‌نمایاند.

۱- سرگذشت یلان و قهرمانان و فرمانروایان ایران را بسی فخامت بار و جنب و جوش انگیز بیان فرمود و قوم ایرانی را که از گذشته درخشان خود بریده و بی‌خبر مانده بود با روزگار سروری پیوند داد. چنانکه گفت:

۶- تاریخ کهن سال ایران را که با داستانها و روایت های بهلوانی و
دلآوری و آئین های شکوه آفرین و جهان افروز آمیخته بود بنحو دلنبینی
بازگو کرد و بر صفحه روزگار جاویدان ساخت. با این ابیات دلنشین آغاز
میکند:

سرخسوی دهقان چه گوید نخست
که تاج بزرگی به گیتی که جست
که بود آنکه دهبیم بر سر نهادن

ندارد کس از روزگاران بیاد
مگر کز پدر یاد دارد پسرو
بگوید ترا یک به یک از پدر
که نام بزرگی که آورد پیش
ترا بود از آن برتران بابیه پیش
پژوهنده نامه باستان
که از بهلوانان زند داستان
چنین گفت کاین تخت تاج و کلاه
کیو مرث آورد و او بود شاه

۳- میهن دوستی را از جدی ترین موضوعها قلمداد کرد و در راه وطن سربازی جانفشانی را افتخاری دیربای شمرد و این نقش اصیل را که پس از چیزگی تازیان بکلی ویران و مهجور افتاده بود با آب و رنگ ابیات دلپذیر خود رونق و جلاء بخشید

چو ایران نباشد تن من میباد
بر این بوم و برزنده یک تن میباد
همه سربه سر تن بکشتن دهیم
از آن به که کشور بدشمن دهیم

۴- آداب زندگی و سنت های ملی و مذهبی و خلق و خوی ایرانیان باستان را روشن کرد و فرزندان این مرز و بوم را از سجیت های قومی و روشهای نیاکان آگاهی داد:

بزرگان پیشین به آئین کیش
گرامی ندیدند کس را چو خویش
ندادند بیهوده دل را زدست
نگشتند از باده مهر مست

از ایران و از ترک و از نازیان
نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان، و ترک نه تازی بود
سخنها بکردار بازی بود

۵- در ذکر داستانهای تاریخی ژرفنای فرهنگ ملی ایران باستان را
به نیکوی نمایان ساخت. و ملت ایران را یک قوم با فرهنگ و هنر پژوه معرفی
کرد و از گونه گونه دانشها هنرهایی که دودمان ایرانی بدان دست یافته بود
یاد فرمود و از این راه تفوق فرهنگی و معنوی او را بازنمود و زیانهای پدید
آمده از آن موارد را بر شمرد تا آیندگان عبرت گیرند و پند پذیرند
۶- یکتا پرستی و یزدان شناسی را از دیرینه باز تکیه گاه روحی
ایرانیان یافت و در یاد کردن سرگذشت ها همه جا آدمی را بخدا پرستی و
یزدان پناهی فرا خواند و از گرایش به خوی اهریمنی بازداشت.

سوی آفریننده بی نیاز از خود را
بگوش کردیدان بیاید که باشی همی درگداز
زدستور و گنجور و زتاج و تخت
ز کمی و بیشی و ناکام و بخت
هم او بی نیاز است و ما بنده ایم
بفرمان و رایش سر افکنده ایم

۷- نیکان را هنگام پیروزمندی و دستیابی بر دشمن برآستی مهربان و دلجوی و گذشتکار نامید و در رویاروی شکست روح نیرومندی و حرمان ناپذیر را در کالبد آنان تازه یافت فرزندان نیز بشیوه پدران در ظفر مندی غره نگردند و در شکست خوردگی تن به نومیدی و زبونی درندهند.

۸- اندرزهای حکیمانه و اندیشه‌های بخردانه را جابجای در دل ابیلت شاهنامه نهفت و روشن زندگی و تدبیر منزل و آئین کشورداری را چنان که باید بزرگان این آب و خاک بیامخت

مبادا که بیداد آید ز شاه
که گردد زمانه سراسر تباه
شود در جهان چشمه آب، خشک
نیارد پنافه درون بوی مشک

۹- بیشتر شاهنساهاان ایران باستان را دادگر و باهنر و مردم دوست و دلیر قلمداد کرد و آنان را در برابر خواستهای ملت همراه و فروتن و در راه استقلال کشور جانباز و در تکریم و قدرشناسی از قهرمانان ملی و خدمتگذاران وطن مخلص و معتقد شناخت و در صورت سرپیچی از این راه

و رسم آنانرا در خورنکوهش و برای پادشاهی ناسزا وار دانست: *بهره نماند*
 یکی از که از ایزد نواختیم بکنانند *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند*
 مرچورد زمان خود فروتن بود شاه که دانا بود *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند*
 و سپهر را پیش بر زلف بانس بزرگ و توانا بود *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند*
 که کشته شد از او *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند*
 ۱۰- با دلیری و شجاعت هرچه بیشتر در گرما گرم چیرگی و رسوخ
 ترک و تازی در ایران تا آنجا که توانست در شاهنامه بر ضد خو کا مگیهای
 این دو نژاد سخن گفت و با آواری بلند برتری ایرانیان بر ترکانان و تازیان
 بگوش جهانیان رسانید تا زمینه را برای بیرون راندن بیگانگان از خا وطن
 آماده ساخت: *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند*
 که از آن آواز میزند *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند*
 و کسب نیشاید *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند*
 که از آن آواز میزند *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند* *بکنانند*
 ۱۱- پایه سخن را در شاعری برفراز قاف نهاد و سیمرخ اندیشه
 را در فرازای سخن بیرواز آورد و شعر گران آهنگ و نام بلند آواز خود را
 بگوش کروبیان عالم بالا رسانید. فردوسی یکی از کسانی است که
 به بهترین وصفی در راه رسیدن به آرمان ملی خود کامیاب شده و در مزارع
 ایران زمین بیخی را که نشانده است درمان حیاتش تناور گشته و پس از
 مرگش ثمرها داده است. فردوسی در راه رسیدن به هدف خود یعنی خلقم
 شاهنامه سی سال رنج برده و خون جگر خورده است. مدت سی سال
 پیوسته به گاری چنین عظیم و سخت مغول و از هر گوشه روایت پراکنده

را بهم پیوستن انصاف را که کاری بس توانفرساست و در حوصله هیچکس نمی‌گنجد عزم استوار و اراد بپی شکست ناپذیر می‌خواهد که از این کار سر نخورد و دنبال آنرا بکوششی هرچه تمامتر بیگیرد:

گذشته از توفیق اتهام شاهنامه و نشر این حماسه ملی در میان مردم ایران، کامیابی دیگر فردوسی در موثر و مهیج بودن شعرهای شاهنامه و دلنشین واقع شدن آن نزد ایرانیان است از زمان وی تا امروز همه وقت این کتاب پایدار و دفتر جاهنگیر مورد دلبستگی و توجه تمام مردم از پیر و جوان و خرد و بزرگ بوده و پیوسته خون ایران پرستی و آزادگی را در شاهرگهای فرد فرد ایرانی بجوش آورده است.

کامروای فردوسی در این مرحله، سالها پس از مرگ او منتهی به کامیابی دیگر گردیده و این همان کمال مطلوبی است که روح آسانی و روان بهشتی فردوسی را در فردوس برین شاد گردانید است. شاید بیشتر مردم جز آنان که فردوسی را خوب میشناسند و باشاهنامه مانوسند گمان کنند که شاهنامه تنها حماسه ملی است و داستانهایی از ایران باستان بصورت منظوم در آن گرد آمده است. اما هرکس این شاهکار بیمانند را شناخته باشد میداند که گنجینه ایست گرانبها از تمام فرهنگ و تمدن، دین و دانش حکمت و اخلاق، ادب و هنر لغت و دستور، تاریخ غرور ملی، آداب و رسوم ایرانی و همه چیز ایران که هرچه را از این مدنیت درخشان جستجو کنیم نمونه بارز آنرا در این کتاب بزرگ خواهیم یافت.

شاهنامه فردوسی اگرچه نامه شاهان است ولی آئینه تمام نهای زندگی مردم ایران است و از نظر تاریخی و ایران شناسی ارزش و اهمیت بسیار

دارد. با درستی و صداقتی که در فردوسی طوسی سراغ داریم میتوانیم بگوئیم که او در نقل وقایع گذشته و بیان سرگذشتها و منظوم نمودن تاریخ موجود زمان خود، بی گمان را امانت داری و راستی را برگزیده و مانند بسیاری از موخان بهلاف و گزاف توسل نجسته است. فردوسی درعین آنکه ایران پرستی و ایرانی خواهی و میهن دوستی اش بسرحد کمال رسیده است، مردی بی غرض و آزاده ای بلند نظر است و بتمام معنی برزیور دانش و هنر و راستی و درستی و مهر و صفا آراسته است. او هیچگاه از خود چیزی نمی سازد و آنچه را میگوید از نوشته ها و کتابهای معتبر و سرچشمه های تاریخی و باستانی و گفته های بزرگان ایران میگیرد و آئین امانت داری و راستی و درستی و پاکی را بسرحد کمال میرساند. ایران زمین از روزگاران باستان مرکز دانشها و هنرها، هنر ورها، تمدنها، شاد کمپها، رامشها، دلاوریها، راستی ها، راست روی ها، مهرها و بشر دوستی ها بوده و مردم از دیرباز مشعلدار تمدن و فرهنگ جهان و بنیاد گزار هنرها و دانشهای بشری بوده اند. تمدن و فرهنگ امروزی جهان درخت باروری است که ریشه های آن از هزاران سال پیش در ایران زمین آبیاری شده و از خاک پاک این سرزمین باستانی مایه ور گردیده است.

شاهنامه فردوسی آئینه تابناکی است که گوشه ای از شکوهها، هنرها، بزرگواریها و بزرگ منشیها و آداب و رسوم و اخلاق و آئین و تمدن و فرهنگ درخشان ایرانیان را می نمایاند و چهره درخشنده تاریخ این پرستی و هزاران صفت ارزنده آدمیگری، به بهترین وجهی در این گنجینه بزرگ زبان فارسی و قرآن عجم نهفته است

درباره شاهنامه و خداوندگار آن فردوسی طوسی، سخنان بسیار گفته اند و خواهند گفت. داستانهای شاهنامه هریک از دیگری شیرین تر و دلنشین تر و شور انگیز تر است. داستان زیبای رستم و سهراب و مقدمه حکیمانه آن، داستان شیوای منیژه و بیژن و مقدمه زبنده و دلغریب آن، داستان زال و رودابه، داستانهای رستم، داستانهای کیخسرو و سرانجام شگفت او، داستانهای بهرام گور و داناتهای دیگر شاهنامه هریک در جای خود از شاهکارهای بیمانند و جاویدان زبان و ادب فارسی است. داستان بهرام و آرزو که برگی از سرگذشت زندگی پرشکوه و جلال بهرام گور، شاهنشاه دادگر و خوش گذارن ساسانی است با وجود کوتاهی یکی از داستانهای بسیار زیبا و دلنشین شاهنامه است و همچون آئینه زدوده ای است که میتوان چهره ایان و ایرانی را باصفات گوناگون مانند شادی پروری، داد پروری، میهن پرستی و بسیاری دیگر در آن دید. در این داستان استاد طوس پرده از یک گوشه از زندگی را مشگرانه و شادمانه بهرام برمی دارد.

در ادبیات جهانی سه اثر حماسی بزرگ و قدیمی وجود دارد که عبارتند از، منظومه بزرگ رامایانا و مهابهاراتا در هند و منظومه ایلیاد اثر هومر در یونان و منظومه شاهنامه فردوسی در زبان فارسی و ایران با اختصار میگویم که در مرد اول کار سرجان مارشال (دره‌ریا) موهنجو دارو به نتیجه رسید و از مطالعه و بررسی آثار بدست آمده ضمن کشف یک تمدن باستانی معلوم شد که این چکامه‌ها گرچه آمیخته بافسانه است ولی بطور کلی افسانه نیست و در سالهای مهاجرت اقوام آریای هند تنظیم شده و بیان

کننده جنگهای این قوم با دراویدیان است که قوم های بومی هند بوده اند. در مورد دوم را جمع بداستانهای ایلپاد اثر هومر کارمهم و اساسی را (شله مان) آلمانی کاوشگر بزرگ و بر حوصله قرن نوزدهم انجام داد. او منطقه بسیار وسیعی از قلمرو حکومت عثمانی را که حدس میزد حوزه فعالیت قهرمانان ایلپاد باشد در اختیار گرفت و فارغ و بی اعتناء بغوغا و جنجال کسانی که کار بر زحمت او را بیهوده و خود او را طالب مجهول و مطلق معرفی میکردند حقاری را شروع کرد و در سایه همت و پیشکار فوق العاده آثار بسیار گرانبهای بدست آورد. گرچه عده ای اظهار نظر کردند آنچه "شلیخ مان" بدست آورده آثاری متعلق به روزگار پیش از "اکامنون" است ولی اولاً "این اظهار نظر ها مورد تایید جدی قرار نگرفت، ثانیاً هیچکس نتوانست منکر این حقیقت شود که کاوش و پژوهش باتکاء نوشته های بزرگان گذشته ممکن است منجر به کشف یک سلسله واقعیت های مجهول و آیخته با فسانه شود

این نکته مهم لازم به یادآوری است که فردوسی و قهرمانان شاهنامه از همه قهرمانان رامایانا و مهابهارا تا و ایلپاد و عهد عتیق و مولفان آنها به ما نزدیکترند. منظومه های هندی مذکور ظاهراً متعلق به هزاره دوم قبل از میلاد هستند و باوجود یکه نمیتوان به آسانی پذیرفت که گویندگان این اثر بزرگ در باره معاصران خود سخن گفته باشند مع ذلک بخرض که میان ما و قهرمانان این منظومه فاصله زمانی نباشد باز با ما (نسبت به قهرمانان شاهنامه) فاصله زیادی دارند. ایلپاد و عهد عتیق نیز تقریباً "به قرن نهم

تا هزار اول قبل از میلاد تعلق دارند و مخصوصاً، در مورد ایلپاد باید در توجه داشت که از بیان هومر بیداست که با قهرمانان خود فاصله بسیار زیادی داشته و ناعتبار اشارات یکی از محققان معاصر این فاصله از ده قرن بیشتر است. فردوسی یاد آوری میکند که با قهرمانان شاهنامه دو هزار سال فاصله زمانی دارد که طبعاً این یاد آوری در مورد قهرمانان بخش نخستین شاهنامه است. زیرا بطوریکه میدانیم شخصیت های اواخر شاهنامه فقط در حدود چهار قرن با فردوسی فاصله زمانی داشته اند. با این ترتیب تردیدی نیست که فردوسی از ممارست و تجربه بیشتر پدر صحت نقل و ضبط حوادث تاریخی بر خوردار بوده و منابع و آثار مورد استفاده او مسلماً با صالت و صحت نزدیک تر بوده است.

در شرایطی که آثاری مقدمت و کهولت مهابهاراتا و رامایانا و ایلپاد و عهد عتیق از نظر ارکولوژی و تجسسات باستان شناسی مورد توجه قرار میگیرد و صحت و اصالت بسیاری از اشارات آنها تایید و اثبات میشود چطور میتوان شاهنامه فردوسی را از این نظر مورد توجه و هلاک عمل قرار نداد؟

ما اکنون شهر های زیادی را می شناسیم که فردوسی از آنها نام برده و حتی بنیان گزار آنها را بما معرفی نموده. واقعیت این شهرها مانع از آن است که در صحت گفتار فردوسی تردید کنیم ولی در شاهنامه به شهر هایی زیادی نیز اشاره شده که تاکنون نه آن شهر و نه محدود احتمالی و نزدیک شناخته شد. پس اگر وجود ری، دامغان، اردبیل، ساری، آمل و دهها شهر دیگر که فردوسی اشاره کرده و افسانه نیست طبعاً با احتمال بسیار قوی دهها

و شاید صدها شهر و نقط آباد دیگر که فردوسی بانها اشاره کرده و آنها را مرکز قدرت و سلطنت و مدنیت معرفی نموده و قعلاً واقعیت و حیات ندارد، در گذشته حیات و واقعیت داشته و افسانه نبوده اند.

کلیه آثار معظم و کلاسیک فارسی از جمله: شاهنامه فردوسی، مثنوی مولانا روم، خمسه نظامی، رباعیات عمر خیام، گلستان و بوستان سعدی، غزلیات حافظ شیرازی و امثال آنها سرچشمه الهام مورد پیروی گویندگان و نویسندگان هند و پاکستان واقع شد و باعث ایحاد تحولاتی در ادبیات زبانهای محلی مختلف آن مملکت گردید. شرح چنین مطلب بیکران نیاز به فرصت فراوان دارد ماصرفاً نقوذ و تاثیرات را که شاهنامه فردوسی در هند و پاکستان و ادبیات آن صورت گرفته مختصراً بیان می کنیم.

اساطیر و داستانهای مذهبی و ملی در هند قدیم زیاد نوشته شد ملی در بین هندوان تاریخ نویس، هیچگاه مورد توجه واقع نگشته و دامن آثار گلاسیک سانسکریت با تمام وسعتی که داشته از فن مزبور تهی بود. تماس مسلمانان الی هندوستان و آگاهی آنان با علوم و فنون لشکر لآشایان فارسی زبان باعث زبان باعث آشنائی هندوان با علم تاریخ گردید. بویژه شاهنامه شاهکار استاد سخن فردوسی طوسی که پس از حملات سلطان محمود غزنوی به هندوستان بدانشمندان آن سرزمین معرفی شد و درخشندگی های علمی، ادبی و تاریخی آن چشمان اهالی آن دیار را خیره ساخت، تاثیر شگرفی در افکار آنان نمود و راه مقبولیت را برای فن تاریخ در ذوق سانسکریت زبانان گشود.

در نتیجه در قرن یازدهم میلادی شخص بمتک "کشمند" که یکی از درباریان مهاراجا انت بود تاریخی بسانسکرت از کشمیر زیر عنوان "راج ترنگنی" ذکری از وی و اثرش در کتاب خویش بمیان آورده است و بیش از آن اطلاعاتی درباره "راجا ولی" و نگارنده اش در دست نیست.

شاعری دیگر بنام "چنکوی" در قرن دوازدهم میلادی کتابی بنام "پرتھوی راج وجی" که شامل وقایع نخستین جنگ پرتھوی راج پادشاه دهلی و اجمیر با سلطان شهاب الدین غوری متوفی ۵۲ هجری مطابق ۱۲۰۶ میلادی بوده نوشت. ولی مهمتر از همه کار کلهن بهت یکی از درباریان از شاهنامه فردوسی در سال ۱۱۳۹ میلادی تاریخ کشمیر را آغاز تا زمان پادشاه معاصر خود (جیسنگه) منظوم ساخت و برآن راج ترنگنی اسم گذاشت. "راج ترنگنی" که در واقع نخستین کتاب سانسکریت در فن تاریخ نویسی بشمار میرود و حاوی هشت بخش و شامل تمام وقایع تاریخی کشمیر میباشد، از چندین حیث مماثلت خاصی باشاهنامه فردوسی دارد.

باین معنا که محتویات هر دو کتاب منظوم سرگذشت های تاریخی مملکت مربوط را از ابتداء تا زمان حکمران معاصر گوینده آن تشکیل میدهد. ثانیاً از نظر مفهوم کلیات و شاهنامه و راج ترنگنی متردّف یکدیگر است. رابعاً راج ترنگنی هم نظیر شاهنامه اثری جاویدان از سانسکیت محسوب میگردد.

شاهنامه بفارسی در قرن دهم میلادی و راج ترنگنی بسانسکریت در قرن دوازدهم میلادی سروده شد و شخصی بنام جون راج از درباریان سلطان زین العابدین پادشاه معارف پرور و مربی فضلاء و علمای کشمیر

(۱۳۲۰ میلادی) تقریباً پس از دو قرن از نگارش راج ترنگنی، تاریخ دیگری که شامل وقایع تاریخی کشمیر تا زمان سلطنت زین العابدین سانسکریت منظوم ساخت و نظریه مقبولیت فوقاعاده اثر کلهن بهت اثر خویش را نیز بهمان اسم "راج ترنگنی" نامید. *سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران*

در تاریخ جون راج که حاوی وقایع تاریخ کشمیر از سال ۱۱۵۰ الی ۱۳۵۹ میلادی میباشد، سرگذشت تاریخی آن نواحی در زمان حکومت مسلمانان بویژه سرپرست سراینده زینالعابدین بطور مفصل بیان شده است. پس از جون راج و شاگردوی بنام "شری وار" تاریخ منظومی بعنوان "زین راج ترنگنی" به سانسکریت سرود و در آن سرگذشتهای تاریخی را از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۸۶ میلادی مرقوم داشت. "شری وار" بدربار زینالعابدین بستگی داشت و در هر دو زبان سانسکریت و فارسی بیا به عالی رسیده بود. او یوسف و زلیخای نظامی گنجوی را بسانسکریت ترجمه کرد و اسم آنها "کتها کوتکا" گذاشت. *سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران*

بعد از شری وار شخصی بنام "پراجیه بهت" تاریخی منظوم بعنوان "راجا ولی پتکا" بسانسکریت نوشت و آن شامل سرگذشت سیاسی کشمیر از سال ۱۳۸۶ تا ۱۵۱۲ میلادی میباشد. بدین ترتیب مبتنی بر بیروی از شاهنامه فردوسی تاریخ نویسی در کشمیر بسانسکریت آغاز گردید و ادامه پیدا کرد. *سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران*

اسامی شاهنامه در آثار شاعران شبه قاره: *سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران*

مسلمانان فارسی زبان از آغاز تأسیس حکومت اسلامی در شبه قاره هند و پاکستان که در لاهور صورت گرفت بعلت اینکه به کشور گشای

می برداختند توجه خاصی به شاهنامه فردوسی که مشحون از راهنمای های مرزی بود مبذول میداشتند. ابوالفرج رونی شاعر قرن پنجم و مسعود سعد سلمان مدیحه سرای دربار غزنویان (متوفی ۵۱۵ هـ) که در تمام آثار شان تعداد قابل توجهی از اسامی خاص حماسه ملی مزبور ایران مانند: جمشید، افراسیاب، افریدون، زال، رستم، هفت خوان رستم، رخس، دیوسفید، سیمرغ، اسفندیار، پرویز، بهمن، توران، بهرام، اردشیر، ارژنگ، گیو، گرگین، بیژن، بیستون، هوشنگ، کیقباد، کیخسرو، انوشیروان، اسکندر، کسری و امثال آنها دیده می شود میتوانند ادعای فوق را تایید نمایند.

شیوه سخنوران پیشرو فارسی در شبه قاره مانند ابوالفرج رونی، مسعود سعد سلمان، تاج الدین ریزه، بدرچاق، امیر خسرو دهلوی و غیره دایر بر گنجاندن اسامی خاص شاهنامه در اشعار خویش بوسیله سایر فارسی گویان بعدی در شبه قاره دنبال گردید و بنابراین آثار همگی آنان تحت تاثیر فراوان شاهنامه قرار گرفت و در پیروی از آنان سخن سرایان زبانهای محلی بویژه زبان اردو نیز که در اغلب موارد از شعر فارسی تقلید نمودند اعلام و اسامی خاص شاهنامه را در کلام خویش بکار بردند. در نتیجه رستم، هفت خوان، جمشید، جام جم، خسرو پرویز، نوشیروان، بیستون و غیره در اشعار اردو زیاد بچشم میخورد. در اینجا بطور نمونه برخی از ابیاتی را از دیوانهای عده ای از شعرای متقدم فارسی در شبه قاره بخصوص رونی، مسعود سعد سلمان، تاج الدین ریزه و بدرچاق که اسامی خاص در آنها آورده شده است از این قرار است:

۱- اشعاری چند از کلام ابوالفرج رونی سخنور قرن پنجم هجری

(دیوان چاپ مشهد)

خسرویهها و اثرهای بزرگت کرده

رستم و خسرو در مجلس انس تو ادا (ص)

روان رستم اگر باز ده به حرب شود

گریز خواهد از او چون کبوتر از مضراب (ص ۱۸)

بملک اندر فریدون است و جمشید

بحکم اندر سلیمان است و دارد (۶۱)

چون تیغ زند آفتاب رایت

برابر بگزید کمان رستم (ص ۱۰۰)

۲- مسعود سعد سلمان در ستایش سیف الدوله گوید:

ترا به بیژن و گین صفت چگونه کنم

که هر غلام تو صد بیژن است و صد گرگین

در در ستایش علاءالدوله مسعود گوید:

تو کی قباد تختی و نوشیروان تاج

افراسیاب خنجر و اسفندیار تیغ

ای رستم نبرد بران سوی رزم رخس سپید
 وی حیدر زمانه بر آهنج ذوالفقار
 دشت مازندران که دیو سپید
 در می از بیم جان نکرد نگاه
 در ستایش بهرام شاه گوید:

جمشید خسروان شد و خورشید آسمان

بوسد زمین درگه او عز و جاه را

در مدح علی خاص گوید:

زبور زال و زنوشد ان حاتم طی

بمردی و خرد وجود ی

بخاستند یلان سپاه تو هر

چو طوس و زنوزر و گرگین و بیژن و میلاد

در ثنای ملک ارسلان گوید:

هو حمله ای که آری شاهان ثنا کنند

برتواروان رستن و جان سفند یار

۳- اشعاری چند از بدرچای:

قصر ترا هفت آسمان کسری زخشت آستان

ز وگرد حسرت هر زمان برطاق کسری ریخته

زهی سکندر دارا غلام سام حسام

زهی محمد موسی کف و مسیحا دم

نعل سمندت که باد حلقه کش گوش چرخ

آب شهامت بروز افسر افراسیاب

اغلب تذکره نویسان و مورخان هند و پاکستان فردوسی طوسی را در

آثار خویش با تجلیل فراوان معرفی نمودند. بطور مثال قاضی نورالله

شوشتری که در مجالس المومنین در مجلس دوازدهم فردوسی را

سحبان العجم نامیده و در اینکه شاعری در مدت روزگار اسلام مثل

فردوسی از کتم عدم بای بمعموره وجود نهاده و از شاعران و فصیحان

روزگار، هیچ آفریده را یارای جواب شاهنامه نبوده با دولت شاه سمرقندی هم

نظر بوده است. همچنین شبلی نعمانی صاحب شعرالعجم (به اردو) شاهنامه

را دایرة المعارف منظوم ایران دانسته و معتقد بوده است که فردوسی تمام

رسوم و آداب و اخلاق ایران باستان را در آن آورده است.

مطابق اطلاع مولف کتابشناسی ادبیان هند و پاکستان که در

بر دارنده معرفی فردوسی میباشد عبارتند از: لباب الالباب از محمد عوفی،

خزانه عامره تألیف غلام علی آزاد بلگرامی، هفت آسمان اثر احمد علی احمد،

هفت اقلیم از امین احمد رازی، بهارستان سخن نگارش عبدالرزاق صهصام

الدوله، تاریخ فرشته تألیف محمد قاسم هندو شاه فرشته، نتایج الافکار از

قدرت الله گویاموی، مرآت الحیال اثر شیر علی خان لودی، شمع انجمن نوشته نواب حسن خان وغیرہ۔
 شاہنامہ فردوسی از ابتدای تاسیس حکومت مسلمانان در ہند و پاکستان در اذہان مردم آن سامان زیاد مقبول افتاد و جای بلند و منزلت ارجمندی یافت و سخنوران در آن دو مملکت مثنویہای رزمیہ متعددی در تقلید از شاہنامہ در وزن و بحر متقارب بزبان فارسی نوشتہ کہ تعددی از آنها در زیر نام بردہ میشود۔

شاہنامہ:

عبدالواہاب شایق متوفی ۱۱۸۲ھ تاریخ کشمیر را بسبک شاہنامہ در شصت ہزار بیت منظوم ساخت (شعراى کشمیر جلد چہارم ص ۱۹۲ چاپ کراچی ۱۳۳۶)

بہمن نامہ:

آذر طوسی اسفرائینی ملک اشعراى دربار احمد شاہ بہمنی مثنوی رزمیہ ای بعنوان " بہمن نامہ " بسبک شاہنامہ در بارہ ممدوحش نوشت ولی نتوانست آنرا بیابان برساند۔ شاعران دیگر از جملہ ظہوری ترشیزی بہمن نامہ:

اکبرنامه:

ملا حمیدالله متخلص به حمید کشمیری متوفی ۱۸۳۸م مثنوی
وزمیه ای بسبک شاهنامه در باره محمد اکبر خان پسر دوست محمد خان که
در سال ۱۸۳۳، انگلیسی ها را در کابل شکست داد نوشت: اکبرنامه در
سال ۱۳۳۰ در ۲۳۶ صفحه از طرف انجمن تاریخ افغانستان در کابل
به چاپ رسیده است. ملا حمید الله کشمیری آثار متعددی در فارسی داشته
و همه آنها منظوم بوده است:

افتتاح سلطانی:

سروده شاعری بنام علوی معاصر شاه جهان مثنوی رزمیه ایست در
بحر متقارب شاهنامه که حاوی وقایع جنگی در بین اورنگ زیب و نذر
محمد خان والی بلخ میباشد. نسخه خطی آن بخط نستعلیق زیبا در
کتابخانه بوهار کلکته نگهداری میشود.

حملة حیدری:

شامل شرح حال پیغمبر اسلام و خلفای اوست و آن را

میرزا محمد رفیع خان باذل حاکم گوالیار (وسط هند) و سروده و در سال ۱۱۲۳ هـ در گذشته است (نسخه خطی در کتابخانه بوهار کلکته) حمله حیدری را میرزا ابوطالب اصفهانی به تکمیل رسانید.

حمله حسینی:

یکی از حماسه های دینی مانند حمله حیدری است که بوزن و سبک شاهنامه فردوسی سروده شده در حدود ده هزار بیت شعر دارد و گوینده آن محمد رفیع خان باذل بوده است. (مقالات الشعراء سندی ادبی بورد کراچی

سال ۱۹۵۷ م ص ۸۰۲). مرقی ۱۱۸۲ هـ تاریخ: کتب المجلد و المجلد

آصف نامه:

منظومه مختصری مشتمل بر وقایع جنگی که در بین آصف الدوله نواب اود و غلام خان صورت گرفت. منظومه بسبک ب بحر شاهنامه سروده شده و گوینده آن موزون تخلص میگرد و در قرن نوزدهم میلادی میزیست. نسخه خطی آصف نامه در کتابخانه بوهار کلکته موجود است.

اقبال نامه:

منظومه رزمی متعلق به وزیر علی خان و سعادت علی خان جانشینان نواب آصف الدوله حکمران اود (لکهنو) که بوسیله سخنوری نامعلوم در سال ۱۲۱۵ هـ سروده شده است. نسخه خطی آن در ۵۹ صفحه در کتابخانه بوهار کلکته نگهداری میشود.

رستم نامه:

نسخه ای خطی در کتابخانه گنج بخش لاهور در ۱۲۸ صفحه بخط نستعلیق وجود دارد که در فهرست کتابخانه بنام رستم نامه معرفی گردیده است. در آن منظومه داستان های فریدون و افراسیاب و کیکاوس و سیاوش و رستم و سهراب و منیژه و بیژن و رستم و اسفندیار رستم و دیوسفید و هفت خوان و همانند آنها پرورانده شده و برای فزونی جلب توجه خوانندگان اشعار برگزیده شاهنامه فردوسی نیز در آن آمیخته شده است. اسم سراینده و زمان تهیه آن در نسخه داده نشده است.

نور نامه:

میر اسمحیل خان ابجدی مدرسی متوفی ۱۲۰۳ هـ که ملک الشعراء

دربار نواب محمد علی حاکم کرناتک (جنوب هند) بود مثنوی رزمی بسبک شاهنامه زیر عنوان انور نامه نوشت.

مهاراج نامه:

خواجه ثناء الله خرابانی وقایع تاریخی کشمیر را از قدیمترین روزگاران تازمان خویش بسبک شاهنامه منظوم ساخته است. نسخه خطی مهاراج نامه بخط سراینده اش که در ۱۹۶ صفحه در سال ۱۲۷۶ هـ کتابت شده در کتابخانه ثناء الله خراباتی در پاکستان راولپنڈی نگهداری میشود.

فتح نامه:

میر عظیم الدین تتوی متوفی ۱۲۲۹ هـ به امر میر فتح علی خان والی سند فتح نامه را بسبک شاهنامه در سال ۱۱۹۹ هـ سروده است. و "سندی ادبی مورد" آنرا در ۲۳۱ صفحه سال ۱۹۶۸ م از حیدر آباد سند (پاکستان) منتشر ساخته است.

تراجم شاهنامه به زبان شبه قاره: میکرد و در قرن نوزدهم میلادی

شاهنامه فردوسی بزبانهای مختلف هند و پاکستان ترجمه شده از

جمله به اردو و بعضی

تراجم عبارتند از ترجمه شاهنامه که بوسیله لالابیم چند بسال ۱۲۰۴ هـ به اردو ترجمه شده . لالابیم چند با برهان شاه قلعه دار خاندیش (هند) منسلک بود . خلاصه منشور شاهنامه بنام شمشیر خانی که توسط توکل بیگ صورت گرفته بوسیله مول چندمنشی بسال ۱۲۲۵ هـ زیر عنوان قصه خسروان عجم به اردو منتقل گردید و آن بتصحیح غلام حیدر در سال ۱۸۳۶ میلادی در ۵۹۲ صفحه در کلکته بچاپ رسید . چاپهای دیگر آن در کانپور، میرته و لکهنو صورت گرفته است . شمشیر خانی خلاصه منشور شاهنامه فردوسی بکوشش میرزا مهدی علیخان مقبول به سال ۱۲۷۶ هـ به اردو برگردانده شد . تلخیص شاهنامه فردوسی بوسیله سید باقر حسین به اردو ترجمه و در سال ۱۳۲۲ هـ طبع گردید . شمشیر خانی خلاصه ای از شاهنامه فردوسی به امر واجد علی شاه پادشاه لکهنو توسط میرزا رجب بیگ سرود بسال ۱۸۳۴ میلادی زیر عنوان "سرور سلطانی" به اردو ترجمه شد .

شاهنامه فردوسی بوسیله کیخسرو و کتار در شش جلد به گجراتی ترجمه و در بمبی چاپ گردید . ای — ک انتلا کارنامک اردشیر پاهکان و انتخاب از شاهنامه را به گجراتی ترجمه کرد و آنرا در سال ۱۹۰۰ م در بمبی بچاپ ، رسانید .

قسمتی از شاهنامه را واو — ب بوهره در هندوستان به انگلیسی ترجمه کرد و آنرا در سال ۱۹۱۱ م در احمد آباد انتشار داد . برخی از داستانهای شاهنامه بزبان سندی ترجمه شد . عبدالوهاب پری قسمتی از

شاهنامه را بزبان کشمیری منظوم ساخت. ^۱ انتخاب شاهنامه فردوسی به بنگله توسط وسوسا وارداتا منتقل گردید. انتخاب شاهنامه فردوسی بکوشش مزمل حق متوفی ۱۹۳۳ میلادی بزبان بنگله بطور منظوم ترجمه شد. دیگر شاهنامه فردوسی به بنگله توسط محمد خاطر فرزند حسام الدین از اهالی گویندیو بنگال بعمل آمد. دوچندرا لال رای درامی بعنوان رستم و سهراب به بنگله نوشت. ^۲ سید جلال الدین جعفری با مقدمه ارزنده ای رستم و سهراب را به اردو و در شهر اله آباد به چاپ رسانید. ^۳ شاهنامه فردوسی توسط ملا نعمت الله به پشتو ترجمه و در سال ۱۳۳۶ هجری در ۳۵۵ صفحه در پیشاور پاکستان منتشر گردید. شاهنامه فردوسی در زمان زینالعابدین پادشاه معارف پرور کشمیر که از سال ۱۳۳۶ هجری تا ۱۳۷۰ میلادی حکومت کرد بوسیله بودی بهت به هندی ترجمه شد. ترجمه دیگر شاهنامه به هندی بوسیله سری واستو رام چندرا زیر عنوان " چندرا وهر ویا لوسمها " بعمل آمد و آن به سال ۱۹۳۷ میلادی در شهر اگره بچاپ رسید. ^۴

نسخ خطی شاهنامه در اغلب کتابخانه های هند و پاکستان نگهداری میشود. بطور مثال ده نسخه آن در کتابخانه خدا بخش پتنا و پنج نسخه در کتابخانه انجمن آسیائی بنگال و بوهار لائبریری کلکنه و همچنین در سایر کتابخانه های آن دو کشور از جمله کتابخانه های بمبئی، حیدرآباد سند و دکن، بهوپال رام پور، علیگره، لاهور، ملتان، کراچی، راولپنڈی و امثال آنها نسخ خطی ذقیمتی آن اثر پر ارج موجود است. ^۵

تعدادی از نسخ خطی مصور و پر بهای شاهنامه که در گنجینه های علمی پادشاهان و درباریان علم دوست هند و پاکستان نگهداری میشد در اوقات مختلف به انگلستان برده شد و الان در کتابخانه ها و موزه های معظم آن مملکت وجود دارد. بطور مثال شاهنامه ای که در کتابخانه راجا سلیم پور نزد لکهنو موجود بود و نسخه بسیار نفیس و مصوری بود به لندن رفت. ک ۸-۹ کتابخانه های سلاطین اود و پادشاهان میسور بویژه تیپو سلطان به لندن فرستاده شدند و آنها شامل کتب بسیار دقیقمتی بودند. همچنین نسخ خطی مصور و مطلای یوسف و زلیخا که سابقاً از آثار فردوسی بشمار میرفت در کتابخانه های هند و پاکستان وجود داشت و هنوز هم در برخی از کتابخانه ها نگهداری میشود. بطور مثال نسخه ای از آن کتاب نوشته میر علی در هرات در سال ۹۳۰ هجری که آنرا عبدالرحیم خانخانان در سال ۱۰۱۹ هـ به نورالدین جهانگیر پادشاه هندوستان هدیه کرد و قیمت آن در همان زمان یک هزار اشرفی بود الان در کتابخانه بانکپور پتنا موجود است. کتابخانه رام پور نسخه خطی شاهنامه نگاشته سال ۸۴۰ هـ در ابرقو بخط محمود کاغذی را داراست و چندین نسخه خطی نفیس دیگر شاهنامه در همان کتابخانه نگهداری میشود. چهار نسخه خطی آن نوشته شده در سالهای ۱۰۲۹ هـ قرن هیجدهم میلادی، ۸۳۶ هـ و ۴۵۲ هـ که در عدد از آنها داری ۹۱ و ۴۵ تابلوی نفیس میباشند در کتابخانه موزه ملی پاکستان کراچی موجود است. (فهرست نسخ خطی فارسی موزه ملی پاکستان چاپ مقالاتی بخامه محققان و دانشمندان در هند و پاکستان در زبانهای مختلف از جمله انگلیسی، اردو گجراتی، سندی، بنگالی و غیره پیرامون شاهنامه و

فردوسی در کتابها و مجلات و جراید چاپ شده است. آقای دکتر ایرج افشار در تالیف پر ارج خود بعنوان کتابشناسی فردوسی برخی از مقالات آنها را که بزبان اردو انتشار یافته ذکر نموده اند. علاقه شدید اهالی پاکستان و هند شاهنامه فردوسی از این هم کاملاً آشکار است که اولین بار جلد اول شاهنامه در سال ۱۸۱۱ میلادی در کلکته بچاپ رسید. اولین چاپ کامل و معتبر آن در سال ۱۸۲۹ م بازم در همان شهر صورت گرفت و پس از آن بارها در شهرهای مختلف پاکستان و هند از جمله بمبئی که چاپ آنجا مربوط به سال ۱۸۵۵ م شهرت خاصی دارد همچنین در شهرهای کانپور، لکهنو و غیره شاهنامه منتشر گردیده است. شاهنامه فقط در شهر بمبئی بیش از یازده مرتبه بچاپ رسیده است و اگر چاپ منتخبات و خلاصه ها و داستانهای مختلف شاهنامه را حساب کنیم که بطور علیحده یا شامل کتب درسی طبع گردیده رقم آن بدون شک به صدها خواهد رسید. همچنین یوسف و زلیخا با انتساب به فردوسی چندین بار در شهرهای لکهنو، کانپور، بمبئی و غیره چاپ شده است.

مرحوم دکتر حافظ محمود شیرانی ادیب فاضل پاکستانی تفاوت فاحش و زلیخا را با شاهنامه بخوبی ملتفت شده است. این ادیب فاضل بعد از آنکه در تاریخ ادبیات ایران (تالیف پروفیسور پروان) عقابد "نلدکه" را خوانده بود و براهین و شواهد وی را امتحان کرده بود نسخه همین یوسف و زلیخا را گرفته با شاهنامه مقایسه کرد و شواهد و امثله ای از این دو کتاب نقل کرد و واضح و آشکار ساخت که لغات و تعبیرات و اصطلاحات متعددی هست که در هر یک از این دو کتاب بنحو خاصی استعمال

شده است بنا بر این محال است که گوینده این دو مثنوی یکنفر باشد.
شاعری که با این چدف و مقصود ظهور کرده و بچنین بزرگی دست
یافته باشد غیر از فردوسی وجود ندارد و سرانجام نتیجه میگیریم که اگرچه
شاعران گرانقدر ایران هریک بنوبت خود در راههای گوناگون برای این
مرزوبوم و حتی برای جهان بشریت موفق به خدمتهای وللا و مغتنم
گردیده اند اما از نظر خدمت به ملیت ایرانی و در تاریخ ادبیات ایران،
فردوسی را مقامی دیگر و پایه ای فراتر است.

کتابها و مجلاتی که در تهیه

این مقاله مورد استفاده قرار گرفت: ۲۶۶/

۱- شعر العجم، تالیف شبلی نعمانی - ۶۲۶/

۲- فرهنگ نویسنی فارسی در هند و پاکستان، تالیف شهریار نقوی

از انتشارات آموزش و پرورش ایران سال ۱۳۳۱

- ۳- دیوان مسعود سعد سلمان، بکوشش رشید یاسمی - چاپ تهران ۱۳۲۵
- ۴- مقاله شاهنامه فردوسی در هند و پاکستان، سید حیدر شهریار نقوی
- ۵- تاریخ ادبیات در ایران (جلد اول)، دکتر ذبیح الله صفا
- ۶- مقاله فرهاد آبادانی، کارنامه اردشیر بابکان
- ۷- کارنامه اردشیر بابکان، انتییا بمبی - ۱۹۰۰ میلادی
- ۸- حماسه سرای در ایران، تألیف دکتر ذبیح الله صفا - ۱۳۳۳
- ۹- بررسی های هند و ایرانی، تألیف جهانگیر تاوادیا - جلد اول و دوم
- ۱۰- اسلامی کتب خانه، از محمد زبیر - چاپ
- ۱۲- ایران باستان، از؟
- ۱۳- فردوسی و شعر او، از مجتبی مینوی - چاپ ۱۳۳۶
- ۱۴- هنر داستان نویسی، از اراهیم یونسی - ۱۳۳۱
- ۱۵- مقدمه ای بر رستم و اسفندیار، از شاهرخ مسکوب - چاپ ۱۳۳۲
- ۱۶- بزم مملوکیه، مرتبه سید صباح الدین عبدالرحمن چاپ اعظم گره - ۱۳۴۲
- ۱۷- مقاله: شاهنامه فردوسی را بهتر بشناسیم، از عبدالعظیم یمینی

شعر فارسی:

شیرازی	حمد
شیرازی	نعت
صاحبزادہ سید رضی شیرازی	نعت
خواجه حافظ شیرازی	غزل
سید فیض الحسن فیضی	امام خمینی (رح)
الحاج دکتر سید ہاشم قطرہ	انقلاب بہمن
دکتر سید محمد اکرم شاہ اکرام	غزل
وارث کرمانی	غزل
ظفر اکبر آبادی	امام خمینی (رح)
مسعود قریشی	غزل
سعید گوہر	غزل

۳- دیوان مسعود سعد سلمان، پژوهش رشید باغی - چاپ تهران
نویسنده: رشید باغی

۱۳۲۵

۴- مقاله: شاهنامه فردوسی در هند و پاکستان، سید حسرت نقوی
نویسنده: سید حسرت نقوی

اقتباس از حمد شیخ سعدی شیرازی

۵- اقتباس از: بیادنامه و دیوانه‌ها، ایران (جلد اول)، دکتر ذبیح‌الله صفا
نویسنده: ذبیح‌الله صفا

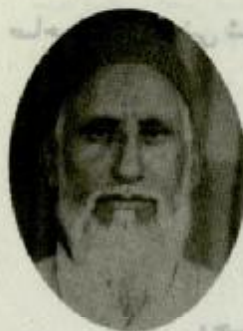
بنام خداوند جان آفرین	حکیم سخن در زبان آفرین
خداوند بخشنده دستگیر	کریم خطا بخش پوزش پذیر
عزیزی که هرگز درش سریتافت	بهر در که شد هیچ عزت نیافت
سر پادشاهان گردن فراز	بدرگاه او بر زمین نیاز
نه گردن کشان را بگیرد بغور	نه عذر آوران را براند بجور
و گر خشم گیرد ز کردار زشت	چو باز آمدی ماجرا در نوشت
ادیم زمین سفره عام اوست	برین خوان بغما چه دشمن چه دوست
پرستار امرش همه چیز و کس	بنی آدم و مرغ و مور و مگس
یکی را بسر بر نهد تاج بخت	یکی را بخاک اندر آرد ز تخت
خلاف پیمبر کسی ره گزید	که هرگز بمنزل نخواهد رسید
مپندار سعدی که راه صفا	توان رفت جز در پی مصطفی

۶- روز ترکیه، مریدان شیخ اکبر عبدالرحمن چاپ اعظم گره

۱۳۰۴

۷- مقاله: شاهنامه فردوسی را بهتر بشناسیم، از عبدالمصطفی

صوفی محمد افضل فقیر
لاهور



غزل از خواجہ نعت شیراز

وسیلہ شہ دین است شاہراہِ کرم
قرارِ غمِ زدگان است بارگاہِ کرم
بہ زیرِ دامنِ آدابِ او توان آسود
شعارِ مصطفوی بس بود پناہِ کرم
ز مهرِ خوبی او شد فضای جان روشن
رسودہ ظلمتِ شبِ های کرب، ماہِ کرم
و ثوقِ ماست بجا با شفاعتش سرِ حشر
نوید مغفرتِ حق رسد بہ جاہِ کرم

فقیر در تپشِ دردِ نارسائیها
ز خواجہ می طلبد موجِ یکِ نگاہِ کرم

(ترجمہ: شہ دین شاہراہ کرم - خواجہ نعت شیراز سے دعا ہے کہ)

صاحبزاده سید رضی شیرازی علی پوری

بیگانه را تنها غمگین ریاضت
۲۰۰۰

نعت

از حمد شیخ سعدی شیرازی

وجود تو پناه عاصیانم یارسول الله

جز از تو کیست در دنیا پناهم یارسول الله

نه زاد راه می دارم نه از منزل خبر دارم

بسوی خود نما لله را هم یارسول الله

نه سنجیدم به جو مدح جم و کیخسرو عالم

همیشه نام تو ورد زبانم یارسول الله

تعجب نیست گر محسود شاهان جهان باشم

ز درد عشق چون سرمایه دارم یارسول الله

رضی! بوده فقیر و بی نوا چون دور بود از تو

بفیض قرابت تو پادشاهم یارسول الله

* * * * *

(از کتاب اغثنی یارسول الله - مؤلفه محمد منشا تابش قصوری)

شیر چون نرگس رویاها که مباد
 رنگ تو بخشید صبح و شام را
 بهر ملت او در معنی بسفت
 از سر نرگس گفت از قول پیغمبر گفت
 قل هو الله احد
 ناله از کمان ناوک مژگان تو بی چیزی نیست

غزل از خواجه حافظ شیرازی

خواب آن نرگس فتان تو بی چیزی نیست تاب آن زلف پریشان تو بی چیزی نیست
 از لبت شیر روان بود که من می گفتم این شکر گرد نمکدان تو بی چیزی نیست
 جان درازی تو بادا که یقین می دادم در کمان ناوک مژگان تو بی چیزی نیست
 مبتلا می بغم محنت و اندوه فراق ای دل این ناله و افغان تو بی چیزی نیست
 دوش باد از سرکوشش بگلستان بگذشت ای گل این چاک گریبان تو بی چیزی نیست
 درد عشق از چه دل خلق نهان می دارد حافظ این دیده گریان تو بی چیزی نیست

تسبیح ربه رحیمه و ماله ربی بندا
 تسبیح ملائجه و نبی رشید ملاحا
 تسبیح اهل بیت و پیغمبر و عیال
 تسبیح همه مشایخ و اولیایا

ن لیلانی، غفله زالمشقه ن لیلانیوا تسبیح سید ز نبوا
 زهده ز شیطانا، زبوه اولدا (و) اولدا، نمازات اهل سالیان
 لیسه تلسوا، ز شوی زبوا لیس و هیلت زبوا، زبوا
 ز شوی، مدنون آره لیس زبوا زان لیس زبوا، زبوا
 لیس، ز شیشه عروا، ز لیس زبوا لیس، زبوا، زبوا، زبوا

بایهک و بایه نشی و اینه
 بکفتا، زبوا، زبوا

سید فیض الحسن فیضی
اسلام آباد

بمناسبت چهارمین سال ارتحال
امام خمینی (رح)، رهبر انقلاب اسلامی ایران

هر کجا جور و ستم اوزان بود	مردی از غیب آید و کاری کند
می ندانی حالت ایران چه بود	خشک چویمی دور از ذوق نمود
رنگ و بویش را شهنشاهی ببرد	تند بادی رونق گلشن آسرد
مرد مانش چون هجوم اندر بلا	غم کش و غم دوست و غم آشنا
فتنه نو هر کجا بیدار تر	حریت ناکام و محروم اثر
خاندان پهلوی با ظلم بار	آرمیده در کفش هر اختیار
برخلاف عادت پیشینیان	ظالمی قابض به اورنگ کیان
ترس او اندیشه زا در هر دلی	کاروان بی رهبری بی منزلی
حکمت و دانش همه فرسوده بود	گوئیا ملت بخاک آلوده بود

اندرین عالم ز عیمی حق پرست
آنکه نامش سید روح الله است
شد بمردم دستگیر و رهنمون
از نوای او شکسته هر فسون

این ز عیم ملت ایرانیان	مقتدای حلقه روحانیان
سید السادات اولاد علی (ع)	اعلم دین، الخمینی، موسوی
جاده اش آئین تسلیم و رضا	آبتی روشن ز آیات خدا
هر زمان فقر و فخری شان او	حق شناس آن بنده درویش خو
قدرت او را بهر قومی برگزید	جان تازه او به همکیشان دمید

نزد او روشن صواب و ناصواب
سربراهی شد بکار انقلاب

شیر چون غریب رو باهی نه ماند شاه رفت و هم شهنشاهی نه ماند
 رنگ نو بخشید صبح و شام را رخ بگردانید هم ایام را
 بهر مکت او در معنی بسفت هر چه گفت از قول پیغمبر یگفت
 از سر نو قوم را تنظیم داد هم چنین با قهرمانی لب کشاد
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، آیین ما جز کتاب حق نباشد دین ما

هر چه در دین نیست کار ناسزا است
 "آبروی ما ز نام مصطفاست"
 ملت ایران از و شد شاد کام
 فیضی روح الله خمینی را سلام
 * * * * *
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...

الحاج دکتر سید هاشم قطره افغانی

انقلاب بهمن

عشق را در عالم امروز، آب و تاب دیگر است

معنی شور محبت را کتاب دیگر است

روشنی بخشش است آری مهر دانش در جهان

روشنی بخشش دل اما آفتاب دیگر است

باز تابی دارد، هر نوری زهر آئینه ای

نور الطاف خدا را، باز تاب دیگر است

مستی خود کامگان، از باده خود خواهی است

نشئه مستان عرفان از شراب دیگر است

می رهاند از همه وابستگی جز راه حق

با خدا وابستگی، آئین ناب دیگر است

از نوای وحدت اسلام در طی طریق

کاروان آدمیت را شتاب دیگر است

شرق و غرب از راه استعمار قدرتمند شد

قدرت اسلام را باری حساب دیگر است

از دموکراسی غربی یافت استعمار رشد

راه دکتاتورری شرق هم عذاب دیگر است

داد لاشرقی و لاغربی، شعار اسلام ناب

شیوه ی عدل الهی انتخاب دیگر است

انقلابات جهان را دیده ایم و خوانده ایم

"انقلاب بهممن" اما انقلاب دیگر است

آیه الله خمینی تا ابد جاوید ماند

خط رستاخیز او، راه صواب دیگر است

امت اسلام احیا شد ز فیض رهبریش

"قطره" ی باران رحمت را سحاب دیگر است

دارت از لطف خطا پرور تو بر باد شده

چکند شکوه بی مهری آدم جانان



سید محمد اکرم اکرام

لاهور

"نگاہ ناز"

گل در جمال باتو برابر نمی شود گر می شود، به ناز که بکسرنمی شود
 هر چند عهد بندی و سوگند می خوری لیکن مرا وصال تو باور نمی شود
 خوشبو بود نسیم، و لیکن مرا مشام جز بوی زلف یار معطر نمی شود
 پایان شود اگرچه شب عمر من، ولی پایان فسانه دل و دلبر نمی شود
 ساقی کرم نمای که دیگر ز کهنگی این خرقه رهن باده و ساغر نمی شود
 صد بوسه نگار گل اندام مهوشی با یک نگاه ناز برابر نمی شود

خواهی نصیب چشم من "اکرام" یک نفس است

ز افسون آن دو چشم فسونگر نمی شود

با خدا وابستگی، این تاب دیگر است

از فتویٰ وحدت اسلام در غرض طریقی

کاروان آدمیت را شتاب دیگر است

شرق و غرب از راه استعمار قدرت مند شد

قدرت اسلام را باری حساب دیگر است

از دموکراسی غربی یافت استعمار رفت

راه دکشنالیزی شرق هم عذاب دیگر است

وارث کرمانی

دیوا شریف-ضلع بارہ بنکی-یوپی-بھارت

غزل

کس ندانست چه در عشق تو دیدم جانان
این نظر را ز همه خلق نہفتم جانان
غم دنیا غم عقبی غم بریادی جان
غرق کردم بغم عشق تو هر غم جانان
شوق بیتاب کجا جلوہ گہ ناز کجا
دور بودی چقدر فکر نہ کردم جانان
آہ ازان نالہ کہ در ہجر تو کردم ہمہ شب
آستین تر شدہ از گریہ پیہم جانان
ہر گل تازہ بیاد تو دلم را انداخت
باز روشن شدہ روی تو بچشم جانان
گریہ نیم شب و آہ سحر سود نہداشت
تا سرا پردہ حسنت نرسیدم جانان

وارث از لطفِ خطا پوش تو بریاد شدہ
چکند شکوہ بی مہری آدم جانان

ظفر اکبر آبادی

امام خمینی

تُو اٹھا قوم کی کشتی کا محافظ بن کر

تیری تدبیر نے طوفانوں کے رُخ موڑ دیئے

تیری حکمت ترے اعجابِ زمیں مائی نے

آن کی آن میں ٹوٹے ہوئے دل جوڑ دیئے

تیرے اقدام سے ایران کی تطہیر ہوئی

ریزہ ریزہ کیا بُت تو نے شمشاہی کا

تیری آواز سے باطل پہ ہے کوزہ طاری

ہر زباں پر ہے بیاں تیری حق آگاہی کا

اے امام آج ہے ہر دل پہ حکومت تیری

جسے کہتے ہیں قیادت، ہے قیادت تیری



مسعود قریشی

(جناب مسعود قریشی کا شمار برصغیر کے ذہین، تجربہ کار اور نظم و نثر پر یکساں گرفت رکھنے والے ادیب / شعراء میں ہوتا ہے آپ نصف درجن سے زیادہ نظم و نثر کی ادبی اور ٹیکنیکل کتابوں کے مصنف ہیں۔ حال ہی میں ان کی غزلوں کا ایک مجموعہ ”حجابِ حرف“ شائع ہوا ہے۔)

غزل

بر ملا ہاتھ میں ساغر سب کے
مختسب ہو چکے رسوا کب کے
سب نے پروانہ دربار لیا
کوئی مقتل میں نہ آیا اب کے
شب نے خورشید پہ شبنوں مارا
ہو چلو آج سے عادی شب کے
کوئی آواز نہ خوشبو نہ کرن
بند ہیں دل کے دریچے سب کے
گستنی ہم بھی تھے مثلِ منصور
ہم پہ الزام نہ آئے ڈھب کے

سعید گوہر
 لورالائی - (بلوچستان)

غزل

ظلم کے مقابل تھا، وقت سے لڑا ہارا سر بکف تھا آخر تک، مر گیا تو کیا ہارا؟
 ہر شکست کا لمحہ ہمتیں بڑھاتا ہے جیت اصل اس کی ہے جو مقابلہ ہارا
 دھونڈ بچ نکلنے کا، چور راستہ، اے دل میں نے جنگ ہاری ہے تو نے حوصلہ ہارا
 ہر تلاش لا حاصل، کائنات، خواب آباد زندگی سفر میں ہے، آدمی، تھکا ہارا
 اس کے پاس دولت تھی جو تری ضرورت تھی میرے پاس تھا ہی کیا؟ میں کیسے تھا ہارا

نقدِ جاں ہی رکھ دی ہے، اچکے داؤ پر گوہر

پھر بھی مطمئن ہوں میں، میں کہ بار بار، ہارا

تبصره: مفید عرضه نموده و در ارتباط با آن با میر سید علی همدانی مشوره

اسم کتاب: مروج اسلام در ایران صغیر نویسنده: دکتر پرویز اذکاتی
ناشر: دانشگاه بوعلی سینا همدان با همکاری شرکت انتشارات مسلم آن شهر
سال انتشار: تابستان ۱۳۷۰ ه. ش / ۱۹۹۱ م

میر سید علی همدانی ملقب به امیر کبیر، حواری کشمیر و شاه همدان

(۱۲ رجب ۷۱۴/۶ ذی الحجه ۷۸۶ ه.) از عارفان و مبلغان و مصلحان بسیار

نامی قرن هشتم هجری بوده که اکثر نقاط مهم قاره آسیا را در عصر خود تحت

تأثیر قرار داده باعث دگر گونی احوال و اوضاع تمدنی بوده است. سید

موصوف از خاک همدان خاست، نواحی زیاد قاره آسیا را بوسیله تعلیمات

اصیل اسلامی مستفید ساخته خاصه مردم وادی جامون و کشمیر از انفاس

گرم وی بهره شایانی برده اند و در آخر او مدفون خاک کولاب (جمهوریه

تاجیکستان) گردیده است. او شاعر عرفانی هم بوده و بیش از صد اثر عربی

و فارسی وی را در دست داریم.

این مبصر افتخار ملاقات با نویسنده کتاب زیر تبصره را دارد. در ماه

اکتبر ۱۹۹۱ م ما در کنگره جهانی خواجوی کرمانی سهیم و جلس بودیم.

نویسنده که استاد ادبیات فارسی در دانشگاه بوعلی سینای همدان است،

قریحه ستودنی تحقیق و بررسی را دارد و چه قدر مصاب است که او کتاب

موجز و پر مغز خود را از ناحیه ای عرضه داده که مولد یکی از مفاخر آن

سامان می باشد. کتاب مبسوط این نگارنده پیرامون موضوع شبیهه بوسیله

دکتر پرویز اذکائی کراراً مورد ارجاع و تقدیر قرار گرفته است که موجب تشکر و امتنان است.

کتاب زیر نظر با جلد شمبزی روی کاغذ اعلی چاپ گردیده است. عنوان کامل روی جلد چنین است: "مروج اسلام در ایران صغیر، احوال و آثار میر سید علی همدانی به انضمام رساله همدانیه. رساله همدانیه در قرن گذشته چاپ گردیده و دو سال پیش این نگارنده آن را مجدداً در همین مجله فصلی دانش، انتشار داده بود. صفحه بعدی کتاب بعبارات زیر مزین است: "من زان همدانم که علی^(ع) را همه دانم" تقدیم به مردم ستم کشیده کشمیر، یاد بود مجمع بررسی احوال و آثار میر سید علی همدانی، همدان تابستان ۱۳۷۰ ش".

کتاب در سه بخش منقسم است. بخش یکم: زیست نامه میر سید علی همدانی (به ۱۲ جزو فرعی و مستدرکات)، بخش دوم: کارنامه میر سید علی همدانی (بحث نشر و شعر در ۳ قسمت) و بخش سوم: رساله همدانیه، اعلام و منابع کتاب بخوبی مضبوط و مبرهن می باشند.

آقای دکتر پرویز اذکائی مقاله مفصل بعنوان، سرگذشتنامه میر سید علی همدانی، نوشته در جلد ۲۸ مجله سالیانه فرهنگ ایران زمین، در سال ۱۳۲۸ ش/۱۹۸۹م انتشار داده بودند که توضیح و تکمله آن در صورت این کتاب مشهود گردیده است. البتّه ایشان هیولای مقاله شان را در سال ۱۳۵۹ ش./۱۹۸۰م مرتب نموده اند.

يك صد و ده صفحه کتاب را بخش یکم احتوا می نماید. مصنف احوال حضرت شاه همدان را بنکونی بیان داشته و بذکر مختصر معاصران وی هم

اشاراتی مفید عرضه نموده ولو ارتباط آنان با میر سید علی همدانی مشهود باشد یا خیر. احوال و مقامات سید ممدوح را اساساً دو کتاب می نماید: خلاصه المناقب مؤلفه شیخ نورالدین جعفر بدخشی متوفی ۷۹۹ هـ (سال تألیف کتاب ۷۸۷ هـ) و منقبة الجواهر یا مستورات مؤلفه حیدر بدخشی (تألیف قرن نهم هجری) نسخ خطی و عکسی هر دو کتاب در تهران وجود دارد (خاصه در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد مربوط به دانشگاه تهران) ولی حیف است که دکتر پرویز اذکائی هیچکدام از آنها از نظر نگذرانده و با استفاده از منابع ثانوی بسنده نموده است.

در احوال ابتدائی میر سید علی همدانی اکثراً به ذکر علاء الدوله سمنانی مواجه می شویم (۶۵۹ - ۷۳۶ هـ) او از امرای سمنان بوده و علاء الدوله لقب داشته تا اینکه او ترک امارت گفته، وارد وادی فقر و تصوف گردیده و از آن به بعد او را در اکثر موارد علاء الدین نوشته اند. علاء الدین یا علاء الدوله از جانب مادر نسبت ساداتی داشته و از عرفای بسیار سرشناس و ذی نفوذ عصر خود بوده چنانکه سه تن از مرشدان و مربیان حضرت شاه همدان، اخی علی دوستی سمنانی (م ۷۳۴ هـ)، شیخ شرف الدین مزدکائی رازی (م ۷۶۶ هـ) و شیخ محمد بن محمد اذکائی اسفراینی (م ۷۷۹ هـ) از مریدان وی بوده اند. حضرت شاه همدان، سید علاء الدین یا علاء الدوله را خال خود می نامد و متذکر است که تربیت اساسی وی غیر از مادرش سیده فاطمه (رح)، مدیون و مستفیض همان خال وی بوده است. دکتر پرویز اذکائی برای نشان دادن ابتکاری در تحقیق و بررسی سید علاء الدین را احتمالاً

همدانی دانسته و شخصیت غیر از علاء الدوله بیابانکی سمنانی دانسته که هويت وی هنوز مجهول است ولی در عین حال ایاب و ذهاب زیاد شاه همدان را به سمنان بیان داشته است. بنظر مبصر حضرت شاه همدان سخت مدیون تعلیم و تربیت سمنان بوده که بعداً در صورت خلّت و صمیمیت وی با سید اشرف جهانگیر سمنانی مدفون کچهو چهای فیض آباد (۸۰۸ م یا ۸۲۹ هـ) بارز گردیده است.

در بخش دوم کتاب مؤلف چون بیشتر از فهرس و تواریخ و تذکره ها اسامی کتب و رسایل عربی و فارسی و نثر و نظم فارسی را استخراج نموده و اصل کتب را بندرت ملاحظه کرده، لذا درین قسمت یا بس بررطب مستولی می نماید او خلاصه المناقب را ترجمه فارسی رساله اسرار النقطه میر سید علی همدانی قرار داده (صفحه ۱۱۶)، الامیریه را فتوت نامه (۱۱۷) و اوراد فتحیه را جزوی از ذکریه (۱۱۸) قلم داد نموده است. تذکر وی درباره رساله نمایه المکان فی درایة الزمان مصاب است که آن نوشته تاج الدین محمود اشنهی همدانی است. این رساله و ترجمه اردوی آن چند سال پیش در پاکستان چاپ گردیده است.

مؤلف رساله همدانیه بخوبی تحشیه و تدوین نموده است. راجع به اشعار امام فخرالدین رازی مندرج در این رساله او متذکر است (صفحه ۱۵۷) که در منبعی با آنها برنخورده است. پس لابد اخلاق جلالی را ببیند ولو این مأخذی متأخر از رساله همدانیه است. اشعار شبیه جوامع الحکایات عوفی را خود مؤلف نقل نموده است (ص. ۱۸).

در یاد داشت مؤلف، (صفحه ۵۱) می خوانیم: "... تا آنجا که اطلاع یافته ام، از دانشمندان خارجی مارین موله فرانسوی، تیونل آلمانی و دکتر محمد ریاض پاکستانی در احوال و آثار سید علی مطالعات اساسی کرده اند و از ایرانیان ظاهراً تنها راقم این سطور است که اثری مستقل و تقریباً جامع هم بدین گونه عجاله و فعلاً که هست، عرضه می دارد و آن را مخلصانه پیشکش ملت رنجدیده و زحمت کش کشمیر می نماید". بنده مبصر و سایر دوستان کشمیر متشکرند که دکتر پرویز اذکائی ده صفحه کتاب خود را (ص ۹۸ - ۷۱) با همین پیغام بیداری و جهاد حضرت شاه همدان بر مبنای گفتار علامه محمد اقبال بشیوانی ابراز نموده و ترجمه منظوم فارسی بعضی از ابیات اردوی آن علامه عصر را نیز نقل نموده است. مثلاً سه بیت زیر ماخوذ از کتاب ارمغان حجاز:

آج ره کشمیر هے محکوم و مجبور و فقیر
 کل جسے اهل نظر کہتے تھے ایران صغیر
 سینہ افلاک سے اٹھتی ہے آہ سوز ناک
 مرد حق ہوتا ہے جیب مرعوب سلطان و امیر
 کہہ رہا ہے داستان بیدردی ایام کی
 کوہ کے دامن میں وہ غم خانہ دہقان پیر
 آہ یہ قوم نجیب و چرب دست و تر دماغ!
 ہے کہاں روز مکافات اے خدائے دیر گیر؟
 (حکیم الامت علامہ اقبال ^{رح})

همان کشمیر دگر محکوم و مجبور و فقیر آمد

که نزد اهلِ بینش نامش "ایرانِ صغیر" آمد

چه ظلم و چه ستمها دهد از دست زمان پیهم

فسانه گوی این غم، کلبهٔ دهقان پیر آمد

مشو نومید ای قوم نجیب و تر دماغ آخر

مکافات ستم باید رسد، هر چند دیر آمد

اینک پیش بینی اقبال بخوبی مشهود است که:

باش تا بینی که بی آواز صور ملتی بر خیزد از خاک قبور

جمعا کتاب دکتر پرویز اذکائی جامع، جالب و خواندنی است.

مبصر: دکتر محمد ریاض خان

استاد دانشگاه آزاد علامه اقبال

اسلام آباد

اخبار فرهنگی

(۱)

جلسه معرفی کتاب «مروج اسلام در ایران صغیر»
 تألیف آقای دکتر پرویز اذکایی استاد دانشگاه بوعلی سینا، همدان ایران.
 به کوشش انجمن اسلامی بین المللی شاه همدان و با همکاری مرکز تحقیقات
 فارسی ایران و پاکستان.
 روز جمعه ۳ آوریل ۱۹۹۳م ساعت ۹:۳۰ این جلسه باشکوه عرفان و ادب
 اسلامی در هتل اسلام آباد، اکتون (هالی دی این) تشکیل شد. در حدود
 دویست نفر از عاشقان و شایقان و پیروان حضرت میر سید علی همدانی امیر
 کبیر معروف به "شاه همدان" گرد آمده بودند. که بسیار مورد توجه حاضران
 در جلسه قرار گرفت اوّل آقای دکتر سید آغا حسین همدانی رئیس انجمن
 اسلامی بین المللی شاه همدان سخن رانی کرد و مقصود از تشکیل این جلسه
 را که معرفی خاصی کتاب «مروج اسلام در ایران صغیر» است بیان داشت و
 مخصوصاً روی این جمله تکیه کرد که آقای دکتر پرویز اذکایی، کتاب
 تصنیف خود را به «مردم ستم کشیده کشمیر» اهدا کرده است و کشمیر را
 بنا بر استناد شعر علامه دکتر محمد اقبال رحمة الله علیه، «ایران صغیر»
 نامیده است. بعد از آن آقای میر عبدالعزیز مدیر روزنامه هفتگی "انصاف"
 (اردو) پشت میز خطابه قرار گرفت و سخنرانی مفصّلی به زبان انگلیسی
 بیان داشت و در احوال و آثار و افکار و معاصران و شاگردان و مریدان میر
 سید علی همدانی داد سخن داد و چون خودش اهل کشمیر است همواره روی

سخن را به جانب «بانی مسلمانی مردم کشمیر میر سید علی همدانی» می آورد.

آقای دکتر پرفسور مقصود جعفری (استاد زبان انگلیسی و فارسی و شاعر و معاون نخست وزیر آزاد کشمیر) سخن رانی کرد و کتاب را مورد توجه خاص قرار داد و گفت: "پیوند کشمیریان و ایرانیان از آغاز، تاریخ تاکنون، محکم و استوار بوده است و مخصوصاً در عهدی که حضرت میر سید علی همدانی رحمه الله علیه از همدان به این وادی زیبا و خوش آب و هوا گام نهاد، مردم کشمیر بهتر و زودتر، رسم و روایت و فرهنگ و هنر ایرانیان را پذیرفتند و اکنون با کتاب «مروج کشمیر در ایران صغیر» این پیوند همانند زنجیر محکم تر و استوارتر گردیده است.

آقای دکتر غضنفر مهدی بادلایل و براهین ثابت کرد که حضرت میر سید علی همدانی با سلسله سهروردیه پیوسته بود و مخصوصاً به جانب کبرویه گراییده بود و سلاسل عرفانی و پیران و اولیای پاکستان مانند: حضرت لال شهباز قلندر و حضرت مولانا شیخ بها، الدین زکریا ملتانی، حضرت شاه عبداللطیف بهتانی، حضرت شیخ فریدالدین گنج شکر، حضرت خواجه غلام فرید، حضرت بابا بلهی شاه، حضرت سچل سرمست (سچو و سچیده)، حضرت عبداللطیف بری امام و حضرت رحمان بابا و غیرهم، همگان از مکتب عرفان اسلامی ایران بهره مند گشته اند. آقای سردار وزیر احمد جوگوزنی وزیر مملکت حکومت پاکستان مطالبی جالب درباره سیاست عرفانی و علوم اسلامی و آزادی در اسلام و جمهوری های اسلامی بیان داشت.

آقای پرفسور دکتر محمد صدیق خان شبلی در معرفی کتاب مروج اسلام در ایران صغیر به طور تفصیل بحث کرد و درباره هر بخش آن و حتی مقدمه و الفاظ و مآخذ و منابع آن سخن گفت و پیشنهاد کرد که هر کس که این کتاب را مطالعه کند، فواید سود مند در باره میر سید علی همدانی و آثار او مخصوصاً رساله همدانیه او به دست خواهد آورد زیرا مصنف خود اهل همدان بوده و آگاهی های ذیقیمتی به دست داده است. آقای پرفسور نذیر همدانی به زبان انگلیسی سخنان جالبی بیان داشت و مخصوصاً گفت: حضرت میر سید علی همدانی را همه گروه ها و فرقه ها در پاکستان و کشمیر و کشورهای آسیای مرکزی و حتی در چین و هندوستان دوست دارند و پیروان فراوان در این ممالک دارد و شعر معروف علامه اقبال را خواند که:

نه افغانیم و نه ترک تتراریم چمن زادیم و از یک شاخساریم
 تمیز رنگ و بو بر ما حرام است که ما پرورده یک نویهاریم

آقای غلام طارق رانی با شور و هیجان ویژه سخنرانی جالبی ایراد کرد و آنگونه که خودش گفت: از پیروان شاه همدان است و اهل «وان» در کشمیر آزاد است. «مروج اسلام در ایران صغیر» را مورد تمجید و تحسین قرار داد و نیز کتاب های اردو و مقالات و مطالب گوناگون که برای میر سید علی همدانی نگاشته آمده یاد کرد.

آقای دکتر سید سبط حسن رضوی مدیر مجله دانش و رئیس انجمن فارسی اسلام آباد و راولپندی خطابه بی جالب ایراد کرد و درباره رساله موده القریبی منسوب به میر سید علی همدانی گفت و گو کرد و بیان داشت که: یکی از

قوم و خویش او مولوی سید احمد علی رضوی در شهر لکهنؤ این کتاب را در اختیار داشته و همواره از آن استفاده می کرد. و ترجمه انگلیسی این کتاب را در سال ۱۹۳۷م بچاپ رسانیده است. و در ضمن به ایرانیانی اشاره کرد که درباره میر سید علی همدانی مطالب و مقالات نگاشته اند. از جمله: مرحوم علی اصغر حکمت و علی محمد آزاد همدانی و صادق وحدت، محمد تقی مصطفی، دکتر احسان الله علی استخری و علامه شیخ آغا بزرگ تهرانی.

ضمناً به نکته یی اشاره کرد که در این روزها: الفاظ «بنیاد پرست و مرتجع» در پاکستان وارد میدان شده و مسلمانان را با این الفاظ آزار می دهند و همین الفاظ را، سیصد سال پیش در اروپا به مسیحیان حقیقی اطلاق می کردند.

سپس آقای دکتر محمد ریاض خان استاد دانشگاه آزاد علامه اقبال، پشت میز خطابه قرار گرفت و به زبان فارسی گفت: مدت سی سال است که درباره میر سید علی همدانی معروف به شاه همدان و امیر کبیر تحقیق می کنم. کتاب احوال و آثار میر سید علی همدانی را نوشته ام و تاکنون دوبار به طبع رسیده است و شش رساله مهم او را به ضمیمه آن کتاب تصحیح و چاپ کرده ام و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در این طریق همه گونه کوشش ها را بر عهده داشته است.

آقای دکتر رضا شعبانی استاد دانشگاه شهید بهشتی (تهران) و مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد رشته سخن را به دست گرفت

و بزبان انگلیسی فصیح و بلیغ سخنرانی ممتع و ارزنده بی ایراد کرد و مخصوصاً اشاراتی به حکومت های جابر و ستمگر و خونریز مغول و تیمور و غیره نمود که در همان روزگار میر سید علی همدانی در بخارا (ختلان) عکم تبلیغ اسلام را به دست و دوش گرفته بوده است و از آنجا به جانب شبه قاره روی آورده و اسلام را به کشمیر و بلتستان و پاکستان و هندوستان آورده و ضمناً آثار ذیقیمت نیز در موضوعات عرفان اسلام نگاشته و به یادگار گذاشته است. اما این کتاب مروج اسلام در ایران صغیر که در ایران طبع و نشر شده خود جای خوشبختی می باشد زیرا اهل همدان را همه دانا و بینا و آگاه می دانند و به این بیت معروف استناد می جویند که:

خودم هیچ مدان و یارم همدانی یا رب چه کند هیچ مدان با همدانی
و یا به روایت دیگر:

خودم نآدان و یارم همدانی یا رب چکنند نادان با همه دانی

بدین جهت آقای پرویز اذکایی با همدانی بودن خود، آن چه می دانسته و دریافته، مشمول کتاب خویشتن گردانیده است و البته قول داده است که در آینده بابدست آوردن منابع و مآخذ بیشتر کتاب خود را به پایه تکمیل خواهد رسانید و رسایل میر سید علی همدانی را هم چاپ خواهد کرد.

آقای فاروق رحمانی (همدانی) با بیان فصیح و بلیغ (اردو) یک سخن رانی پر از شور و هیجان ایراد کرد و گفت: کتاب مروج اسلام در ایران صغیر، گامی تازه و استوار است که برای اولین بار در جمهوری اسلامی ایران توسط آقای پرویز اذکایی نوشته شده و به مردم ستم کشیده کشمیر اهدا شده

است در پایان سخن رانی آقای فاروق رحمانی، يك جلد كتاب «مروج اسلام در ایران صغیر» از طرف انجمن اسلامی بین المللی شاه همدان و به دست جناب آقای سید علی تحقیقی کار دار سفارت جمهوری اسلامی ایران به ایشان اهدا گردید و در همین موقع حاضران در جلسه، ابراز شوق و شغف شادی فراوان از خود نشان دادند.

جناب آقای استاد سید علی تحقیقی دانشمند ارجمند و قرآن شناس و مفسر نهج البلاغه که به سمت کار دار سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد انجام وظیفه می کنند، رشته سخن را به دست گرفتند و مطالب بسیار ارزنده بی درباره عرفان اسلامی و وظایف اولیاء الله و اصفیاء و اوصیاء بیان داشتند و گفتند: عارفانی همانند میر سید علی همدانی معروف به امیر کبیر و علی ثانی در تاریخ اسلام اندک نیستند و همین عارفان اسلامی و شاعران عرفانی بوده اند که روح و جسم مردم مسلم و مؤمن را تسخیر کرده اند و جهان اسلام را بارور ساخته اند.

تفاسیر قرآن کریم و قصص انبیا و طبقات صوفیه و تذکره های ادبی و عرفانی موجوده همه حکایت از این بزرگان و خادمان دین کرده اند. در نهج البلاغه (سخنان ارزنده) حضرت مولای متقیان (ع)، آن گونه مطالب شیوا و معنوی و روحانی وجود دارد که می تواند هر لفظ آن برای هر يك از مؤمنان متعهد و مؤمن سر مشق باشد. این روزها که دنیای اسلام دچار پریشانی و مشکلات سیاسی و اقتصادی شده، به آسانی می توان از تعلیمات و خدمات این بزرگان عرفان و ادب فایده گرفت و مردمان را برای مبارزه باستمگران و

زور گویان آماده گردانید. میر سید علی همدانی، عارف سیاست و دیانت و مبارزه بود. عارف اخلاق و محبت و انسانیت بود. عارفی بود که خود را منعزل و گوشه نشین نمی شمرد. از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب جهان اسلام آگاه بود، چون سیر و سیاحت علمی و تبلیغی و کارهای هنری و صنعتی انجام می داد. هر جا می رفت و به هر چه و هر کس که می رسید، ارائه خدمت اخلاقی و دینی و عرفانی و روحانی و اسلامی می نمود. مسجد و خانقاه بنا می کرد و در آنها به تعلیم و تربیت جوانان مؤمن و مریدان حقیقت جوی همت می گماشت و به آنان حرفه می آموخت. بنا بر این می توان گفت که بانی مسلمانی حقیقی در کشمیر بود و موجب تنویر افکار عمومی مسلمین در سر تا سر جهان اسلام آن روز گردید. من شنیده ام که بیش از ۱۳ رساله و کتاب به زبان فارسی و عربی تصنیف کرده که همه موضوعات آنها درباره توسعه و گسترش افکار قرآنی و تعلیمات اسلامی بنا بر اساس عرفان می باشد. و تا حدودی مطالعه کرده ام که تصنیف مهم او ذخیره الملوك نام دارد که در حقیقت کتاب انصاف و عدالت است و دستور و امر بمعروف و نهی از منکر است برای حاکمان و امیران و شاهان معاصر او. نیز اشعار عرفانی او که تحت عنوان و چهل اسرار» سروده و به تازگی به طبع رسیده، در تنویر ذهن و فکر مسلمان بسیار اثر بخش بوده است. خدای بزرگ همه ما را در بزرگداشت و انجام تعالیم قرآنی و اسلامی خالص موفق و پیروز داراد. آمین یا رب العالمین.

(۲)

سفر هیئت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به پاکستان

در تاریخ ۷۲/۲/۲۹ هیئتی متشکل از آقایان حجة الاسلام و المسلمین سید محسن میری مدیر کل فرهنگی آسیا و اقیانوسیه و علی اکبر اشعری مشاور عالی وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی از تهران وارد پاکستان شدند. هیئت در دیدار يك هفته ای خود طی سفر به شهرهای کراچی، حیدرآباد، ملتان، لاهور، پیشاور، اسلام آباد و کوئته ضمن ملاقات با شخصیت‌های فرهنگی، علمی و سیاسی از مراکز فرهنگی و بناهای تاریخی نیز بازدید بعمل آوردند.

این هیئت با رؤسای دانشگاهها و دپارتمانهای زبان و ادبیات فارسی دانشگاههای دولتی پنجاب، بلوچستان و سرحد ملاقات و پیرامون مسائل فرهنگی تبادل نظر کردند. هیئت مذکور همچنان در دیدار با وزرای آموزش و پرورش و امور دینی و اوقاف استان سرحد در خصوص همکاریهای دوجانبه در زمینه های فرهنگی و آموزشی و تبادل استاد و دانشجو به تفصیل به تبادل نظر پرداختند.

"دانش"

(۱)

وفیات از اینها استاد فقید ترجمان‌الکلام، آثار دیگر ایشان در مجله
 در گذشت استاد بزرگوار دکتر محمد باقر
 درگذشت دکتر محمد باقر استاد ممتاز زبان و ادبیات فارسی واقع
 حزن انگیزی برای جهان ادبیات می باشد. درینجا که استاد مرحوم روز یکشنبه
 هشتم فروردین ۱۳۷۲/۲۵ آوریل ۱۹۹۳م در سن ۸۳ سالگی ازین جهان
 فانی رخت برپست و صدها دوستان و شاگردان را در سوگ نشانند.
 تاریخ تولدش ۴ آوریل ۱۹۱۰م بود. در این شماره شماره ۲۴ - ۲۵ که جداگانه بعنوان
 "گفت و گو با استادان فارسی" در سال ۱۳۶۹ هـ. ش در اسلام آباد چاپ شده،
 مصاحبه مفصل از استاد دکتر محمد باقر ترتیب یافته بود که از آن مطالب
 مفید و ارزنده ای درباره احوال زندگی و آثار علمی و تحقیقی استاد فقید
 آمده است و اینجا مجله دانش از تکرار این مطالب خود داری می کند.
 یک جلسه ترحیم در خانه فرهنگ ایران. لاهور باشرکت آقای شیرخدائی
 سرکنسول جمهوری اسلامی ایران. لاهور و آقای قدیمی سرپرست
 خانه فرهنگ برپاشد که از اسلام آباد دکتر رضا شعبانی مدیر کل مرکز
 تحقیقات فارسی و آقای مهدی قلی رکنی از طرف رایزنی فرهنگی جمهوری
 اسلامی ایران اسلام آباد در آن شرکت نمودند و در اینجا "دانش" پیام تعزیت
 از جناب آقای علی جنتی معاون امور بین المللی وزارت فرهنگ و ارشاد
 اسلامی و پیام تسلیت از جناب آقای محسن ابوطالبی سرپرست رایزنی
 فرهنگی عیناً نقل می کند.

پیام تعزیت

(از جناب آقای علی جنتی. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جمهوری اسلامی ایران)

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

ضایعه اسفناک درگذشت دانشمند فرزانه شادروان دکتر محمد باقر استاد ممتاز و رئیس پیشین بخش فارسی دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور را که یکی از بزرگترین مشوقان و معلمان زبان و ادبیات فارسی در پاکستان بودند به عموم دانش دوستان و همکاران و شاگردان آن بزرگوار و نیز کسانی که به گسترش مناسبات فرهنگی در میان دو ملت مسلمان ایران و پاکستان صمیمانه علاقه می ورزند، تسلیت عرض می کنم.

فقید سعید تمامی عمر پر برکت خود را وقف تعلیم و تعلم زبان شیرین فارسی و ادبیات غنی آن نمود و در مدتی بیش از پنجاه سال توانست به تربیت تعداد کثیری دانشجوی مستعد پردازد که خوشبختانه هم اکنون در دانشگاهها و مراکز علمی بزرگ پاکستان به ایفای وظیفه مشغولند. او همچنین کتب و مقالات متعددی درباره بزرگان ادب شبه قاره تألیف نمود که شماره ثبت آنها نیز از پنجاه و شش فقره می گذرد و یاد آور زحمات مداوم و شبانه روزی او می باشد بی گمان تذکره نفیس مخزن الغرائب از تصحیحات فاضلانه استاد را باید از امهات کتب نفیس دانست که دو جلد سوم و چهارم آن در خلال یکسال اخیر به همت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به چاپ رسیده و در دسترس اهل تحقیق قرار گرفته است. جلد پنجم کتاب نیز خوشبختانه آماده چاپ شده است و به زودی زیست طبع می پذیرد.

گذشته از اینها استاد فقید توصیه کرده اند که آثار دیگر ایشان و از جمله تاریخ زبان فارسی در پنجاب به وسیله همین مرکز منتشر شود که امید می رود با حسن توجه و مساعی ورثه آن مرحوم این مهم انجام پذیرد و از این طریق آثار خیرشان مستدام بماند.

اینجانب فقدان آن استاد بزرگوار و شریف و آزاده ای را که نمودار روشنی از سجایای عالی اخلاقی مردم دانش دوست و فاضل و فارسی گوی آن مرزوبوم محسوب می شود به عموم باز ماندگان و همکاران و شاگردان آن شخصیت وارسته تسلیت عرض نموده و رجاء واثق دارم که مشعل پرفروغ مودت و دوستی روز افزونی که به همت چنین بزرگان صافی ضمیر و با ایمانی فرا راه دو ملت مسلمان و همجواری ایران و پاکستان افروخته شده است، همواره روشن خواهد ماند و به لطف و عنایت ذات اقدس الهی و تعالیم عالیه و شکوهمند اسلام هر روز تا بناکتر و درخشانتر از گذشته می گردد.

در خاتمه بار دیگر ضمن طلب مغفرت بی پایان برای روان پاک استاد دکتر محمد باقر، برای عموم اعضای خانواده آن فقید بزرگوار و جامعه علمی پاکستان و خاصه دانشگاهیان معظم دانشگاه پنجاب لاهور صبر جمیل آرزو نموده و تحکیم پایه های برادری و دوستی جاودانه مسلمانان جهان و خاصه دو ملت مسلمان ایران و پاکستان را از خداوند متعال مسألت دارم.

* * * * *

پیام تسلیت

(از جناب آقای محسن ابرو طالبی سرپرست رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد)

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

خبر تأسف بار درگذشت دانشمند فرزانه، جناب آقای دکتر محمد باقر استاد مسلم زبان و ادبیات فارسی، ایران شناس و نویسنده بزرگ جامعه علم و ادب و فرهنگ را در دو کشور ایران و پاکستان به سوگ نشاند. وی که تمام عمر شریف خود را وقف تعلیم و تعلم زبان شیوای فارسی و ادبیات گرانبار آن نمود. آثار بسیار نفیسی از خود بجای گذاشت که هم اکنون منبع و مرجعی پراج و گرانمایه برای محققین و دانش پژوهان و اساتید و دانشجویان دانشگاهها در پاکستان و ایران محسوب می شود. اینجانب از طرف خود و کلیه همکارانم در رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد و خانه های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در پاکستان این ضایعه بزرگ را به خانواده محترم آن مرحوم و جامعه فرهنگی تسلیت عرض نموده و از خداوند متعال علو درجات برای آن مرحوم و صبر جمیل برای بازماندگان مسئلت می نمایم.

از دکتر محمد حسین تسییحی "رها"

عصر نو بوده، بهار بی خزان - عصر بی گشته - خزان خزان، بهشت بهشت، بهشت

"قطعه ماده تاریخ"

محمد باقر از دنیا روان شد	روان پاک او بر آسمان شد
محمد باقر استاد سخنور	زبان فارسی را نغمه خوان شد
محمد باقر آن مرد دل آگاه	محقق بود و ناگه از میان شد
فسرده گل به بستان و گلستان	جهان عشق و خوی را خزان شد
خروشان همچو راوی در لهاوور	کنار را ویش جنت مکان شد
به اردو یگه تاز کشور پاک	در این ره استوار و پاسبان شد
به شمس گفته شد تاریخ فوتش:	«محمد باقر شیرین بیان شد»
به هجری این چنین گردیده منظوم	«محمد باقر خواجه جهان شد»
مسیحا نغمه زن آمد به تاریخ:	«رخ تابان مرآت زمان شد»
غریق رحمت و غفران حق باد	محمد باقر پاکیزه جان شد
«رها» دلدادۀ افکار باقر	هماره بهر او الحمد خوان شد

* * * * *

دکتر آفتاب اصغر

استاد دانشگاه پنجاب - لاهور

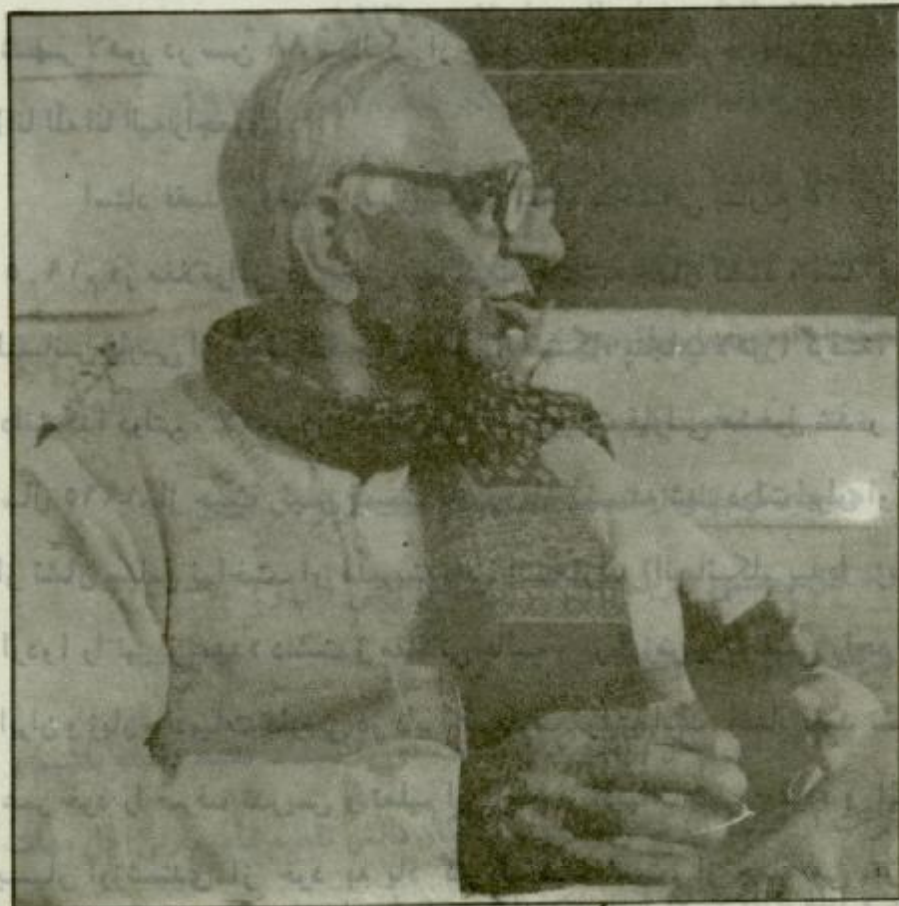
چند قطره اشک بر رحلت استاد بزرگ فارسی

در رثای پروفیسور دکتر محمد باقر

رفت از عالم جهانِ فارسی	چون بشد پیرِ مغانِ فارسی
آن امیر کاروانِ فارسی	سرپرستِ دودمانِ فارسی
آن محقق، نکته دانِ فارسی	پیرِ پیرانِ جهانِ فارسی
ره سپر گشته بسوی نیستان	آخر آن شیرِ ژبانِ فارسی
از گلستانِ دود بر خیزد، شنو	نالہ هایِ بلبلانِ فارسی
داغِ خونین بر جگر دارند، همه	لالہ هایِ بوستانِ فارسی
اشک می ریزند بر فقدانِ او	کهنتران و مهترانِ فارسی
رستم‌مانه زیسته هشتاد سال	طی نموده هفتخوانِ فارسی
بهر حفظِ فارسی مردانه زیست	راستی این قهرمانِ فارسی
مرزهایِ پاک را محکم نمود	پاسدار و مرزبانِ فارسی
تا شود ایران و پاکستان، یکی	پل بنا کرد از بنانِ فارسی
فارسی را پروراند از خونِ دل	کرد رنگین داستانِ فارسی
تا دم آخر بدستش خامه اش	تیغ بر سنگِ فسانِ فارسی
ذره‌هایی کم بها از فیضِ او	آفتابِ آسمانِ فارسی
الوداع، ای شاهجهانِ فارسی!	الوداع، روح و روانِ فارسی

الوداع، تاب و توانِ فارسی الوداع، شان و نشانِ فارسی
 عصرِ تو بوده، بهارِ بی خزان عصرِ ما گشته، خزانِ فارسی
 گلشنِ تو، حالِبا گشته قفس قفلِ گشته آستانِ فارسی
 این دعا گویند روز و شب همه خادمانِ راستانِ فارسی
 پرچمی کافراختی در طولِ عمر هست بر ما ساتبانِ فارسی
 در جوارِ رحمتش آسوده باش ای امامِ عاشقانِ فارسی!

تشهیر، ۱۴ شهریور ۱۳۷۱
 - ۵ - مولانا روم غنیل کی روزی
 ۶۶۶۱ هـ ۱۶ نوامبر ۱۳۷۱ هـ ۸۶ * * * * * ۲۷۶/۸۰



دکتر محمد باقر

وفیات
 درگذشت استاد ارجمند پروفیسور میرزا مقبول بیگ بدخشانی
 بكل نفس باثقة الموت

استاد محقق و دانشمند آقای پروفیسور میرزا مقبول بیگ بدخشانی از اساتید ممتاز و برجسته زبان و ادبیات فارسی روز جمعه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۷۲ هـ. ش مطابق با ۲۸ ذیقعده ۱۴۱۳ هـ. ق برابر با ۲۱ مه ۱۹۹۳ م در شهر لاهور در سن ۸۸ سالگی از جهان فانی به عالم جاودانی شتافت. (انا لله انا اليه راجعون).

استاد فقید پروفیسور میرزا مقبول بیگ بدخشانی بتاريخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۵ م در مغلانوالی در بخش سیالکوت چشم به جهان گشود و سند فوق لیسانس فارسی از دانشکده خاورشناسی (دانشگاه پنجاب لاهور) گرفته، در دانشکده دولتی، لاهور در تدریس زبان و ادبیات فارسی مشغول شد و در سال ۱۹۶۵ م از حیث رئیس قسمت فارسی باز نشسته شد. دولت ایران او را از نشان سپاس نواخت. او مدیریت دایرة المعارف (انسائیکلو پیدیا بزبان اردو) را نیز بر عهده داشت و مقالاتی جالب و پر ارزش و تحقیقی راجع به ایران و زبان و ادبیات فارسی در دایرة المعارف نوشته است. استاد فقید تمام عمر خود را صرف تدریس و تعلیم این زبان و ادبیات شیرین نموده و آثار بسیار ارزشمندی از خود به یادگار گذاشته است. از جمله می توان

کتابهای زیر را از کتابهای چاپ شده او نام برد.

۱- ادب نامه ایران (اردو)، لاهور، ۱۹۶۵م

۲- تاریخ ایران (ماد تا ساسانیان)، اردو، لاهور، ۱۹۶۷م

۳- تاریخ ایران (ظهور اسلام تا عصر حاضر) اردو، لاهور، ۱۹۷۱م

۴- تاریخ ادبیات پاکستان و هند، جلد چهارم، ادب فارسی،

باهتمام دانشگاه پنجاب ۱۹۷۱م

۵- مولانا روم تمثیل کی روشنی میں (اردو)، ۱۹۶۰م

۶- سرزمین حافظ و خیام (اردو)، لاهور، ۱۹۷۶م

۷- سکینه الاولیا، ترجمه اردو، پیکجز میتد، لاهور، ۱۹۷۱م

۸- ارمغان عقیدت، پیکجز میتد، ۱۹۸۱م

۹- لمعات جمال، پیکجز میتد، ۱۹۸۱م

۱۰- گلزار ادب نصاب فارسی آپشنل (اختیاری) به تعاون

دکتر سید محمد اکرم شاه برای لیسانس

همچنین کتابهای او که در دست چاپ است بقرار زیر است:

۱- اخلاق محسنی (ترجمه) ۲- فرهنگ فارسی (اردو)

۳- فرهنگ اردو به فارسی

ما در این فکر بودیم که مصاحبه ای با استاد فقید داشته باشیم و

خاطرات آن استاد بزرگ را برای خوانندگان دانش تقدیم نماییم ولی اجل مهلت

نداد و اطلاع یافتیم که آن استاد دانشمند این جهان فانی را بدرود گفته است.

مجله "دانش" با ابراز همدردی و نهایت تأسف به شاگردان و دوستان استاد
 ارجمند تسلیت عرض نموده و از خداوند متعال برای آن مرحوم طلب مغفرت و
 علو درجات و برای بازماندگان سلامتی و بقاء عمر و صبر جمیل و اجر جزیل
 مسئلت می نماید.

۶- ۱۳۶۱، ۲۵۵، (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱)

۳- استاد محقق و دانشمند آقای پروفسور میرزا حسن (نجم الرشید)
 ۱۳۶۱، ۱۷۶، (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱)

استاد محقق و دانشمند آقای پروفسور میرزا حسن (نجم الرشید)
 ۱۳۶۱، ۱۷۶، (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱)

۸- استاد محقق و دانشمند آقای پروفسور میرزا حسن (نجم الرشید)
 ۱۳۶۱، ۱۷۶، (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱)

۹- ۱۳۶۱، ۱۷۶، (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱)

استاد محقق و دانشمند آقای پروفسور میرزا حسن (نجم الرشید)
 ۱۳۶۱، ۱۷۶، (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱)

۱۰- ۱۳۶۱، ۱۷۶، (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱)

استاد محقق و دانشمند آقای پروفسور میرزا حسن (نجم الرشید)
 ۱۳۶۱، ۱۷۶، (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱) (۱۳۶۱)

ڈاکٹر سید محمد اصغر
علیکڑھ مسلم یونیورسٹی۔۔۔ علیگڑھ

مرزا عبد القادر بیدل جیات اور کلام پر تنقید

ہندوستان کی فارسی شاعری کو اپنے کلام کے ذریعہ اعلیٰ مقام عطا کرنے والے شاعروں میں بیدل کا نام سرفہرست آتا ہے۔ بیدل کا اصل نام عبد القادر اور ابوالمعانی خطاب تھا۔ ان کے والد کا نام مرزا عبد الخالق تھا۔ چونکہ بیدل نسلاً مغل تھے اسلئے ان کے نام سے پہلے نسلی علامت مرزا لکھا جاتا ہے جیسا کہ شمالی ہندوستان میں مروج ہے۔ سراج الدین علی خان آرزو نے اپنے ایک شعر میں بیدل کو ”مرزا“ کہہ کر خطاب کیا ہے:

قدم بچشم مہ و مہر نیز بگذارد

رساندہ است بعراج میرزائی را (۱)

بیدل کی قومیت کے بارے میں بھی آرزو نے لکھا ہے کہ وہ ارلات قوم سے تعلق رکھتے تھے (۲)۔ ابراہیم خان خلیل نے انھیں تورانی ارلانی مغل لکھا ہے (۳)۔ خان آرزو اور ابراہیم خان خلیل دونوں میں یہ بات مشترک ہے کہ بیدل ارلات (بتصحیح ارلاس) قبیلہ سے تعلق رکھتے تھے۔ یہ ارلاس قبیلہ مغلوں کی جمعیت کا ایک رکن تھا۔

سراج الدین علیخان آرزو اور غلام علی آزاد بلگرامی نے بیدل کو عظیم آبادی لکھا ہے اور وہیں جانے پیدائش بتائی ہے۔ بقول خوشگو بیدل اکبر آباد میں پیدا ہوئے تھے طاہر نصر آبادی نے بیدل کو لاہوری بتایا ہے جو کسی طرح درست نہیں ہے۔ غالباً طاہر نصر آبادی نے بیدل کو لاہوری اسلئے بتایا ہے کہ جب دہلی میں انقلاب رونما ہو رہے تھے اور حکومتیں تبدیل ہو رہی تھیں اسی زمانہ میں حوادث جہاں میں ایک حادثہ یہ گذرا کہ محمد فرخ سیر، سادات بارہہ کے ہاتھوں قتل ہو گیا تو بیدل نے فرخ سیر کی تاریخ وفات لکھی جس میں انہوں نے اپنے اولین کرم فرما یعنی سادات بارہہ کی بھوکردی تھی جسکی وجہ سے انھیں خوف پیدا ہوا اور اپنی جان بچانے کیلئے لاہور چلے گئے تھے ممکن ہے کہ طاہر نصر آبادی نے بیدل کے اس سفر لاہور کو غلط فہمی کی بنا پر سفر وطن سمجھ کر انھیں لاہوری لکھا ہو دوسری صورت یہ بھی ہو سکتی ہے کہ بیدل کے اجداد جب توران سے ہندوستان آ رہے تھے تو انھوں نے

ملتان اور لاہور میں بھی قیام کیا تھا مگر ییدل کا اس وقت تک کہیں نام و نشان نہیں تھا اور نہ ہی ان کا وجود اس وقت تک دنیا میں آیا تھا اسلئے ییدل کو لاہوری کہنا درست نہیں ہے۔
شہابجہان کا دوسرا بیٹا محمد شجاع بنگال، بہار، اڑیسہ کے وسیع علاقوں کا ناظم تھا۔
صوبہ بہار میں عظیم آباد کے نواحی علاقہ میں آباد ایک تورانی خاندان اس کی ملازمت میں تھا جسکے بیشتر افراد مختلف سرکاری اور فوجی اعلیٰ عہدوں پر فائز تھے ییدل کا تعلق اسی خاندان سے تھا۔

ارلاس قبیلہ کے لوگ ہمیشہ جنگجو اور بہادروں میں شمار ہوتے تھے اپنی شجاعت کی بدولت اس قبیلہ نے پورے توران میں (جو ان کا اصل وطن تھا) اور پھر بعد میں ہندوستان میں بھی کافی شہرت حاصل کی اس کے باوجود یہ خاندان عرفان اور تصوف کی طرف کیوں مائل ہوا۔ اس کی ایک وجہ یہ ہے کہ ہندوستان آنے سے پہلے ییدل کے جد اعلیٰ (چچ پشت قبل) ایک فوجی افسر تھے وہ جنگ میں اپنی ایک ٹانگ اور ایک ہاتھ سے ہاتھ دھو بیٹھے۔ لہذا فوج کی ملازمت چھوڑنی پڑی ایسے وقت میں شامی دربار سے ان کی کوئی اعانت نہ ہوئی اور خودداری نے بھی انہیں دست دراز کرنے نہیں دیا جسکی وجہ سے انکا گھر مفلسی میں مبتلا ہو گیا زمانہ مفلسی نے انہیں دنیا کی خود غرضی اور بے شہنائی کا احساس دلایا۔ نتیجہ یہ ہوا کہ وہ دنیا سے بد دل ہو گئے اور عبادت و عرفان کی طرف متوجہ ہوئے۔

ان کے بعد بڑے صاحبزادے نے خاندانی رواداری اور پیشہ کو برقرار رکھا لیکن وہ بھی یہ کایک اس پیشہ سے بد دل ہو گئے اور تصوف و عرفان کو اپنا لبادہ بنا لیا مگر دربار اور اپنے آبائی پیشہ سے مکمل طور پر تعلق قطع نہیں کیا۔ لیکن جب اپنے آبائی وطن توران میں سکون نہیں ملا تو تلاش سکون میں ہندوستان کا رخ کیا پہلے ملتان اور لاہور میں رہے پھر اس کے بعد عظیم آباد میں مستقل طور پر سکونت اختیار کی رفتہ رفتہ ان کی اولاد میں عظیم آباد کے نواحی علاقوں میں پھیل گئیں۔

ییدل کا گھر اہل بصیرت حضرات میں اپنی حقیقی فکر عرفانیت کی وجہ سے مشہور ہوا اور اس نے عزت و شرف حاصل کی۔ یہ خاندان عرفان ذات کو اپنا اولین فریضہ سمجھتا تھا، لیکن ییدل نے اس سلسلہ میں سقراط کے افکار پر بڑے تحمل کے ساتھ عمل کیا۔

بیدل ۱۰۵۴ھ میں عالم وجود میں آئے (۴)۔ ان کے والد انھیں اپنے مرشد میر ابو القاسم ترمذی کے پاس لے گئے انھوں نے ان کی پیدائش کی دو تاریخیں ”فیض قدس“ اور ”انتخاب“ نکالیں۔ بیدل کے والد مرزا عبدالحاق شاہ شجاع کے یہاں ایک فوجی افسر تھے وہ اپنے بیٹے کو اپنے ساتھ بنگال لے گئے جہاں بیدل کا بچپن گذرا جب یہ پانچ سال کے ہو گئے تو ان کے والد نے ۱۰۵۹ھ میں دنیائے زیست سے عالم لافانی کی طرف کوچ کیا۔

بہادر اور حوصلہ مند ماں نے پرورش کا بیڑا سنبھالا اور خود بسم اللہ کر کے انھیں تعلیم دینا شروع کیا۔ معاصرین اور بعد کے تذکرہ نگاروں نے لکھا ہے کہ چھ ماہ بعد اور سفینہ خوشگو و چہار عنصر سے معلوم ہوتا ہے کہ ڈیڑھ سال بعد قسمت نے پھر کروٹ لی اور بیدل اپنی شفیقہ ماں کے سایہ عاطفت سے بھی محروم ہو گئے والدین کے انتقال کے بعد بیدل اپنے چچا مرزا قلندر کے ساتھ رہے (۵)۔

چچا کے زیر سایہ آنے کے بعد پھر تعلیم حاصل کرنے لگے مدرسہ میں داخل کر دیئے گئے۔ دس سال کی عمر تک وہیں تعلیم حاصل کی مدرسہ کی گھما گھمی مرزا قلندر کو پسند نہیں آئی۔ انھوں نے بیدل کو وہاں سے الگ کر دیا اور گھر پر ہی علم حاصل کرنے کی تاکید کی اور بہت سی کتابیں مہیا کر دیں پھر حکم دیا کہ روزانہ ان کتابوں سے نقل کر کے دکھاؤ ”قراحم آورہ دامن استعد او بر من عرضہ دار“ (۶)۔

مرزا قلندر فوج میں ملازمت تو کرتے تھے مگر ان کا مزاج عموماً صوفیوں اور پیروں کے وعظ و درس میں شامل ہونے اور ان کی خدمت و صحبت سے روحانی فیض حاصل کرنے کی طرف زیادہ مائل تھا۔ ملازمت سے وقت نکال کر ان کی خدمت میں حاضری دینے جاتے تھے۔ پہلے تو تنہا جایا کرتے تھے مگر جب سے بھتیجا ہاتھ آیا تب سے اس کو بھی ساتھ لے جانے لگے رفتہ رفتہ بیدل کو ان بزرگوں کی صحبت سے رغبت پیدا ہو گئی اور ان سے انسیت سی ہو گئی انہیں بزرگوں کی صحبت سے متاثر ہو مسائل تو حید کو جانتے کا شوق پیدا ہوا اور تصوف کی کتابوں کا دلچسپی کے ساتھ مطالعہ کرنے لگے سب سے پہلے شرح جامی پڑھی صوفیوں کی صحبت اور تصوف کی کتابوں کے مطالعے سے یہ فائدہ ہوا کہ ان کے کلام میں تصوف کا عنصر پیدا ہو گیا۔ ان کسب فیوض کے عمل کے ساتھ جسمانی ورزش، آلات حرب کے قوانین جانتے اور تیغ زنی، تیر اندازی، نیزہ بازی اور شہسواری کی مشقوں میں عرق ریزی

کرنا روزمرہ کی عادت بن گئی تھی۔ زور آزمائی، پنجہ کشی ڈنڈ بیٹھک لگانا اور کشتی لڑنا واجبات میں شامل تھا ان روزمرہ کی عادات اور واجبات کے ساتھ گھر پر کتابوں کا مطالعہ کرنا بھی لازم تھا۔

اسی دوران بیدل کو شاعری کا شوق پیدا ہوا اور ”رمزی“ تخلص کیا آغاز میں اپنے اشعار پر ملاکمال سے اصلاح لیا کرتے تھے جب بیس سال کی عمر ہوئی تو اپنے چچا مرزا قلندر کے کہنے پر محمد شجاع کے یہاں ملازمت کر لی۔ شاہجہان کی وفات کے بعد اس کے بیٹوں میں اقتدار کیلئے جنگ ہوئی جس میں شجاع کو شکست ہوئی اور اورنگ زیب فتحیاب ہوا۔ محمد شجاع کی شکست کے بعد اس کے باقی ماندہ حامی فوجیوں کو سرائیں ملنے لگیں۔ افراد خانوادہ بیدل کو موت قریب نظر آتی دکھائی دی لہذا ان لوگوں نے روپوش ہونے کا فیصلہ کیا چنانچہ بیدل اپنے خالو کیساتھ جنوبی ہند کی طرف چلے گئے چند سال وہاں رہنے کے بعد متھرا آ گئے۔ پھر اس کے بعد ۱۰۹۶ھ سے دہلی میں مستقل طور پر سکونت اختیار کی۔

قیام دہلی کے دوران سب سے پہلے نواب شکر اللہ خاں سے مراسم پیدا کئے، نواب موصوف نے ایک مکان خرید کر انہیں عنایت کیا اور دو روپیہ یومیہ (یعنی ساٹھ روپیہ ماہانہ) وظیفہ معین کیا جو انہیں مرتے دم تک ملتا رہا (۷) نواب شکر اللہ خاں نے ان کی ملاقات خانوادہ سادات سے کرا دی جس نے بیدل کو شامی دربار میں متعارف کرا دیا کچھ عرصہ بعد شاہزادہ محمد معظم (۸) کے رفیقوں میں شامل ہو گئے اور پانچ سو کاؤں کی جاگیر ملی ساتھ ہی میں داروغہ کے عہدہ پر فائز ہوئے۔

کچھ عرصہ تک کام کرتے رہے لیکن دربار کی گھما گھمی، سختی اور زیادتی محنت انہیں پسند نہیں آئی۔ بیدل دل برداشتہ ہوئے۔ دراصل بیدل سکون اور خاموشی چاہتے تھے جو انہیں نصیب نہ ہوئی۔ ان حالات نے مرزا عبد القادر کو ”رمزی“ سے بیدل تخلص کرنے پر مجبور کر دیا۔ شروع سے ہی بیدل کی طبیعت آزاد پسند تھی وہ ہمیشہ شان و شوکت سے رے ملازمت ملنے کے بعد بھی وہی شان و شوکت برقرار رکھی بقول خوشگو شعراء متاخرین میں سے کسی نے بھی اس عزت اور شان و شوکت کیساتھ زندگی بسر نہیں کی (۹)۔

مولانا غلام علی آزاد بلگرامی کی تحریر بیدل کی زندگی کے ایک واقعہ کی نشاندہی کچھ اس طرح

کرتی ہے کہ جب بیدل کو شاہزادہ محمد معظم کے یہاں نوکری ملی تو ان کے ایک دوست نے شاہزادہ محمد معظم سے بیدل کی سخن سنجی کی تعریف کی شاہزادہ نے کہا کہ وہ ہماری مدح میں ایک قصیدہ لکھے تاکہ قابلیت کی قدر کی جائے جب یہ بات بیدل کو معلوم ہوئی تو انہوں نے قصیدہ کہنے سے انکار کیا ہر چند رفیقوں نے اپنا خلوص ظاہر کرتے ہوئے منت و زاری کیساتھ سمجھایا کہ شاہزادہ کی مدح میں قصیدے کہنا چاہئے لیکن انہوں نے اس کی پذیرائی نہیں کی اور ملازمت سے استعفا دیکر تعلق منقطع کر لیا (۱۰)۔ اس واقعہ کے بعد نواب آصفیہ حاکم دکن نے بیدل کو خط لکھ کر بلایا لیکن بیدل نے اس کے جواب میں مندرجہ ذیل شعر لکھ کر بھیج دیا اور خود نہیں گئے۔

دنیا اگر دھندل نغیرم زجای خویش
من بستہ ام حنای قناعت زپای خویش

اس شعر سے یہ اندازہ ہوتا ہے کہ بیدل کو دہلی سے اتنی محبت تھی کہ اس کو چھوڑ کر کہیں باہر جانا نہیں چاہتے تھے۔ دراصل یہ شعر بیدل کی دلی سے صرف محبت کو ظاہر نہیں کر رہا ہے بلکہ اس میں ان کی عرفانی طبیعت اور تصوف کی منزلوں کو طے کرتے ہوئے مزاج کی جھلک نظر آتی ہے کیونکہ اس وقت بیدل کو مال و زر کی بوس نہیں تھی۔

بیدل کے قیام دہلی کے بارے میں تذکرہ نگاروں نے مختلف خیال کا اظہار کیا ہے۔ سراج الدین علیخان آرزو نے بیدل کا دہلی میں قیام تیس سال لکھا ہے (۱۱) اور ابراہیم خان خلیل نے چھتیس سال درج کیا ہے (۱۲) دہلی میں سکونت اختیار کرنے کے بعد بیدل صوبہ بنگال اور بہار بھی گئے وہاں پر قیام کی مدت کسی بھی تذکرے سے معلوم نہیں ہوتی مذکورہ جگہوں سے واپس آنے کے بعد جب بیدل دہلی میں تھے تو انہوں نے فرخ سیر کی موت کی خبر سنی انہوں نے اس کی تاریخ وفات لکھی جس میں سادات بارہ کی ججو بھی کر دی:

دیدہی کہ چہ با شاہ گرامی کردند
صد جور و جفا برراہ خامی کردند
تاریخ چو از خرد بکستم فرمود
سادات بوی نمک حرامی کردند

یہ قطعہ اس وقت خاص و عام میں بہت مشہور ہو گیا جس سے میدل کو جان کا خطرہ لاحق ہونے لگا مجبوراً لاہور جان بچانے کیلئے چلے گئے جب سادات بارہ کا زور ختم ہو گیا تو پھر دہلی واپس آ گئے۔ بنگال، بہار اور لاہور کے سفر و قیام کا مجموعی وقت چھ سال بتایا جاتا ہے۔ اس عرصہ کو ملا کر دہلی میں قیام کی مدت ۳۶ سال کہی جاتی ہے اگر اس عرصہ کو بحال دیا جائے تو صرف دہلی کا قیام تیس سال ہو سکتا ہے جو آرزو نے مجمع النفاٹس میں لکھا ہے۔

دہلی میں قیام کے بعد میدل ارکان سلطنت (از آخر عہد عالمگیر تا اوائل عہد محمد شاہ) کے مرجع تھے۔ قطب الملک سید عبد اللہ خان انکا بڑا احترام کرتے تھے خانوادہ سادات نے ہمیشہ ان کی قدر کی۔ نظام الملک آصفجاہ بھی ان سے عقیدت رکھتے تھے خانخانان بھی ان سے بہت محبت کرتے تھے۔ نواب شکر اللہ خان نے بھی میدل کی سرپرستی کی۔ اسی درمیان شاہ عالم بہار شاہ نے خانخانان کی معرفت سے میدل کو شاہنامہ تصنیف کرنے کیلئے حکم دیا لیکن میدل نے اسے قبول نہیں کیا۔ فرخ سیر نے بھی ان کی سرپرستی کی اس نے میدل کے اشعار کو اپنے خطوط میں لکھنا شروع کیا اور اس کے عوض میں انہیں مال و زر عطا کرتا رہا۔

تذکرہ نگاروں نے میدل کے حالات زندگی لکھتے وقت ان کی خوراک پر خاص کر قلم اٹھایا ہے۔ میدل کی غذا اتنی زیادہ تھی کہ موجودہ دور کا عام انسان اس بات پر یقین کرنے کو تیار نہیں ہوتا کہ وہ عالم جوانی میں سات سیر (پختہ شاہجہانی) ^(۱۳) غذا کیساتھ زر میخ گشتہ اور ایام پیری میں تین سیر (پختہ شاہجہانی) غذا کھاتے تھے۔ ^(۱۴) جسکی بدولت میدل بہت صحتمند تن و توش کے تھے۔ ان کی جسمانی قوت کے بارے میں لکھا ہے ایک وقت میں روزانہ پانچہار بیٹھک لکاتے تھے اور تین مرتبہ ایک تن و توش والے گھوڑے ٹسے کشتی لڑتے تھے۔ جب تک اس کو زمین پر گرا نہیں لیتے تھے یہ بات قدرے متعیر کر دیتی ہے کہ نولاسی نام کی ایک لوہے کی چھڑی (عصا) جس کا وزن چھتیس سیر (شاہجہانی) تھا اس کو ہر وقت اپنے ہاتھ میں لیکر چلتے تھے۔ اس سے میدل کی جسمانی قوت اور صحت کا اندازہ لگایا جاسکتا ہے کہ وہ کتنے طاقتور

اور حیکل جسم رکھتے تھے۔ ابراہیم خان خلیل لکھتے ہیں کہ بیدل کی چار بیویاں تھیں۔ ایام جوانی میں مونچھ واڑھی نہ رکھنا حتیٰ کی شراب کو موجی اور بھنگ کو اوجی نام دیکر استعمال کرنا اور مذہب سے للذہب کی طرف رجوع کرنا بیدل کی عرفانیت پر شک پیدا کر دیتا ہے (۱۵)۔ یہ بات قرین قیاس معلوم تو نہیں ہوتی کہ بیدل ایسا شخص جس کی تربیت صوفیوں کے سائے میں ہوئی ہو اور جس کا گھرانہ اہل بصیرت حضرات میں ایک بلند مقام رکھتا ہو وہ شراب اور بھنگ استعمال کرے اور دنیا کے لہو و لعب میں اس قدر غرق ہو جائیگا۔ حالانکہ بیدل کا مزاج بھی صوفیانہ تھا اسی لئے تو وہ اس زمانے میں دنیائے دوں سے اپنی رغبت کم کر چکے تھے۔

ایام جوانی میں کم اشعار رکھے لیکن جب پڑھتے تھے تو بلند آواز سے پڑھتے تھے۔ ادھیڑ عمری میں جب بھی اشعار کہنے بیٹھتے تھے تو ایک نشست میں بہت زیادہ اشعار کہہ کر اٹھتے تھے اور پھر ان پر نظر ثانی نہیں کرتے تھے۔

بیدل عام لوگوں سے بڑے اخلاق اور گرمجوشی کیساتھ ملتے تھے اسی لئے دہلی کے بڑے اور چھوٹے، امیر اور غریب سبھی لوگ ان سے ملنے جایا کرتے تھے۔ آخر عمر میں بیدل کو اپنی شاعری پر بہت غرور ہو گیا تھا۔ چنانچہ نظام الملک آصفجاہ اور شاہ عالم بہادر شاہ اور فرخ سیر کے بلانے اور شعر سنانے کی خواہش کرنے کے باوجود انھوں نے نہ تو شعر سنایا اور نہ ہی ان کی طرف ملتفت ہوئے۔ ایک طرف تو بیدل کو اپنی شاعری پر ناز تھا تو دوسری طرف اہل زبان ان کے کلام اور زبان پر کڑی تنقید کرتے تھے۔

بیدل کی وفات کے بارے میں سبھی تذکرہ نگار متفق علیہ ایک زبان ہو کر کہتے ہیں کہ ان کا انتقال ۴ صفر المظفر ۱۱۳۳ھ کو ہوا ہے اور اسی مکان میں دفن ہوئے جس کو نواب شکر اللہ خان نے انھیں عنایت کیا تھا۔

بیدل نے نثر اور نظم دونوں ہی میں عبارت آرائی کی ہے نظم میں ان کے خیالات دور رس ہیں اور فکر کی بلندی و باریکی پایہ کمال تک پہنچ گئی ہے۔ کسی بھی نازک اور باریک خیال کو سادگی، باریکی اور نزاکت کیساتھ بیان کر جانا ایک ہنر مند اور فنکاری ہے۔ بیدل

کے کلام کا مجموعی طور سے مطالعہ کرنے پر یہ اندازہ ہوتا ہے کہ کچھ جگہوں پر باریک خیال کو سادگی سے پیش کرنے کے بجائے گھما پھرا کر بیان کیا ہے جس سے شعر کے پڑھنے میں عام انسان وقت محسوس کرتا ہے اور ان کے معنی و مطلب کا سمجھنا اور بھی دشوار ہو جاتا ہے۔

ییدل کے کلام کو سبک حسندی کا تجدید شدہ نمونہ کہا جاسکتا ہے انہوں نے اپنے کلام میں مروجہ قدیم روایات کو برقرار بھی رکھا ہے اور اس سے باہر نکل کر اپنے فکر کی جولانیاں دکھائی ہیں۔ ان کے کلام میں دھلی کا انداز نمایاں ہے بہت سے اشعار ایسے ہیں جو دھلی کے انداز، طرز اور افکار میں نئی راہیں بناتے ہیں اور ان میں باریکی و ورسی اور بلند خیالی یہ سب نمایاں طور پر نظر آتے ہیں۔

گیارہویں و بارہویں ہجری میں لوگوں کے مزاج میں وقت پسندی، الفاظ کی طغیانی کے ساتھ تیرنا سیدھی سادی بات کو گھما پھرا کر بیان کرنا، الفاظ سے کھیل کر عبارت آرائی کرنا، طرح طرح سے ہیوند کاری کرنا یہ سب طریقے پائے جاتے تھے۔ ییدل کے مزاج میں ان سب کی کوئی کمی نہیں تھی بلکہ اور بھی شدت تھی۔ وقت پسندی اور پیچیدگی کیساتھ شعر کہنا لازم سمجھتے تھے اس کا اچھا یا برا اثر اس زمانے کے لوگوں پر کیا تھا یہ ایک الگ بات ہے مگر موجودہ دور کے لوگوں پر اس کا برا اثر پڑا ہے۔ اسی لئے آجکل کے ادباء یہ کہتے ہیں کہ ییدل ایک مشکل شاعر ہے مگر بعض جگہ اپنے نازک دور رس اور باریک خیالات کو الفاظ کے ساتھ کھیل کر حسن پیدا کر دیتے ہیں۔ بس یہی آرٹ تھا جس نے ییدل کو مقبول عام کیا۔ حالانکہ خیالات کی باریکی اور نزاکت معاصرین کے کلام میں ملتی ہے مگر ییدل کے یہاں یہ چیز بدرجہ اتم ملتی ہے۔

علی حزیں کو ییدل کی عبارت آرائی، ابہام اور پیچیدگی کلام پر زیادہ اعتراض تھا۔ ییدل کا اسلوب، زبان، آہنگ، طرز نگارش اور انداز بیان ان کے زمانے کے ایرانی ادب و شاعری سے بہت مختلف ہے۔ چونکہ ییدل اس دور کے نامتو شاعر سمجھے جاتے تھے اسلئے علی حزیں کو یہ خیال ہوا کہ جب نامتو شاعر کا یہ حال ہے تو اور دوسرے شعرا کا کیا حال ہوگا۔ اسی خیال کی بنا پر علی حزیں نے ییدل کے کلام کو اپنی تنقید کا ہدف بنایا۔

ییدل کی شاعری کے لب و لہجہ میں ماورائیت کی بلند سطح کے باوجود دھلی میں رائج انداز

بیان کی جھلک صاف نظر آتی ہے۔ ان کے محاورے، تراکیب اور بندشیں وہی ہیں جو دہلی کے مخصوص اجتماعی ماحول میں ورد تکلم تھے ان کے منظوم کلام میں از آغاز تا آخر افکار کی سنجیدگی، بیان کی سنگینی اور اسلوب کے انفرادی و ابہام کی نائش ہے۔

بقول بیدل وہ اپنی تمام عمر فنون نظم کی طرف مائل رہے مگر کبھی کبھی ان کی جنبش قلم نثر کی طرف مائل ہو جاتی تھی۔ ”چندی باثر نیز شاغل کستم“ یہ حقیقت ہے کہ اپنے خیال کے ابلاغ کیلئے نثر زیادہ مؤثر ثابت ہوتی ہے اس کے ذریعہ اپنی بات سادگی، سہولت، آسانی اور بے تکلفی سے دوسروں تک پہنچائی جا سکتی ہے ایسے خوش قسمت نثر نگار بہت کم نظر آتے ہیں جنہوں نے سادہ اور بے تکلف انداز بیان کو استعمال کرنے میں کامیابی حاصل کی ہو۔ جب ہم بیدل کو اس معیار پر جانچتے ہیں تو ہمیں سخت تکلیف ہوتی ہے فارسی ہی نہیں بلکہ دنیا کی اور دوسری زبانوں میں بھی ایسے نثر نگار بمشکل ملتے ہیں جن کی تحریر پڑھ کر ذہن میں اقلیدس کے منحنی خطوط ناچنے لگیں اور اصطلاحات کا بند و بست صاف الجبر و المقابله کی علامات سے بہت مشابہت رکھتا ہو۔ ہم نے بیدل کا مطالعہ کر کے دیکھا ہے اور آپ کو دعوت دیتے ہیں کہ کسی وقت ان کی تشریحی تحریر ”چہار عنصر“ اور رقعات بیدل“ کو ذرا بلند آواز سے پڑھیں تو آپ خود اپنی ہی آواز سے وحشت کھائیں گے اور ان کی زبان کو سمجھنے سے قاصر رہیں گے۔ اسی لئے محمد حسین آزاد نے اب حیات میں لکھا ہے کہ بیدل کی نثر نے مجموعی طور سے ہماری قوت بیان کی آنکھوں کو سخت نقصان پہنچایا ہے۔

بیدل کو مغلیہ دور کے فارسی ادب کا مجتہد سمجھا جاتا تھا ان سے یہ امید کی جاتی تھی کہ نظم کی طرح نثر میں بھی نئی ایجادیں کریں گے۔ لیکن یہ امید ان کی ذات سے پوری نہیں ہوئی۔ انہوں نے وہی پرانا اور فرسودہ انداز اپنایا جو نثر ظہوری جیسے ماہر اہل قلم نے لکھی جسکو اس زمانے میں شہرت بھی حاصل تھی وہی طرز تحریر اور انداز بیدل کے نزدیک بہتر رہا۔ انہوں نے اپنے زمانے میں رائج طرز تحریر سے ہٹ کر اور بلند ہو کر مزید لکھنے کی زحمت نہ کی اور نہ ہی اپنے معاصرین کے سامنے ایک باغی کی حیثیت سے نمودار ہوئے۔

بیدل کی نثر پڑھ کر یہ خیال ابھرنے لگتا ہے کہ فارسی نثر اب بھی بہت بچھڑی ہے۔ یہ وہیں ہے جہاں مصنف تاریخ و صاف نے اس کو چھوڑا تھا۔ استماع صد گذرنے کے بعد اس میں کچھ

ترقی ہونے کے بجائے اور بھی انحطاط و تنزل معلوم ہوتا ہے۔

کیا اسے بیدل کی غیر ترقی یافتہ ذہنیت کہا جائے کہ انہوں نے تاریخ و صاف، اخلاق جلالی اور سہ نثر ظہوری جیسی تالیفات کو معیاری سمجھ لیا اور ہمیشہ اسی طرح پیوند کاری اور طبع کاری کرتے رہے انہوں نے کبھی اس بات پر غور نہیں کیا کہ مقضع اور مستمع عبارتیں ذوق سلیم پر کتنی گراں ہوتی ہیں۔ اسی طرح کی عبارتیں تراشنا اور دشوار فہم انشاء پر دازی کرنا ذہن انسانی کیساتھ ظلم اور بغاوت ہے اور یہ کتنا غیر فطری تقاضا ہے بیدل سے پیشتر نثر میں ابہام اور پیچیدگی کا چلن جتنا عام تھا وہ اس کے اس سے بھی زیادہ شوقین نظر آتے ہیں۔

ان کے جملے دیکھ کر ایسا گمان ہوتا ہے کہ جیسے الفاظ کو خواہ مخواہ پکڑ کر دوسرے لفظوں کے ساتھ زبردستی لائن میں کھڑا کر دیا گیا ہو اور ان کو پڑھنے سے مطلب واضح ہونے کی بجائے الٹا ضبط سوار ہو جاتا ہے، البتہ یہ ضبط اس وقت اتر جاتا ہے جب نثر کے درمیان شعر کی خوبصورتی اور صفائی کے ساتھ کی گئی پیوند کاری نظروں سے گذر جاتی ہے۔ یہی بیدل کے اسلوب کی نمایاں خصوصیت اور فنکارانہ حیرت مندی ہے۔ بیدل کی اس خصوصیت سے ان کی نثر کو سمجھنے میں آسانی ہو جاتی ہے۔ اگر شعر کی پیوند کاری کو نثر سے الگ کر دیا جائے تو ان کی عبارت کو سمجھنا عام لوگوں کے فہم و ادراک سے باہر کی بات ہے نثر کا مفہوم شعر کے معنی و مطالب اور تشریح کرنے سے واضح ہو جاتا ہے۔ بیدل کا شعری انتخاب ہی ان کی نثری اسلوب میں خوبصورتی، حسن اور لطف پیدا کر دیتا ہے جسکی وجہ سے عوام اس کو پڑھتے تھے اور پڑھیں گے۔

حواشی

۱۔ دیوان آرزو، نسخہ خطی، آزاد لائبریری علیگڑھ۔ و ۵ الف۔ آرزو کا یہ شعر مرزا عبد القادر بیدل کی شان میں ہے، یہاں میرزائی سے مراد مرزا ہے جو کہ بیدل کی طرف اشارہ ہے۔ اس کی وجہ یہ ہے کہ آرزو بیدل کے بہت معتقد تھے۔ انہوں نے اپنے عہد نوجوانی میں (اوائل عہد فرخ سیر) اس کہنہ مشق شاعر سے کئی بار ملاقات بھی کی تھی اور ان سے دوستی بھی کئے ہوئے تھے بیدل کو اس عہد کا سب سے بڑا اور نمائندہ شاعر مانتے تھے اسی لئے آرزو

نے مندرجہ ذیل شعر بھی بیدل کے دفاع میں کہا ہے:

فی توان بہ بزرگی رسید از تقلید
خروس شاہ نگرود اگرچہ دارد تاج
(دیوان آرزو - ۱۲ ب)

یہ دفاعی شعر آرزو نے اس وقت کہا جب علی حزیں ایران سے ہندوستان آئے انھوں نے سبک ہندی کیساتھ بیدل پر بھی اعتراض کیا کہ ان کی شاعری فارسی شاعری سے بہت دور ہے وہ اپنے کلام میں فارسی الفاظ کو غلط طریقہ سے استعمال کرتے ہیں اس پر آرزو نے مذکورہ بالا شعر علی حزیں کی تنقید کے جواب میں کہا انکا کہنا ہے کہ بیدل ایک صاحب قدرت اور باکمال شاعر ہے جسکو کسی کی تقلید کی ضرورت نہیں ہے۔ کیونکہ کوئی بھی شاعر کسی کی تقلید کر کے بلند مراتب پر نہیں پہنچ سکتا ہے اور جو بزرگ شاعر ہو وہ الفاظ کو کسی بھی طرح اصطلاحی یا اصل معنی میں استعمال کر سکتا ہے اسی لئے بیدل کو اسکا اختیار ہے ان کو کسی بھی شاعر کی تقلید کرنے کی ضرورت نہیں ہے اگر وہ تقلید کرتے رہتے تو بڑے شاعروں میں شمار نہیں کئے جاتے۔

۲ - مجمع النفاث - مطبوعہ پٹنہ - ص ۲۶، پنجاب یونیورسٹی لاہور، النفاث کے دو نسخے ہیں ان میں سے ایک میں بیدل کو ادلامی اور دوسرے میں ارلات قوم کا لکھا ہے یہ دونوں کتابت کی غلطی معلوم ہوتی ہے دراصل اس نام کا کوئی قبیلہ نہیں تھا البتہ ارلاس قبیلہ ضرور تھا بیدل کا تعلق اسی ارلاس قبیلہ سے تھا۔

۳ - صحف ابراہیم - مطبوعہ پٹنہ - صفحہ ۲۲

۴ - سفینہ خوشگو - صفحہ ۳۶۳

۵ - چہار عنصر - مطبوعہ کابل صفحہ ۶۱

۶ - ایضاً صفحہ ۶۴، سرو آزاد - غلام علی آزاد بلگرامی - مطبوعہ نوکشور - صفحہ ۲۷۴

۷ - صحف ابراہیم - مطبوعہ پٹنہ - صفحہ ۲۵

۸۔ مجمع النفائس (نسخہ برلن) خزانہ عامہ اور خلاصۃ الکلام میں محمد اعظم لکھا ہے مجمع النفائس کے تین نسخے (دو نسخے لاہور میں اور ایک نسخہ خدا بخش لائبریری پٹنہ) میں محمد معظم لکھا ہے۔

۹۔ سفینۂ خوشگو۔ بند راہن داس خوشگو۔

۱۰۔ سر و آزاد۔ مولانا غلام علی آزاد بلگرامی۔ صفحہ ۲۷۴

۱۱۔ مجمع النفائس۔ سراج الدین علی خاں آرزو۔ مطبوعہ پٹنہ۔ صفحہ ۲۶

۱۲۔ صحف ابراہیم۔ ابراہیم خان خلیل۔ مطبوعہ پٹنہ۔ صفحہ ۲۵

۱۳۔ ایک سیر پختہ شاہجہانی آجکل کے ڈیڑھ کلو کے برابر ہوتا تھا صوبہ یوپی کے شہر جونپور (شیراز ہند) میں شاہجہانی سیراب بھی رائج ہے۔ اس شاہجہانی سیر کی تول کو بڑی تول کہا جاتا ہے۔

۱۴۔ صحف ابراہیم۔ ابراہیم خان خلیل مطبوعہ پٹنہ۔ صفحہ ۲۵

۱۵۔ و نیز در ایام شباب ارتکاب یہ بتگ و شراب داشتہ بتگ را اوجی و شراب را موجی نام گذاشتہ بود و ریش و بروت می تراشیدہ۔ صحف ابراہیم۔ صفحہ ۲۶

اکبر الدین صدیقی

دانشگاہ عثمانیہ

حیدرآباد دکن - حیدر

امجد حیدر آبادی

اصناف شعر میں رباعی بہت مشکل صنف ہے۔ اس کی جو پابندیاں ہیں وہ شاعر کو اس سے گریز کرنے پر مجبور کرتی ہیں اس لئے کہ ”مبادا بحر حزج میں ڈال کے بحر رمل چلے“ کی کیفیت پیدا ہو جائے۔ شعراء نے پانچ سو سے ایک ہزار تک رباعیاں کہی ہیں لیکن حکیم ابوسعید ابوالخیر، عمر خیام اور سرمد کو جو شہرت ملی وہ بہت کم شعراء کے حصے میں آئی۔

اردو میں بھی بہت سے شعراء نے رباعیاں کہیں لیکن جو شہرت سید احمد حسین امجد حیدر آبادی کو ملی اتنی کسی اور کو نہ مل سکی عوام نے انہیں شہنشاہ رباعیات کہا اور سید سلیمان ندوی نے حکیم الشعراء کے لقب سے نوازا۔

امجد نے خود نوشت سوانح ”جمال امجد“ (۱) میں اپنی تاریخ پیدائش کے تعلق سے لکھا ہے ”ہم نے اپنی والدہ صوفیہ مرحومہ سے سنا تھا کہ نواب سالار جنگ کی وفات (۱۳۰۰ھ) کے پانچ یا چھ سال بعد حیدرآباد دکن میں ۶/رجب کو قریب صبح روز دو شنبہ ہماری نحوست کا ستارہ طلوع ہوا یعنی ہم بمعنی غم پیدا ہوئے۔ صحیح تاریخ و سن ہم کو بھی نہیں معلوم۔“

اگر دو شنبہ ۶ رجب کو صحیح تسلیم کیا جائے تو یہ ۱۳۰۲ھ (۲) ہے۔ اس کے بعد تین چار سال تک ۶ رجب کو دو شنبہ نہیں ہوتا اس لئے امجد کی تاریخ ولادت دو شنبہ ۶ رجب ۱۳۰۲ھ قرار پاتی ہے۔ اُن کی والدہ نے اپنے لڑکے کے ذی شعور ہونے کے بعد یہ بات کہی ہے یعنی سالار جنگ کی وفات ۱۳۰۰ھ کے دس بارہ سال بعد انھوں نے اندازاً کہہ دیا۔

امجد نے ۱۳۱۶ھ میں اقامتی مدرسہ نظامیہ میں عبد الوہاب بہاری سے تعلیم حاصل کی یہاں

سے فارغ ہو کر دارالعلوم میں شریک ہوئے۔ جہاں کے اساتذہ ابو بکر بن شہاب، علامہ نادر الدین مولوی الہی بخش تھے۔ امجد نے یہاں سے منشی فاضل کا امتحان کامیاب کیا اور وہیں مدرسہ پر مامور ہوئے۔

۱۶، ۱۵ سال کی عمر تھی ناسخ کا دیوان دیکھ رہے تھے کہ خود ایک شعر کہا:

نہیں غم گرچہ دشمن ہو گیا ہے آسمان اپنا

مگر یا رب نہ ہو نامہراں وہ مہربان اپنا

وہ (۴) اپنے گھر سے آٹھ میل دور فارسی کی تعلیم کے لئے سناد الملک آغا شوشتری کے گھر

جاتے ایک دن فارسی میں یہ شعر کہا:

بسان سایہ نصف النہارم پیش پا افتد

اگر خورشید محشر را نظر بر داغ ما افتد

اس کے بعد امجد نے اردو اور فارسی شاعری شروع کر دی فارسی کلام ترک علی شاہ قلندر ترکی کو بتلایا اور اردو کلام کیلئے جمیب کمتوری سے مشورہ کیا۔

۱۳۲۳ھ میں سو (۱۰۰) رباعیات جمع ہو گئیں تو امجد کے ایک دوست ظفر یاب خان نے شمس پریس آگرہ میں طبع کیا اور کتابیں تبصرہ کیلئے بھجوائیں۔ ان رباعیات پر تبصرہ کرنے والوں میں علامہ عمادی، علامہ اقبال، وحید الدین سلیم، سید سلیمان ندوی وغیرہ کی رائیں بہت اہمیت رکھتی ہیں۔ غلام قادر گرامی نے یہ رباعی لکھی:

جواب سرمہ

امجد بر باعی ست فرد امجد

کلک امجد کلید گنج سرمہ

گفتم کہ بود جواب سرمہ امروز

روح سرمہ بگفت امجد امجد

۱۸، ۱۷ سال کی عمر میں شادی بھی ہو گئی اور ایک لڑکی اعظم النساء پیدا ہوئی ۱۹۰۸ مطابق

۱۳۲۶ھ میں رود موسیٰ جسکے ساحلوں پر حیدر آباد واقع ہے شدید طغیانی آئی جس میں امجد کا

خاندان ماں، بیوی اور بیٹی بہہ گئے۔ حسن اتفاق سے امجد بچ گئے۔ مطبوعہ رباعیات کے گٹھے

بھی اسی طغیانی کی نذر ہوئے۔ اس طغیانی کے بارے میں حضرت امجد نے جو مسدس لکھا

ہے وہ اتنا اندوہگین دلہوز اور متاثر کن ہے کہ کوئی قسمی القلب شخص بھی بغیر آنسو بہائے پڑھ نہیں سکتا۔ زوال مستعصم اور ایوان مدائن پر جو مرثیے لکھے گئے ہیں وہ بھی ایسے ہی اثر انگیز ہیں لیکن امجد کی نظم قیامت صغریٰ اس لیے زیادہ درد بھری ہے کہ وہ آپ میتی بیان کرتے ہیں۔ اس کے بعد امجد نے چھ سال حالت تجرد میں گزارے۔ ان کے استاد علامہ نادر الدین نے اپنی صاحبزادی جمال النساء کو ان کے عقد میں دے دیا۔ وہ محترمہ بھی عالم فاضل تصوف و عرفان کا علم رکھنے والی قابل خاتون تھیں۔ انہوں نے امجد کی زندگی کو بہت متاثر کیا۔

امجد کی رباعیوں کی تین جلدیں شائع ہوئیں ان کے کئی ایڈیشن نکلے لیکن ان کی دوسری کتابوں میں جگہ جگہ رباعیاں اور قطعات ہیں حصہ نظم کی کتابیں ریاض امجد دو حصوں میں خرقد امجد، نذر امجد اور حسن بلال ہیں۔ نثر میں جمال امجد، حکایات امجد، حج امجد، ایوب کی کہانی اور میاں بیوی کی کہانی ہیں۔ ریاض امجد میں حمد، نعت اور تصوف پر نظمیں، نغمس اردو اور فارسی تضمینیں اور غزلیں ہیں۔ امجد نے مرزا عبد القادر بیدل، مولانا عبد الرحمان جامی اور حسن

سجزی کی غزلوں کی تضمین کی ہے۔ حسن کی غزل کا مطلع:

مظہر اعجاز آمد نرگس جادوی تو
 جلوۂ ذات احد دارد قد دلجوی تو
 سورة والشمس اشارة می نماید سوی تو
 ای کہ شرح والضحیٰ آمد جمال روی تو
 نکتہ واللیل وصف زلف عنبر بوی تو

مرزا عبد القادر بیدل کی غزل کا مطلع ہے:

بگذر ز پیر حق کہن پدرش کن و بکفن در آ
 توبہ غربت ای دل ناسزا چہ فتادہ بوطن در آ
 بجمال تن چہ نظر کنی بخیال جان ہم تن در آ
 ستم است اگر پوست کشد کہ بہ سیر سر و سمن در آ

تو ز غنچہ کم نہ دمیدہ در دل کشا بر چمن در آ
 جامی کی غزل کا مقطع ہے:

ای چارہ ساز بیگسان ای مایہ ہر آرزو
 ای منزل گم کردہ رہ ای مقصد ہر جستجو
 از دست دادہ دامنت اجمد نگرود سو بسو
 جامی کہ دارد باتو خو ہرگز تتابہ باتو رو
 گر خود نہی برفرق او تیغ ہلاک ای نازنین
 اردو کی دو رباعیاں پیش میں جس سے اجمد کی شاعری کے موضوع یعنی تصوف، اخلاق،
 قرآن و حدیث کا اظہار ہوتا ہے۔

سہتے ہوئے ظلم و ستم و جور جیو
 تکلیف ہو، رنج ہو، پہر طور جیو
 جب شدت درد سے تڑپ اٹھتا ہوں
 کہتی ہے اجل اور جیو اور جیو

اناعر ضنا الامانتہ، ۔۔۔ انہ کان ظلوما جھولا

اس کی تشریح حضرت اجمد نے اپنی ایک رباعی میں اس طرح کی ہے:

اس سینے میں کائنات رکھ لی میں نے
 کیا ذکر صفات ذات رکھ لی میں نے
 ظالم سہی، جاہل سہی، نادان سہی
 سب کچھ سہی تیری بات رکھ لی میں نے

اجمد کے کلام میں درد اثر، سوز انسانیت کی قدریں اور مذہب سے لگاؤ اسلئے پیدا ہوا ہے کہ
 جب وہ چالیس دن کے تھے یتیم ہو گئے۔ ماں نے بڑی مشکلوں سے غربت میں زندگی
 گذاری۔ اقامتی خیراتی مدرسے میں ابتدائی تعلیم حاصل کی اور اعلیٰ تعلیم کے حصول کے لیے
 دارالعلوم میں جب شریک ہوئے تو فائقے بھی کرنے پڑے۔ لیکن حصول علم کا دامن نہیں
 چھوڑا اور بہت بڑے عالم اساتذہ سے اپنی تعلیم کی تکمیل کی اس کے بعد بیس روپے جیسی

حقیر تنخواہ پر مدتی پر مامور ہوئے۔ طفیلی میں خاندان کو بہتادیکھا اور اپنے جگر کو پارہ پارہ ہوتا ہوا دیکھا۔ تیس سالہ نوجوان کی رباعیوں پر جو رائیں آئیں انہوں نے بھی ان میں نخوت اور غرور پیدا ہونے نہیں دیا بلکہ وہ اور زیادہ خاکسار محسوس ہونے لگے۔ مولانا مناظر احسن گیلانی نے لکھا ہے (۵) (اول سے آخر تک) حضرت امجد کی شاعری صرف حقائق صادقہ اور معارف حقہ کے ارد گرد گھومتی رہی۔ جوش ملیح آبادی نے لکھا جب میں امجد کی رباعیاں پڑھتا ہوں اور سنتا ہوں تو جھوم جھوم جاتا ہوں۔ یہ امجد کی شاعرانہ عظمت کا سب سے بڑا ثبوت ہے کہ میں بھی ان کے اشعار پر وجد کرتا ہوں۔

حیدر آباد کے مشہور علمی ادارے، ادارہ ادبیات اردو نے ۱۹۵۵ء میں امجد کی ڈائمنڈ جوبلی منائی تھی اور اس میں مشہور علماء نے مقالے پڑھے تھے یہ مقالے ماہنامہ سب رس ادارہ ادبیات اردو کے خاص شمارے میں شائع ہوئے۔

امجد کا کلام تقریباً نصف صدی تک قوالی کی محفلوں میں پیش کیا جاتا رہا۔ ایک دو قوال تو ان کے کلام کے حافظ تھے اور رات رات بھر انکا کلام پیش کر کے حاضرین کو وجد میں لاتے تھے۔ اکثر یہ بھی ہوتا کہ حضرت امیر خسرو کی غزلوں سے قوالی کی ابتداء ہوتی اور اس کے بعد امجد کا کلام پیش ہوتا امجد صوفی تھے رشد و ہدایت کا سرچشمہ بھی تھے زاہد شب زندہ دار بھی تھے اسلئے مختلف قسم کے حضرات انکی محفل میں حاضر رہتے۔ ایک وقت انھوں نے ایک رباعی بطور وظیفہ پڑھنے کے لئے کہا۔ رباعی یہ ہے:

کر یا بر گنہ کاران کرم کن
بکسین و بتول و شاہ مردان
بجق ہر دو کیسوی محمد (ص)
بلای دو جہان از ما بگردان

فرماتے تھے کہ یہ رباعی بارگاہ رسالت میں مقبول ہوئی ہے اس بشارت پر انھیں فخر تھا امجد نے گیارہ شوال ۱۳۸۰ھ مطابق ۲۹ مارچ ۱۹۶۱ء کو رحلت کی اور درگاہ شاہ خاموش میں مدفون ہوئے۔ راقم نے تاریخ کبھی۔ تاریخ رحلت سے بار پڑھیں اللہ باقی من کل فانی۔

۱۳۸۰-۳۰۳۶۰ھ

یہاں چند رباعیاں پیش کی جاتی ہیں:

قائم بعبادت تو کہسار بدشت

معروف رکوع و سجدہ اشجار بدشت

دریا ز جباب سحر در کف دارد

انگشت شہادت است ہر خار بدشت

اُمّی لقبی

تقش ست بدل ولای اُمّی لقبی

جانم شدہ مبتلائی اُمّی لقبی

جز اُمّی اُمّی ورا ذکر نہ بود

اُمّی و اُمّی فدای اُمّی لقبی

ای آنکہ خیال تست پیدا در دل

آثار محبت ہویدا در دل

دانی کہ چہ شد سیاہی سایہ تو

در چشم سواد شد سویدا در دل

اللہ نور السموات والارض

اللہ تعالیٰ زمین و آسمان کا نور ہے

کہہ دیدہ تر چشم بدوزد بر دل

کہہ چشم ہی نہد بہ چشم تو دل

گفتم کہ کجاست آخر آن پردہ نشین

دل گفت بچشم چشم گفت اندر دل

انی اعلم مالا تعلمون

یعنی خدا سب جانتا ہے تم کچھ نہیں جانتے

بیرون از حد خویش رفتن نہ ہند

در وادی ہولناک خفتن نہ ہند

چیزیکہ بچہ ہم نیلید در دست
شمعیست کہ طفل را گرفتند ندبند

تونگران بی فیض

از دست بخیل ز رفتادان معلوم
از بطن عقیق طفل زادن معلوم
از دون منشان کلمروائی مشکل
از ناخن پاکره کشادن معلوم

نادان بہ شنا در تہ گرداب رود
خود سر بی رہ چوتیر پرتاب رود
بہ خواز وعظ بیش غفلت ورزد
از جنبش مہد طفل در خواب رود

حواشی

- ۱- جمال امجد، نقوش، شخصیات نمبر، جلد اول، لاہور
- یادگار امجد
- ۲- Diglot Calendar ہفت و پنجاہ سالہ جفتری جلد اول تا ۱۹۳۵ء تا ۱۸۸۹ء مطابق
۱۲۹۶ھ سے ۱۳۳۳ھ تک
دوشنبہ ۶ رجب ۱۳۰۳ھ ۱۳ اپریل ۱۸۸۶ء
جمعہ ۶ رجب ۱۳۰۲ھ ۱ اپریل ۱۸۸۷ء
سہ شنبہ ۶ رجب ۱۳۰۵ھ ۲۰ مارچ ۱۸۸۸ء
شنبہ ۶ رجب ۱۳۰۶ھ ۹ مارچ ۱۸۸۹ء
- ۳- امجد سے شاذ تک
- ۴- ماہنامہ سب رس خاص شماره امجد نمبر
- یادگار امجد مضمون ڈاکٹر زور
- ۵- ماہنامہ سب رس، خاص شماره، امجد نمبر، یادگار امجد

کتاب هایی که برای معرفی دریافت شد

فارسی:

- ۱- سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، از عزیز دولت آبادی، موقوفات دکتر محمد افشاریزدی - شماره ۳۸ - چاپخانه دانشگاه تهران - چاپ اول - ۱۳۷۰ هـ. ش.
- ۲- دیوان حافظ - (نسخه شاهان مغلیه) - خدا بخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنه، هند

اردو:

- ۱- انوار الحق، از شیخ عبدالمقصود محمد سالم، ناشر پیر بہاؤالدین ہاشمی سہروردی جامعہ ظفریہ، پیر ہاؤس، مرید کے (شیخوپورہ)
- ۲- اشرف المؤمنین، ابوالمنصور سرمدی، اشرفی برادران، اشرفی چوک، مرید کے (شیخوپورہ)
- ۳- انوار الصیام، از محمد منشا تابش قصوری، رضا اکیڈمی، لاہور
- ۴- اغثنی یا رسول اللہ، مرتبہ مولانا محمد منشا تابش قصوری، مکتبہ الحبیب، کوٹلی، پیر عبدالرحمن - لاہور ۹
- ۵- آئینہ تاریخ، از مختار احمد، مکتبہ اشرفیہ، مرید کے (شیخوپورہ)
- ۶- تمہارے اسلاف اور تم، از مولانا نسیم القادری البستوی، رضا اکیڈمی، لاہور، سال ۱۹۹۳ م
- ۷- محاسن کنز الایمان، از ملک شبیر محمد خان اعوان، مدرسہ غوثیہ خواتین اسلامیہ، مرید کے
- ۸- گلدستہ مثنوی، ترتیب و ترجمہ مولانا مفتی جلال الدین احمد امجدی، نذیر سنز پبلشرز، لاہور
- ۹- محراب و مضراب، زیر اہتمام، جوش میموریل کمیٹی، اسلام آباد
- ۱۰- کریلا کے چراغ، از سید سلمان رضوی، کامران پبلشرز - اسلام آباد
- ۱۱- چھلنی کی پیاس، از محب عارفی، ایجوکیشنل پریس پاکستان چوک کراچی، ۱۹۹۲ م
- ۱۲- نقد اقبال حیات اقبال میں، ڈاکٹر تحسین فراقی، بزم اقبال، ۲، کلب روڈ، لاہور
- ۱۳- بیابان جنون، از پروفیسر سید امداد علی شاہ مقدر، مکتبہ رضویہ گول چوک، اوکاڑہ

۱۴- تصوف برصغیر میں، جنوبی ایشیائی علاقائی سیمینار منعقدہ ۱۹۸۵ء کے مقالات، خدا بخش

اور بینٹنل پبلک لائبریری - پٹنہ

۱۵- موجز المنطق، تالیف سیّد صادق شیرازی، ترجمہ ذوالفقار علی زیدی، دائرۃ التبلیغ اسلامی

استوریان - کراچی

۱۶- احادیث قرآن، تالیف قدرت اللہ حسینی شاہ مرادی، الحرمین، پبلیکیشنز پاکستان،

کراچی ۱۹۹۲م

۱۷- رسول (ص) کی وصیت ابوذر غفاری کے نام، ترجمہ سیّد ذوالفقار علی زیدی، الحرمین پبلشرز

پاکستان، کراچی ۱۹۹۲م

۱۸- حسین (ع) کے سوگ میں، از سیّد حسن شیرازی، الحرمین پبلشرز پاکستان، کراچی

۱۹- انوار عصمت، از آیۃ اللہ حسین مظاہری، الحرمین پبلشرز پاکستان، کراچی، ۱۹۹۲م

English:

1- Islam in the Sub-Continent by Mr. Ali Ashraf, 1992.

مجله هایی که برای دانش دریافت شد

فارسى: نشر دانش، شماره اول، آذر و دی ۱۳۷۱، تهران، خیابان دکتر بهشتی، خیابان پارك شماره ۷۵، مركز نشر دانشگاهی

اردو: الفجر، ماهنامه، پوست بکس نمبر ۲۴۸۲ - کراچی، ج/۴، ش/۸، اپریل ۱۹۹۳ م

۲- اخبار اردو، ماهنامه، مقتدره قومی زبان، اسلام آباد، ج/۱۰، ش/۴، اپریل ۱۹۹۳ م

۳- فیض، ماهنامه، خانقاہ فضلیہ، شیر گڑھ (مانسہرہ)، ج/۹، ش/۱۲، اپریل ۱۹۹۳ م

۴- ہمدردِ صحت، ہمدرد فاؤنڈیشن پاکستان، ہمدرد ڈاک خانہ، ناظم آباد، کراچی، ۷۴۶۰۰، اپریل، ۱۹۹۳ م، ج/۶۱، ش/۴

۵- المعارف، ماہنامہ، المصطفیٰ ہاؤس ۹/۲، آصف بلاک، اقبال ٹاؤن، لاہور، مارچ، ۱۹۹۳ م، ج/۴، ش/۳

۶- المجلس، ماہنامہ، ۱۵ نور چیمبرز، گنپت روڈ، لاہور، مارچ ۱۹۹۳ م، ج/۵، ش/۲

۷- تحریک، دو ہفتگی، ۲۶۵ ایم ماڈل ٹاؤن، لاہور، ۱۶ مارچ تا ۳۱ مارچ ۱۹۹۳ م، ج/۴، ش/۵ تا ۱۰

۸- القائم، ماہنامہ، اتو کے اعوان، باتاپور، لاہور، مارچ ۱۹۹۳ م، ج/۵، ش/۳، ۲

۹- خواجگان، ماہنامہ، دفتر خواجگان، ۱۰۹ کالج روڈ، جی او آر ۲، لاہور، مارچ ۱۹۹۳ م، ج/۲۳، ش/۲

۱۰- المبلغ، ماہنامہ، محمدیہ پبلیکیشنز، دارالعلوم محمدیہ، سرگودھا، مارچ ۱۹۹۳ م، ج/۴۰، ش/۲

۱۱- سبیل ہدایت، ماہنامہ، بزم ندائے مسلم پاکستان، ۲/۸ - بی - ۱ ٹاؤن شپ لاہور، مارچ ۱۹۹۳ م، ج/۴، ش/۳

۱۲- درویش، ماہنامہ، ۵۴ عبدالکریم روڈ (قلعہ گوجر سنگھ)، لاہور، مارچ ۱۹۹۳ م، ج/۵، ش/۲

۱۲- مصباح القرآن، ماهنامه، ۱۰- گنگارام بلڈنگ، شاہراہ قائد اعظم، لاہور، مارچ ۱۹۹۳ م.

ج/۵/ش/۲

۱۴- معارف، دار المصنفین، شبلی اکیڈمی، اعظم گڑھ (ہند)، مارچ ۱۹۹۳، ج/۱۵۱، شماره ۲

۱۵- شمس الاسلام، ماہنامہ، مجلس مرکزیہ حزب الانتصار، بہیڑہ ضلع سرگودھا،

ش ۴، ج/۵/۶۷، اپریل، مئی ۱۹۹۳ م

۱۶- اکرام المشائخ، ماہی، خانقاہ عالیہ چشتیہ - ڈیرہ نواب صاحب ضلع بہاولپور،

جنوری تا مارچ ۱۹۹۳ م ش ۱/جلد ۳

۱۷- سب رس، ماہنامہ، ادارہ ادبیات اردو، پنج گٹھ، حیدر آباد، ہند

۱۸- منادی، دو ہفتگی، پست بکس نمبر ۹۲۸، راولپنڈی

انگلیسی:

- 1- Journal of the Research Society of Pakistan, University of the Punjab, Lahore, April, 1993, Vol. xxx, No.2
- 2- Pakistani Literature, The Pakistan Academy of Letters, Islamabad, Vol. 1, No.2, 1992-93.

مقالاتی کہ برای دانش دریافت شد

۱۰۴۱۷

فارسی:

- ۱- حاج ملا ہادی سبزواری دکتر حسین رزمجو مشهد - ایران
- ۲- پزشک شاعر دکتر علی رضا نقوی اسلام آباد
- ۳- ماهر القادری دکتر محمد ریاض خان اسلام آباد

اردو:

- ۱- فروغ فرخ زاد نئے انسان ڈاکٹر عارف ابوبی لکھنؤ - ہند
کی تلاش میں
- ۲- حبل المتین ڈاکٹر اسد اربیب ملتان
- ۳- فارسی تذکرہ نویسی کا پروفیسر سید امداد علی شاہ صفدر اوکاڑا
ارتقاء
- ۴- فارسی اصناف شعر کا پروفیسر سید امداد علی شاہ صفدر اوکاڑا
ارتقاء
- ۵- علمای امامیہ کا سندا محمد پنہل دابو سکھر
میں علمی ذخیرہ

English:

- 1- Khawja Ziauddin Barani, by S.M. Imamuddin, Karachi.
- 2- Josh Malih Abadi, by Prof. Maqsood Jafri, Rawalpindi.
- 3- Allama Iqbal as a Literary critic, by Dr. M.Riaz Khan,
Islamabad.

درست نامه شماره ۳۲

ARAJINE NAIDO,
(M.R.)

درست	سطر	صفحه
۱۴۳	۱۱	۵
توران	۳	۱۱۶
پرشکسته	۱۶	۱۱۸
آموزش	۳	۱۲۱
جلوه کشمیر	۱۶	۱۵۳
او	۳	۱۵۵
مسلمانی	۴	۱۷۷
ز طبعم	۲۳	۲۱۲
با یکی	۷	۲۱۳
Caliphate	24	17
Ethics	9	18
Taken	10	19

مقالات علمی و ادبی

مجموعہ

جلد

فارسی قسم

۱- حاج ملا علی قزوینی، مکتبہ خیر و زحیر، مشهد - ایران

۲- پوزیشن لٹریچر، مکتبہ ملی، اسلام آباد

۳- مکتبہ ملی، اسلام آباد

۴- فروغی مکتبہ، اسلام آباد

۵- مکتبہ ملی، اسلام آباد

۶- مکتبہ ملی، اسلام آباد

۷- مکتبہ ملی، اسلام آباد

۸- مکتبہ ملی، اسلام آباد

۹- مکتبہ ملی، اسلام آباد

۱۰- مکتبہ ملی، اسلام آباد

۱۱- مکتبہ ملی، اسلام آباد

۱۲- مکتبہ ملی، اسلام آباد

۱۳- مکتبہ ملی، اسلام آباد

۱۴- مکتبہ ملی، اسلام آباد

۱۵- مکتبہ ملی، اسلام آباد

گھبرائے گی زینبؓ

شام غریباں کے شہرہ آفاق نوحہ کی مکمل تاریخ
کراچی کی معروف ماہی انجمنوں کے مقبول سلام اور نوحے

مجاہد لکھنوی

کے عراقی لکھنوی (مکتبہ) مجموعہ گھبرائے گی زینب
شائع ہو گیا ہے

ایک سو صفحات واللہ قیمت ۳۰ روپے

بی/۲۲- بلاک آر (R) شمالی ناظم آباد- کراچی ۷۴۷۰۰

فون :- ۶۶۲۱۰۱۸

English

1- Khawja Zaid

2- Josh Maul

3- Allama Iqbal as a Library created by Dr. M. Riaz Khan

Islamabad

MRS. SAROJINE NAIDO.
(M.R.)

THE NIGHT OF MARTYRDOM

Black-robed, bare-footed, with dim eyes that rain
Wild tears in memory of thy woeful plight,
And hands that in blind, rhythmic anguish smite
Their blood-stained bosoms, to a sad refrain
From the old haunting Legend of thy pain,
Thy votaries mourn thee thro, the tragic night
With mystic dirge and melancholy rite
Orying to thee Husain! Ya Husain!
Why do thy myriad lovers so lament?
Sweet saint, is not thy matchless martyrhood
The living banner and brave covenant
Of the high creed the prophet did proclaim
Bequeathing for world's beatitude
Th'enduring loveliness of Allah's name!

- 7' - ایضاً ص ۱۹
- 8' - ادبیات کلاسیک فارسی. شماره ۴. شاهنامه فردوسی. جلد دوم. ص: ۴۳
- 9' - ایضاً: ص ۴۷
- 10' - ادبیات کلاسیک. فارسی. شماره ۴. شاهنامه فردوسی. جلد دوم. ص: ۴۴
- 11' - خلاصه شاهنامه فردوسی. بانتخاب حضرت اشرف آقای میرزا محمد علی خان فروغی. ص: ۲۲
- 12' - ادبیات کلاسیک. فارسی. شماره ۴. شاهنامه فردوسی. جلد دوم. ص: ۴۲
- 13' - ایضاً ص: ۱۳
- 14' - خلاصه شاهنامه فردوسی. بانتخاب حضرت اشرف آقای میرزا محمد علی خان فروغی. ص: ۱۷
- 15' - ایضاً. ص: ۲۶

بدو گفت "پرد خسته کن سر زاهد که جز مرگ را کس ز مادر نژاد
 جهان دار پیش از تو بسیار بود که تخت مهی را سزاوار بود
 فراوان غم و شادمانی شمرد چو روز درازش سر آمد بمرده (۱۴)

Hakim Abul Qasim Firdausi is also a poet-philosopher. He has been popular in Iran and abroad for not less than a millennium. His popularity, inter alia, reposes on the unique philosophy he has expounded in which the Muse explains the metaphysics of kingship. He says that an ordinary man can come up to the level of a king by means of his sheer noble efforts. His philosophy strikes a severe blow at the hackneyed Divine Rights of Kings and on the contrary, promulgates:

فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
 به داد و دهش یافت آن نیکوئی تو داد و دهش کن فریدون تویی (۱۵)

References

- 1' ادبیات کلاسیک فارسی. شماره ۴. شاهنامه فردوسی جلد هفتم. ص ۲۵۲
- 2' کلیات سعدی، علی فروغی و عباس آشتیانی. چاپ سوم. گلستان ص: ۸
- 3' The Way of Poetry. Pay John Drink water, P.224
- 4' The Holy Quran, Surah XI:-46
- 5' Mathew Arnold. By Lionel Trilling, P.192.
- 6' خلاصه شاهنامه فردوسی. بانتخاب حضرت اشرف آقای میرزا محمد علی خان فروغی. ص ۱۴

The scope of the Shahnameh of Firdausi is not confined only to a book of verse. It serves as a valuable document to explore the social life of the ancient Iranians. Therefore, in the realm of Iranian studies the Shahnameh is looked upon as a work of prime importance. In the story of Zahak, the savant of Tus clearly points out that the ancient Iranians were vegetarians and they never used to slaughter animals. Animal slaughter was unthought of during those days in Iran. Perhaps Sadiq Hedayat, the renowned fiction writer of modern Iran while writing the book Fawa'id-e-Geyah Khori must have been guided by his ancient Iranian instinct. Firdausi enlightens his readers about the food-habits of the ancient Iranians in the following beautiful couplets:

فراوان نبود آن زمان پرورش که کمتر بد از کشتنیها خورش

جز از رستنیها نخوردند چیز ز هر چیز زمین سربر آورد نیز (۱۳)

The epic of Firdausi has been aptly called the Shahnameh or the book of kings. Had he been simply a poet without commitment, he would have extolled the kings and would have connived at their short-comings. But his belleslettres reveals his image of a committed poet, making the kings aware of their high-handedness and censuring them to improve morally. He has Zeerak and Kaveh as his mouth-pieces to remind Zahak of his heinous deeds which are unbecoming of a king. Firdausi repeatedly reminds Zahak of his unpardonable crimes. The poet makes him realize the vanity of the world and mortality of man. Every section of the Epic ends on a didactic note. The couplets just following the death of Mirdas and Jamsheed are examples in point. The speech of Zeerak, the wise priest further illustrates the point in question:

effortless manner Firdausi gives a picturesque account of the Darafsh-e-Kaveyani in the following couplets:

چون پوست بر نیزه بردید کی به نیکی یکی اختر افگند پی
 بیمار است آن را به دیبای روم ز گوهر سرو پیکرو زرش بوم
 فروهشت از او زرد و سرخ و بنفش همی خواندش کاویانی درفش
 بر آن بی بها چرم آهنگران بر آویختی نوبه نو گوهران
 ز دیبای پرمایه و پر نیان بر آن گونه گشت اختر کاویان
 که اندر شب تیره خورشید بود جهان را از و دل پر امید بود (۱۱)

The sun has been as object of worship in the ancient civilizations, for it shines on rich and poor alike. The Egyptians, like the Hindus, used to worship the Sun god, Re. The ancient people regarded the sun as a powerful manifestation of nature which had been too beneficial to human life in several ways. The sun-rise is a day to day phenomenon which goes unnoticed by a large number of late risers in large metropolitan cities. But the lovers of nature painstakingly visit hill-resorts with a point to witness sun-rise. It is an amazing scene which fills the beholder with a divine joy and remains with him as an ever-lasting memory. Firdausi who takes great pride in calling himself the repository of the ancient Iranian civilization, presents brilliant pictures of sun-rise in his *Shahnameh*. He observes that the sun dispels darkness and radiates light in the earth. By the grace of the sun, the earth appears jubilant and young:

چورخشنده خورشید شد بر سپهر بیاراست روی زمین را بمهر (۱۲)

Poles apart, the young Sohrab is guided by the motive of changing the panorama of Central Asia for his personal gains. He is only interested in perpetuating his imperialist designs to subjugate the big and small kingdoms of Asia to himself and to see his parents crowned as Grand Monarchs.

Zahak, the savant of the clergy, pointed out that the ancient
Iranians
animal
days in
writer
Geyah
instinct
of the

به رستم دهم گرز واسب و کلاه	نشانمش بر کاخ کاؤس شاه
بگيرم سر تخت افراسياب	سر نيزه بگذارم از آفتاب
ترا بانوی شهر ايران کنم	بچنگ بلان جنگ شيران کنم
چو رستم پدر باشد و من پسر	نماند به گيتی کسی تاجور
چو روشن بود روی خورشيد و ماه	ستاره چرا بر فرزند کلاه (۱۰)

سراران سوره ان زمان سردی که کمتر بد از کشتنهای خروش

The epic poem is also significant in the annals of Persian literature of Darafsh-e-Kaveyani. While revolting against the tyrannies of Zahak, Kaveh the blacksmith had made a flag out of a piece of hide which he used to wear as his apron. With the passage of time, the flag, bedecked with precious jewels, remained the national flag of Iran till the fall of the Sassanians at the hands of the Arabs. In the Shahmameh, the standard is not construed simply as the national emblem of the Pre-Islamic Persia but stands for revolt against injustice. It is a banner which arouses hopes for a better future.

Firdausi has been accredited with instituting durable and rich traditions in Persian poetry. The tradition of Darafsh-e-Kaveyani is one of them which has come down to us in Persian literature through the Shahnameh. In an

following the death of Zoroaster and furnished six examples in point. The speech of Zorak, the wise priest further illustrates the

(۲۱) پسند ل نوبه روی شمس را بر
بچشمه بر آن که نیکو است مستور

Faridoon is one of the greatest kings of the ancient Iran depicted in the Shahnameh. Though Firdausi has used identical strokes in painting the youth of Faridoon and Sohrab on the canvas but he assiduously places them in juxtaposition. Faridoon is docile and keeps a low profile before his mother Faranak:

بر مادر آمد پژوهد و گفت که "بگشای بر من نهان از نهفت

بگو مرا تا که بودم پدر کیم من به تخم از کدامین گهر؟" (۷)

Whereas Sohrab is rash, wild and rude in his behavior towards his mother Tehmineh:

بر مادر آمد بپرسید از وی بدو گفت گستاخ با من بگوی

ز تخم کیم و ز کدامین گهر چه گویم چو پرسند نام پدر

گرین پرسش از من تو داری نهان نمانم ترا زنده اندر مهان (۸)

The former is destined to become a king and inaugurate a glorious era in the history of Persia, whereas the latter is an ill-fated youth who is to die at the hands of his father, Rostam. Moreover, Faridoon is created by Firdausi for a noble cause of eradicating evil from the earth. In the Shahnameh, it is seen that Faridoon annihilates the evil, tyranny and despotism of Zahak and instead establishes a kingdom of law and order, in other words an ideal society:

که گراژدها را کنم زیر خاک بشویم شما را سر از گرد پاک

جهان را همه سوی داد آورم چو از نام دادار یاد آورم (۹)

Kaveh, the blacksmith, made fiery speeches against the despotism of Zahak in public. He induced people to come under his banner and rebel against the tyrannical rule of the serpent-king. People from all walks of life rallied round the banner of Kaveh which came to be known as Darafsh-e-Kaveyani in Persian literature. They stood shoulder to shoulder to fight the lawlessness of Zahak. They chose Faridoon to lead them in their revolt against the tyrant. In this war between the good and the evil or light and darkness, the former prevailed over the latter. Faridoon killed Zahak and marked end of most unpopular and inglorious rule in Persian mythology. After that, Faridoon revived the glory of Iran which had eclipsed eversince Jamsheed proclaimed himself to be a god.

Zahak symbolizes evil, injustice and tyranny on the one hand and an ignoble son of a noble father on the other. Firdausi had carefully taken the stock of human society and introduced in his Shahnameh a prototype of Noah's son. Noah's son ridiculed his father for building a huge ship to rescue the faithful from the impending Deluge. Even then, the magnanimous prophet prayed to God to deliver his son from evil and his wrath. But Almighty commanded Noah not to pray for the unworthy son and openly told him that he was not of his house-hold (4) As rightly pointed out by Mathew Arnold, "Literature is a criticism of life"(5). So in the Shahnameh too, Firdausi is sceptical of father-son relations and frowns upon those sons who by their brutal treatment of their father disgrace themselves. The poet euphemistically disowns and disinherits such progenies:

بخون پدر گشت همداستان ز دانا شنیدم من این داستان
 که فرزند بد گر بود نره شیر بخون پدر هم نباشد دلیر
 مگر در نهانی سخن دیگر است پژوهنده را راز با مادر است
 پسر کورها کرد رسم پدر تو بیگانه خوان و مخوانش پسر (۶)

Conscientious people went into hiding and nobody dared to speak out even a monosyllable of truth or virtue.

One night Zahak dreamt that he was being killed by a youth. The dream made him perturbed. He called an assembly of the learned to interpret it. But none had the courage to explain it honestly. At long last, a wise priest named Zeerak ran the risk of his life by spelling out that His Majesty would be killed at the hands of Faridoon who would soon be born.

The dream turned into reality. Zahak in pursuit of Faridoon, killed his father and the mother - cow on whose milk he was subsisting. After a wild goose chase, the merciless Zahak designed a treacherous plan to win favorable public opinion. He passed a declaration to effect that he had wronged nobody in his kingdom and that he had always administered justice. The noblest of his court signed and stood witness to it. Against this back-drop, Kaveh, the blacksmith entered the royal court and severely flayed the king for the prevalent anarchy and killing his seventeen sons and keeping his only surviving son captive to feed the serpents. He exhorted the king to release his son who was the only support to the aging father. Zahak released his son and in turn demanded him to sign the declaration. Kaveh did not yield to him and was bold enough to rebuke the signatories to the declaration. Having rejected it, he walked out of the imperial court with his son.

By the time, Faridoon had grown up tall and handsome and had learnt from his mother Faranak about the tyrannies perpetuated on the people by Zahak. He became determined to bring an end to his barbarism.

The Shahnameh is an ocean of epic poems wherein one finds, "full many a gait of purest ray serene" or a garden of poetry in which, "full many a flower is born to blush" (3) - a sight to behold at. Among the famous episodes of the

Kaveh, the blacksmith, made fiery speeches against Shahnameh, the story of Zahak comprises 600 couplets. Placed between the stories of Jamsheed and Faridoon, it provides nucleus for the Shahnameh to evolve into a voluminous book of 60,000 couplets. Zahak is the most dreadful character in the Shahnameh, nay in the entire Persian literature.

Being the unworthy son, he killed his father Mirdas, the king of Arabia, in collusion with the Devil. Thereafter the Devil appeared before him in the garb of a seasoned chef and regaled him with the most delicious dishes. In recognition of his service, he asked the Devil to pray for a reward. The Devil begged His Majesty to allow him to kiss his shoulders, which was apparently a mark of great honour. It was granted. The Devil kissed his shoulders and vanished away, following which two deadly serpents sprang up from Zahak's shoulders and made him restless for weeks together. The Devil again appeared but this time as a physician and recommended human brain for the serpents of Zahak. It became customary that every day two young men were killed and the serpents were fed on their brain, which in turn gave relief to the king.

The news of the serpent-king spread like wild fire across Arabia and struck terror in the neighbouring kingdoms. Zahak, the Devil incarnate, cracked down upon Persia and took the kingdom of Jamsheed by storm. The cruel Zahak intercepted hapless Jamsheed and cut him into two halves with a saw. Thus, ended the Seven Hundred Year's rule of Jamsheed out of which the Iranian civilization had evolved.

The reign of terror unleashed by Zahak continued unabated. Evil and injustice were rampant in his kingdom.

BY: SYED AKHTAR HUSAIN
JAWAHAR LAL NEHRU
UNIVERSITY NEW DEHLI

TOWARDS UNDERSTANDING FIRDAUSI:
THE STORY OF ZAHAK

Since the dawn of civilization, imposing monuments had been built but they could not survive the ravages of time. Their ruins do not bespeak the glorious past but shed tears on their present plight. Firdausi had also built a mighty literary edifice and prophesied that it would remain intact for all time to come. Besides, he had also claimed that the work would immortalize the name of its creator. This is his monumental work the Shahnameh:

نمیرم از این پس که من زنده ام که تخم سخن را پراکنده ام (۱)

The trend, Firdausi had set in Tus, centuries later cast its powerful impact on Saadi of Shiraz whose following lines echo the wording of Firdausi:

بچه کار آیدت ز گل طبقی از گلستان من بسبر ورقی

گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد (۲)

The Shahnameh is an ocean of epic poems wherein one finds, "full many a gem of purest ray serene" or a garden of poetry in which, "full many a flower is born to blush"(3) - a sight to behold at. Among the famous episodes of the

"Rubaiyat-e-Wahid" contains persian quatrains. A copy of this book has also been kept in the Dhaka University Library.

"Sarf-e-Wahidi" contains Persian etymology.

"Nahv-e-Wahidi" deals with Persian syntax.

Wahid wrote these two books in 1860 when he was a teacher in the Anglo-Persian Department of Calcutta Madrasah. He wrote it for the benefit of his students. "Sarf-e-Wahidi" was published in 1862 from "Mazharul Ajayab Press", Calcutta. It contains 377 pages. A copy of this book is kept in Dhaka University Library. The book includes an introduction written by Maulana Wahid himself.

His other writings are "Tarikh-i-Calcutta",
"Shakh-e-Marjan", Tuhfatul Haaj,
"Taj-e-Sukhan", "Mansha-at-e-Wahidi",
"Sukhan-e-Mauzun", and "Jawahir-e-San'ai",

Referances

1. Maulana Abdus Sattar, Tarikh Madrasa-e-Aalia. (Imdadiah Library, Dhaka, 1959), P. 198.
2. Preface to Diwan-e-Wahid, P. 4 & 5.
3. Ibid., P. 9
4. Ibid., P. 11
5. Tarikh Madrasa-e-Aalia, P. 198.
6. Syed Ikram Ahmad, Road-e-Kausar (Firozsons, Lahore. 1968), P. 631.
7. Abdus Salam Khorshid, Sahafat Pak-o-Hind Main (Majlis Tarraqi-e-Urdu, 1963), P. 37
8. Diwan-e-Wahid., P. 14.
9. Tarikh Madrasah-e- Aalia., P. 198.
10. Diwan-e-Wahid., P. 15.
11. Mohammad Enamul Haq, Abdul Latif his Writings and Related Document (Samudra Praka shoni, Dhaka, 1968), P. 2.

objectives were to bring about the well-being of the people of India, particularly the Muslims. It wanted to forge unity among the Muslims and to put forward their grievances. At that time the Christian Missionaries were busy casting aspersions on Islam. The principal aim of the Anjuman was to counter these charges and to establish the righteousness and glory of Islam. It is difficult to determine how long the Anjuman continued in existence. Probably the Anjuman was dissolved upon the formation of "Mohammadan Literary Society" by Nawab Abdul Latif on 2nd April, 1863. "Mohammadan Literary Society" also has a historical significance as an organisation to promote national awakening among the Muslims. Maulana Wahid was all along closely connected with the Society and its other activities.

Maulana Wahid was a good writer and a poet. He has left behind some literary works which are as following:

"Diwan-e-Wahid" is a collection of his Persian ghazals. It was published in 1891 from "Rahmani Press", Calcutta.

"Tahrirat-e-Wahidi" contains articles which Maulana Wahid had read at different sessions of the "Mohammadan Literary Society" founded by Nawab Abdul Latif.

The editor of the "Calcutta Journal", Mr. Marshman, had written a book entitled "History of Bengal" which Maulana Wahid rendered into Persian and named it "Tawarikh-e-Bengala" in 1853. This six hundred & ninety-one page book was published from "Sultanul Akhbar Press", Calcutta. A copy of this book has been kept in the Dhaka University Library.

eminent Muslim leaders of Calcutta and neighbouring localities, this Socio-political organisation came into being in Calcutta on 6th May, 1855. On that date the preparatory meeting of the Anjuman was held at Taltola, in the residence of Maulavi Shamsul Huda Mazhar Hanafi, son of Qazi Ghulam Sobhan. The meeting was presided over by the chief Qazi of Calcutta, Maulavi Abdul Bari (d. 1877). At the meeting an inaugural address was read in Persian by Maulavi Wahid. In his address he explained the objectives behind the formation of the Anjuman and at his suggestion it was named "Anjuman-e-Islami". It was the first All-India political organisation for the Muslims. On 24th July, in the same year a general meeting of the Muslims was held at Calcutta Town Hall where the establishment of the Anjuman and its constitution were ratified. At the meeting more than 400 distinguished people were present. Maulana Wahid read out a Persian article at the meeting. On 4th September that year a general meeting of the Anjuman was held. The meeting elected an 18-member executive Committee. The Chief Qazi, Fazlur Rahman was elected president of the Anjuman and its executive Committee.

As Maulana Wahid was busy with the editing of the journal "Durbin", he was relieved of the duties of the Secretary at his own request and Maulana Mazhar was declared Secretary of the Anjuman and its executive Committee. Although Maulana Wahid did not remain Secretary, he was closely connected with the activities of the Anjuman. At different meetings of the Anjuman he read articles.

As already pointed out, "Anjuma-e-Islami" was the first All-India political organisation of the Muslims. Before this, the Muslims had no welfare of political organisation. Its

Calcutta, ran into difficulty and was closed down. The management of this paper desisted from republishing it. It was through the efforts of Maulana Wahid that the paper reappeared before the public and continued in existence till 1857. In the field of journalism his enduring contribution is establishment of the Persian Weekly "Durbin" and the Weekly "Urdu Guide" is worth mentioning. He edited the two journals for a long time and raised the standard of journalism. The services of the two journals, rendered for the welfare of the country and the nation, are a model in the world of journalism. The two periodicals represented the standard of journalism at that time.

In 1855, Wahid was appointed Translator at Sadar Civil Court. For sometime he held that post and acquitted himself creditably. In the meantime, upon the death of the teacher of Persian of Calcutta Madrasah, Mirza Buzorg Shirazi, the post fell vacant. The Madrasah authorities appointed Wahid to that post on 26th January, 1860. He held that post for two years and created a great enthusiasm among the students concerning the study of Persian. On 1st January 1862, the British government appointed him to the post of Chief Translator (Mir Munshi) in the executive council of the Governor General. He remained in that position till the last days of his life and achieved great fame. In the beginning of 1889, Educational authorities awarded him fellowship of Calcutta University. He also served as a member of Arabic, Persian and Urdu Board in the Arts Faculty of Calcutta University. This goes to prove that he was a successful educationist.

In the field of politics and service to the nation, Wahid's greatest contribution lay in the formation of "Anjuman-e-Islami". With his efforts and co-operation of

Maulana Wahid received traditional education from his father. He later received further learning through associating with other religious scholars. Finally he got himself admitted into Calcutta madrasah and received higher education in religious and secular studies from the principal of the Madrasah, Maulana Mohammad Wajeeh (d. 1868) He was a leading teacher of the time. Maulana Wahid showed a poetic trend from his very childhood. It continued undiminished through his student days. In working life also he enriched Persian and Urdu literature by composing poems during leisure hours snatched from his duties and services. He also wrote a few prose work in persian. "Diwn-e-Wahid" is a collection of his time. In poetry his preceptor was Shah Syed Ulfat Hussain Faryad Azimabadi (1804-45). Following verses are quoted here from his Persian Diwan which are reminiscent of the famous ghazal of Amir Khosrau:

در چمن فصل بهار و منم از یار جدا در چنین فصل من زار ز دلدار جدا
 خانه از یار سفر کرده که خالی شده است من جدا گریه کنانم در و دیوار جدا
 ناله از دل چوکشم گریه کند بر من زار چشم احباب جدا دیده اغیار جدا
 ریخت خوننا به دل چشم ترم شب همه شب بر در یار جدا و پس دیوار جدا
 روز من چون شب دیجور کند تیره و تار زلف دلدار جدا خال رخ یار جدا

Wahid's preceptor Ulfat Hussain was one of the leading lights of his time, and an outstanding journalist and historian. His disciple, Wahid was also overcome by a passion for journalism and history. After completing his education, Maulana Wahid devoted himself to journalism. In 1835, the journal "Sultanul-Akhbar" which was being published from

forest-cald. They cleared the forest and established their domesticity and introduced cultivation. Since then for two hundred and fifty years till the death of Maulana Rahim (1893) the family lived in Calcutta and even after that their descendants continued to live there.

In 1609 this clan by a decree from Emperor Aurang Zeb Alamgir (1658 - 1707) obtained a little property in Sutanuti area. The governor of Bengal Mir Jumla Muazzen Khan (1660 - 63) was so impressed by their piety that he built an Eid-gah at the place and entrusted its maintenance to this family. But in course of time the property passed from their hands and came into the possession of the Hindu moneyed class. In 1782 the grandfather of Maulana Wahid, Maulana Shaikh Mohammad purchased a portion of the property from a Hindu and by spending one lac rupees, constructed a mosque beside the Eidgah. Construction of the large, beautiful mosque took two years. It was completed in 1784. Shaikh Ramazam died in 1813 and Wahid composed the following Persian verses on his death:

جدِ ما شیخ اجلِ اکرم عالی گهر بر روانش باد صد رحمت بنیض ایزدی

آنکه در کلکته مانده یادگار پایدار بر لب دریای گنگش مسجدی نه گنبدی

از پی سال وصالش از خدا خواهد وحید حشر جدّ ارشد ماکن بآل احمدی

The father of Maulana Wahid, Ahmad Ali Siddique was a pious and learned man, as well as a religious scholar. He was untainted by wordly greed or craving for gross pleasure. He died in 1873. Maulana Wahid composed following verses on that occasion:

چو احمد علی والدِ ماجدم که رحمت ز حق باد برجان او

شریعت پرست و طریقت پسند حقیقت شناس و پسندیده خو

بدیده کشان سرمه معرفت شناسای حق بود بی گفتگو

ز دار قضا کوس رحلت زنان سوی دار بقا سی اورد او

وحید حزین سال رحلت بگفت که باغ ارم جای جاوید او

BY Dr. Umme Salma
DHAKA UNIVERSITY,
BANGLA DESH.

A Persian Scholar of Bengal
Abul Maali Abdur Rauf Wahid
(1828 - 1893)

Abdur Rauf's title name was Abul Maali and his pen name Wahid. He was a Persian writer of nineteenth century Bengal. Besides, he was also a politician. He established the first All-India Political Organisation for the Muslims in Calcutta. He also contributed a lot to the advancement of journalism at that time.

Abdur Rauf was born in 1828 in Calcutta, in an aristocratic family and died in 1893. His father was Shaikh Ahmed Ali Siddique Hanafi Naqshbandi (d. 1873) and his grandfather was Shaikh Mohammad Ramazan (d. 1813). The original home of this family was Dehli. The men of this clan were counted among the most distinguished religious scholars.

An ancestor of this clan Qazi Shaikh Mohammad Abdul Qader Siddique accompanied by his brother, Shaikh Mohammad Rahim, came to Bengal in 1650. At that time in Dehli, Emperor Shah Jahan (1627-58) was on the throne and the governor of Bengal was Prince Abu Nasar Nasiruddin Mohammad Shuja (1639-60). Abdul Qader Siddique and his brother Abdur Rahim Siddique stayed for sometime in patna on way to Bengal and later settled down at the village Sutanuti in West Bengal. When Abdul Qader Siddique reached Sutanuti with his brother, the place was untilled and

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
210149/210204

DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

SPRING, 1993
(SL. NO. 33)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.



دانش

۳۲
زمستان ۱۳۷۱

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

دکتر رضا شعبانی
دکتر حسین رومجو
دکتر نسیم اختر ارشاد
آقای مهدی قلی زکری
آقای سلطانف ماہر خواجہ
دکتر محمد ریاض خان
دکتر فرحت ناز
غلام حسن خیلو
نعم السرتسید
دکتر غلام رسول خان
دکتر انوار احمد

Dr. Ahmad Hasan Dani
Prof. Maqsood Jafri
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi



قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

- * مجله سه ماهه «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و آسیای مرکزی و افغانستان می باشد.
- * بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو و انگلیسی اختصاص می یابد.
- * مقالات ارسالی ویژه «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.
- * به نویسندگانی که مقاله آنها برای چاپ در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.
- * مقاله ها باید تایپ شده باشد. پاورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.
- * «دانش» کتابهایی را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی و پاکستان شناسی معرفی می کند. برای معرفی هر کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.
- * آراء و نظریات مندرج در مقاله ها، نقدها و نامه ها ضرورتاً مبین رای و نظر مسئول راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.
- * هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید:
- * فصلنامه دانش در ویرایش مطالب آزاد است مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود باز پس فرستاده نمی شود.

مدیر مسئول دانش

راینوی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ — کوچه ۲۷ — ایف ۲/۶ — اسلام آباد — پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ — ۲۱۰۲۰۴

۳۲
زمستان ۱۳۷۱
فوریه ۱۹۹۳م

دانش

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول

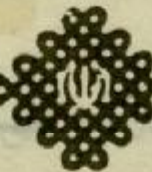
رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاره

دکتر سید علی رضا نقوی



مشتاق

فصل نهمه نویسنده گان خوانندگان

۲۶

۱۳۶۱ / خرداد

۶۶۶۱ / خرداد

مجله

با آگاهی از اینکه این مجله کلیه حقوق خود را برای انتشار و توزیع این مجله در اختیار شما گذاشته است.

مجله

• مقالات ارسال ویرایش و انتشار در اختیار شماست.

• به نویسندگانی که مقاله آنها برای چاپ در این مجله انتخاب می شود

مهره پسته

حق التحریر مناسب پرداخت می شود.

• مطالب در مجله در صورت لزوم در اختیار شماست.

در زمان مقاله نویسی

• در صورت لزوم در اختیار شماست.

مهره پسته

• در صورت لزوم در اختیار شماست.

• در صورت لزوم در اختیار شماست.

• در صورت لزوم در اختیار شماست.

مهره پسته

• در صورت لزوم در اختیار شماست.

• در صورت لزوم در اختیار شماست.

مدیر مسئول **دانش**

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۲/۶، اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۲۱.۱۴۹ - ۲۱.۲۰۴

حروف چینی: بخش کامپیوتر رایزنی

چاپ خانه: آرمی پریس - راولپندی

بسم الله الرحمن الرحيم
فهرست مطالب

دانش شماره ۳۲

سخن دانش

بخش فارسی:

۱۱ نظری کوتاه بر آسیای میانه دکتر رضا شعبانی

۲۹ همساتیهای فکری و آرمانی موجود در آثار علامه اقبال و دکتر شریعتی دکتر حسین رزمجو

۷۳ شاهنامه شاهکار فردوسی دکتر نسرین اختر ارشاد

۸۹ تاثیر پذیری فرهنگ جامعه مالی از میراث آقای مهدی قلی رکنی

۲ غنی فرهنگ اسلامی

شخصیت و تأثیر میر سید علی همدانی آقای سلطائف ماهر خواجه ۱۰۵

۱۲ در تاجیکستان

عرفانی اقبال شناس دکتر محمد ریاض خان ۱۱۱

۳۳ شیخ نجیب الدین رضا تهریزی و نورالهدایه دکتر فرحت ناز ۱۲۳

سهم عرفای ایران در گسترش و ترویج اسلام در بلتستان غلام حسن خیلو ۱۷۳

شیر حسن خان جوش ملیح آبادی نجم الرشید ۱۵۵

- استدراک
دکتر اختر راہی - دکتر کلیم سہرامی ۱۶۵
- شعر فارسی و اردو
حضرت مجدد الف ثانی، مولانا نیاز احمد چشتی، ۱۷۳
دکتر سید محمد اکرم شاہ، صدیق تاثیر،
سید سلمان رضوی، صاحبزادہ نصیر الدین نصیر
نذیر رائیکوٹی، حسن اختر جلیل
- معرفی مطبوعات
چنگ عشق از حسنین کاظمی، ارمغان کشمیر از ۱۸۵
دکتر آفتاب اصغر، تاثیر زبان فارسی بر زبان اردو از
دکتر محمد صدیق شبلی، احوال و مناقب حضور
قبیلہ عالم از افتخار احمد چشتی، خلاصہ الالفاظ
جامع العلوم و مقدمہ بر آن از سید جلال الدین بخاری
- اخبار فرهنگی
بزرگداشت میر انیس - کنگرہ شاہ ہمدان ۱۹۳
مراسم یاد بود خانم دکتر زبیدہ صدیقی
- وفیات
خانم زبیدہ صدیقی - مولانا سید ضمیر الحسن نجفی ۲۰۱
- بخش اردو
- شیخ یعقوب صرفی کا دورہ ایران و
وسط ایشیا،
دکتر غلام رسول خان ۲۱۱
- دکتر علی شریعتی اور اقبال کے
ذہنی روابط
دکتر انوار احمد ۲۳۳

۲۴۹

کتابهاییکه برای معرفی دریاقت شد

۲۴۹

مجله های که برای دانش دریافت شد

۲۵۲

مقالاتیکه برای دانش دریافت شد

۲۵۷

درست نامه دانش شماره ۳۱

بخش انگلیسی

Sayyid Ali Hamadani

Dr. Ahmad Hasan Dani

1

(Shah-i-Hamadan)

The Ideas of Khvaju

Prof: Maqsood Jafri

7

Hazrat Ali as a great Muslim Caliph

Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

16

دانش مردان و زنان منطقہ، خاصہ فارسی گوینان و اردو زبانان را بہ سوی
 مجلہ منطقہ می گرداند. تا با لوانہ مقالات برومند و تحقیق و تاملات
 خود، درخت "دانش" را ہر چہ برومند تر و پربارتر گرداند و ثمرات مفید و
 گرانمایہ آن را ہر تحفہ ایجاب کند و ایس آنگاہ بہ التفات و توجہ مداوم
 خوانندگان و ناظران و با کثرت و فداکاری، مشروحہ می شود کہ ہیچگاہ مدد
 کاری و مساعدت آنرا را دریغ نمی دارند و در خدمت و رجاء از پشتیبانی و
 حمایت جہی و مسیماانہ باز نمی مانند.

اینہا ہمہ ہر کدام بہ نوع خود معلوم می آرد کہ راہی کہ برای تقویت
 میانی دوستی و وداد در میان ملل منطقہ برگزیدہ اند، ضروری است و
 کوششہای نیز کہ برای شناساندن بابہ های مشترک میانگاہی فرهنگسوی و
 مدنی مشترک قہن ماہین آنان بہ عمل می آید. تا چہ اندازہ از اصالت و
 حقیقت واقع برخورداری دارد.

۱۶۵	دکتر اشرف راضی	۲۵۲
۱۷۲	حضرت مولانا محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷

۱۸۵	دکتر اشرف راضی	۲۵۷
	حضرت مولانا محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷

نه افغانیم و نه ترک و تاریم

چمن زادیم و از یک شاخساریم

۱۹۲	دکتر اشرف راضی	۲۵۷
	حضرت مولانا محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷

تمیز رنگ و بو بر ما حرام است

۲۰۱	دکتر اشرف راضی	۲۵۷
	حضرت مولانا محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷

که ما پرورده یک نو بهاریم

۲۱۱	دکتر اشرف راضی	۲۵۷
	حضرت مولانا محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷

اقبال

۲۲۲	دکتر اشرف راضی	۲۵۷
	حضرت مولانا محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷
	دکتر سید محمد شفیع	۲۵۷

سخن دانش

با این شماره از دانش، مجله به پایان سالی دیگر از فعالیت‌های مداوم خود نزدیک می‌شود و بی‌گمان در سال آتی نیز به یمن لطف و مرحمت الهی، دوره دیگری از خدمات فرهنگی خود را دنبال خواهد کرد که تداوم فعالیت‌های ادبی، علمی و اجتماعی آن را در منطقه ای چنین وسیع و پر نعمت در بر می‌گیرد.

اتکاء همه مسؤولان و خدمتگزاران این نشریه، در بدایت امر به عنایت ذات باری تعالی است که توفیق خدمت کرامت می‌فرماید و دل‌های صافی دانشی مردان و زنان منطقه، خاصه فارسی‌گویان و اردو زبانان را به سوی مجله منعطف می‌گرداند، تا با ارائه مقالات سودمند و تحقیقی و فاضلاته خود، درخت "دانش" را هر چه برومند تر و پربارتر گردانند و ثمرات مفید و گرانبهای آن را نیز تحفه اصحاب کنند و پس آنگاه به التفات و توجه مداوم خوانندگان وفادار و با گذشت و فداکاری، متوجه می‌شود که هیچگاه مدد کاری و مساعدت خود را دریغ نمی‌دارند و در شدت و رخاء، از پشتیبانی و حمایت جدی و صمیمانه باز نمی‌مانند.

اینها همه هر کدام به نوبه خود معلوم می‌دارد که راهی که برای تقویت مبانی دوستی و وداد در میان ملل منطقه برگزیده ایم، صواب است و کوششهایی نیز که برای شناساندن پایه‌های سترگ یگانگیهای فرهنگی و مدنی مشترك فی مابین آنان به عمل می‌آید، تا چه اندازه از اصالت و حقیقت واقع برخوردار دارد. اردلان که به اصطلاح ایرانیان مسلمان آن سوی

مجله دانش بر این سراسر که در روزگار پر ابهام و سرشار از دشواریهای کنونی، هیچ چیز مهمتر از حصول شناخت واقعی ملل و مردم منطقه از ماهیتهای حیاتی خود آنان نیست و برای نسل های جدید و جوانی که پا به صحنه اتفاقات می گذارند، درک دقیق و حقیقی گذشته ها، راههای روشن و درستی را در پیش روی می گذارد تا در ضمان سلامت و صحت، پادر آنها گذارند و از مهالك شوم و مخاطرات عظیمی که همگان را تهدید می کند در امان بمانند.

اینک در آستانه سال جدید و نور روز خجسته که تقارن زیبایی نیز با عید مبارك فطر یافته است، امید بر آن داریم که خدای سبحان، عزت و حرمت مسلمانان را حفظ کند و بر بینائی و بصیرت دانشمندان و عقلاء و مسؤولان جوامعی که سگانهای عمده زندگی مردمان را در کف دارند، بیفزاید تا بتوانیم در دنیای آشفته و پر آشوبی که به حکم تقدیر در آن می زیم، نقشی سازنده و مؤثر داشته باشیم و به سهم خود، گامهای مثبتی برای نزدیکتر ساختن اقوام و ملل منطقه و خاصه دلهای مسلمین شریف بر داریم.

مدیر دانش شماره ۳۲

زمستان ۱۳۷۱

فوریه ۱۹۹۳ م

تذکر: نمونه برگ معرفی نیز در آخر پیوست این شماره است. از استادان فارسی که تاحال این برگ را پرنکرده اند، تقاضا می شود که فتوکپی برگ را پر کرده بزودی به مدیر دانش ارسال بفرمایند. تا در مجلد دوم گنجینه دانش چاپ شود.



دکتر رضا شعبانی
مدیر مرکز تحقیقات فارسی
ایران و پاکستان - اسلام آباد

نظری کوتاه بر آسیای میانه

مقدمه: منطقه ای که اینک آسیای مرکزی نام گرفته و پنج جمهوری جدا شده از امپراتوری تزارها و کمونیستها را به اسامی ترکمنستان + اوزبکستان + تاجیکستان + قزاقستان و قرقیزستان در خود جای داده، مهد قدیمترین تمدنهای بشری است، به نحوی که ما امروز دست کم سابقه نخستین تمدنهای ناحیه را تا حدود سه هزار و پانصد سال پیش از میلاد می توانیم در نظر آوریم و حیات انسان متمدن و ابزار ساز را از زمانی که برای اوکین بار به تغییر محیط دست زده و آلاتی را برای دفاع از خود و تأمین معاش خلق کرده، در آنجا مشاهده بنمائیم.

حدود جغرافیایی: این منطقه پهناور، خود از دو ناحیه مشخص مرکب است که به نام های خراسان و ماوراء النهر خوانده می شوند. مرز تاریخی خراسان به طور اساسی در شمال به رود جیحون می رسیده و غرب آن را اورگنج یا خوارزم تاریخی تشکیل می داده، در صفحات مشرق، به ترکستان چین (کاشغر یا سین کیانگ کنونی) محدود می شده و در بخشهای جنوبی نیز تمامی مناطقی را که در حال حاضر استان خراسان ایران و سرزمین افغانستان را تا مرزهای تقریبی کشور اخیر با پاکستان در برمی گرفته است. و اما ماوراء النهر یا فرارودان که به اصطلاح ایرانیان مسلمان آن سوی

این سر است که در روزگار بر ابهام و سرشار از دشواریهای
شمالی رود جیحون (آمودریا) را در بر می گرفته، صفحاتی را رقم می زده
است که تا حوالی شمال رود خانه سیحون (سیر دریا) امتداد داشته و به
استپهای کنونی آسیای مرکزی (شمال قزاقستان و مرز سیبری) منتهی می
شده است. در بخش شرقی این منطقه کوههای مهم تیانشان، پشن، آلتانی
روس و آلتانی مغول قرار دارد و بخش غربی آن هم به دریاچه خرز و صفحات
جنوبی اورال وصل می شود. مؤلف کتاب "حدود العالم من المشرق الى المغرب"
مرزهای درست تاریخی دو منطقه خراسان و ماوراء النهر را به صورت ذیل
توصیف می کند:

الف: حدود خراسان

در بادی امر اشاره کنیم که قدیمترین کتاب جغرافیائی فارسی که به دست
ما رسیده همین "حدود العالم من المشرق الى المغرب" است که به سال
۳۷۲ هـ. ق. تألیف شده است. مؤلف کتاب درباره مرزهای جغرافیائی خراسان
می نویسد: "ناحیت مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بعض از حدود
خراسان است و بعض بیابان کرکس کوه و مغرب وی نواحی گرگان است و
حدود غور، و شمال وی رود جیحون است. و این ناحیتی است بزرگ با
خواستۀ بسیار و نعمتی فراخ. و نزدیک میانه آبادانی جهان است و اندروی
معدنهای زرست و سیم و گوهرهای کمی (که) از کوه خیزد و از ناحیت اسب
خیزد و مردمان جنگی. و در ترکستان است و ازو جامۀ بسیار خیزد و زر و
سیم و پیروزه و داروها. و این ناحیتی است با هوای درست و مردمان با
ترکیب قوی و تن درست. و پادشای خراسان اندر قدیم جدا بودی و پادشای

ماوراء النهر جدا، و اکنون هر دو یکی است و میر خراسان به بخارا نشیند و ز آل سامان است و از فرزندان بهرام چوین اند و ایشان را ملك مشرق خوانند و اندر همه خراسان عمال او باشند و اندر حدها (سرحدات) خراسان پادشاهانند و ایشان را ملوک اطراف خوانند" (به کوشش دکتر ستوده، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۰، صص ۸۹ - ۸۸).

ب- حدود تاریخی ماوراء النهر:

در همان کتاب "حدود العالم من المشرق الى المغرب" وضع جغرافیائی منطقه چنین معرفی شده است: "ناحیتی است کی حدود مشرق وی حدود تبّت است و جنوب وی خراسان است و حدود خراسان، و مغرب وی غورست و حدود خلیج، و شمالش هم حدود خلیج است و این ناحیتی است عظیم و آبادان و بسیار نعمت و در ترکستان، و جای بازرگانان، و مردمانی اند جنگی و غازی پیشه و تیر انداز و پاک دین، و این ناحیتی با داد و عدل است و اندر کوههای وی معدن سیم است و زر سخت بسیار، با همه جوهرهای گدازنده کی (که) از کوه خیزد با همه داروها کی (که) از کوه خیزد، چون زاگ و زرنیخ و گوگرد و نوشادر." (صص ۱۰۶ - ۱۰۵).

وضع فرهنگ و تمدن آسیای میانه در دوره بعد از اسلام:

با این که در تمامی ادوار تاریخی پیش از اسلام، صفحات خراسان و ماوراء النهر جزو لاینفک ایران محسوب می شد با اینهمه بحث درباره اوضاع سیاسی آن به وقت دیگری موکول می شود و در اینجا تنها به ذکر خصوصیات اکتفا می کنیم که به دوران بعد از اسلام راجع است. به این

قیاس پیوستگیهای تاریخی و اجتماعی و مدنی مردم این صفحات با ایران، در دوره های اسلامی از میان نرفت و می توان گفت که مبلغی دچار تزلزل گردید. چون اسلام، از همان سده اول هجری به این مناطق راه یافت و پیشروان شمشیر زن دین خدا در نواحی ماوراء النهر هم، به طور عمده ایرانیان بودند که خود اندکی پیش از دیگران، به شریعت مقدس الهی گردن نهاده بودند.

تغییرات مهمی که در روزگاران بعد از اسلام حاصل شد، تقریباً از اواخر سده چهارم هجری است که گروهها و دسته هائی از ترکان غز، به مرور استپهای شمالی آسیای مرکزی و یا مناطق بی برکت و خشک کوهستانی قراقووم و دشت گبی را پشت سر نهادند و به سوی صفحات داخلی ایران روی آوردند.

اینان توانستند که به مدد قوت نظامی و شمار بی شمار خود به مرور حکومتهای ایرانی نژاد سامانی و صفاری و آل زیار و آل بویه را براندازند و اندک اندک بر سر تا سر خطه حاکمیت یابند. ظهور سه سلسله ترك نژاد غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی که یکی بعد از دیگری روی کار آمدند مؤید همین امر است.

ولی باز، این جماعات جدیدالورود خود به نوبه وسیله ایرانیان دگر گونی پذیرفتند و از طریق همانها، به دو عنصر اساسی زندگی در منطقه اقبال نمودند که یکی پذیرش دین مبین اسلام بود و دیگری آموزش زبان فارسی و بالطبع خوی گیری با فرهنگ و فضائل ایرانی. تا آنجا که حوادث نشان می دهد،

حکمرانان سلسله های مزبور بدون استثناء مسلمان بودند و بی وقفه نیز از زبان و ادبیات فارسی حمایت می کردند. به طوری که در درگاه محمود غزنوی مشهور است که بیش از چهار صد شاعر کوچک و بزرگ تجمع داشتند و همه به فارسی شعر می سرودند و هر يك به زبانی سخن از مدح وی می گفتند. در دربار دیگر سلاطین غزنوی و همین طور پادشاهان سلجوقی و خوارزمشاهی نیز شعرای فراوانی بودند که نظیر همین وظیفه را برعهده داشتند و حق را بگوئیم که بر اساس مرادفات مقبول روزگار و مناسبتهای موجود در میان گروههای مختلف اجتماعی، خیلی هم خوب از عهده بیرون می آمدند. چیزی که کاملاً معلوم است این است که بیگانگی عناصر تازه وارد ترك با سکنه اصلی ایرانی به سرعت از میان می رفت و چنانچه مشهود است هنوز فاصله نسل اولیه با گذشته تاریخی خود منقطع نشده بود که نسل بعدی، کاملاً با محیط جدید خو می گرفت و آشنائی حس می کرد. هم دین عمومی را می یافت و هم زبان و فرهنگ اکثریت را می پذیرفت. اسم ها هم به سرعت عوض می شدند و آلبتکین و سبکتگین، محمود و مسعود می شدند و طغرل و دقاق، ملکشاه و محمد نام می گرفتند. چه بسا که اندکی بعدتر هم بسیاری از آنها همانند سلجوقیان آسیای صغیر بر روی فرزندان خود نام کیکاووس و گشتاسب و کیقباد و لهراسب می نهادند و به این صورت، پاسداری از حریم وسیعتری از فرهنگ و تمدن ایرانی را نیز وظیفه خود می دانستند که باید اضافه کرد: هنیئاً لهم.

تعداد زیاد شاعران، ادیبان، ریاضیدانان، منجمان، پزشکان، و به طور خلاصه دانشمندانی که در رشته های مختلف از منطقه ماوراء النهر برخاسته اند نشان می دهد که فاصله میان روی کارآمدن سلسله سامانی تا فاجعه مغول، شکوفاترین روزگار زندگی ساکنان آن ناحیه است. اسامی بزرگ شاعران و عالمانی چون رودکی سمرقندی، شهید بلخی، دقیقی طوسی، ابوریحان بیرونی خوارزمی، ابن سینای خرمیشنی (بخارانی)، جرجانی، ابونصر فارابی و صدها شخصیت مشهور و ممتاز دیگر ناحیه معلوم می دارد که در واقع برای مدتی طولان گرانیگاه و مرکز ثقل عمده فرهنگی ایران در منطقه خراسان و ماور النهر قرار داشت. بی گمان اینها همه بهترین خادمان تمدن اسلامی شدند و درباروری و رشد پایه های عقلی و علمی و ادبی فرهنگ جهانی اسلام و ایران نقش عظیمی برعهده گرفتند.

دوران بعد از مغول: مدت و اینکه بعد از مغول با هجوم سبغانه مغولان به منطقه و اساساً کل ایران و آسیای غربی، و قتل عام های بی رحمانه ای که به عمل آوردند، بدبختانه شهرهای بخارا، اتراز، خوارزم (اورگنج)، هرات و سمرقند و کثیری دیگر از سکنه تهی شدند. لطمه های شدید این هجوم خشن بر فرهنگ و تمدن و مناسبات اجتماعی بسیار بنیادی بود به نحوی که پس از مدتها نیز اقوام مختلفی که در منطقه زندگی می کردند نتوانستند سر بردارند و قد راست کنند. به خصوص که تا حدود دو قرن هم بحران های سیاسی - اقتصادی طول کشید و پس از زوال قدرت ایلخانان مغول (مرگ ابو سعید آخرین پادشاه ایلخانی در

سال ۷۳۶ هـ. ق. اتفاق افتاد) کشمکشهای میان سرداران و سرخیلان قوای فاتح به درازا انجامید.

تنها پس از گذشت مدّت های مدید بود که در اواخر قرن هشتم هجری، دوباره یکی از فاتحان بزرگ آن مرزوبوم قیام کرد و به ظهور رسید و هم او بود که به نیروی شمشیر و تدبیر، مجد و عظمت تاریخی این منطقه را بدان بازگردانید. این مرد، همان تیمورلنگ است که اروپائی ها او را تا امرلان Tamerlane می خوانند و با این که در خشونت و شقاوت دست کمی از جد انتسابی خود چنگیز خان مغول نداشت و خرابیهای بی شماری نیز به وجود آورد ولی مرکزیت تازه ای هم به ماوراء النهر داد که به نوبه مایه شکوفایی و آبادانی مدنی منطقه گردید.

عصر تیموری: جهانگشای تاتار به دلیل ضعف پیری و افراط در شرب خمر به سال ۸۰۷ هـ. ق. مرد و جهانی را از وحشت و دهشت بیرون آورد ولی عجب آن است که این مرد با وجود همه شقاوتی که به وی نسبت می دهند و يك نمونه آن این است که در شهر اصفهان هفتاد هزار تن از مردم بی گناه و بی پناه را سربرید و کله متازه ساخت، ولی درست مانند مغولان به هنرمندان و علما، تعظیم داشت و در زمان او سمرقند پایتخت امپراتوری بزرگش کانون تجمع اهل فن و اصحاب هنر و دانش شد.

زیبا ترین و دلپسند ترین آثاری که امروز در شهرهای سمرقند و بخارا وجود دارد، اعم از مساجد باشکوه، مدرسه های عالی و ساختمانهای اعجاب انگیز همه در زمان او پایه گذاری و ساخته شده است. به طوری که این دو

شهر مهم، برجسته ترین دوره های اعتبار خود بعد از عصر مغول و حتی تا امروز را نیز در دوران حکومت او به خود دیده اند. می شود ادعا کرد که جانشینیان تیمور، تقریباً همگی دوستدار صنعت و هنر و ادب و دانش بودند، این است که می بینیم در روزگار آنان که قریب يك قرن طول کشید (مرگ سلطان حسین بایقرا در حدود ۹۱۱ ه.ق. در هرات اتفاق افتاد) منطقه ماوراء النهر و خراسان عالی ترین ادوار تاریخی خود را گذراند و در آراستگی و عظمت بر تمامی بلاد اسلامی پیشی گرفت. هنرهائی که در این روزگار خوش درخشیدند و به حد اعلاى ترقی و تکامل رسیدند عبارتند از:

- ۱- معماری، منبت کاری، کاشی سازی (مساجد مهم سمرقند و بخارا + مدرسه ها + ساختمانهای درباری).
- ۲- خوشنویسی، خط، کتابت، تذهیب و تجلید (شاهنامه بایسنقری از بهترین نمونه های خط و خط نستعلیق نویسی در این دوره است).
- ۳- شعر و شاعری و ادبیات و تاریخ نویسی (مولانا عبدالرحمن جامی و میر علی شیرنوائی و بسیاری از شاعران و ادیبان برجسته روزگار. امیر علی شیرنوائی نه تنها به فارسی شعر می گفت که از بزرگترین شعرای ترك زبان نیز محسوب می شود و هم اوست که کتاب لغت مهمی را به زبان ترکی فراهم ساخت و در ترویج این زبان کوشید همچنین است کارهای یزدی و شامی سمرقندی در تاریخ).
- ۴- نقاشی و مینیاتور سازی که پس از آمدن مغولان به ایران و با صدور

اجازه تصویر برداری رسمی از سوی آنان رواج گرفت، با آشنایی ایرانیان به فن مینیاتور که از چینی‌ها منتقل شده بود این هنر مرحله کمال را پیمود و هنرمندان بزرگی چون بهزاد، را به عرصه آورد.

۵- کارهای روی چوب (منبت کاری و کنده کاری) در این خصوص درهای مساجد و نیز ساختمان مقبره تیمور کم مانند می‌نماید.

۶- نجوم و ستاره شناسی، که زیج الغ بیگی آن شهرت جهانی دارد.

۷- مینا کاری و خاتم کاری که بعدها رشد عظیمتری را در دوران صفوی و در نواحی ایران مرکزی پیمود.

خلاصه این که در روزگار تیموریان و خاصه شاهرخ و بایسنقر و الغ بیگ و سلطان حسین بایقرا تحول فوق العاده‌ای در صنایع مستظرفه و هنرها به وجود آمد و شهرهای سمرقند و بخارا و بالاحص هرات از چنان مرتبه بالائی برخوردار شدند که مکتب هائی چون "مکتب سمرقند" و "مکتب هرات" جان گرفتند و آثاری ماندنی و جاودانی از هنرمندان نامدار به ظهور آوردند که مایه فخر تمدن کنونی بشری است.

ماوراء النهر در سده های دهم تا سیزدهم هجری قمری:

با افول کوکب اقبال سلاطین گورکانی در ماوراء النهر و ایران شرقی، دگر بار گروههای سیاسی - نظامی تازه ای در تحت عنوان "اولاد چنگیز خان" در صحنه ظاهر شدند، که از میان آنها دو دسته آل شیبیان (شیبان خانیان) و اوزبکیه (اولی بر بخارا و سمرقند و دومی بر خوارزم) استیلاء یافتند. اینان غالباً تا حوالی رود جیحون را در اشغال خود نگاه می داشتند و با دولت

بزرگ صفوی که در ایران (ایران کنونی و افغانستان تا حوالی پشاور) اقتدار داشت و قدرت خود را در شمال تا همان مرز رود خانهٔ آمو دریا بسط داده بود، در کشمکش و مجادله دائم بودند.

گروههای مختلف اوزبک، ترکمان، تاتار، قرقیز و قزاق بی آن که در تجانسی جدی با یکدیگر باشند، تنها به اتکاء قدرت عددی و جنگاوری به مصاف با یکدیگر و با همسایگان خود و از جمله ایران می پرداختند و از طریق غارت شهرهای آبادان خراسان، چون مرو و هرات و بلخ و مشهد و نیشاپور و سبزوار و ... و بردن اسیران مظلوم معاششان، را تأمین می کردند. گله داری شغل عمومی آنها بود و کشاورزی نیز بخشی از درآمدها را تأمین می کرد ولی می شود گفت که در این روزگاران تا زمان باز شدن پای روسها از شمال و انگلیسی ها از جنوب به زحمت ممکن است که تغییرات عمده ای در حیاتشان حاصل شده باشد.

صنایعشان بالکلیه همان مصنوعات عشایری بود همانند بافتن گلیم، جاجیم، غمد، قالی و ... سرگرمی تفریحیشان اسب سواری، شکار، کشتی و ورزشهای خشن تلقی می شد. موسیقیشان، دو تار که به حقیقت همان سه تار است و دف و دایره و نظائر آنها. کتابخوانان و با سوادها اشعار محلی می سرودند و از حفظ می کردند و کتاب الله مجید هم در بین همه از احترام والاتی برخوردار بود. با سوادها اشعار محلی، بیست و هفت و هشتاد و هشتاد و نه و ... فضلای و با سوادها اشعاری از رودکی و سعدی و حافظ و فردوسی و دیگر شعرای نامدار ایران را به یاد داشتند و در محافل مختلف قرائت

می کردند. آشنائی با این بزرگان مایه سربلندی و فخر تلقی می شد.

حکومتشان قبیله ای و بر مبنای سلسله مراتب خان خانی استقرار داشت. به خون و نژاد خود می اندیشیدند و هر گروه به هر آنچه که در گذشته حماسی و افسانه ای وی بود، تفاخر می ورزید. مذهب عمده، حنفی بود و شیعیان در اقلیت قرار داشتند. ارتباط با ایران کم رنگ و اندیشناک بود ولی احکام شاه ایران (هر سلسله و هر کسی که می خواست بر سرکار باشد) از احترام عظیمی برخوردار بود. به نحوی که تا پایان سده نوزدهم میلادی (سده سیزدهم هجری قمری) هر فرد خارجی (انگلیسی، اتریشی، مجار، روسی و ...) که می خواست به منطقه وارد شود صلاح خود می دانست که اماننامه یا معرفینامه ای از شاه یا رجال طراز اول درباری بگیرد و با خود ببرد. در تمامی موارد گرفتاریها، وجود چنین نامه ای در حکم تعویذ تلقی می شد و مانع از مرگ شخص و بیچارگی او می گشت. سوگمندان به بیاید گفت که از هنرها و صنایع ظریفه، خبر مهمی در دست نیست و آثاری که برجای مانده از باقیات زندگی روزمره و حوائج متعارف و میثنی برعادات ناشی شده است.

دوران انحطاطی مزبور با ضعف مستمر همسایه و دوست نیرومندشان ایران همزمانی داشت و پایه پای زوال اقتدار مرکزی دودمان قاجار، متأسفانه روسها از شمال و انگلیس ها از جنوب به صورتی صبورانه و مستمر نفوذ خود را گسترش دادند و طولی هم نکشید که حاکمان بلامنازع منطقه شدند.

ماوراء النهر در سده های نوزدهم و بیستم میلادی (قرون سیزده و چهارده هجری قمری): روسها که از زمان پتر کبیر آرزو و داعیه گسترش و

حضور در سرزمینهای بی مدعی را داشتند، خیلی زود متوجه شدند که در مناطق آسیای مرکزی صاحب اعتباری وجود ندارد و به تعبیری دیگر همه بزرگان در خاک خفته اند. این است که جانشینان پتر با نقشه های حساب شده و دقیقی منظمآ شروع به پیشروی مداوم و ملایم به سوی سیبری در شمال و کانونهای کوچک و ضعیف و پراکنده عشایری در جنوب کردند.

این حرکتها بعد از اضمحلال امپراتوری زودگذر ناپلئون در اروپا (سال ۱۸۱۵م/ ۱۲۳۰ هـ. ق) آغاز شد و تا پایان سده نوزدهم همه مقاومتهای مذبح و ناتوان محلی را از بین برد. و در سال ۱۸۸۱م/ ۱۲۹۸ هـ. ق. منجر به انعقاد عهدنامه آخال با دولت ناصرالدین شاه شد.

دریاری غافل و نگون بخت ایران که از يك سوطعم شمشیر آبدار سالدات (سربازان) تزاری را چشیده بود و در دوره جنگهای منجر به معاهدات گلستان و ترکمانچای بخشهای مهمی از قفقازیه را به روسها واگذاشته بود و از دیگر سوی نیز از تجاوزات مکرر ترکمنها و اوزبکان به صفحات شمالی خراسان می فرسود و توان جلوگیری از آنها را هم در خود نمی دید، سرانجام به ننگ امضای معاهده آخال تن داد و تمامی شهرهای مهم آن سوی اترك و از جمله مرو و عشق آباد را به روسها واگذاشت.

از آن پس رجال دلمرده عصر ناصری نفس راحتی کشیدند و از این که دیگر "زن و بچه های رعایا اسیر اشقیای اوزیک و ترکمان نمی شوند و به جایشان سربازهای اونیفورم پوش و منظم روس مستقر شده اند" احساس مسرت کردند! حتی خود شاه قاجار نیز که دست کم اصل و نسب قبیله ایش به

همین منطقه می رسید به عقلش هم خطور نمی کرد که چه خیانت عظیمی مرتکب می شود!.

تسلط روسها:

از نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم روسها چکمه های محکم خود را بر حلقوم عناصر پراکنده ولی بهادر و جنگجوی عشایر نهادند و به بهانه های مختلف، استقلال و حاکمیت سیاسی آنها را سلب و مضمحل کردند. اقتصادشان را مورد بهره برداری قرار دادند و با اعزام دسته های کثیر جمعیتی روس و توطن آنها در هر يك از بخشها نفوذ و قدرت خود را تحکیم بخشیدند.

پس از انقلاب بلشویکی نیز اوضاع در مناطق مزبور تفاوت فاحشی نکرد، جز این که شعارهای انقلابی را واسطه تداوم استعمار و تحکیم پایه های سلطه و استثمار ساختند و خاصه در دو دوره جنگهای جهانی اول و دوم که روسیه اروپائی مورد تعرض سخت آلمانیها قرار گرفت، منطقهٔ آسیای مرکزی را ملجا و ملاذ خود ساختند و (پیران، زنان و کودکان آنها) به صورت دستجمعی به این مناطق کوچ کردند. بعد از جنگ جهانی دوم که روسیه پا گرفت و اندک اندک شکل صنعتی و قدرتمند یافت، بهره برداری از توانائیهای طبیعی فراوان (متابع معدنی) و نیروی کار بسیار ارزان سرزمینهای تحت اشغال آغاز شد و به ظاهر بهما درست کردن جمهوری های متعدد اسمی و دادن اختیاراتی بی پشتوانه و بر روی کاغذ و در یاطن خود عملاً زمام امور و هدایت جملگی را در دست گرفتند.

سیاست های عمومی روسها بر اصول مناسبات زیر مستقر بوده است:

- دامن زدن بر اختلافات قومی و قبیله ای (ایجاد تمایزات بین تاتارها، اوزبکها، ترکمنها، تاجیکها، قرقیزها، قزاق ها، قراقلیپاقها و...)
- قرار دادن مرزهای تصنعی برای ایجاد اختلافات دائمی در میان آنها.
- در دست خو گرفتن کارها و مقامات اساسی و کلیدی.
- رسمیت دادن زبان روسی به عنوان زبان عمومی.
- هدایت صنایع و کشاورزی و گله داری در راستای تأمین احتیاجات روسیه اروپائی.
- اسکان روسها به تعداد زیاد در مناطق مهم (مثلاً در قزاقستان بیش از چهل در صد ساکنان آن جمهوری روسند و تنها سی و پنج در صد آنها را قزاقها تشکیل می دهند و بقیه از اقلیتهای دیگرند، به این معنی روسها در اکثریت قرار می گیرند و این همان جمهوری مهمی است که کانون غله است، نفت و گاز فراوان دارد و صنایع اتمی در آن استقرار یافته است).
- هدایت سازمانهای آموزشی و پرورشی در جهت تربیت نوکر باب و نه در سطح رقابت با عنصر برتر نژادی روس.
- سعی در امحاء آثار و علائم هویت های ملی و دینی اقلیتهای روس.
- اهتمام در روسی گرانی و غربیگرانی سکنه و گریزانیدن توده ها از گذشته های تاریخی آنها.
- در دست گرفتن تحقیقات علمی و تاریخی و ادبی منطقه به وسیله خود روسها و تحمیل عقاید و نقطه نظرهای تحلیلهای مارکیستی و سوسیالیستی وغیره.

- تداوم جو اختناق و از میان بردن حداقل آزادی‌ها به نحوی که هیچ انسان استخوانداری نتواند در میان جوامع زیر ستم پیدا شود و در هیچ مرحله‌ای احساس موجودیت یا سروری کند (برای نمونه می‌توان گفت که در مدت رقیبت خود حتی به یک شخصیت برجسته تاریخی منطقه هم اعتبار جهانی ندادند و فقط از نوکرانی که حاضر به قبول سلطه روسها بودند تجلیل می‌کردند. اعم از این که در دوران استعمار تزاری بوده باشند و یا عصر سلطه کمونیستی).
- و نتیجه تلخ همه صدمات وارده این است که امروز:
- اقتصاد همگانی در هم ریخته است و توده‌های از بندرسته به مردم بی‌دست و پا و عاجزی شبیه شده‌اند.
- هویتها زائل شده است و هر دسته‌ای ناچار ساز خودش را کوی می‌کند و می‌نوازد.
- بی‌خبری از گذشته به حدی رسیده است که حتی ترکیه ضعیف و بی‌هویت ادعای رهبری قومی و فرهنگی آنان را سر می‌دهد و برای هدایت جوامع آسیایی آنتن تلویزیون امریکائی نصب می‌کند.
- امریکا و انگلیس و عربستان و نیروهای متنفذ دیگر علی‌الدوام در تلاش‌اند که زی خود از تمد کلاهی سازند و به طور عمده نیز نیازهای روزمره و متعارف و نه احتیاجات زیربنائی و دائمی آنان را به بازی گیرند.
- پریشانی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اداری، لشکری، کشوری و ... همه جا گیر است و متأسفانه بز روح خرد و بزرگ حکمفرمانی دارد.

- ترس از اسلام (به سبک ایرانی و یا به اصطلاح بنیادگرا) تبلیغ می شود و در ذهنها جا می گیرد تا از تنها مایه وحدتی که در میان همگان وجود دارد پرهیز کنند و همچنان در فضا معلق بمانند!
- هر گونه قدمی که ایران بر می دارد از سوی عدّه ای با بانگ احتیاط و دلهره و اضطراب هماهنگ می شود و چنین تبلیغ می کنند که: اینها می خواهند چه کنند؟ و چه مقاصدی در سردارند؟
- صنایع سنگین و به اصطلاح (Infra Structure.....) ندارد و کم دارد و باید طبیعتاً از این به بعد، سرمایه های زیاد در منطقه خرج شود و سالها هم طول بکشد تا سود دهی پیدا کند.
- احتمال آشوبها و آشفتگیهای سیاسی در همه مراکز جمهوری ها هست. چون این بی پناهان پس از یکصد و پنجاه سال استبداد خشن تازه دارند خود را می یابند و می شناسند و بدیهی نیز هست که تا حصول تفاهم جمعی عصری دراز از خلجان و طغیان دردناک و تلخ را پشت سر نهند.
- و در همان حال می دانیم که:
- هر بذری که بیفشانی، بهره ای خواهد داد و بدیهی است که ایرانیان خیر خواه را در این دیار جز نیکی اندیشه ای نبود.
- شناخت دقیق منطقه (هر منطقه به طور مجزا، مثلاً تاجیکها، اوزبکها

و الخ...) و خدمات مناسبی که منظور آنان افتد، امکان حصول نتایج مثبتی می دهد.

- عدم شتابزدگی در تصمیم گیری ها و اقدامات و پیشنهادهای واجب قطعی است و به خصوص باید سعی شود که تلاشها به نحوی صورت پذیرد که بی نظری و بی غرضی و عدم دخالت ایرانیان یا هرنیروی خیرطلب دیگر در امور داخلی و خارجی جمهوری ها بر همگان مبرهن شود.

- مداومت در کارها ضرورت دارد و انتخاب افراد فهیم و فاضل و کاردان برای تقبل مسئولیتهای مختلف از اوجب واجبات است در همان حال از پیشآمدهای ملال خیزهم نباید ناامید شد و مشکلات را با دیدی واقع بینانه و دلسوزانه باید نگریست.

- انتظار به آینده روشن جمهوری ها باید داشت. اینها نه تنها همسایگان دائمی ما هستند که به زبان دیگری توان گفت: خود مایند و تداوم تاریخی مایند و بد و خوب زندگانشان نیز از مایان است.

ما مصحح این کتاب هستیم و لذا این مصححان را می‌توانیم به این ترتیب معرفی کنیم (از چپ به راست):
در زینت‌ها جا می‌گیرد تا از تنها عایه رحمتی که در میان ایشان است و پیشتر در کتاب
بر ملاحظه می‌آید که در این کتاب مصححان را به ترتیب و به سبب آن، در این کتاب آمده -
در این کتاب نیز به ترتیب از چپ به راست در این کتاب آمده و به سبب آن در این کتاب آمده
در این کتاب نیز به سبب آن در این کتاب آمده و به سبب آن در این کتاب آمده
در این کتاب نیز به سبب آن در این کتاب آمده و به سبب آن در این کتاب آمده



خواهند چه در این کتاب آمده و به سبب آن در این کتاب آمده
در این کتاب نیز به سبب آن در این کتاب آمده و به سبب آن در این کتاب آمده
در این کتاب نیز به سبب آن در این کتاب آمده و به سبب آن در این کتاب آمده
در این کتاب نیز به سبب آن در این کتاب آمده و به سبب آن در این کتاب آمده
در این کتاب نیز به سبب آن در این کتاب آمده و به سبب آن در این کتاب آمده
در این کتاب نیز به سبب آن در این کتاب آمده و به سبب آن در این کتاب آمده

- و در همان حال می‌دانیم که:
- هر چیزی که پیشتر از این خواهد داد و بدیهی است که ایرانیان خیر
خواهد را در این کتاب به سبب آن آمده است.
- شناخت دقیق منطقه (هر منطقه به طور مجزا، مثلاً تاجیکها، ازبکها



دکتر حسین رزمجو

استاد دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی

همسانیه‌های فکری و آرمانی موجود در آثار علامه اقبال لاهوری و دکتر علی شریعتی*

لاهور و دمشق جلوه گاه عشقند

سر منزل سالکان راه عشقند

اقبال و شریعتی چو در تربت شان

مدفون شده اند، قبله گاه عشقند (ح-ر)

بی گمان بنیاد نگذاران پاکدل و درد آگاه بنیاد اقبال و شریعتی در لاهور نامگذاری این موسسه پژوهشی و فرهنگی را بر اساس روابط تنگاتنگ فکری و اعتقادی که این دو بزرگمرد اندیشه و قلم باهم دارند انجام داده اند و یقیناً بر آن هستند که برنامه های آینده شان را در جهت ترویج افکار و آثار این دو معمار تجدید بنای تفکر اسلامی عملی سازند. بدین جهت ضروری است که برای هواداران علامه اقبال لاهوری و معلم شهید دکتر شریعتی، مشترکات فکری و جهان بینی و مشابهاتی که در آراء و آرمانهای بلند این دو اسلام شناس بزرگ شرق، وجود دارد روشن گردد و با توجه به این که مرحوم اقبال از لحاظ زمان زندگانی، مقدم بر دکتر شریعتی است و حدود ۶۳ سال زود تر از او (در سال ۱۲۸۹ هجری قمری مطابق با ۱۸۷۳ میلادی) پای به عرصه هستی می گذارد (۱) اندیشه ها و آثار اقبال در سازندگی فکری و اعتقادی شریعتی اثراتی ژرف دارد، به طوری وی را مرید، همفکر

و همراه می کند و مخصوصاً از لحاظ اعتقاد به فلسفه اسرار خودی و بازگشت به خویشتن همسو و همدل و همزبان می سازد ارادت راسخ دکتر شریعتی را به علامه اقبال از جای جای آثارش از جمله از مقدمه ای که در بزرگداشت او بر کتاب ارونده، «اقبال معمار تجدید بنای تفکر اسلامی»، نگاشته است، می توان استنباط کرد. ضمن مقدمه مزبور چنین آمده است:

«من وقتی به اقبال می اندیشم، علی گونه ای را می بینم، انسانی برگونه امام علی (ع) اما بر اندازه های کمی و کیفی متناسب با استعداد های بشری قرن بیستم. چرا؟ زیرا علی کسی است که نه تنها با اندیشه و سخنش، بلکه با وجود و زندگی، به همه درد ها و نیاز های چند گونه بشری در همه دوره ها پاسخ می دهد (۲)» و در صفحات دیگر این کتاب با چنین عباراتی مواجه می شویم:

«اقبال در غرب خود را به بلند ترین قله، تفکر عقلی امروز جهان رسانید. به ارزش علم و تکنیک جدید اروپائی پی برد با ایران و فرهنگ ایرانی آشنا شد و معنویت و لطافت روح و ظرافت و عمق و بینشی را که در فرهنگ اسلامی ایران است، به خصوص در تجلی ادبی اش اخذ کرد. او یک روح چند بعدی مسلمان است، وی تنها کوشید تا ابعاد تجزیه شده و اعضای متلاشی گشته ایدئولوژی اسلامی را، پیکره زنده اسلامی را که در طول تاریخ به وسیله خدعه های سیاسی یا گرایشهای ضد و نقیض فلسفی و اجتماعی قطعه قطعه شده است و هر قطعه ای از آن در میان گروهی نگهداری می شود، جمع کند، تألیف نماید، تجدید بنا سازد. نه تنها شاهکارش کتاب تجدید بنای تفکر

مذهبی اسلامی است بلکه شاهکار عظیم ترش ساختن شخصیت بدیع و چند بُعدی و تمام خودش می باشد تجدید بنای "یک مسلمان تمام" است در شخص خودش. او یک خود ساخته بزرگ و گرانبهای است، اما این که چگونه توانست خود را از روی طرحهایی که اسلام از یک مسلمان داده است بنا کند؟ در یک تجدید تولدی انقلابی - یک مسلمان زاده سنتی معمول هندی، یک جوان تحصیل کرده در انگلستان، یک دکتر فلسفه از لندن، یک شاعر پارسی گوی هند، یک جوان روشنفکر ضد استعمار در یک کشور مستعمره تبدیل شد به یک مسلمان تمام، به یک علی گونه ای در قرن بیستم، یعنی یک انسان با همه ابعاد انسانی که معمولاً در یک فرد جمع نمی شود (۳)».

بنابراین، ارادت و اعتقادی که دکتر شریعتی به علامه اقبال دارد و او را به عنوان انسانی "علی گونه" می ستاید و آرزو مند تحقق آرمانهای والای اوست، طبعاً میان علائق، آراء و آثارش با اندیشه ها و جهان بینی اقبال پیوندها و مشترکات و مشابهاتی را فراهم می کند که مهمترینشان شاید نکته های ذیل باشد:

- اقبال با طرح و ارائه فلسفه "اسرار خودی" چاره درد های مسلمانان را در خویشتن شناسی و پناه جوئی به سرچشمه اسلام راستین یا اسلام ناب محمدی می داند و از طرفی به قول نکلسون: "او بنا بر جهان بینی دینی خویش انسان را موجودی بس عظیم و خلیفه و نایب خداوند در زمین و شرح "انی جاعل فی الارض خلیفه" می شناسد و برای "خودی" فرزند آدم ارزش بسیار قائل است و معتقد است که در کار گاه آفرینش همه موجودات به یکدیگر سود می دهند و سود می رسانند و انسان که سر فصل آفرینش و خلاصه خلقت است نیز طبعاً باید تابع این قانون کلی باشد. به طور کلی اقبال همه چیز را در "خود" و "خودی" می داند و رمز بزرگ توحید را در وحدت همین "خودی ها" معرفی می کند بنا بر این:

او وقتی می بیند مسلمانان از "خود" رفته اند و مایوس شده و به شراب
 صوفی و افیون شاعر و فریب ملا از پای در آمده اند، در قدم اول می خواهد
 آنها را متوجه "خودی خودشان" سازد، یا به تعبیری دیگر: آن اهرام
 شخصیت و قائمه وجودی را در وجود ایشان استوار کند. اقبال می خواهد
 نهال برومند "لا اله الا الله" را در درون مسلمانان بکارد و خودی آنها را بیدار
 کند، و برای این کار دستور العملهایی دارد و رهنمودهایش را برای نیل به
 "خودی" با وضوح و روشنی کامل ارائه می کند، تا آن جاکه انسان "خود یافته"
 قادر به تسخیر عناصر شود و در جریان خلقت و کار گاه تقدیر مداخله نماید
 و مآلاً در پرتو شناسایی و تقویت "خودی" فرشته صید و پیامبرشکار گردد و
 به مقام نیابت الهی رسد و سایه خداوند در زمین گردد» (۴) همچنانکه گفته
 اند «من عرف نفسه، فقد عرف ربه» (۵) یا "خویش را در خویش پیدا کن
 کمال این است و بس" به نظر اقبال در سایه شناسائی و استحکام خودی،
 انسان به مرتبه ارجمند خلیفه الهی می رسد چه اصل نظام عالم از خودی است
 و تسلسل حیات تعینات مربوط به آن است:
 پیسکر هستی ز آثار خودی است هر چه می بینی ز اسرار خودی است
 و نمودن خویش را خوی "خودی" است خفته در هر ذره نیرو "خودی" است
 نقطه نوری که نام او "خودی" است زیر خاک ما شرار زندگی است
 از محبت می شود پاینده تر زنده تر سوزنده تر تابنده تر
 فطرت او آتش اندوزد ز عشق عالم افروزی بیاموزد ز عشق

دل ز عشق او توانا می شود خاک همدوش ثریا می شود
خاک نجد از فیض او چالاک شد آمد اندر وجد و بر افلاک شد
در این بحث سازنده و عمیق، پس از آنکه علامه اقبال استدلال می کند که
تنها راه نیل به بهروزی، راه اسلام است و رهبر این طریق حضرت محمد (ص)
می باشد، درباره وظیفه خطیر رسالت پیامبر اکرم، بزرگداشت دین حنیف و
وحدت اُمت اسلامی، او را چنین سخنانی است:

در جهان آئین نو آغاز کرد مسند اقوام پیشین در نور

از کلید دین در دنیا کشاد همچو او بطن ام گیتی نژاد

لطف و قهر او سراپا رحمتی آن به یاران این به اعدا نعمتی (۶)

تا آنجا که فرماید:

از حجاز و چین و ایراتیم ما شبنم یک صبح خندانیم ما

مست چشم ساقی بطحا ستیم در جهان، مثل می و مینا ستیم

امتیازات نسب را پاک سوخت آتش او این خس و خاشاک سوخت

چون گل صدبرگ ما را بویکی است اوست جان این نظام و اویکی است

نسخه کونین را دیباچه اوست جمله عالم بندگان و خواجه اوست (۷)

به منظور پرورش خودی، اقبال در مرحله اطاعت فرمانهای خداوند و ضبط
نفس اماره را ارائه می کند و از این بحث شیرین آموزنده نتیجه می گیرد که
مسلمان با پیروی از دستورهای الهی که در قرآن مجید و توسط پیامبر (ص)
بیان شده است و چیره شدن بر نفس اماره که دشمن ترین دشمن آدمی است به
مقام نیابت الهی می رسد و بادست یابی به همین پایگاهی است که انسان

"خودی یافته" خودشناخته: به ناله
 از رموز جزو و کل آگه بود در جهان قائم به امرالله بود
 خیمه چون در وسعت عالم زند این بساط کهنه را برهم زند
 صد جهان، مثل جهان جزو و کل روید از کشت خیال او چو گل
 چون عنان گیرد به دست آن شهسوار تیز تر گردد سمند روزگار
 از قم او خیزد اندر گور، تن مرده جانها، چون صنوبر در چمن
 ذات او توجیه ذات عالم است از جلال او، نجات عالم است (۸)
 و مرحوم دکتر شریعتی نیز همین جهان بینی اقبال یا حقیقت را که به

قول خواجه شیراز حافظ:

يك قصه بیش نیست غم عشق و وین عجب از هر زبان که می شنوم نامکر است (۹)
 در جای جای آثار خویش بویژه در کتاب ارزنده بازگشت
 به خویشتن با این تعصیرات تازه نامکرر بیان می دارد:
 "بازگشت به خویش، یعنی: بازگشت به خویشتن اصیل انسانی و احیای
 ارزشهای فرهنگی و فکری سازنده و ترقی و آگاهی بخش خود ما .. بازگشت
 به خویش، يك نهضت عمیق و دشوار خودشناسی و خود سازی است. (۱۰)"
 او با این جملات کوبنده هشیاری بخش در گوش مسلمانان شرق و غرب
 زده از خود بی خبر فریادمی کند که:

"اینک در يك کلمه می گویم: تکیه ما باید به همین خویشتن فرهنگی
 اسلامیمان باشد و بازگشت به خویشتن را باید شعار خود کنیم. به خاطر این
 که اینها "خویشتن" است که از همه به ما نزدیکتر است. و تنها فرهنگ و تمدنی

است که الآن زنده است و تنها روح و حیات و ایمانی است که در متن جامعه کنونی که روشنفکر در آن باید کار کند. اما اسلام را باید از صورت تکراری و سنتهای ناآگاهانه ای که بزرگترین عامل انحطاط است، به صورت يك اسلام آگاهی بخش مترقی معترض، و به عنوان يك ایدئولوژی آگاهی دهنده و روشنگر مطرح کرد. تا این آگاهی که مسئولیت روشنفکر، برای بازگشت به خویش و آغاز کردن از خویش، از آنجا شروع می شود، بر پایه عمیق ترین و قعیّت معنوی و شخصیت معنوی و شخصیت حقیقی انسانی خودمان که زنده است و در متن جامعه موجود است، استوار بماند... و اعجازی که زانیده آگاهی و ایمان است از این نیرو پدیدار گردد و مآلاً ناگهان جمود تبدیل به حرکت، و جهل تبدیل به آگاهی شود و این انحطاط چند قرنه، ناگهان تبدیل به يك رستا خیز و خیزش قیامت زایی گردد و به این شکل، روشنفکر مذهبی به خوشتن خود آگاه زنده نیرومندش برگردد و در برابر استعمار فرهنگی غرب بایستد و جامعه خودش را که به وسیله نیروی مذهب تحذیر می شود، به وسیله نیروی مذهب بیدار کند و به حرکت بیاورد و بر روی دوپای انسان تولید کننده معنوی بایستد، هم به صورت نسل ادامه دهنده تمدن و فرهنگ و شخصیت خویش باشد، و هم به صورت پرومته هایی (۱۱) که آتش خدایی را از آسمان به زمین می آورند، جلوه کند. (۱۲)"

بنا بر آنچه گذشت، «اسرار خودی» که لازمه دست یابی به آن، خوشتن شناسی است و «بازگشت به خویش» از وجوه مشترک و اندیشه های همسانی است که در جهان بینی اقبال و دکتر شریعتی وجود دارد و در این قلمرو

معنوی، اقبال مرشد و مرادی است که دکتر او را ضمن سلوک خود در وادی حقیقت جویی و تکاپو به منظور رسیدن به سرچشمهٔ اسلام راستین و احیای تفکر مذهبی و تصفیه و بازسازی اسلام می‌یابد و خود بدین واقعیت، چنین اذعان دارد که: «... آن وحدت کلی اسلامی» که جز در آن کلیتش هرگز اسلام نمی‌تواند به صورت زنده تجسم پیدا کند باید تجدید بنا شود و این تجدید بنا، درست اصطلاحی است که محمد اقبال لاهوری در اثر بزرگش به نام "تجدید بنای طرز فکر اسلامی" عنوان می‌کند و من امیدوارم که این کار آغاز یک دوره جدیدی در تحقیقات اسلامی و در کوششهای معنوی و فکری و علمی و اسلام شناسی ما باشد. (۱۳)" و در ادامه این بحث می‌افزاید «شناختن مردانی مانند: سید جمال و اقبال، شناختن یک شخصیت فردی نیست، بلکه شناختن یک مکتب و شناختن یک ایدئولوژی است و در واقع شناختن شرایط اوضاع و احوال خودمان است. یا شناخت اقبال، شناخت مسلمانان و شناختن زمان حال و آینده است (۱۴)"

از دیگر وجوه مشترک و مشابه اعتقادی و فکری میان این دو بزرگمرد، ایمان راسخ و ارادتی است عمیق و بی‌شائبه که به خاندان عصمت و طهارت، بویژه به ساحت مقدس امام علی (ع) و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسین (ع) دارند.

الف - ارادت کیشی و احترام عمیق اقبال را به مولی الموحدين علی علیه السلام از سروده های نغز او، خصوصاً از این ابیات که با عنوان «در شرح اسرار اسمای علی مرتضی» به رشته نظم کشیده است،

می توان دریافت: *مُسلمِ أوَّلِ شه مردانِ علی* عشق را سرمایه ایمان علی
از ولای دودمانش زنده ام در جهان مثل گهر تابنده ام
زمزم ار جوشد ز خاك من ازوست می اگر ریزد ز تاك من ازوست
خاکم و از مهر او آئینه ام می توان دیدن نوا در سینه ام
از رخ او، فال پیغمبر گرفت ملت حق، از شکوهش فرگرفت
قوت دین مبین فرموده اش کائنات آتین پذیر از دوده اش
مرسل حق کرد نامش بو تراب حق، یدالله، خواند درأم الکتاب
هر که دانای رموز زندگی است سر اسمای علی داند که چیست (۱۵)

و عشق و شور و شوق فوق العاده دکتر شریعتی را نسبت به سرور

آزادگان علی (ع) از کتاب مستطاب او به نام "علی به گونه اساطیر" و از

لابلای دیگر آثارش، از جمله این عبارات، می توان فهمید:

«... و علی (ع) چه بگویم که کیست؟ هر گاه به او می رسم، قلم

می لرزد، انسانی که هست از آن گونه که باید باشد و نیست... (۱۶)» -

«... مردی که در حالات و جذبه های درونیش: يك روح فارغ از هستی را به

یاد می آورد و در معراجهای معنوش، راههای آسمان را از راههای زمین بهتر

می شناسد. چنین روحی تا صبح خواب ندارد که در منطقه ای دوردست از

جامعه اسلامی، يك انسان گرسنه به خواب رفته باشد. روحی که در برابر

مسئله گرسنگی در جامعه حتی گرسنگی يك مرد، در نقطه ای از زمین،

اینقدر حساس است، درست مثل يك رهبر مردم دوست مادی که جز به اصالت

زندگی مادی مردم نمی اندیشد. اما از آن بُعد دیگرش: يك حکیم سوخته،

خلوت و سکوت و درون است که گویی به همه این عالم نمی اندیشد. این مرد شمشیر و سخن، عشق و اندیشه! مردی که از شمشیرش مرگ می بارد و از زیانش وحی. او که يك الگوی ایده آل انسانی است. (۱۷) «

یا: «علی: مرد شمشیر و سخن و سیاست است. احساسی به رقت يك عارف دارد و اندیشه ای به استحکام يك حکیم در تقوی و عدل چندان شدید است که او را در چشم همه یاران - حتی در چشم برادرش - تحمل ناپذیر ساخته است. ... آنچه در علی (ع) سخت ارجمند است، روح چند بُعدی اوست. روحی که در همه ابعاد گوناگون و حتی نا همانند، قهرمان است. قهرمان اندیشیدن و جنگیدن و عشق ورزیدن. مرد محراب و مردم. مرد تنهایی و سیاست. دشمن خطرناک همه پستی هایی که انسانیت همواره ازان رنج می برد و مجسمه همه آرزوهایی که انسانیت همواره دردل می پرورد. (۱۸) «

ب - اقبال را - در مثنوی رموز بیخودی - باعنوان: در معنی این که سیده النساء: فاطمة الزهرا، اسوه کامله ای است برای نساء نسبت به حضرت زهرا علیها سلام چنین عواطفی تحسین انگیز است:

مریم از يك نسبت عیسی عزیز	از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین	آن امام اولین و آخرین
آن که جان در پیکر گیتی دمید	روزگار تازه آیین آفرید
بانوی آن تاجدارِ هل آتی	مرتضی مشکل گشا شیرخدا
پادشاه و کلبه ای ایوان او	يك حسام و يك زره سامان او
مادر آن مرکز پرگارِ عشق	مادر آن کاروان سالارِ عشق

مزرع تسلیم را حاصل بتول مادران را اُسوه کامل بتول آن ادب پرورده صبر و رضا آسیا گردان و لب قرآن سرا گریه های او زبالتین بی نیاز گوهر افشاندی به دامان نماز اشک او بر چید جبریل از زمین همچو شبنم ریخت بر عرش برین (۱۹)

- و دکتر شریعتی را کتابی است بی نظیر در باره مکارم اخلاقی و شخصیت سیده النساء العالین، حضرت زهرا (ع) به نام فاطمه، فاطمه است. جملات آموزنده و زیبای ذیل، مشتق است از خروار احساسات پاک این اسلام شناس احساسمند پر عاطفه، نسبت به دخت گرامی پیامبر (ص) فاطمه علیها السلام:

«... از شخصیت فاطمه سخن گفتن بسیار دشوار است. فاطمه زن بود، آن چنان که اسلام می خواهد که زن باشد. تصویر سیمای او را پیامبر خود رسم کرده است و وی را در کوره های سختی و فقر و مبارزه و آموزشهای عمیق و شگفت انسانی خویش پرورده و ناب ساخته است.

او در همه ابعاد گوناگون زن بودن، نمونه است، مظهر یک دختر در برابر پدرش. مظهر یک همسر در برابر شویش. مظهر یک مادر، در برابر فرزنداناش. مظهر یک زن مبارز و مستول، در برابر زمانش و سر نوشت جامعه اش. فاطمه، خود یک امام است، یعنی نمونه مثالی یک تیپ ایده آل برای زن. یک اُسوه. یک شاهد برای هر زنی که می خواهد شدن خویش را انتخاب کند.

او با طفولیت شگفتش، با مبارزه مدامش در دو جبهه خارجی و داخلی، در خانه پدرش، خانه همسرش، در جامعه اش، در اندیشه و رفتار و

زندگیش، چگونه بودن را به زنان پاسخ داده است. (۲۰.)

ج - اقبال در مثنوی «رموز بیخودی» خویش، ضمن بحث درباره آزادی و وفای به عهد، به رویداد عظیم کربلا و ظلم ستیزی حضرت سیدالشهدا، در آن واقعه جانسوز، اشاراتی لطیف دارد. او خون پاک امام حسین (ع) و یاران با وفایش را مفسر اسرار حریت و رمزورازی از قرآن می داند.

ابیات ذیل بخشی است از منظومه آکنده از شور و شوق او که با عنوان: «در معنی حریت اسلامیة و سرّ حادثه کربلا» به فضیلت خواهان آزاده تقدیم داشته است:

هرکه پیمان با هوالموجود بست	گردنش از بندهرمعبود رست
مؤمن از عشق است و عشق از مؤمن است	عشق را ناممکن ما، ممکن است
.. آن شنیدستی که هنگام نبرد	عشق، با عقل هوس پرورچه کرد؟
آن امام عاشقان، پور بتول	سرو آزادی ز بستان رسول
اللهم، اللهم بای بسم الله پدر	معنی ذبح عظیم آمد پسر
سرخ رو عشق غیور از خون او	شوخی این مصرع از مضمون او
... چون خلافت رشته از قرآن گسیخت	حریت را زهر اندر کام ریخت
خاست آن سر جلو خیرالامم	چون سحاب قبله باران در قدم
بر زمین کربلا بارید و رفت	لاله در ویرانه ها کارید و رفت
تاقیامت قطع استبداد کرد	موج خون او چمن ایجاد کرد
بهر حق در خاک و خون غلتیده است	پس بنای لاله (۲۱) گردیده است
سر ابراهیم و اسماعیل بود	یعنی آن اجمال را، تفصیل بود
عزم او چون کوهساران استوار	پایدار و تندسیر و کامگار

تیغ بهر عزت دین است و بس مقصد او حفظ آیین است و بس
... خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کرد
رمز قرآن از حسین آموختیم ز آتش او شعله‌ها اندوختیم
تار ما از زخمه اش لرزان هنوز تازه از تکبیر او ایمان هنوز
ای صبا! ای پیک دور افتادگان اشک ما بر خاک پاک او رسان (۲۲)
- و شادروان دکتر شریعتی، در اثر زیبا و پر جذبه اش: «حسین وارث آدم»
ضمن بت و شکوایی از رنج‌های مستضعفان عالم که زندگیشان توده ای است
از عقده‌ها و جراحته‌ها و سینه آتش افروزشان، قبرستانی است از آرزوهای
مرده و امیدهای بر باد رفته، به ظلمهایی که تاکنون از سوی زورمندان رزم‌دار
مزور، درباره آزادگان جهان روا داشته شده است، اشارت می‌کند و قیام امام
حسین (ع) و یاران وفادارش را علیه حکومت جابرانه یزید، و صحنه‌هایی از
جریان عزیمت آنان را از مدینه به مکه و انصرافشان را از شرکت در مراسم
حج سال ۶۰ هجری، چونان تا بلوهای شکوهمند اما غم‌رنگ، باخامه هنرزی
خود پیش چشم خواننده مجسم می‌سازد و در پایان گزارش این قصه پر
غصه، عظمت شهادت و مظلومیت امام را در صحرای کربلا، این گونه
هنرمندانه توصیف می‌کند:

«... صحرای سوزانی را می‌نگرم، با آسمانی به رنگ شرم و خورشیدی کبود و
گدازان و هوایی آتش ریزه و دریای رملی که افق در افق گسترده است و
جویباری کف آلود از خون تازه ای که می‌جوشد و گام به گام. همسفر فرات
زلال است. و شمشیرها از همه سو برکشیده و تیرها از همه جا رها و خیمه‌ها
آتش زده و رجاله در اندیشه غارت، و کینه‌ها زیانه کشیده و دشمن همه جا

در کمین، و دوست بازپچه دشمن، و هوا تفتیده و غربت سنگین، و زمین شوره زاری بی حاصل و شنهاداغ و تشنگی جانگزا و دجله سبز دور و فرات سیاه - مرزکین و مرگ در اشغالِ خصومتِ جاری و ... می ترسم در سیمای بزرگ و نیرومند او بنگرم، او که قربانی این همه زشتی و جهل است.

به پاهایش می نگرم که همچنان استوار و صبور ایستاده و این تن صدها ضربه را به پاداشته است.

ترسان و مرتعش از هیجان، نگاهم را بر روی چکمه ها و دامنِ ردایش بالامی برم: اینک دو دست فروافتاده اش...!! نگاهم را بالاتر می کشم: از روزنه های زره او خون بیرون می زند و بخار غلیظی که خورشید صحرا می مکد تا هرروز - صبح و شام - به انسان نشان دهد و جهان را خیر کند.

نگاهم را بالاتری کشانم، گردنی که همچون قلّه حرا، از کوهی روئیده و ضربات بی امان همه تاریخ بر آن فرو آمده است، به سختی هولناکی کوفته و مجروح است، اما خم نشده است.

نگاهم را از رشته های خونی که بر آن جاری است، بازهم بالاتر می کشانم، ناگهان چیزی از دود و بخار همچون توده انبوه خاکستری که از یک انفجار در فضایی ماند و ... دیگر هیچ!!

... شجی را در قلب این ابر و دود بازمی یابم، طرح کنگ و نامشخص يك چهره خاموش، چهره پرومته رب النوعی اساطیری که اکنون حقیقت یافته است.

هیجان و اشتیاق، چشمانم را خشک می کند. غبار ابهام تیره ای که در موج اشک من می لرزید، کنار تر می رود و روشن تر می شود و خطوط چهره خواناتر، هم اکنون سیمای خدایی او را خواهم دید؟! چقدر تحمل ناپذیر است دیدن آن همه درد، این همه فاجعه، در یک سیما. سیمانی که تمامی رنج انسان را در سرگذشت زندگی مظلومش حکایت می کند، سیمایی که... چه بگویم! مفتی اعظم اسلام او را به نام یک «خارجی عاصی بردین الله و رافض سنت محمد (ص) محکوم کرده و به مرگش فتوی داده است. در پیرامونش، جز اجساد گرمی که در خون خویش خفته اند، کسی از او دفاع نمی کند. او همچون تندیس غربت و تنهایی و رنج، از موج خون در صحرا قامت کشیده و همچنان بررهگذر تاریخ ایستاده است و تمامی جهادش، این که: نیفتد. همچون سندی در زیر ضرر به های دشمن و دوست، در زیر چکش تمامی خداوندان سه گانه زمین از آدم تا... خودش (۲۳)»

- وحدت جهان اسلام و برقراری حکومت واحد اسلامی، از آرمانهای والا و انسانی اقبال است. او آرزومند بود که کلیه فرقه های اسلامی که خدا، قبله، کتاب و پیامبرشان یکی است باهم متحد شوند و برقراری حکومتی برپایه قرآن دست با زند که در آن معیار برتری انسانها جز به تقوی نباشد. چنان که پیامبر اکرم فرموده است «لا فضل لعربی علی عجمی الا بتقوی (۲۴)» از طرفی بنابر توصیه ای که خداوند به مسلمانان فرموده است که چون همه آحاد جامعه اسلامی برادر و برابر شمرده می شوند که «انما المؤمنون اخوه (۲۵)»

باید به ریسمان محکم الهی چیک در زندقه و تشّت اجتناب کنند چنان که قرآن مجید بدین امر تصریح دارد: «واعتصموا بحبلِ اللهِ جميعاً ولا تفرقوا (۲۶)» اقبال با سرودن این گونه ابیات نغز عالم اسلام را به برادری و اتفاق فرامی خواند.

نه افغانیم و نه ترك و تتاریم - چمن زادیم و از يك شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است - که ما پرورده يك نو بهاریم (۲۷)
یا:

از حجاز و روم و ایرانیم ما - شبنم يك صبح خندانیم ما
... مسلم استی دل به اقلیمی میند - گم مشو اندر جهان چون و چند
می نگنجد مسلم اندر مرز و بوم - در دل اویاوه گردد، شام ورم (۲۸)

همچنان که در مباحث گذشته اشارت شد، علامه اقبال با طرح و ارائه «اسرارخودی» ابتدا مسلمانان را به خویشن شناسی و بازگشت به خویش دعوت می کند و سپس با عنوان کردن «رموزیبخودی» تکیه بر این اعتقاد که:

فرد می گیرد ز ملت احترام - ملت از افراد می یابد نظام
فرد تا اندر جماعت گم شود - قطره وسعت طلب قلمز شود
جهان ایده آلی خود را به وسیله ملت و امتی واحد تحقق می بیند و
براین باور است که همین ملت واحد باید پرچم صلح خداوندی را بر افرازد و
ملکوت خداوند را در زمین مستقر سازد و به بشریت آرامش و آسایش بخشد
و وحدت عالم بشری را عملی کند (۲۹) « به اعتقاد او، امت واحد اسلامی به

منزله پروانه ای است که گردِ شمع و جود پیامبر خود باید در پرواز باشد و با « ماسوی الله » بیگانه. اقبال بر همه امتیازات طبقاتی، نژادی، ملی خط بطلان می کشد و بندگان خداوند را برابر و برادر می داند و مَلاَئِمَ جانگاہ او در این است که کسانی که بر اصالت های قومی و ملی و نژادی پای می افشارند، در واقع با تعصبات خود موجب تفرقهٔ مسلمانان و تضعیف آنان می شوند و همین کسانی که:

آن چنان قطع اخوت کرده اند بر وطن، تعبیر ملت کرده اند
تا وطن را شمع محفل ساختند نوع انسان را قبائل ساختند
جنتی جستند در بنس القرار تا احلوا قومهم دارالبوار
این شجر جنت ز عالم برده است تلخی پیکار بار آورده است (۳۰)
و مآلاً بر اثر این گونه اندیشه ها، اوضاع عالم به آن جا منجر شده است که:
مرد می اندر جهان افسانه شد آدمی از آدمی بیگانه شد (۳۱)
و دکتر شریعتی نیز همدرد و هم‌نوا با اقبال درباره وحدت امت اسلامی و
برابری و برادری مسلمانان معتقد است که اقرار به « یک خدای واحد مجرد از
خصوصیات قومی و نژادی و طبقاتی مطلق که بر همه هستی حکومت دارد و
عالم وجود امپراطوری یکدست و یک ذات اوست و تابع خلق و امر وی،

- از نظر فلسفه اجتماعی و انسان شناسی، همه مرزهای نژادی، تضادهای
طبقاتی و تبعیض های خانوادگی و فضیلت های خونی و تباری و در نتیجه
حقوقی را نفی می کند. در چنین امپراطوری عظیم جهانی ملوک الطوائفی
خدایان و در نتیجه تبعیض های نژادی، قومی، امتیازات و انحصارات

خانوادگی و شرف و فضیلت طبقاتی و گروهی موهوم، بی پایگاه و ساخته دست زور و غصب و استثمار است و تمکین در برابر آن، تسلیم در برابر نظام شرک است. چه قبول حاکمیت یک شخص، یک خانواده، یک نژاد، یک طبقه، نقض حاکمیت مطلق خداوند واحد است و قبول دوگانگی نژاد انسانها، ادعای قبول ادعای دوگونگی نوعی جامعه ملی یا بشری، نشانه دوگانگی پرستی است (۳۲)»

درباره ناسیونالیسم افراطی یا شوونیسم که ساخته و پرداخته دست استثمار نواست و حاصل آن تفرقه و پراکندگی و بیگانگی مسلمانان جهان در یکدیگر،

- همان نکته ای را که اقبال، عامل «قطع اخوت و سوق دادن نوع انسان به نظام قبیلگی و ملوک لطوایفی تعبیر می کند - نظر دکتر شریعتی این است که فکر وطن پرستی - نه وطن دوستی - که از اوائل قرن بیستم در جوامع اسلامی به وجود می آید، سبب می شود که فی المثل: «امپراطوری عثمانی که به عنوان قدرت مهاجم مسلمانان جهان، عنان اروپای شرقی را به دست دارد و در حال پیشرفت به سوی غرب است و اروپا را در تنگنای سختی گرفته است، از درون خویش قطعه قطعه گردد و آنگاه هر قطعه ای راحت الحلقوم سهل التناولی در زیر چنگ و دندان استعماراروپایی. و در جریان این تحول: بدبخت عربها که باچه شور و شوقی به آب و دهن، لاورنس انگلیسی که برایشان ناسیونالیسم را از انگلستان به ارمغان آورده بود می نگرستند و بی درنگ فلسفه ها، شعرها، سرودها و بحثهای جامعه شناسی و تاریخی،

همه درست و همه حق در تمجید ناسیونالیسم!! در سراسر جامعه یکپارچه اسلامی پراکنده شد و روشنفکران و آزادیخواهان مانیز بی آنکه به جغرافیای این حرف بیندیشند و بپرسند که این حرف، چرا در این موقع و چرا در این منطقه یکباره شایع شد؟! و چگونه - ناگهان - در یک زمان، لبنانی‌ها، مصری‌ها، عراقی‌ها، ترکها، هندی‌ها، ایرانیها، بربرها و همه ملت‌های مسلمانان چشم به ریشه‌های نژادی خود گشودند و به یاد دوره باستانی پیش از اسلامشان افتادند؟ و چرا درست در همین هنگام که صدای چکا چک شمشیرهای مسلمانان در قلب اروپا، جهان را به لرزه افکنده است، یک مرتبه از پشت جبهه، از قلب سپاه مهاجم، همه حلقومها باهم به آواز: پان کویتیسیم، پان لبنانیسم، پان بربریسیم، پان عربیسم، پان ترکیسم، پان ایرانیسم...؟ باز می‌شود و چندی نمی‌گذرد که می‌بینم عالم اسلام پان می‌شود و هر لقمه‌ای در حلقوم استعمار غربی، و ترکیه همچون شیری بی بال و دم واشکم، تنها می‌ماند. و در عوض، شکست در همه جبهه‌ها و رانده شدن از همه سرزمینهای شرق اروپا و لقمه لقمه شدن همه اندامهایش و بریدن از همه تاریخ و فرهنگ: و مذهبش و تنزلش از مقام یک ابر قدرت جهانی به پایگاه یک کاریکاتور فکاهی از یک زرافه (شتر - گاو - پلنگ) و آنچه به دست می‌آورد: غرور ملی است و خط لاتین و تعطیل یکشنبه بجای جمعه و یک عدد پدر خوانده به نام مصطفی کمال که اصلاً ترک نبوده است! ۳۳»

- توجه و عنایت خاصی که علامه اقبال لاهوری به عظمت قرآن از لحاظ هدایت دارد و آن را راهنما جاودانه مسلمانان می‌شمارد و با این گونه ابیات

پر مغز نغز نقش حیاتی این کتاب آسمانی را در تأمین سعادت افراد بشر می
ستاید:

نقش قرآن تا در این عالم نشست نقشهای کاهن و پاپا شکست
فاش گویم آنچه در دل مضمحل است این کتابی نیست چیزی دیگر است
چون به جان در رفت جان دیگر شود جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود
مثل حق پنهان و هم پیداست این زنده و پاینده و گویاست این (۳۴)

و از طرفی تأسف عمیقی که از متروک شدن معانی و دستور العملهای قرآن
در جوامع اسلامی و فراموش گشتن اهداف اصلی آن توسط مسلمانان دارد و
بنا بر این، بالحنی سرزنش آمیز و از سر درد خطاب به مسلمانان آورد می
فرماید:

به بند صوفی و مُلّا اسیری حیات از حکمت قرآن نگیری
به آیاتش ترا کاری جز این نیست که از یاسین او آسان بمیری (۳۵)
همین درد جانکاه اقبال از مهجوریت و مظلومیت قرآن، در آثار دکتر شریعتی
نیز در سیمای این گونه عبارات متجلی است:
«... قرآن چنانکه در میانه مامعومول است، برای خواندن و فهمیدن و
فهماندن نیست، معانی آن بر ما پوشیده است. آیا قرآن برای استخاره آمده
است؟ یا برای اسباب کشی و تبرک و توسل و جلوگیری از چشم زخم و حفظ
پستانهای گاوان شیرده و یا شگون مجلس عقد و عروسی یا بازو بند و بند
قنطاق بچه ها؟
ویادر حوزه های علمیه، برای جستن يك حکم فقهی و یا توجیه يك

روایت اختلافی و یا یافتن صنایع بدیعی و مثالی برای درس معانی و بیان و بدیع...؟!

آیا با آن حوزه‌های علمیه‌ای که باید تفسیر قرآن را به صورت یک بدعت وارد آنها کرد، می‌شود مبارزه دائمی را علیه استعمار بیدار و نقشه‌کش و متفکر و مقتدر انجام داد؟ و آیا در برابر هجوم فرهنگ استعماری و حفظ تمدن و فرهنگ و فلسفه غربی علیه همه ارزشهای اسلامی - می‌توان بدون قرآن - ایستادگی نمود...؟!

زمانی که محمد عبده که به منظور مبارزه با استعمار و الحاد از مصر به مغرب (تونس، مراکش و الجزایر) آمد. نه میتنگ داد و نه اسلحه برداشت و نه زدوبند سیاسی کرد. علمای شمال آفریقا را جمع کرد - علمایی که رفته بودند توی پوست اندیشه‌ها و دانشهای متحجری که حرکت ندارد و احساس مسئولیت به هیچ کس نمی‌دهد. علمایی که علوم قدیمه را با علوم اسلامی اشتباه می‌کنند و اسلام را به عنوان مجموعه فرهنگی‌یی از علوم و فنون و قوانین تصور می‌کنند، نه یک ایدئولوژی، نه یک بینش و حرکت و روح سازنده و مسئول و متحرک، او به آنها گفت: فعلاً همه رشته‌های علوم قدیمه را رها کنید و فقط و فقط به تفسیر آگاهانه قرآن و شناساندن قرآن به مردم مشغول شوید.

لذا باورد قرآن به آن جوامع، این جامعه‌ها و مدارس را کد و درهای غبار گرفته‌شان گشوده شد و به طرف گرائیدن و اندیشیدن و مسئولیت و آگاهی اجتماعی و سیاسی و خود آگاهی انسانی وجهت گیری و راه یابی تکان خورد

و حرفهای تازه، شعارهای تازه جامعه علمای اسلامی، بلا فاصله بعد از نهضت بازگشت به قرآن به وجود آمد... (۳۶)»

- سالوس سینتری و مبارزه بادین به دنیا فروشان بی بصر از خدایی خیر، انتقاد از علمای سوء متحجر و روشنفکران غریزه بی دین: از خطوط اصلی برنامه های اصلاحی معمار تجدید بنای تفکر اسلامی - اقبال لاهوری - است. او در جای جای آثار شعری خود - نظیر ابیات ذیل - کج اندیشان کهنه گرا، دین باوران قشری متظاهر، همچنین غریزدگان مقلد خود باخته را به زیر شلاق انتقادات گزنده و هشجاری بخش خود می برد و با آنان پیکاری آشتی ناپذیر دارد:

عالمان از علم قرآن بی نیاز صوفیان دَرنده گرگ و مودراز

* *

هم مسلمانانِ افرنگی مآب چشمه کوثر بچوینند از سراب (۳۷)

* *

به بند صوفی و مُلاَسیری حیات از حکمت قرآن نگیری (۳۸)

* *

تو را با خرقه و عمامه کاری من از خود یافتم بوی نگاری

* *

همین يك چوبِ نی سرمایه من نه چوب منبری، نی چوب داری (۳۹)

* *

سجودی آوری دارا و جم را مکن ای بی خیر، رسوا حرم را

* *

میر پیش فرنگی حاجت خویش ز طاقِ دل فروریز این صنم را (۴۰)

* * *

فرنگی را دلی زسرنگین نیست

متاع او همه ملک است، دین نیست

خداوندی که در طوق حریمش

صد ابلیس است و يك روح الامین نیست (۴۱)

* * *

به افرنگی بتآن خود را سپردی چه نامردانه در بتخانه مردی

خرد بیگانه ی دل، سینه بی سوز که از تاك نیاگان می نخوردی (۴۲)

اقبال در خلال تمثیلاتی آموزنده و توصیفاتی نظیر آنچه ذیلاً از

ویژگیهای «مردآزاده» ارائه کرده است، بایبان کنایاتی ابلغ من التصریح به

شیفتگان غرب یا به تعبیر او «کلیسا دوستان» همچنین به متدین نمایان

متظاهر یا «مسجد فروشان» می تازد و جوامع اسلامی را از آفات آنان پرهیز

می دهد:

مردِ حُرّ از لاله روشن ضمیر می نگردد بنده سلطان و میر

ما کلیسا دوست، ما مسجد فروش او ز دستِ مصطفی پیمانہ نوش

قبله ما گه کلیسا، گاه دیر او نخواهد رزق خویش از دست غیر

ما همه عبد فرنگ او عبد هو او نگنجد در جهان رنگ و بو (۴۳)

- و دکتر شریعتی نیز با قلمی برنده تر از شمشیر، نخست با خداوندان زر و

زور و تزویر که مظاهرشان در تاریخ، قارون و فرعون و بلعم با عورند و

کارشان در همه روزگاران: استثمار و استبداد و استعمار است، مبارزه ای

نستوه و دانمی دارد و و از طرفی با مقدس مآبهای جاهل متعصب و شبه روشنفکران افرنگی مآب لائیک - که هر دو دسته اخیر را سروته یک کرباس می داند - مخالف است و همواره در حال در گیری و نبرد . نظر و برداشت او از گروه اخیر این است:

«... چنین موجوداتی که پیش از این، صاحب گذشته و ریشه و ارزشهای اصیل و خود جوشی و خود سازی و غنای معنوی برجسته ای بوده اند، امروزه به فقیری رسیده اند که جز در رابطه با اروپایی و تشبیه به شکل اروپایی وجود خود را احساس نمی کنند و اگر این موهبت «تقلید و تظاهر و تشبیه» را از او بگیرند، وجودی فاقد ماهیت می شوند. اینان خود را متمدن می نامند، زیرا اروپائی اول کاری که کرده است محو و دفن همه فرهنگها و انکار همه ارزشها بوده است و اثبات این اصل که تنها شکل ممکن فرهنگ و تمدن، همان است که ماسک اروپایی دارد و لاجرم او که به اروپایی تشبیه می جوید، خود را متمدن احساس می کند. در حالی که خود اروپایی هرگز او را به چنین اسم و رسمی نمی شناسد. او را نه متمدن (Civilise) بلکه، آسیمیله (Assimile) می نامد و آسیمیلیسیون (Assimilation) به معنی شبیه سازی است. یعنی: غیراروپایی که خود را تشبیه اروپایی می نماید و باکمال تعجب، من همین اصطلاح را - با همان دیا لکتیک که در رابطه میان غیر اروپایی و اروپایی هست - در این سخن عمیق پیغمبر (ص) یافته ام که: «من تشبیه بقوم فهمونه!» هر که خود را به قوم دیگری تشبیه سازد، دیگر به جامعه خود پیوسته نیست، به قوم دیگری وابسته است، چه از ریشه

خود بریده است، باخود بیگانه شده است آینه دیگری شده است، آسیعيله
«هم لفظاً و هم معنا» همین «مُتَشَبِه» است.
اما چه کسی خود را به دیگری شبیه می‌سازد، از خود می‌گریزد، خود
را عجولانه و مصّرانه انکار می‌کند، پیوندهایش را وحتی فطرت تاریخی و
اجتماعی و ماهیت‌های اجتماعی - فرهنگی اش را کتمان می‌کند و با تحقیر
خویش، از خویش به دامن بیگانه می‌گریزد و می‌کوشد تا بافنای خویش،
در او که اعلا و اکمل و اجل است، به بقا برسد؟
... بلی این حالات غالباً ویژه تحصیل کرده های سطحی و تصدیق
دارهای بی مایه جدید ماست. زیرا مردم قدیمی ما - چه عامی و چه عالم -
هرگز به این بدبختیهای مهموع دچار نبوده اند... (۴۴) «
گروه دیگری که در تمام نوشته های باقیمانده از دکتر شریعتی، مورد
انتقادات تند و خشم آگین او قرار گرفته اند، شبه عالمان متحجر مرتجعی
هستند که در قالبهای سنتی و محصور در يك جهان بینی بسته و تاریک
منجمد باقی مانده اند، آنها غالباً روحانی نماهای وابسته به طبقه حاکم و
سرسپرده دربارهای صفویه و قاجاریه و پهلوی می باشند، کسانی که به تعبیر
او: «از خون - پاک امام حسین(ع) - تریاک ساخته اند و از شهادت، مایه
مقبولیت و از شهید زنده، قبرمرده و از تشیع جهاد و اجتهاد و اعتراض،
تشیع تقیه و تقلید و انتظار به معنی نفاق از ترس و گریز از فهم و فرار از
مسئولیت که برابر است بالش بودن (۴۵)»
ویژگیهای اخلاقی و روحی این گروه و زبانهایی که توسط آنها به اسلام

ناب محمدی و تشیع سرخ علوی وارد می شود، در کتابهای بازگشت به خروشتن و تشیع علوی و تشیع صفوی دکتر استادانه تحلیل گردیده است.

* * *

- یکی از نشانه های ژرف اندیشی علامه اقبال، توجهی است که به نقش سازنده و فعال زنان مسلمان در پیشبرد جوامع اسلامی دارد و بدین جهت آنان را با نعوت و القابی چون: «اساس ملت و قوت دین (۴۶)» - «امین نعمت آیین حق (۴۷)» و «حافظ سرمایه ملت (۴۸)» می ستاید و همواره به ایشان توصیه می کند که «چشم هوش از اسوه زهرا (۴۹)» میندند و از جذبه های پر فریب دنیای فاسد امروز بپرهیزند. چه اعتبار يك جامعه به داشتن مادران فهمیده فدا کاری است که فرزندان شایسته و صالح در دامن پرورند. ابیات ذیل که با عنوان «خطاب به مخدرات اسلام» سروده شده، بیانگر اهمیت

و احترامی است که اقبال برای مادران و دختران ملت اسلامی قائل است:

ای ردایت پرده نأموس ما	تاب تو سرمایه فانوس ما
طینت پاک تو مارا رحمت است	قوت دین و اساس ملت است
کودک ما چون لب از شیر تو شست	لاله آموختی او را نخست
... ای امین نعمت آیین حق	در نفسهای تو سوز دین حق
دور حاضر، تر فروش و پرفن است	کاروانش نقد دین را رهن است
صید او آزاد خواند خویش را	کشته ی او زنده داند خویش را
آب بند نخل جمعیت تویی	حافظ سرمایه ملت تویی
از سر سودوزیان سودا مزین	گام جز برجاده آبا مزین
هوشیار از دستبرد روزگار	گیر فرزندان خود را درکنار

فطرت تو جذبه‌ها دارد بلند چشم هوش از اسوه زهرا میند
تا حسینی شاخ تو بار آورد موسم پیشین به گلزار آورد (۵۰)
و خطاب به دختران مسلمان، او را چنین توصیه‌ها و پیغامی است:

بپهل ای دخترک این دلبری‌ها مسلمان را نزیبد کافری‌ها
منه دل بر جمال غازه پرور پیاموز از نگه غارت گریها

نگاه توست شمشیر خدا داد به زخمش جان ما را حق به ما داد
دل کامل عیار آن پاک جان برد که تیغ خویش را آب حیا داد

ضمیر عصر حاضر بی نقاب است گشادش در نمود رنگ و آب است
جهانتابی ز نور حق پیاموز که او باصد تجلی در حجاب است

جهان را محکمی از امهات است نهادشان امین ممکنات است
اگر این نکته را قومی نداند نظام کار و بارش بی ثبات است (۵۱)

همچنین از جنبه‌های قوی و زیبای آثار دکتر شریعتی، عنایتی است که
این اسلام‌شناس درد آگاه به والایی مقام زن در اسلام دارد و ضمن یادآوری
این نکته حکمت آمیز که «اسلام درعین حال که با تبعیضات موجود میان زن
و مرد به شدت مبارزه می‌کند، درعین حال نه طرفدار تبعیض است و نه
معتقد به تساوی، بلکه می‌کوشد تا در جامعه هر یک را در جایگاه طبیعی

خویش بنشانند. تبعیض را جنایت می داند و تساوی را نادرست. طبیعت زن را نه پست تر از مرد می شناسد و نه همانند مرد. طبیعت این دورا در زندگی و اجتماع مکمل یکدیگر سرشته و از این رو دست که اسلام بر خلاف تمدن غرب، طرفدار اعطای حقوق طبیعی به این دواست نه حقوق مساوی و مشابه و این بزرگترین سخنی است که در این باره می توان گفت (۵۲) « به دنبال این مبحث می افزاید:

« آنچه مسلم است این که: از میان مصلحان و اندیشمندان بزرگ تاریخ که غالباً یا زن را ندیده اند و یا به خواری در او نگریسته اند، محمد (ص) تنها کسی است که جدآبه سرنوشت زن پرداخته و حیثیت انسانی و اجتماعی و حقوق اجتماعی وی را به او داده است. (۵۳)»

دکتر شریعتی در کتاب ارزنده خود «فاطمه فاطمه است» ضمن آن که همانند اقبال، حضرت زهرا را أسوه حسنه و الگوی کامل برای پیروی زنان عالم معرفی می کند، بحثهای جالب و دقیقی را درباره تیپ های گوناگون زن در جوامع کنونی دنیای اسلام دارد - هم در این کتاب و هم در دیگر آثارش، مخصوصاً در کتاب: اقبال معمار تجدید بنای تفکر اسلامی - با محکوم کردن تجمل پرستی، به سبکی طنز آمیز لغزشگاههای زنان را در روزگار حاضر نشان می دهد و از خانمهای وابسته به تیپ به اصطلاح «علیه عالیه» که خود را به صورت مجسمه های رنگ آمیزی شده از مواد آرایشی در می آورند: همچنین از زنان سنتی و متقدم و متجدد یا دمی کند (۵۴). او در بحث چگونه بودن زن مسلمان در کتاب زن - بخش فاطمه فاطمه است -

نظر خود را درباره زنان موجود در اجتماعات اسلامی چنین بیان داشته است:
«در جامعه و فرهنگ اسلامی، سه چهره از زن داریم: یکی زن سنتی و مقدس
مآب و یکی چهره زن متجدد و اروپائی مآب که تازه شروع به رشد و تکثیر
کرده است و یکی هم چهره فاطمه علیها سلام و زنان فاطمه وار که هیچ شباهت
و وجه مشترکی با چهره ای به نام زن سنتی ندارند. سیمایی که از زن سنتی
در ذهن افراد وفادار به مذهب در جامعه ما تصویر شده است، با سیمای
حضرت فاطمه همان قدر دور و بیگانه است که چهره فاطمه
با چهره زن مدرن (۵۵)»

- نگرانی اقبال از تهاجم فرهنگی غرب منحط به کشورهای اسلامی که
حاصل آن فساد اخلاقی و بی اعتقادی جوانان و از دست رفتن اصالت فرهنگ
اسلامی است و توجه او به مفاسد عصر حاضر و لغزشگاههایی و موانعی که
بر سر راه نسل جوان از لحاظ تعلیم و تربیت وجود دارد و همدردی که با آینده
سازان جوامع اسلامی - نظیر ابیات ذیل - دارد:

جوانان را بد آموز است این عصر

شب ابلیس را روز است این عصر
بسدامانش مثال شعله پیچم
که بی نور است و بی سوز است این عصر
چنانکه در روزی که روزی به نام
آفتاب گاهها مزارع باغها و بناهای شکرشده چون آفرام

چه عصر است این که دین فریادی اوست
 هزاران بند در آزادی اوست
 ز روی آدمیت رنگ و نم برد
 غلط نقشی که از بهزادی اوست

چه گویم رقص تو چون است و چون نیست
 حشیش است این نشاط اندرون نیست
 به تقلید فرنگی پای کوبی
 به رگهای تو آن طغیان خون نیست (۵۶)

فساد عصر حاضر آشکار است سپهر از زشتی او شرمسار است
 اگر پیدا کنی ذوقِ نگاهی دو صد شیطان تو را خدمتگزار است

به هرکو رهنان چشم و گوشند که در تاراج دلها سخت کوشند
 گران قیمت گناهی باپشیزی که این سوداگران ارزان فروشند

و دکتر شریعتی نیز در اغلب نوشته های خود، بویژه در کتاب « پدر، مادر، مامتهمیم » همنا با علامه اقبال اضطراب و رنج عمیق خویش را از سر نوشت نامعلوم نسل جوان امروز که در برزخ فرهنگ سنتی و جدید و در برابر سیل بنیان کن تهاجم فرهنگ منحط و استعماری شرق و غرب قرار دارد، با چنین

عباراتِ غم‌رنگی بیان داشته است. «این نسل دارد از دست می‌رود، این نسل در میانه دو پایگاه تجدد و تقدم، دو قطب مجهز شکل گرفته: سنت و بدعت، فلیسم و فکلیسم، ارتجاع و انحراف، مقلدین گذشته و مقلدین حال، کهنه پرست و غرب پرست، متعصب مذهبی و متعصب ضد مذهبی تنها مانده و بی پایگاه و بی پناه، این نسل به در قالبهای قدیم موروثی مانده است و نه در قالب های جدید تحمیلی و وارداتی شکل گرفته و آرام یافته. در حال انتخاب يك ايمان است، نیازمند و تشنه. آزاد است اما آواره... او در برابر صدها ایدئولوژی و مکتب فلسفی و اجتماعی و علمی امروزی که از تمدن جدید بر او هجوم آورده اند، نمی تواند بایستد...»

برای این نسل کاری بکنید. برای او خوراک فکری تازه فراهم کنید. برای حرف زدن با او، برای شناساندن اسلام و تشیع و فرهنگ و تاریخ و ایمان و توحید و قرآن و محمد و علی و فاطمه و کربلا و امام و عدالت و امامت و جهاد و اجتهاد... زبان تازه بافریتید. دست به خلق يك احساس اسلامی يك نهضت انقلابی فکری، يك جوشش نو و نیرومند شیعی بزنید. این فرصت از میان می رود، این ایمان و مذهب به فردا نمی رسد، هنوز که می توان و هنوز که می توانید، کاری بکنید. والسلام. (۵۷)»

- حمایت از مستضعفان و مظلومان تاریخ تمدن انسان که روزی به نام بردگان، بندگان و غلامان زرخرد، خداوندان زر و زور و تزویر را در جنگها و احداث کاخها، مزارع، باغها، تفریحگاهها و بناهای شکوهمندی چون اهرام

ثلاثه مصر و دیوارچین، بیگاری می دادند و در عصر ما با عنوان ملت‌های
ضعیف تحت ستم ملعبه استعمار و استثمار و استحمار ابر قدرتهای جهان‌خوار
هستند، از نکته‌های هشجاری بخش جالب در اندیشه‌های بشر
دوستانه اقبال لاهوری است او در مثنوی «بندگی نامه» خود که با مطلع ذیل
آغاز می‌شود:

گفت با یزدان مه گیتی فروز تاب من شب را کند مانند روز (۵۸)
در گفتگویی که ماه آسمان با خداوند دارد، به زبان ماه وضع رقت بار مردم
ستم‌دیده شبه قاره هند را - قبل از استقلال - با به تعبیر وی:
خاکدانی با فروغ و بی فراغ چهره او از غلامی داغ (۵۹)
را وصف می‌کند و سپس عواطف و روحیات مستضعفان تاریخ که آنها را
«غلام و بنده» می‌نامد - ضمن غمخواریشان - این گونه تحلیل و
ارائه می‌نماید:

از غلامی دل بسیرد در بدن از غلامی روح گردد بارتن
از غلامی ضعف پیری در شباب از غلامی شیرغاب افکنده ناب
از غلامی بزم ملت، فرد فرد این و آن با این و آن اندر نبرد
از غلامی مرد حق زنار بند از غلامی گوهرش نا ارجمند
شاخ اویی مهرگان عربان ز برگ نیست اندر جان او جزبیم مرگ
کور ذوق و نیش را دانسته نوش مرده بی بی مرگ و نعش خود به دوش
آبروی زندگی در باخته چون خزان باگاه وجو در ساخته
مرگهسا اندر قفسون بندگی من چه گویم از قسون بندگی
ازنی او آشکارا راز او مرگ یک شهر است اندر ساز او

در غلامی تن زجان گردد تهی از تن بی جان چه امید بهی
 ذوق ایجاد و نمود از دل رود آدمی از خویشتن غافل رود
 جبرئیلی را اگر سازی غلام برفتد از گنبد آئینه فام
 دین و دانش را غلام ارزان دهد تا بدن را زنده دارد، جان دهد
 گرچه برلبهای او نام خداست قبله ی او طاقت فرمانرواست
 از نگاهش دیدنی ها در حجاب قلب او بی ذوق و شوق انقلاب
 زندگی بارِ گران بر دوش او مرگ او پرورده آغوش او
 از غلامی ذوق دیداری مجوی از غلامی جان بیداری مجوی
 حکمران بگشایدش بندی اگر می نهد برجان او بندی دگر
 سازد آئینی گره اندر گره گویدش می پوش از این آئین، زره
 بند برپای است و برجان و دل است مشکل، اندر مشکل اندر مشکل است (۶۰)

اقبال ضمن آن که روح بردگی و غلامی و تن به مذلت دادن در برابر
 ستمگر و بنده غیر خدا شدن را نفرت انگیزترین خصیصه اخلاقی می داند و
 آن را زائیده جهل و بی ایمانی می شناسد و با چنین تعبیراتی تقییح می کند:

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد
 گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
 یعنی از خوی غلامی زسگان خوارتر است
 من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد (۶۱)

اما غم جانکاه خویش را برستمی که تاکنون از جانب زورمندان رزمندار
 مزور بر مزدوران زحمت کش مظلوم رفته و می رود، در چنین نغمه های
 غمرنگ لطیف اظهار می کند و ضمن بث و شکوایی باعنوان «نوی مزدور»

راه انتقام لاله های پرپر شده صحرای استضعاف را از رهنان چمن انسانیت این
گونه نشان می دهد:

ز مزد بنده کر باس پوش و محنت کش
نصیب خواجه ناکرده کار، رخت حریر
ز خونفشانی من، لعل خاتم والی
ز اشک کودک من، گوهرستام امیر
ز خون من چو زلو فربهی کلیسا را
بزور بازوی من، دست سلطنت همه گیر
خراب رشک گلستان ز گریه سحرم
شباب لاله و گل از طراوت جگرم
بیا که تازه نوا می تراوداز رگ ساز
منی که شیشه گدازد به ساغر اندازیم
مغان و دیر مغان را نظام تازه دهیم
بنای میکده های کهن بر اندازیم
ز رهنان چمن انتقام لاله کشیم
به بزم غنچه و گل، طرح دیگر اندازیم
به طوف شمع چوپروانه زیستن تاکی
ز خویش این همه بیگانه زیستن تاکی (۶۲)

- و دکتر شریعتی نیز، باروحی آزرده از غم فقر و رنج زندگی و تنی
پرورش یافته در: «کویر، جایی که آبادی نیست. جانی که سعادت و رفاه
برخورداری نیست. اما خشکی و فقر و سختی زندگی هست. و از طرفی

وابسته به طبقه و نژادی که خون هیچ شریفی.

از آنهایی که شرافتشان به طلاء و زور وابسته است - در رگش نیست (۶۳) «همدردی و غمخواری خود را با مستضعفان عالم یعنی، بردگان: غلامان و ستمکشان تاریخ، در کتاب پُر رمز و راز و آکنده از سوز و گداز خویش «آری این چنین بود برادر» به هنگام توصیف از بردگانی که هشتصد ملیون تخته سنگ بزرگ را از اُسوان، از فاصله ۹۸ کیلومتری قاهره به این شهر آورده اند تا اهرام سه گانه مصر - شاهکار معماری دنیای باستان - را بر آرامگاه فرعون و ملکه مصر برپا سازند، این گونه بیان داشته است: «... از آن همه کار، از شاهکاری چنان عظیم، دچار شگفتی شده بودم که ناگهان در گوشه ای - به فاصله ۳۰۰، ۴۰۰ متری، قطعه سنگهایی دیدم که متفرق برهم انباشته شده اند. از راهنمایم پرسیدم آنها چیست؟ گفت: آنها دخمه هایی هستند که چندین کیلومتر در دل زمین حفر شده اند. پرسیدم چرا؟ گفت: سی هزار برده، سی سال، سنگهایی چنان عظیم را از فاصله هزار کیلومتری به دوش می کشیدند و گروه گروه در زیر این بار سنگین، جان می سپردند. و هر روز خبر مرگ صدها نفر از آنان را به فرعون می دادند. اما نظام بردگی که به قول «شوارتز» باعث شد، تا هیچ وقت - حتی اهرم و چرخ ایجاد نشود - چون وجود بردگان ارزان بی نیازیشان می بخشید، بی اندکی ترحم اجساد لهیده بردگان را به گودالها می ریخت و بردگانی دیگر را به سنگ کشی وامی داشت.

گفتم: می خواهم به دیدن آن هزاران برده لهیده خاك شده بروم. گفت: آن

جادیدنی نیست، دخمه هایی از گور هزاران برده است که به دستور فرعون، در نزدیکی گور او: در خاکشان چیده اند تا همچنان که در زندگیشان نگهبانش بوده اند و جسم شان را به خدمتش داشته بودند، در مرگ نیز نگهبانیش کنند و روحشان را هم به کار خدمتش بدارند.

گفتم: دیگر ره‌ایم کن که مرا به همراهی تو نیازی نیست. من خود می‌روم و رفتم. در کنار دخمه‌ها نشستم و دیدم چه رابطه خویشاوندی نزدیکی است میان من و خفتگان در این دخمه‌ها، چه هر دو، از يك نژادیم. راست است که من از سرزمینی آمده‌ام و آنها از سرزمین‌هایی. من از نژادی هستم و آنها از نژادی. اما اینها تقسیم بندیهای پلیدی است تا به وسیله آن انسانها را قطعه قطعه کنند و خویشاوندان را بیگانه نشان دهند و بیگانه‌گان را خویشاوند. اما من، بیرون از این تقسیم بندیها، از این سلسله و نژادم و خویشاوند و همدردشان هستم و چون دیگر بار به اهرام عظیم نگرستم، دیدم که چقدر با آن عظمت و شکوه و جلال بیگانه‌ام. یا، نه، چقدر به آن عظمت و هنر و تمدن کینه دارم. زیرا همه آثار عظیمی که در طول تاریخ، تمدن‌ها را ساخته اند، براستخوانهای اسلاف من ساخته شده است. دیوارچین را پدران برده من بالا بردند و هرکس نتوانست سنگینی سنگهای عظیم را تاب بیاورد و درهم شکسته شد، در جرز دیوار گذاشته شد.

دیوار چین و همه دیوارها و بناها و آثار عظیم تمدن بشری، این چنین به وجود آمد: سنگ سنگی بر گوشت و خون اجداد من. دیدم تمدن، یعنی دشنام، یعنی نفرت، یعنی کینه، یعنی: آثار ستم هزاران سال، برگرده و پشت

اجداد من... در میان انبوهِ دخمه‌ها نشستیم و دیدم چنان است که پنداری همه آنهايي که در دلِ دخمه‌ها خفته‌اند برادران منند. به اقامتگاهم بازگشتم و به برادری از گروه بیشمار بردگان نامه‌ای نوشتم و آنچه را در عرض پنج هزار سال، بر ما رفته بود، برایش شرح دادم. پنج هزار سالی که او نبوده است، اما بردگی و برده - در شکل‌های مختلفش بوده است. *و لا اله الا الله* نشستم و برایش نوشتم که: ای برادرم تورفتی، و ما همچنان در کارِ ساختن تمدن‌های بزرگ، فتح‌های نمایان و افتخاراتِ عظیم بودیم؛ به دهها و روستا هایمان می‌آمدند و چون چهار پایانمان می‌گرفتند و می‌بردند و ما را به کارِ ساختن گورهایشان می‌گاشتند... گاهی ما را به جنگ می‌بردند. جنگ علیه کسانی که نمی‌شناختیم، و شمشیر کشیدن، به روی کسانی که نسبت به آنها هیچ کینه‌ای نمی‌ورزیدیم. ما را می‌بردند و مادران و پدرانِ پیر و شکسته‌مان، چشم انتظارمان می‌ماندند، انتظاری که هرگز پاسخی نمی‌یافت... (۶۴)». *و لا اله الا الله*، *و لا اله الا الله*، *و لا اله الا الله*

و در ادامه این بحث، دکتر ضمن اشارتی دقیق به تحولات سیاسی که باروی کارآمدن زورمندان حاکم یعنی: فراغنه، قیاصره و اکاسره، در عرصهٔ عالم و رهگذر تاریخ پیش می‌آید و مصلحانی چون: زردشت و مانی و بودا و کتفسیوس ظهور پیدا می‌کند؛ مبعوثانی که به تعبیر او «هنوز از خانهٔ بعثتشان فرود نیامده - بی‌اعتنا به بردگانِ مظلوم و بدون آن که از آنان یادی کنند و نامی ببرند - یکسر راهی کاخ و قصری می‌شوند (۶۵)» سپس به ظهور پیامبر اسلام (ص) و ندای برابری و برادری که اسلام سر می‌دهد،

اشارتی لطیف دارد و ضمن این مبحث با تکیه به بُعد عدالت اجتماعی اسلام و ملاک برتری در این مکتب که: «یا ایها الناس! کلکم لآدم و آدم من تراب. لا فضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی (۶۶)» و حمایتی که دین مبین اسلام از مظلومان و مستضعفان کرده است؛ مذهبی که در واقع پایه های آن با ایثارها فدا کاریها و جانبازیهای محرومان مستحکم شده است، با این عبارات، رنج خود را تسکین می دهد و همدردیش را با ستم دیدگان اظهار می کند:

«... اما ای برادر! ناگهان خبریافتم که مردی از کوه فرود آمده است و در کنار معبدی فریاد زده است که: من از جانب خدا آمده ام. بر خود لرزیدم، نکند با زفریبی تازه برای ستمی در کار باشد! اما چون زبان به گفتن گشود، باورم نشد: او می گفت: «- من از جانب خدا آمده ام که اراده کرده است تا بر همه بردگان و بیچارگان زمین منت بگذارد و آنان را پیشوایان جهان و وارثان زمین قرار دهد... (۶۷)»

شگفتا! چگونه است که خداوند، بابرندگان سخن می گوید و به آنها مژده نجات و نوید رهبری و وراثت بر زمین می دهد!!

باورم نشد. گفتم: او نیز همچون پیامبران دیگر - در ایران و چین و هند - شاهزاده ای است که به نبوت مبعوث شده است، تا با قدرتمندی هم پیمان شود و قدرتی تازه بیافریند.

گفتند: نه، یتیمی بوده است و همه او را دیده اند که در در پشت همین کوه: گوسفندان را می چرانیده است.

گفتم: عجبا! چگونه است که خداوند فرستاده اش را از میان چوپانان برگزیده

است؟! او آخرین حلقهٔ سلسله چوپانان است و اجدادش، همه رسولان چوپان. از شوق - یا از هر اسی گنگ - برخورد لرزیدم که برای نخستین بار، از میان ما پیامبری خاسته است. به او ایمان آوردم، چرا که همه برادرانم را گرد او دیدم: «بلال»: برده زاده از پدر و مادر، - بیگانه ای از حبشه، «سلمان»: آواره ای به بردگی گرفته شده از ایران. «ابوذر»: فقیر درمانده گمنامی از صحرا. «سالم»: غلام زن حذیفه: این بیگانه ارزان قیمت، برده سیاه پوست که اکنون پیشوای یاران او شده است. باور کردم و ایمان آوردم، چرا که کاخش چند اطاق گلی بود - که خود در گل و خاک کشیدن بنای آنها، شرکت کرده بود و بارگاه و تختش تکه چوبی بود انباشته از برگهای خرما! این همه دستگاه او بود و تا بود چنین بود و چنین مُرد. آمدم، از ابران، از نظام مریدان و تبارهای بزرگ - که همواره برای جنگها و قدرتها به بردگیان می کشیدند - گریختم و به شهر او آمدم و در کنار بردگان و آوارکان و بی پناهان جهان، با او زیستم تا پلکهایش در سنگینی مرگ خورشیدمان را پرده کشید... (۶۸)»

* * * *

آنچه گذشت، سایه روشنی کم رنگ بود که از افکار و آرمانهای همسان علامه محمد اقبال لاهوری و دکتر علی شریعتی نموده شد. بی گمان،

نقش اصلی و اساسی این دو متفکر و ادیب نامور پاکستانی و ایرانی که به واقع معماران جدید بنای تفکر اسلامی هستند، استخراج و پالایش اندیشه های راستین اسلام و معارف ناب محمدی از خرافات و پیرایه هایی است که در طول تاریخ توسط دشمنان اسلام یا دین باورانی قشری و کج اندیش بدان افزوده و پیوسته شده است.

مرحوم اقبال با زبان دلکش شعر فارسی، زیبا ترین سرود جهشها را به منظور ایجاد انقلابی در فرهنگ اسلامی مترجم شده و از این رهگذر، رسالت خود را به نحوی شایسته به انجام رسانیده است و شادروان دکتر علی شریعتی نیز به مدد خامه هنرزا و نثر استوار و شعر گونه اش در روشنگری افکار و نشر حقایق اسلامی به موفقیت‌هایی افتخار آفرین و شایان تحسین نائل آمده است.

لطف سخن و محبوبیت این دو متفکر بزرگ در کشورهای اسلامی و ترجمه آثار گرانبایشان به اغلب زبانهای زنده جهان موهبتی است بزرگ برای امروز و آینده جهان اسلام که مسلمانان باید آن را مغتنم شمارند و خداوند را بر این نعمت و موفقیت سپاسگزار باشند.

روحشان شاد و راهشان پر رهرو باد

حواشی:

- ۱- مرحوم دکتر شریعتی در سال ۱۳۵۲ قمری مطابق با ۱۹۳۴ میلادی متولد می شود و در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی فوت می کند.
- ۲- رك: اقبال معمار تجدید بنای تفکر اسلامی، نوشته: دکتر علی شریعتی تهران ص ۸
- ۳- رك: مآخذ پیشین، صفحات ۸۴، ۸۵، ۸۶
- ۴- رك: کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال. با مقدمه احمد سروش، تهران ۱۳۴۴، انتشارات کتابخانه سنایی، صفحات چهل و نه و پنجاه.
- ۵- مولانا این مضمون را، چنین به رشته نظم در آورده است.
بهر این پیغمبر آن را شرح ساخت کآن که خود بشناخت یزدان را شناخت
این عبارت در شرح نهج البلاغه عده ج ۴ ص ۵۴۷ منسوب به امیر مؤمنان علی (ع) با تعبیر: «اذا عرف نفسه»، جزو احادیث نبوی آمده است (کنوز الحقایق ص ۹) - به نقل احادیث نبوی، جمع و تدوین، بدیع الزمان فروز انفر، تهران ۱۳۴۷ ش - انتشارات امیر کبیر، صفحه ۱۶۷
۶. ۷. ۸- کلیات اشعار فارسی اقبال - همان - صفحات ۱۶، ۱۷، ۳۲
- ۹- رك: دیوان اشعار حافظ، تصحیح، محمد قزوین و دکتر قاسم غنی، چاپ تهران، انتشارات زوکر، ص ۲۸
- ۱۰- رك: اقبال، معمار تجدید بنای تفکر اسلامی - همان - ص ۹۸
- ۱۱- Promethee - در اساطیر یونانی ربّ النوع آتش است و خالق نوع

- بشر و مظهر نبوغ انسانی. دو متفکر و ادیب نامور پاکستانی و ایرانیشماره
- ۱۲- رك: بازگشت به خویشتن، باز گشت به کدام خویش؟ از: برادر شهید
علی شریعتی تهران ۱۳۵۷، انتشارات حسینیه ارشاد، صفحات ۳۱، ۳۲
- ۱۳- ۱۴- رك: اقبال، معمار تجدید بنای تفکر اسلامی- همان- صفحات ۴، ۵
- ۱۵- کلیات اشعار فارسی اقبال - همان - صفحات ۳۳، ۳۴
- ۱۶- رك: کویر، نوشته: دکتر علی شریعتی، مشهد ۱۳۴۹، چاپ طوس،
ص ۱.۲
- ۱۷- رك: اقبال، معمار تجدید بنای تفکر اسلامی - همان - ص ۱۰
- ۱۸- رك: اسلام شناسی، از، دکتر علی شریعتی، چاپ مشهد ۱۳۴۷،
صفحات ۴۲۹، ۴۳۰
- ۱۹- کلیات اشعار فارسی اقبال - همان - بخش رموز بیخودی، ص ۱.۳
- ۲۰- رك: زن، از معلم شهید: دکتر علی شریعتی، چاپ اول تهران ۱۳۶۰،
انتشارات سبز مجموعه آثار شماره ۱۲، صفحات ۲.۲، ۲.۳
- ۲۱- "حقاً که بنای لا اله هست حسین" از: خواجه معین الدین چشتی (رح)
- ۲۲- رك: کلیات اشعار فارسی - همان - رموز بیخودی، صفحات ۷۴، ۷۵
- ۲۳- حسین وارث آدم، نوشته: دکتر علی شریعتی، تهران ۱۳۴۹، انتشارات
حسینیه ارشاد، صفحات ۶۴ تا ۶۸
- ۲۴- رك: نهج الفصاحه، مترجم و فراهم آورنده: ابرالقاسم پاینده، چاپ
سیزدهم، تهران ۱۳۹۰ انتشارات جاویدان، ص ۲۱۱
- ۲۵- سوره مبارکه حجرات / ۴۹ آیه، ۱۰

- ۲۶- سوره مبارکه آل عمران / ۵ آیه ۱.۳
۲۷، ۲۸، ۲۹- کلیات اشعار فارسی اقبال- همان- صفحات ۱۶۲، ۱۶۳ و ۷۷
پنجاه و یک
۳۱، ۳- کلیات اشعار اقبال - همان - ص ۷۸
۳۲- رك: بازگشت به خویشتن - همان - صفحات ۳۹۷، ۳۹۸
۳۳- رك: بازگشت به خویشتن، بازگشت به کدام خویش؟ - همان - صفحات ۲۸۳، ۲۸۴
۳۴، ۳۵- کلیات اشعار اقبال - همان - صفحات ۳۱۷، ۳۱۸
۳۶- رك: اقبال، معمار تجدید بنای تفکر اسلامی - همان - صفحات ۵۶ - ۵۶
۳۷، ۳۸، ۳۹- کلیات اشعار اقبال - همان - صفحات ۳۸۴
(جاوید نامه) ۵۷، ۴۸۲ (ارمغان حجاز)
۴۰، ۴۱، ۴۲- کلیات اشعار فارسی اقبال - همان - صفحات ۴۸۳، ۴۸۴
و ۴۸۵ (ارمغان حجاز)
۴۳- مآخذ پیشین، صفحات ۳۹۹، ۴۰۰ (پس چه باید کرد؟)
۴۴- رك: بازگشت به خویشتن. همان. صفحات ۱۰۲ و ۱۰۳
۴۵- رك: تشیع علوی، از: دکتر علی شریعتی، تهران ۱۳۵۲، انتشارات کتابخانه دانشجوی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ص ۱۵۵
۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹- رك: کلیات اشعار فارسی اقبال - همان - ص ۱۰۴
۵۰، ۵۱- مآخذ پیشین، ص ۱۰۴ و صفحات ۴۶۵ و ۴۶۶
۵۲، ۵۳- رك: اسلام شناسی - همان - صفحات ۵۰۹ و ۵۱۰

- ۵۴- رك: اقبال: معمار تجدید تفکر اسلامی - همان - صفحات ۴۰ تا ۵۰
- ۵۵- رك: زن، از معلم شهید دکتر علی شریعتی - همان - ص ۴۱
- ۵۶، ۵۷- رك: کلیات اشعار فارسی اقبال - همان - صفحات ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۸، ۴۷۹
- رك: پدر، مادر ما متهمیم - همان - صفحات ۱۳۹ تا ۱۴۱
- ۵۸، ۵۹- کلیات اشعار فارسی اقبال - همان - بندگی نامه صفحات ۱۷۸
- ۶۰، ۶۱، ۶۲- مأخذ پیشین، صفحات ۱۷۹ تا ۱۸۶ و ۲۳۹ و ۲۷۰
- ۶۳، ۶۴، ۶۵- رك: آری این چنین بود برادر: نوشته: دکتر شریعتی، چاپ تهران رمضان ۱۳۹۱ هـ. ق، انتشارات حسینییه ارشاد، صفحات ۱ تا ۵
- ۶۶- رك: تحف العقول عن آل الرسول، تألیف: ابن شعبه حرانی، به تصحیح: علی اکبر غفاری، چاپ تهران، ۱۳۴۲، ص ۳۴
- ۶۷- اشارت است به آیه ۵ از سوره مبارکه قصص «و نريد ان امنن على الذين استغفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوراثين»
- ۶۸- رك: آری، این چنین بود برادر: - همان - صفحات ۸ تا ۱۰
- * این مقاله: متن سخنرانی نویسنده است که در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۷۱ شمسی، در سیمینار بزرگداشت پانزدهمین سالگرد شهادت شادروان دکتر علی شریعتی - که با همکاری بنیاد اقبال - شریعتی و خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران لاهور، در هتل آواری لاهور برگزار گردید - ایراد شده است.

دکتر نسرین اخترارشاد

استاد دانشگاه پنجاب، لاهور

شاهنامه شاهکار فردوسی

ارزش خاص شاهنامه از این حیث است که: نحوه دریافت و زاویه های دیدگاه مردم را نشان می دهد و از لحاظ علمی مانند جامعه شناسی و مردم شناسی مهم است و برای پی بردن به احوال عامه در دوره گذشته ایران اهمیت بسیار دارد. وضع سیاسی و اجتماعی ایران با جنگ قادسیه و نهاوند تغییر کرد، فتوحات پیاپی مسلمانان، اعراب را خودبین ساخت تا بحدی که ملت های مغلوب را به چشم بنده نگاه می کردند. بقول استاد دانشمند دکتر ذبیح الله صفا:

"معامله عرب دوره اموی با این طبقات معامله خواجه و بنده بود، آنان خود را صاحب حق و احسان نسبت به موالی می شمردند، زیرا معتقد بودند که آنان را از کفر و گمراهی رهانیده اند، موالی از کنیه و القاب محروم بودند، اعراب با آنان در يك ردیف راه نمی رفتند. در مجلس ایشان موالی می بایست برپای ایستند و چون یکی از موالی مردی از آنان را پیاده می دید بر او بود که از اسب فرود آید و اعرابی را بر نشاند و خود در رکاب او پیاده رود. در جنگ ها جزو پیادگان باشد و از غنایم بهره یی نگیرد--- این حال بر ایرانیان دشوار تر بود زیرا این مردم صاحب حس ملی بودند چنانکه توجه آنان به موضوع ملیت و علاقه به ایران از قدیم ترین آثار ادبی و مذهبی آنان، یعنی از اوستا گرفته تا آخرین آثار معروف عهد ساسانی از همه جا

به نحوی کامل لایح و آشکار است. روایات ملی ایرانیان نیز ایشان را به گذشته خود مغرور و از حال ناراضی می ساخت و از این گذشته هنوز یاد عظمت و بزرگواری عهد ساسانی از خاطر ایشان نرفته بود. و با این کیفیات، تحقیرهای تازیان بر آنان سخت گران می آمد. (۱)

لذا ایرانیان که حس ملیت و سوابق درخشان تاریخی و ادبی و اجتماعی از دیگران و پیشینیان بهتر داشتند این تحقیر و اهانت حکومت اعراب را بر خود سخت ناروا و گران تصور می کردند و به اقتضای طبع بلند خود در جستجوی راه هایی بر آمدند که تا حد ممکن غرور ملی و شرافت اجتماعی خود را حفظ کنند و همین امر مایه قیام سخت ایشان در برابر افکار عرب شد و بنابگفته دکتر ذبیح الله صفا:

"ایرانیان ازین پس سه راه برای مقابله با اعراب پیش گرفتند:

- ۱- قیام سیاسی که بوسیله ابو مسلم آغاز شد و با به ایجاد دولت های مستقل ایرانی پایان یافت.
- ۲- قیام علیه آئین اسلام که فی الواقع نوعی مقاومت منفی با حکومت اسلامی بود و با مقاومت سخت خلفاء مواجه بود.
- ۳- قیام اجتماعی و ادبی که بوسیله (دسته ای) بنام "شعوبیه" صورت گرفت، اینان در آغاز کار عبارت بودند از گروهی که بر غرور و خود پسندی (اعراب) و تحقیر سایر اقوام بدیده انتقاد می نگریستند و می گفتند که اسلام تفاخرین احزاب و قبائل را ممنوع ساخته و بزرگی و بزرگواری افراد را نیز تنها از طریق تقوی و پرهیزگاری دانسته است (۲).

از آنچه که گفته شد، معلوم می شود که ایرانیان از وقتی که اعراب سرزمین ایران را مسخر کردند تا اواسط قرن چهارم که عهد دقیقی و فردوسی می باشد در قبال تسلط بیگانگان همیشه مقاومت می کردند و می کوشیدند که موجودیت خود را حفظ کنند، برای اینکه دوره استبداد تازیان نسبت به ملت ایران آنان را متوجه مفاخر گذشتگان خود می ساخت که در ذهنشان یکباره فر و بزرگواری گذشته را مجسم می نمود و بدنبال این واقعیت در میان ایرانیان نهضت عظیمی برای احیاء و ابقای تاریخی ملی به خصوص احیای پهلوانان قدیم ایران به چشم می خورد و ایرانیان احساسات عمیق و ناله های خود را در حماسه های گهرا، ملفوف ساخته، سر می دادند-بالاخره مقارن زمان فردوسی استقلال و حریت سیاسی ایرانیان بعد از حکومت عرب شکوفا شد و این فکر و موضوع که هر شاعر و نویسنده نماینده روح ملت می باشد در زمان فردوسی در مغز ایرانیان رسوخ کامل پیدا کرد و تحت تأثیر محیط خود مسئله ملیت و میهن پرستی فردوسی روشن تر می شود. *ان ملی می خواست*

علاوه برین بقول "جاکا بچیر" دانشور یوگسلاوی: *بچه یازد کور المل*

"چون فردوسی شاهد انقلاب خراسان و پریشانی احوال سلسله ایران دوست سامانیان برده است و بادیده عاقبت بین، پیشرفت روز افزون غزنویان و توسط آنان نفوذ تازیان و از بین رفتن حس ایران پرستی را مشاهده می کرد و به خوبی متوجه خطرها و زیان های بروز چنین وقایعی بود می دانست که احتمال دارد در قرون آینده داستان های ملی و توأم با آن احساسات ملی ایرانی متروک شود، ازین جهت فردوسی به سرودن شاهنامه پرداخت." (۳)

این امر نیز قابل توجه است که فردوسی داستان‌ها و تاریخ ایران را شخصاً جمع‌آوری نکرده است بلکه کتابی را که قبل از او فراهم آورده بودند فقط به نظم در آورده است، و بنا به گفته ناشر شاهنامه فردوسی: «فردوسی در عین علاقه به ایران در شاهنامه خود امانت روایات اصلی مأخذ خود را رعایت کرده و به شهادت محققین فردوسی هیچ‌گاه تابع احساسات و عرض نشد و به میل و خواهش خود در آنها دست نبرده و نمی‌خواست از متابعت مأخذ قدیمی‌تر رود، چنانکه در آغاز داستان رزم کاموس خود می‌گوید: «کنون رزم کاموس پیش آوریم ز دفتر بگفتار خویش آوریم و یا در آغاز داستان رزم بیژن گفته است: «مرا گفت کز من سخن بشنوی به شعر آری از دفتر پهلوی ذکر مکرر دفتر پهلوی و به شعر آوردن آنچه در آن دفتر بوده دلیلی بر این مدعا است که امانت فردوسی در نقل مطالب از مأخذ قدیم تا بدرجه‌ای بود که نه تنها در داستان‌ها هیچ‌گونه تصرفی نمی‌کرد بلکه چنانکه از شاهنامه برمی‌آید در مطابقت سخنان خویش بامتون اصلی سعی و کوشش فراوان مبذول می‌داشت. (۴) می‌توانیم ازین لحاظ فردوسی را احیاء کننده آثار گذشته ایرانیان بدانیم، چنانکه سید ابوالقاسم انجوی در آغاز تألیف خود "مردم و شاهنامه"

می نویسد: "فردوسی را مقصدی بس بلند به آفرینش این اثر بزرگ و داشته است و آن مقصد منیع احیاء قومیت خوار شده ایران، زنده کردن روح خسته و پژمرده ایرانی، و مرهم نهادن بر جراحات عمیقی بوده است که سیادت و تسلط بیگانگان بر پیکر اجتماع ایران وارد ساخته بود --- و او جوانی خود را در راه مقصد عالی خویش به پیری می رساند --- و چاره کار را در آن دید که روشنی ها و بهروزی های پیشین را بیاد مردم آورد و مصمم شد که مردم مأیوس و خشمگین را بر ضد بیگانگان بشوراند و زبان گویای عواطف رنجدیده مردم گردد تا به هوش آیند و متوجه مقام تاریخی خود شوند. (۵)

یعنی فردوسی با صدای رعد آسا برای ایرانیان فریاد می زند و می گوید شما که همیشه مظهر بزرگی و پشتیبان نیکی بوده اید، آماده باشید تا روزگار سعادت خود را دوباره تجدید کنید. این است مقصود حقیقی شاهنامه و پیام فردوسی به هم وطنان خویش - ولی نهضت ملی زبان ملی می خواست تا عامه مردم که بزبان تازی رغبتی نداشتند و نمی فهمیدند از عکس العمل خلق با خبر شوند. مگر وضع زبان و ادبیات عرب در ایران بعد از غلبه عرب بتدریج فراموش یا متروک گردید و زبان و ادبیات عرب جای آن را گرفت و می توان گفت که ادبیات فارسی در دوره بعد از اسلام فرزند ادبیات عرب بود. اگر کسانی در صدد احیای زبان و ادبیات ایرانی بر می آمدند مورد طعن و تکفیر واقع می شدند. از طرف دیگر امکانات ترویج زبان و خط قدیم ایران کم بوده زیرا زبان و خط پهلوی هم مشکل بود و هم موجبات

تحصیل آن فراهم نبود. فقط موبدان زردشتی به تحصیل زبان و خط پهلوی می پرداختند و توده های مردم به زبان و خط پهلوی آشنا نبودند. چون ایرانیان هنوز دارای يك زبان مشترك علمی و ادبی نشده بودند لذا نمی توانستند در زبان و ادبیات خود ایران طبع آزمائی نمایند و مجبور بودند که آثار خود را به زبان و ادبیات عرب بنویسند. علاوه بر این عوامل دیگری هم موجب رواج زبان عربی در میان ایرانیان بود که به آنها دکتر ذبیح الله صفا چنین اشاره می نماید:

"از علل عمده رواج زبان عربی میان ایرانیان باین معنی که در مراجع دینی و سیاسی این زبان متداول گشت و کسانی که قصد ورود در امور سیاسی و اجتماعی داشتند می بایست این زبان را فرا گیرند و از رموز تکلم و کتابت آن آگهی یابند و در همین حال گروه بزرگی از ایرانیان شروع به نویسندگی و شاعری به زبان عربی کردند. از علل دیگر تأثیر زبان عربی در لهجات ایرانی و توقف سربازان عرب و مهاجرت های بعضی از قبائل عرب به ایران و آمیختن آنان با ایرانیان است. (۶)

از لهجه های ایرانی که به تحوّل و آمیزش با زبان عربی بیشتر ادامه داد لهجه مشرق ایران است که آنرا "دری" "پارسی دری" یا فارسی می گفتند. تاریخ پیدایش آن زبان واضح و روشن نیست. و بقول ملك الشعراء بهار:

"شاید در خراسان و سیستان و ماوراء النهر علماء و ادبایی بودند که به این زبان در قرون اولیه اسلامی چیزی می نوشتند. اما استادی از آنها بدست ما نرسیده است." (۷)

و همین طور بنا به تصریح تاریخ سیستان: جنبش علمی و ادبی زبان فارسی دری با ظهور یعقوب لیث آغاز یافته است. وقتی که او پادشاه شد شاعران در توصیف او به زبان عربی شعر گفتند ولی او چون زبان عربی نمی دانست و نمی فهمید به شاعران گفت: چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت. محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت". (۸)

ازین رو جنبش ادبی پارسی دری از زمان سلسله صفاری آغاز می گردد. در هر حال این امر مسلم است که در مشرق ایران زبان پارسی دری زبان علمی و ادبی بوده است که بر اثر گذشت زمان و تحوّل و آمیزش با زبان عربی به صورتی در آمده که آثار آنرا در قرن سوّم و چهارم ملاحظه می شود. این زبان در میان توده های مردم ایران ترویج یافته. قبل از زمان فردوسی به وسیله سخنوران فارسی زبان در گوشه و کنار مرو و خراسان احیای کامل یافته بود و کسانی مانند رودکی، ابوشکور، دقیقی و شعرای معاصر محمود غزنوی اشعار گرانبهایی از خود باقی گذاشتند، ولی شعری که مروج زبان می باشد باید نه تنها جامع محسنات شعری باشد بلکه لازم است که از فهم عامه مردم دور نباشد بقول محمد علی فروغی: "پیش از شیخ سعدی و خواجه حافظ کمتر کسی از شعرای ما به اندازه فردوسی جامع این شرایط بوده است و وفور اشعار شاهنامه هم البته در حصول این نتیجه مدخلیت تام داشته است. (۹)

پس فردوسی بود که نهضت استقلال زبان و ادبیات فارسی را به مرحله فتح و ظفر کشانده، و از همه کس بیشتر توانسته اوضاع اجتماعی ایرانیان را

در اثر شاهکار خود منعکس سازد و خودش نیز چنین می گوید:

بسی رنج بردم بدین سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

موضوع عمده شاهنامه، تاریخ ایران قدیم از آغاز تمدن نژاد ایرانی تا انقراض حکومت ایران به دست اعراب است چنانکه استار یکف دانشور روسی می گوید:

"تمام منظومه فردوسی بعنوان تاریخ پادشاهان ساخته شده که یکی پس از دیگری بتوارث در تخت سلطنت ایران جانشین یکدیگر می شده اند. از کیومرث افسانه ای گرفته تا یزد گرد سوم ساسانی، در حقیقت این اثر تاریخ ایران است از قدیم ترین ازمنه ما قبل تاریخ تا تصرف ایران بوسیله اعراب در نیمه سده هفتم میلادی. شاهنامه به عنوان تاریخ پارسیان گاهی در مقابل وقایع نگاری طبری که عنوان تاریخ اعراب را داشته قرار داده می شده است." (۱۰)

"موارد تاریخی را در طول تمام شاهنامه می توان یافت و در شاهنامه سه دوره متمایز می توان تشخیص داد، مثلاً:

۱- دوره اساطیری

۲- عهد پهلوانی

۳- دوران تاریخی

دوره اساطیری یعنی از عهد کیومرث تا ظهور فریدون، در این دوره اساس بیشتر داستان ها است که ارزش حماسی زیادی دارد. اما عهد پهلوانی

دوره مبارزه تازه ای میان خیر و شر است و این دوره از قیام کاوه آغاز می شود و به قتل رستم و سلطنت بهمن به پایان می رسد. این قسمت شاهنامه واقعی حماسه ملی ایران و حاوی عالیترین نمونه اشعار فارسی است. ولی سومین دوره شاهنامه عهد تاریخی است یعنی دوره ای که تصورات پهلوانی و افسانه ای و اعمال غیر عادی تقریباً از میان می روند و اشخاص و اعمال تاریخی جایگزین آنها می گردند و حماسه ملی ایران رنگ و روش تاریخی می یابد (۱۱).

علاوه بر این جنبه ادبی شاهنامه از جهت داستان های مندرج در آن و از جهت زبان فارسی دری نیز گرانبها است. زبان فردوسی در قسمت های مختلف شاهنامه تفاوت منابع را منعکس می نماید و با وضوح کامل تفاوت در زبان که قبل از هر چیز با کلمات و لغات و اصطلاحات عربی اشباع گردیده به چشم می خورد، ولی در قسمت های اساسی شاهنامه کلمات عربی کم و در بخشهای دیگر بطور ثابت وارد ذخیره اساسی زبان ادبی فارسی که در حال تکوین بود، گردیده است. اما بطور کلی زبان شاهنامه تا اکنون هم نمونه فارسی ادبی می باشد که کلمات عربی کمتر در آن بکار رفته است و بنا بگفته استاریکوف دانشور روسی: «در کمال وحدت و یکپارگی و در عین حال در عین تنوع و پهنی و بلند و بطور کلی درباره زبان شاهنامه می توان گفت که زبان اثری بوده که عناصر کهنه و تازه را در حال وحدت طبیعی و عمل متقابل آنها توأم کرده است» (۱۲).

چون شاهنامه فردوسی را به دقت نگاه کنیم در می یابیم که فردوسی تنها

حماسه سرای ایران نیست بلکه افکار غنایی و حکمتی و اندرز های حکیمانه و مهارت تامه او در وصف واقعات و منظر نگاری نیز فردوسی را میان شاعران جهان بی همتا می سازد و از لحاظ انواع افکار شعری و زیبایی و متانت الفاظ و سادگی و فصاحت بیان، فردوسی یکی از بزرگترین شاعران جهان است و شاهنامه بی تردید بزرگ ترین شاهکار ادبی زبان فارسی در سراسر دنیا می باشد.

شاهنامه فردوسی بعنوان عظیم ترین اثر ملی ایرانیان در قلب مردم اطراف و اکناف هم جاگرفته و حتی شعرای فارسی زبان و ادبای فارسی دان شبه قاره نیز از شاهنامه فردوسی متأثر گشتند و به پیروی آن شاهنامه هایی تخلیق کردند. مثلاً:

فتح نامه عظیم الدین تهمتوی، شاهنامه محمد عالم، آئینه سکندری، پادشاهنامه، شاهنامه چترال، و همایون نامه و غیره - این امر نیز روشن است که صدها شاعر فارسی شبه قاره منظومه های خود را بر وزن شاهنامه فردوسی ساختند، ولی در برابر فردوسی عجز و انکسار خویش را اعتراف نمودند. مثلاً عظیم الدین تهمتوی در "فتح نامه" خود فردوسی و شاهنامه او را ستایش می کند و فردوسی را بنام "شهریار شهر معانی" یاد کرده با عجز و انکسار بسیار او را چنان ستوده است:

یوَد بیت بیت ام چو بیت بهشت مضامین نیکوش غلسمان سرشت
به فردوس من بین چه خوش منظر است که هر مصرعش موجه کوثر است
بدین جهت امروز فردوسی ام ولیکن نه فردوسی طوسی ام

که او بود مردی بسا نامدار به شهر معانی نکو شهریار
 بلبلند آمدش در سخن دستگاه قلم راند بر صفحه مهر و ماه
 به رزم سخن قدرتی تام داشت زبان یک درخشنده صمصام داشت
 میان من و اوست بسیار فرق چه فرقی؟ که دارد بهم غرب و شرق^(۱۳)
 پس شاهنامه فردوسی مهم ترین شاهکار از آثار ادبیات فارسی می باشد و
 اهمیت آن تا امروز بجای خود حفظ شده است و شعراء، ادباء و محققین
 تعریف و توصیف فردوسی و شاهنامه کرده داد سخن سرایی داده اند. مثلاً
 انوری می گوید: *شیر منور لبین بلبلو بر سخن تلوارانیده زبانه انور*
 آفرین بر روان فردوسی آن همایون نهال فرخنده
 او نه استاد بود و ما شاگرد او خداوند بود و ما بنده
 همین طور نظامی درباره فردوسی چنان گفته است: *زبان آفریننده باطنی*
 سخن گوی پیشینه دانای طوس که آرامت روی سخن چون عروس
 شیخ سعدی نیز چنین می گوید: *ایمان ز ما را زده ایست که در زبانم*
 چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
 صاحب دیباچه شاهنامه هم چنین رقم طراز است: *زبان آفریننده باطنی*
 از زمان ظهور کلام موزون فارسی کتاب شاهنامه فردوسی در عالم سخن
 بلند و پایه ارجمند دارد. (۱۴)

همچنین استاد بزرگوار مرحوم سعید نفیسی چنین اظهار نظر می کند:
 "فردوسی از سعدی و حافظ نیز با روح ایرانی بیشتر پیوستگی دارد. در
 گوشه و کنار این دیار بانگ مردانه او را می شنوید. از کاخ های زر اندود

گرفته تا بیغوله خارکن روستا، از کوهسار پُر درخت تا دشت برهنه، از کوی شهر تا عزلت گاه بیابان، از دور آخرین باده گساران گرفته تا مجلس پیران حکمت شعار همه جا جای فردوسی است." (۱۵)

در این مورد استاریکوف محقق روسی نیز چنین اظهار عقیده کرده است: "اکنون هم این منظومه را هم دهقانان کالخوزی تاجیکستان و هم روشن فکران تهران، مشهد، استالین آباد و زارعین خراسان فارس، گیلان و اراک دوست می دارند و می خوانند --- منظومه فردوسی همیشه و مخصوصاً در دوره منازعات داخلی فنودالها و تجزیه طلبی با شدت بیشتر مظهر آرمان وحدت ملی مخصوص بخود بوده است، و بدین ترتیب منظومه فردوسی از بوته آزمایش زمان در آمده و بعد از هزار سال بعنوان عظیم ترین اثر ملی کلاسیک ادبیات فارسی مانده است." (۱۶)

علاوه بر این سید ابوالقاسم انجوی شیرازی در آغاز تألیف خودش بنام "مردم و فردوسی" می نویسد:

"طبقه بندی قصه های شاهنامه دو جنبه می توانست باشد، یکی جنبه علمی مردم شناسی و شناخت فرهنگ و دیگری جنبه ادبی و هنری و در این کتاب طبقه بندی قصه ها به ترتیبی است که هر دو جنبه رعایت شده است." (۱۷)

هم چنین در اثر دیگر بنام "مردم و شاهنامه" سید ابوالقاسم انجوی درباره شاهنامه فردوسی چنان رقم طراز می باشد:

"شاهنامه فردوسی از آغاز بصورت معتبرترین سند هویت و خصلت های قومی و عامل تقویت روحی مردم ایران شناخته شده است. این آئینه صاف و روشن افتخارات گذشته و عظمت و فرهنگ ایران در برابر دیدگان مردم قرار داده است. ویژگی و برتری این آئینه در آنست که فرهنگ اصیل دورانی را منعکس کرده که غبار پای تازیان و سم ستوران مغول بر آن ننشسته است. (۱۸) لهذا بعد از مطالعه خود شاهنامه و دیگر کتب درباره شاهنامه این امر کاملاً روشن می شود که فردوسی هنگامی که به سرودن این حماسه ابدی متوجه گشت، هنوز محمود غزنوی به قدرت نرسیده بود و این هم مسلم است که مطمح نظر فردوسی در تخلیق این اثر شاهکار، مال اندوختن و به ثروت و مرتبه رسیدن هرگز نبود بلکه محرک وی در این کار رنج و اندوه تحقیر عجم بود که آتش شد و شعله میارزه را به همه جا کشاند. از آنچه که درباره این حماسه ملی گفته شد می توان این نتیجه را گرفت که هزار سال است که احساسات ملی فردوسی بر روح ایرانیان فرمانروایی می کند، زیرا که به زبان ملی آنان سروده و درباره گذشته پر افتخار آنان صحبت می کند. از این لحاظ بی گمان شاهنامه يك اثر بی همتا و شاهکار فردوسی می باشد، و شاعری که به روان پاک فردوسی درود فرستاده چه خوب توصیفش نموده است: (۱۹)

روشنه آلتی همجه، ساهس لسا، هه لئه کت رسه، ۲۱

ای تازه و محکم ز تو بنیاد سخن هرگز نکند چون تو کسی یاد سخن

فردوس مقام بادت ای فردوسی ۲۷ انصاف که داده ای داد سخن ۲

۳ رسه ۲۶۶۱، بهال بهشایه، ریا نله رسه، هه لئه کت رسه، ۳۱

منابع و مأخذ:

- ۱- تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، تهران ۱۳۵۱، ص ۱۸-۱۹-۲۰. نشی
- ۲- تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، تهران ۱۳۵۱، ص ۲۶. کتبخانه
- ۳- شاهنامه فردوسی حماسه جهانی، مقاله بعنوان نقاط مشترک حماسه ملی، یوگسلاوی و شاهنامه فردوسی، ص ۱۱۴. کتبخانه
- ۴- شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، مقدمه ناشر، تهران ۴۳-۱۳۴۱، ص ۵. کتبخانه
- ۵- مردم و شاهنامه، سید ابوالقاسم انجوی، تهران ۱۳۵۴، ص هشت، یازده
- ۶- تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، تهران ۱۳۵۱، ص ۱۵۴. کتبخانه
- ۷- سبک شناسی جلد اول، ملک الشعراء بهار، تهران ۱۳۴۹، ص ۲۳۴. کتبخانه
- ۸- تاریخ سیستان، تهران ۱۳۱۴، ص ۲۰۹-۲۱۰. کتبخانه
- ۹- مقام فردوسی و اهمیت شاهنامه، مقاله در هزاره فردوسی، ص ۵. کتبخانه
- ۱۰- فردوسی و شاهنامه، استاریکوف، ترجمه رضا آذرخشی، کتبخانه
- تهران ۱۳۴۱، ص ۱۳۳. کتبخانه
- ۱۱- مقدمه ناشر شاهنامه فردوسی، تهران ۴۳-۱۳۴۱، ص ۵. کتبخانه
- ۱۲- فردوسی و شاهنامه، استاریکوف، ترجمه رضا آذرخشی، کتبخانه
- تهران ۱۳۴۱، ص ۲۲۷. کتبخانه
- ۱۳- مجله وحدت اسلامی، شماره ۷۳، اسلام آباد ۱۴۱۱ هـ، ص ۴. کتبخانه
- ۱۴- دیباچه شاهنامه فردوسی جلد اول، نولکشور کانپور ۱۳۲۶، ص ۴. کتبخانه

۱۵- فردوسی و روحيات ايرانيان، مجله باختر شماره ۱۱-۱۲، ص ۸۵۴

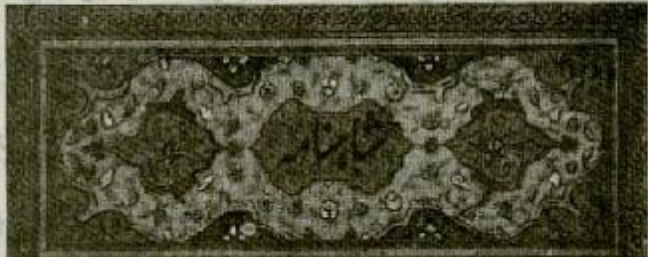
۱۶- فردوسی و شاهنامه، استاريكوف، ترجمه رضا آذرخشي،

تهران ۱۳۴۱، ص ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰

۱۷- مردم و فردوسی، سيد ابوالقاسم انجوي، تهران ۲۵۳۵، ص = ده

۱۸- مردم و شاهنامه، سيد ابوالقاسم انجوي، تهران ۱۳۵۴، ص = شش، هفت

۳۵۸
۲۱-۱۱
۵۱-۵۰
۲۱-۲۰
۷۱-۷۰
۸۱-۸۰



کزین برتر اندیش بر بلند خداوند روزی ده در نهایی	نام خداوند جان و خرد خداوند نام و خداوند جای
فرزنده ماه و ماه سپید و مهر ندانم طای بر چه هستی تویی	خداوند کیوان و گردن سپهر خداوند بالا و پستی تویی
خرد دست گیرد بهر دو سرای خرد نهایی و خرد و گشای	



مهدی قلبی رکنی
رایزنی فرهنگی ج.ا.ا. - اسلام آباد

تأثیر پذیری فرهنگ جامعه مالی از میراث غنی فرهنگ اسلامی

از ابتدای ظهور آئین اسلام، مسلمانان عرب و ایرانی سفر به منطقه آسیا و جنوب شرقی را شروع کردند. این سفرها که غالباً با مقاصد بازرگانی انجام می شد، سبب ترویج دین اسلام در منطقه، شامل اندونزی، مالزی، برونئی و سیام و گرویدن بسیاری از افراد بومی به آن شد. اقامت و حضور مسلمانان دریاورد و بازرگان رفته رفته باعث نفوذ فرهنگ اسلامی در میان ساکنان این مناطق گردید.

مالزی کشوری است در جنوب شرق آسیا، در همسایگی کشورهای اندونزی و تایلند با مساحت ۳۲۹.۷۴۹ کیلومتر مربع. این سرزمین متشکل از دو قسمت مجزا یکی در شرق و دیگری در غرب، و شبه جزیره ای است کوهستانی با جلگه ها و جنگلهای بسیار وسیع با آب و هوای گرم و مرطوب و پر باران.

در مالزی بخاطر وجود هوای گرم، از لباسهای نازک استفاده می شود و اغلب مردم برای جلوگیری از تابش آفتاب و یا آمدن باران، مجهز به کلاه و چتر می باشند. جمعیت آن هم اکنون بالغ بر ۱۷ میلیون نفر است. نرخ رشد جمعیت ۳.۲ درصد در سال است که افزایش شدید جمعیت را موجب می گردد. ۳۰ درصد مردم مالزی ساکن شهرها و پر جمعیت ترین شهر آن یعنی کوالالامپور، حدود یک میلیون نفر جمعیت دارد. در مالزی بعلاوه وجود

فرهنگهای مختلف و نژادهای گوناگون، جاذبه جهانگردی فراوان بوده و سالانه قریب دو میلیون توریست به آن سرزمین مسافرت می کنند.

مالزی سرزمینی زیبا با سابقه طولانی است و وحدت فعلی آن در قرن حاضر ایجاد گردیده است از قرن چهاردهم میلادی به بعد دین اسلام در شمال سو ماترا و بخصوص در کشور کوچک پاسانی بوسیله دریا نوردانی که از عربستان، ایران و هند آمده بودند رسوخ یافت. در سال ۱۳۸۸ میلادی برای اولین بار، يك مبلغ اسلامی از عربستان به این منطقه وارد شد و تبلیغات اسلامی خویش را آغاز نمود و روح اسلام را در این مجمع الجزایر دمید، بطوریکه رهبر مالگا که یکی از کشورهای مجمع مالایا است، اسلام را پذیرفت و خود را محمد شاه نامید، پس از پذیرش اسلام توسط او، مردم کشور مالگا در مدت کوتاهی اسلام را پذیرفتند، در ضمن در منطقه کیدا در سال ۱۰۵۱ میلادی، عارفی به نام شیخ عبدالله از ین با تبلیغات خود توانست اسلام را به مردم این منطقه بشناساند و حاکم کیدا را مسلمان نماید. راجا (رهبر) کیدا پس از پذیرش اسلام ابتدا تمام زنان کاخ خود را که برای او خدمت می کردند مسلمان نمود و سپس چهار وزیرش را به پذیرش اسلام دعوت نمود و سرانجام همه مردم سرزمین خود را بسوی اسلام کشید. این تبلیغات وسیع در سراسر کشور مالزی بتدریج سبب گسترش سریع اسلام گشت بطوریکه امروز مالزی یکی از کشورهای پرجمعیت دنیای اسلام است.

در اثر تماس بازرگانی و تجارتمی میان شبه جزیره مالایا و هند و متعاقب آن چین، فرهنگ و آداب آن دو کشور به مالزی رسوخ یافت و از قرون سیزدهم

و چهاردهم میلادی نیز نفوذ و گسترش اسلام در این شبه جزیره آغاز گردید و از اوایل قرن پانزدهم حکومت مستقل سلاطین مالاکا در قسمت‌های جنوبی آن مستقر گشت.

از قرون اولیه هجری، مسلمانان و از جمله ایرانیان در منطقه جنوب شرقی آسیا حضور داشته و بعضاً در نقاط مختلف آن سکنی گزیده اند. با حضور این افراد که اغلب دریا نورد و بازرگان بودند، بتدریج فرهنگ اسلامی و زبان و ادبیات فارسی در منطقه نفوذ یافت و در قرن پانزدهم و در دوره سلطنت مالاکا این نفوذ و گسترش بیشتر گردید و بسیاری از مردم منطقه مسلمان شدند. بدین ترتیب تا پیش از ورود استعمار غرب به این ناحیه تفاهم و قرابت فرهنگی بسیاری میان دو کشور برقرار شد. و بتدریج مردم بومی و مسلمان منطقه مروج این شریعت شدند. مسلمانان مهاجر، خصوصاً ایرانیان نزد مردم و حاکمان منطقه از حرمت و اعتبار والائی برخوردار بوده و غالباً دارای مناصب مهم دولتی بودند. سفرنامه های جهانگردانی همچون مارکوپولو در قرن سیزدهم میلادی و ابن بطوطه در قرن چهاردهم میلادی مؤید این امر است.

هویت فرهنگی:

مردم مالزی از نژاد بزرگ زرد یا مغولی هستند. آنها دارای پوستی به رنگ زرد و یا زرد مایل به قهوه ای تیره یا روشن و موهای خشن و موج دار، ریش و سبیل کم رشد و ظریف، صورت پهن و کمی برجسته، گونه های بزرگ و برجسته، چشمهای قهوه ای و شکاف پلکی باریک، باقدهای نسبتاً کوتاه

می باشند. مردمی بسیار ملایم و قابل انعطاف و با آرامش خاص وظایف خود را انجام می دهد. زنان و دختران نیز دوش بدوش مردان بخصوص در جمع آوری شیر درختان کائو چو و محصول مزارع و... کار می کنند و اغلب زنان بالباس نازک حریر آستین کوتاه و شلوار بلند سوار دو چرخه و یا موتور دنبال کار می روند. این مردم، بسیار آرام، مؤدب و بی سروصدا هستند و حتی در صحبت کردن هم سعی می کنند صدایشان بلند و گوشخراش نباشد.

اکثر مردم مالزی پیرو دین اسلام بوده و گرچه مردم آن سرزمین متشکل از ملیت های گوناگون هستند و خصوصاً چینی ها قریب يك سوم جمعیت را تشکیل می دهند. اما اکثریت پست های حساس و کلیدی مملکت در دست مسلمانان است و دین رسمی کشور نیز اسلام است و آزادی مذهب در قانون اساسی ذکر گردیده است. گروههای مختلف نژادی در مالزی عبارتند از ۴۵٪ مالزیائی، ۳۶٪ چینی، ۹٪ هندی و پاکستانی و بقیه غیر بومی، که از این گروهها ۵۵٪ مسلمان و بقیه پیرو آئین هندو، بودائی، کنفوسیوس تائو آنیمیست و مسیحی می باشند.

تأثیرات فرهنگ اسلامی:

حضور همزمان سه جریان عمده فرهنگی در مالزی، بافت فرهنگی متنوعی را در این سرزمین بوجود آورده که به ترتیب اهمیت و نفوذ عبارتند از فرهنگ ملایو، فرهنگ چینی و فرهنگ هندی که تنوع این فرهنگها نیز، خالی از مخاطرات بالقوه سیاسی و اجتماعی نمی باشد. پیوند میان دین اسلام و قوم ملایو سبب شده که این فرهنگ از هویت مستقل و متمایزی

برخوردار گردد. خاصه که جمعیت افراد ملایو نژاد نیز نسبت به جمعیت سایر نژادها، از اکثریت برخوردار است، بنابر این جریان فرهنگی غالب در مالزی اختصاص به فرهنگ ملایو دارد، البته وجود فرهنگهای چینی و هندی در کشور مانع از آن است که غلبه، صورت کامل و همه جانبه داشته باشد.

پیوند تاریخی فرهنگی میان مذهب اسلام و نژاد ملایو، هویت اصلی فرهنگ ملایو را تشکیل می دهد. شکل اسلامی این فرهنگ در مظاهر گوناگون آن متجلی است که از آن جمله رعایت حجاب اسلامی توسط زنان مسلمان، اجرای احکام و رعایت سنن اسلامی در احوال شخصیه افراد (تولد، ازدواج، طلاق، مرگ)، منزلت برجسته سادات، حجاج، روحانیون و معلمان مذهبی، اهمیت قرائت قرآن خصوصاً در ماه مبارک رمضان، و بطور کل می توان گفت که تعالیم اسلام در این سرزمین با فرهنگ بومی آمیخته و شکل خاصی به خود گرفته است به گونه ای که عناصری از این فرهنگ را می توان در مراسم مختلف مسلمانان مالزی - مثلاً جشن عروسی مشاهده کرد.

نماز جماعت در مساجد مختلف برگزار می شود. ائمه جمعه نیز در سراسر کشور به اقامه نماز جمعه می پردازند که در شهر کوآلا لامپور این مراسم در مسجد نگارا (مسجد ملی مالزی) برقرار شده و خطبه نماز به نام پادشاه خوانده می شود. البته متن خطبه های ائمه جمعه از سوی دولت تهیه و تنظیم می گردد. مراسم نماز عید فطر و جشن میلاد پیامبر (ص) نیز همه ساله در مالزی با تشریفات خاصی برگزار می شود. مسلمانان مالزی در دهه های اخیر از نیروهای فعال در صحنه سیاسی کشور بوده اند و در جریانهای بین المللی

نظیر قضیه فلسطین، افغانستان و ... مواضع مثبتی اتخاذ نموده اند.

در سالهای اخیر با توجه به تحولات جهان اسلام، تمایل مسلمانان مالزی در برقراری يك کشور صد در صد اسلامی به طور قابل ملاحظه ای افزایش یافته است. همه ساله گروه زیادی از مسلمانان مالزی به سفر حج می روند و مناسبک حج به جای می آورند. همچنین یورسهای تحصیلی از سوی دانشگاه الازهر و دانشگاه شریعت مدینه در اختیار دانشجویان مالزیائی قرار می گیرد.

رادیوی مالزی برنامه های ویژه اسلامی تهیه و پخش می نماید و علاوه بر آن در ساعات شرعی اقدام به پخش اذان می نماید. مسلمانان در مسجد به ادای فرایض مذهبی می پردازند و اصولاً مسلمانان در مالزی از احترام و شخصیت اجتماعی ویژه ای برخوردارند و این در حالی است که از حیث درآمدهای اقتصادی، چینی ها متمول ترین طبقه در میان مردم مالزی هستند و مسلمانان فقیرترین گروه ها را تشکیل می دهند. لیکن اهمیت دین اسلام موجب تمایز معنوی مسلمانان از سایر ملیت های ساکن مالزی گردیده است.

تنوع و تعدد ادیان و مذاهب در جامعه چند نژادی مالزی از مسائل مهمی است که حیات سیاسی این کشور را تحت تأثیر قرار می دهد. و لازم به ذکر است که تبلیغ سایر ادیان در میان مسلمانان مجاز نمی باشد و پادشاه و نخست وزیر و نیز حاکمان ایالات مالزی باید مسلمان باشند ولی اعضای کابینه می توانند از میان پیروان سایر ادیان نیز انتخاب شوند.

مالزی از لحاظ ایدئولوژی و طرز تفکر در میان دو تمدن و دو قدرت بزرگ انسانی چین و هند قرار گرفته است. و تردیدی نیست که این دو قدرت از

لحاظ رسوم، آداب زندگی، تحصیل، حتی غذا خوردن روی، این ملتها و روی این اجتماعات اثر می گذارد و آنها نمی توانند نسبت به کشش یکی و تأثیر دیگری و نفوذ اخلاقی و معنوی این و آن بی علاقه و بیطرف باشند. در مالزی شما به هر جا قدم بگذارید، در عالی ترین هتلها و یارستوراهای درجه سه و چهار خواهید دید، که يك قسمت به غذاهای اروپائی اختصاص داده شده، ولی قسمت مهم را غذاهای نوع چینی و باب سلیقه آنها اشغال کرده است و همچنین غذاهای نوع هندی که در همه جا فراوان و متنوع پیدا می شود. قریب شش میلیون چینی این کشور تبعه مالزی هستند و هیچ نوع فعالیت و علاقه ای نسبت به روش سیاسی کشور چین ندارند و افراد هندی و پاکستانی این مملکت که تعداد شان تقریباً به بیش از يك و نیم میلیون نفر می رسد بکار و کاسبی و فعالیتهای تجارتي خود اشتغال دارند و حکومت مالزی نیز از طرف هیچ يك از این دو دسته از لحاظ سیاسی ناراحتی و نگرانی احساس نمی کنند ولی با تمام این احوال اجتماع این کشور نمی تواند از نفوذ تمدن چینی و تمدن هندی که فعلاً در آسیا و بخصوص در جنوب شرقی آسیا، مبارزه پنهانی و شدیدی دارند در امان باشد.

اکثریت پست های حساس و کلیدی مملکت در دست مسلمانان است و دین رسمی کشور نیز اسلام است. در سراسر مالزی، مسلمانان دارای مساجد باشکوه و زیبایی هستند که دارای معماری خاصی می باشند. یکی از زیبا ترین مساجد مالزی، مسجد ملی کوآلا لامپور در پایتخت این کشور است که با معماری سبک ویژه مالزی ساخته شده و در حوالی ایستگاه راه آهن

کوآلا لاهپور قرار دارد. این مسجد را که به گوش ملی (مسجد نگارا) می نامند با هزینه ای بالغ بر ده میلیون دلار در زمینی به مساحت ۱۳ جریب احداث نموده اند، که اطراف آن با چمن کاریهای متنوع و احداث استخر و فواره ها تزئین گردیده است. و يك مناره به ارتفاع ۷۵ متر، از مرکز یکی از همین استخرها در کنار مسجد بنا گردیده است. گنبد اصلی مسجد به شکل سیزده ضلعی ستاره دار طرح ریزی شده که هر ضلع آن معرف یکی از ایالات سیزده گانه مالزی است. ۴۸ گنبد کوچکتر هم وجود دارند که قطر بزرگترین آن ۴۵ متر، و شبیه مسجد اعظم مکه می باشد. این مسجد از حیث معماری یکی از بدیع ترین مساجد مسلمانان در جهان است. مسجد دارای کلاسهای تعلیم قرآن و آموزش های اسلامی تحت عنوان "معهد تحفیظ القرآن و القراعه" می باشد. از دیگر مراکز اسلامی شهر کوآلا لاهپور، می توان از دانشسرای عالی علوم اسلامی کوآلا لاهپور نام برد که مرکز تربیت معلمین علوم دینی مدارس مالزی است.

تأثیرات فرهنگ اسلامی بر پرچم، زبان و خط، ادبیات و هنر:

* پرچم ملی مالزی شامل چهارده خط سفید و قرمز است که در طول پرچم و به موازات یکدیگر قرار گرفته اند و این چهارده خط نمایانگر تساوی حقوق و وضع اجتماعی ایالات سیزده گانه با دولت مرکزی است، و رنگ آبی دریک چهارم بالای پرچم نشانگر اتحاد مردم مالزی و هلال ماه داخل آن، سنبل اسلام و ستاره چهارده پر، نشانگر اتحاد سیزده ایالت با حکومت فدرال و رنگ زرد داخل هلال ماه و ستاره نیز سنبل رنگهای سلطنتی حکمرانان مالزی است.

* زبان و خط: زبان رسمی کشور مالزی، مالای (باهاسا مالزیا) است و چینی و هندی و انگلیسی نیز رواج دارد. زبان انگلیسی بصورت تقریباً گسترده در تجارت و صنعت مورد استفاده بوده و فراگیری آن در مدارس اجباری است. خط رایج نیز عربی و انگلیسی است. لازم به ذکر است که زبان انگلیسی نیز از زمان سُلطه انگلیس ها رواج یافته. در گذشته زبان ملایو، دارای خط و الفبای عربی بود که به حروف جاوی شهرت داشت، ولی در زمان سُلطه استعمار، الفبای لاتین تغییر یافت، بدین ترتیب لغات فراوانی از آن وارد زبان ملایو شد ولی بیشتر واژه های این زبان از زبان عربی نشأت گرفته است. در سال ۱۹۷۵ میلادی دو کشور اندونزی و مالزی برای تدوین قواعد مشترکی در رسم الحظ و تلفظ زبان ملایو، شورائی را موسوم به (شورای زبانهای ملایو) تشکیل دادند، یکی از اختلافات چینی ها و قوم ملایو همین اجباری بودن، آموزش زبان ملایو است.

بعد از ورود اسلام، دستخط جاوی به جامعه مالی معرفی شد. (و به این خط دستنوشته ای روی سنگ قبر مالک الصالح در پاسانی به تاریخ ۱۲۹۷ بعد از میلاد حک گردیده است). و بسیاری از لغات عربی و فارسی به فرهنگ لغات مالی افزوده شده و بسیاری از الفبای باستانی کاوی و ناگاری از رده خارج و جای آن دستخط جاوی جایگزین گردیده است.

ماژلان، ماجراجوی اسپانیایی، چنین گفته که زبان مالی آمیخته ای از زبانهای آچه (ACHEH) و مولوکاس (Moluccas) است و همچنین واسطه ای است در تعلیم و مطالعه اسلام در کشورهای تایلند، برمه و هند و چین.

این زبان همچنین در دوران سلطنت بسیاری از پادشاهان مالی بصورت زبان رسمی بکار رفته است، و در سیاست خارجی نیز بعنوان زبان دیپلماتیک کار برد داشته. امروزه، این زبان، زبان (باهاسا مالزیا) شناخته شده است و می بینیم که بعد از کسب استقلال مالایا (که بعداً به مالزیا مشهور گشت) در تاریخ ۳۱ اگوست ۱۹۵۷، رشد بسیار چشمگیری داشته، و هم اکنون حداقل بیش از یکصد و پنجاه میلیون نفر در سراسر جهان به زبان مالی تکلم می کنند. (زبان مالزیائی علاوه بر کشور مالزی در اندونزی نیز بکار می رود و زبان مردم اندونزی نیز مالزیائی است و این ناشی از فرهنگ مشترک مردم آن ناحیه است.

* ادبیات و هنر: ظهور اسلام در مالزی تاریکی و جهالت هندونیسیم را به جهان نمایاند. بسیاری از آثار اسلامی به زبان مالی ترجمه شدند. بیشتر این آثار درباره زندگی پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) می باشد، در میان آثار ادبی فارسی و عربی که به زبان مالی ترجمه شده اند، می توان از حکایت نور محمد، حکایت معجزات نبی (ص)، حکایت نبی سلیمان و نام برد. از زیانهای قدیم سلاطین مالی همیشه حامی و مشوق نویسندگان و دوستداران ادبیات بوده و از آنها می خواستند که در مدح و ستایش سلطنت و پادشاهان بنگارند. در این میان می توان به کتاب تاج السلاطین تألیف و ترجمه (بخاری الجوهری) در سال ۱۶۰۳ اشاره نمود.

سابقه نفوذ و ارتباط فرهنگ اسلامی در آثار تاریخی و روایت مورخان و جهانگردان نیز مشهود است و کتابهایی چند به زبان ملایو در این خصوص

موجودند که از این قبیل است:

- حکایت راجا راجا پاسی (داستان مسلمان شدن حاکم مسامودرا)

- سلاله السلاطین یا سجاره ملایو (حکایت مسلمان شدن پادشاه ملاکا)

- تاج السلاطین و بستان السلاطین (هر دو کتاب دائرة المعارفی از آثار

اسلامی و فارسی که شامل داستانهای مذهبی، معارف اسلامی و تاریخ اسلام

و برخی مطالب دیگر می باشند.

- هزار مسئله (کتابی در شرح اصول اسلامی)

و بسیاری از نوشته های دیگر در مورد معارف اسلامی، فقه، اصول،

تصوف، تاریخ اسلام، الهیات و) لازم به ذکر است که گرایش به تصوف

در این منطقه نسبتاً قوی بوده است و آثار زیادی در این خصوص انتشار

یافته که تحت تأثیر تعالیم عرفانی همچون مولوی، شمس تبریزی، جنید حلاج

و غزالی بوده است. علاوه بر این نوشته ها، داستانهای محلی زیادی به زبان

ملایو وجود دارد که حاوی عناصری از فرهنگ اسلامی می باشد. احتمالاً

برخی از این داستانها، از منابع قدیم هندی بوده که پس از ورود اسلام رنگ و

لعباب اسلامی به خود گرفته اند و برخی نیز مستقیماً از فرهنگ اسلامی اخذ

شده و در جهت ترویج این آئین بکار رفته اند. از جمله این داستانها می توان

به موارد ذیل اشاره کرد:

داستان امیر حمزه، حکایت شاه مردان، طوطی نامه، حکایت بختیار، حکایت

کلیله دمنه، حکایت غلام، اسکندرنامه، حکایت محمد حنفیه، حکایت نور

محمد و حکایات یوسف و زلیخا. در این حکایات، علاوه بر عناصر فرهنگ

اسلامی موارد زیادی از لغات و اصطلاحات و اشعار فارسی نیز وجود دارد. سبک (سیری) بعنوان نوعی شعر از فرهنگ اسلامی نشأت گرفته است، دو دانشجو بنامهای وینستت و پروفیسور سید نقیب العطاس چنین معتقدند که این سبک شعر توسط حمزه فتسوری (نویسنده مالی در ادبیات صوفی) در خلال سالهای (۱۶۰۰ - ۱۵۵۰) در شعر مالی معرفی شده است. از دیگر کارهای صوفیسم در غالب (سیری) نوشته حمزه می توان به (شعری از يك سرگردان)، شعری از يك پرنده، شعری از يك قایق، شعری از سخن رانی يك مرتاض هندی، اشاره داشت. سبک (سیر) همچنین در داستانهای فانتزی و عشقی و سفرنامه ها بکار برده می شود. مانند شعری از سیتی زوبیدا، شعری از تاج الملوك، شعری از بدرالزمان، شعری از بیداساری و ... علاوه بر آثار هنری مذکور وقایع مهم تاریخی نیز به سبک سیری تا اواخر قرن هفدهم ضبط شده است، مانند شعری از جنگ ماکاسار و یا شعری از کمپانی هلند در جنگ با چین. عبدالله مونسی - نویسنده مالی از دودمان (مالی هندی) نیز به سبک سیری، اثری تحت عنوان (شعری از سوختن سنگاپور) دارد. دیگر سبک های شعر در این سرزمین که از منابع اسلام و ایران سرچشمه می گیرند، عبارتند از: غزل، مثنوی، نظم، رباعی و کتیه است.

*رقص های سنتی: یکی از این نوع، رقص ها، رقص کودا کیپانگ (Tarian Kuda Kepang) است، که خاستگاه آن از جزایر جاوا (Java) بوده و توسط اسلام نیز گسترش یافته است. از دیگر خصوصیات مردم جاوا، نوع لباس و اجرای رقص توسط مردان است. گسترش و نفوذ

اسلام نیز در اکثر داستانهایشان هویدا بوده که بصورت رقص شرح داده می شود. مضمون داستانها نیز درباره جنگ های حضرت محمد(ص) و پیروان آن حضرت است.

*رقص بوریا (BORIA): این رقص اختلاف فاحشی با دیگر رقص های این سرزمین دارد، چرا که از سرزمین ایران نشأت گرفته و در حدود صدها سال قبل به مالزی راه یافته و در ایالت پنانگ رونق پیدا کرده است. فرم جدید رقص بوریا بسیار جالب است.

*صنایع دستی: نمونه های زیبای تراش چوب را در برخی از خانه های سنتی مالی و کاخهای قدیمی این سرزمین می توان مشاهده کرد. از زمانی که اسلام نمایش و عرضه موجودات انسانی را در غالب کارهای هنری از قبیل (مجسمه، نقاشی و ...) ممنوع اعلام نمود. هنرمندان این صنعت، دست مایه اصلی کار را روی گیاهان و گلها قرار دادند. در برخی از مساجد آیات قرآن مجید، بصورت کنده کاریهای بسیار زیبا روی منبر و یا دیوار به چشم می خورد.

رسوخ فرهنگ اسلامی در ابعاد دیگر جامعه مالی:

مالزی کشوری اسلامی است و جای هیچگونه تعجیبی نیست، اگر در کوچه و بازار، مساجد و مراکز مذهبی فراوانی مشاهده شود، و با صدای اذان و مناجات بطور یومیه پنج نوبت از طریق رادیو و تلویزیون اعلام گردد. البته فرهنگ اسلامی با میراث فرهنگ آنیمیسیم و هندوئیسم در آمیخته، مثلاً در یک جشن عروسی، مردم مالی ممکن است شاهد بعضی از

بقایای مراسم عبادت هندوها نیز باشند.

در این کشور، در هر دهکده، مسجدی وجود دارد. چرا که زندگی روزانه مردم آن منطقه حول و حوش اسلام دور می زند، کلیه مسائل و موضوعات پیرامون رفاه اجتماعی از قبیل ازدواج ها و کفن و دفن ها، همه و همه به آداب اسلامی مرتبط می شوند. و مساجد نیز در این دهکده ها محلی است، به منظور اجتماع روستائیان و مشورت پیرامون اینگونه مسائل و حل مشکلات آنها و اگرچه اسلام از سرزمین نجد نشأت گرفته، اما مردم مالی پذیرای کلیه ارزشهای فرهنگی آن نبوده و خصوصیات فرهنگی خود را حفظ کرده اند و بخاطر همین خصوصیات چنانچه وارد این سرزمین شوید به آسانی می توانید افراد مالایانی را از دیگر نژاد ها تشخیص دهید. تعطیلات و اعیاد اسلامی که در این کشور بطور رسمی تعطیل اعلام شده عبارتند از: میلاد پیامبر اکرم (ص)، عید فطر، عید قربان و روز مسابقات بین المللی قرائت قرآن در ماه مبارک رمضان، که در ذیل به اختصار به شرح مراسم عید فطر و عید قربان در این سرزمین می پردازیم:

هاری رایا پوآسا (عید فطر): یکی از جشنهای مسلمانان مالزی است که بعد از خاتمه ماه مبارک رمضان برپا می شود. در طول يك ماه روزه داری، مساجد و سایر مکانهای مذهبی مملو از جمعیت شده که علاوه بر نماز های واجب، نماز های مستحبی را نیز برگزار می کنند که به تراویح (Terawih) معروف است. بعد از گذشت بیست و هفت شب از اوّل ماه مبارک رمضان، اغلب خانه ها بوسیله چراغهای نفتی آذین بندی می شود که نشانه نزدیک

شدن عید سعید فطر است. صبح روز عید فطر، نماز گزاران جهت فرا رسیدن عید (هاری رایا) بیکدیگر تبریک می گویند. و کلیه مسلمانان در شب عید فطر می بایست فطر یه سال خود را قبل از نماز هاری رایا بپردازند، که مبلغ آن در حدود $2/3$ دلار مالزی برای هر شخص محاسبه شده است. و دادن فطریه يك امر واجب و ضروری است. مبلغ فطریه جمع آوری و بین فقرا تقسیم می شود. و اینکار توسط مراکز مذهبی در ایالات مختلف مالزی صورت می پذیرد. بعد از پایان مراسم عید فطر، کلیه اعضا، هر خانواده گرد یکدیگر جمع شده و نسبت به بزرگترها ادای احترام می شود. در آن ایام خانه ها همگی آذین مندی شده و افراد لباس نوبتن کرده و از مهمانان بوسيله شیرینی و كيك های مخصوص پذیرائی می کنند. در آن هنگام، درب خانه کلیه مسلمانان بر روی دوستان و آشنایان و حتی غیر مسلمانان گشوده است و همگی بیکدیگر شاد باش می گویند. در طول این مدت از سال کلیه آحاد مجازند که از کاخهای سلطنتی سلاطین مالزی دیدن کنند. و درب خانه وزراء نیز بروی شهروندان گشوده است.

هاری رایا حاجی (عید قربان): یکی دیگر از اعیاد مسلمانان است که به آن عید اضحی نیز می گویند. این عید روز دهم ذیحجه برابر با دوازدهم ماه تقویمی مسلمانان است ولی به بزرگی و عظمت جشن عید فطر نیست و فقط آن کسانی که اعمال حج را به جا آورده و به زیارت خانه خدا نائل شده اند، آنرا پیا می کنند و آن نیز بستگی به درجه فروتنی و تمول شخصی دارد. در مکه معظمه میلیون ها نفر زوآر از سراسر جهان این جشن را به جهت حق

شناسی و سپاسگزاری به درگاه خداوند متعال بعنوان پنجمین فرمان الهی در اعمال حج بجای می آورند.

سیاست فرهنگی دولت مالزی:

سیاست کلی دولت مالزی در زمینه مسائل فرهنگی مبتنی بر این پیش فرض است که اسلام دین مصلحت گرا و همساز با روح دموکراسی است. همچنین برخی از ارزشهای اسلامی را مثل اخوت اسلامی و مدارا کردن با غیر مسلمانان، صداقت و درستکاری، نظم و هماهنگی، پاکیزگی و احترام به سالمندان، ارزشهای جهانی تلقی کرده و اشاعه آنها در جامعه به نفع همه مردم حتی غیر مسلمانان می داند و بر این باور است که ترویج ارزشهای فرهنگی تمدن غرب منافاتی با اصول و احکام اسلام در مورد زندگی اجتماعی ندارد. بدین لحاظ بخش قابل توجهی از مردم مالزی خصوصاً شهر نشینان و نسل جوان این کشور متمایل به ارزشهای فرهنگی غرب بوده، و این امر در مظاهری همچون نحوه پوشاک، گذران اوقات فراغت و بویژه مسائل هنری مثل فیلم و موسیقی به وضوح نمایان است. وزارت فرهنگ، جوانان و ورزش، این کشور، رسماً عهده دار امور مربوط به جوانان بوده و با برگزاری دوره ها و اردوهای گوناگون در زمینه های ورزشی، آموزشی، سیاسی و اجتماعی تلاش دارد که حرکتی سازمان یافته ای را در میان جوانان ایجاد کند.

* * * * *

سلطانف ماهر خواجه

آکادمی آف سائنس - دوشنبه - تاجیکستان

شخصیت و تأثیر میر سید علی همدانی در تاجیکستان

میر سید علی همدانی در تاجیکستان شهرت خاصی دارد. مردم تاجیکستان و بویژه اهل ولایت کولاب به میر سید همدانی اخلاص و دل بستگی زیادی دارند و این دل بستگی نسبت به شخصیت و فعالیت میر سید علی همدانی به قسمت های ذیل تقسیم میگردد، یعنی قبول عامه مردم تاجیکستان وابسته به شخصیت و فعالیت مذهبی و آثار و مقبره و مناسبت میر سید علی همدانی به کولاب و اقارب و اولاد امیر کبیر.

قبل از همه باید تأکید نمود که تأثیر و شخصیت میر سید علی همدانی در تاجیکستان اساساً به دو نوع صورت گرفته است. در تصور گروهی از مردم تاجیکستان سیما و شخصیت امیر کبیر غالباً در دایره علم و ادب و خاصه در زمینه فلسفه جلوه گر گردیده، و در تفکر و تصور گروه دیگر از دایره مذهبی بیرون نیست.

چنین تأثیر میر سید علی همدانی در جهان معنوی مردم تاجیکستان به عقیده ما به درجه آگاهی آنها از احوال و آثار دانشمند مذکور و میل جهان بینی و جهان فحمی خود آنها رابطه دارد.

بیشک فعالیت مذهبی میر سید علی همدانی در شهرت او بین مردم

تاجیکستان نیز مؤثر بوده است. به عقیده بنده سبب اساسی نفوذ و قبول عامه امیر کبیر در تاجیکستان کیش مردم این کشور است یعنی فعالیت مذهبی امیر همدانی با پهلوه‌های اساسی کیش و مذهب مردم تاجیکستان سازگار بوده است. و مردم باکمال میل عقاید عارفانه وی را پذیرفته اند و مورد توجه قرار داده اند.

در افزائش شهرت میر سید علی همدانی بین مردم تاجیکستان آثار او نیز اهمیت زیادی دارد. بیشک تمام آثار امیر کبیر در تاجیکستان معلوم و مشهور است. نسخه های خطی و مطبوع رساله های شاه همدان در آثارخانه کولاب و کتابخانه دولتی به نام ابوالقاسم فردوسی (شهر دوشنبه) گنجینه نسخه های خطی پژوهشگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان و دانشگاه دولتی تاجیکستان و کتابخانه های شخصی مردم کشور محفوظ است.

به اندیشه ما مردم تاجیکستان بعلمت عوامل یاد شده برای آگاهی و واقفیت بیشتری به آثار رنگارنگ متفکر مزبور رجوع نموده از افکار و عقائد سودمند او طبق نیاز معنویشان بهره ها برداشته اند و این جهت نیز باعث ازدیاد شهرت میر سید علی همدانی گردیده است. در بین مردم تاجیکستان از جمله آثار میر سید علی همدانی "اوراد فتحیه" و "ذخیره الملوك" بیشتر شهرت دارد. بی هیچ شك و تردید نقش مقبره میر سید علی همدانی در افزایش تأثیر او بین مردم تاجیکستان هم زیاد بوده است. بنای اساسی مقبره در قرن ۱۰ میلادی بنیاد گشته و در قرون بعد به آن بناهای دیگر علاوه

شده است. واقعاً مقبره امیر کبیر که در مرکز شهر کولاب واقع است حالا زیارتگاه مردم تاجیکستان و جمهوریهای همسایه گردیده. در رواج تأثیر نفوذ این دانشمند نقش سزاواری دارد. طبق معلومات تذکره و منابع تاریخی در این مقبره غیر میر سید علی همدانی، همسرش و پسرش سید محمد و دخترش و اقربای او دفن شده اند. زیارت و تماشای مقبره حُسن توجه مردم را نسبت آن ها بیدار نموده، میلشان را برای تحصیل معلومات بیشتری به احوال و کیفیت فعالیت وی افزون مینماید. به این وسیله مردم راجع به جهت‌های گوناگون زندگی و شخصیت و فعالیت میر سید علی همدانی و اهل خانواده و اقربای او اطلاعات کسب نموده. نسبت به شخصیت وی اخلاص و دلبستگی بیشتری پیدا می کنند. از جهت دیگر زیارتگران درباره مقبره و اشخاصی که در آن جا مدفونند، روایات زیادی نقل نموده و بدین منوال شهرت و قبول عامه آنان بیشتر می گردد. این عمل خود باعث جلب توجه مردم دیگر می شود یعنی کسانی که تا حال اگر مقبره را زیارت نکرده باشند و از شخصیت میر سید علی همدانی آگاهی زیادی نداشته باشند در اثر این روایات عزم زیارت مقبره آنان را می کنند. سبب دیگر افزایش شهرت میر سید علی همدانی در تاجیکستان به زیارت آن آمدن دانشمندان کشورهای گوناگون از جمله پاکستان، هندوستان و ایران

است. این عمل بی شبه حسن توجه مردم تاجیکستان را به شخصیت میر سید علی همدانی خیلی می افزاید. حالا جمهوریت تاجیکستان و بویژه ولایت کولاب تصمیم گرفته است که سال ۱۹۹۴ میلادی به یاد بود این دانشمند بزرگ کنگره جهانی برگزار نماید. یقیناً این امر و تدارکات جشنی که کمیته تشکلی به عهده گرفته است باعث افزودن مقدار زیارت گران از کشور های گوناگون می گردد. به همین منوال مقبره میر سید علی همدانی در کولاب زیارت گه اهل علم و ادب و عامه مردم و منبع انتشار و گسترش تصورات و اندیشه ها و روایات راجع به احوال و آثار این مرد متفکر می باشد.

جهت دیگری که موجب قبول عامه شخصیت میر سید علی همدانی در تاجیکستان و علی الخصوص کولاب بوده، وابستگی امیر کبیر به ختلان است. از معلومات منابع از منته وسطی و روایات عموم به این نتیجه می رسیم که امیر کبیر به ختلان دلبستگی زیادی داشته است. طبق قول شاگردش مولانا نورالدین جعفر بدخشی میر سید علی همدانی بارها در کولاب (ختلان) بوده است. در "خلاصه المناقب" دو قریه کولاب، یعنی علی شاه و چوبک که امروز نیز به همین نام مشهورند، ذکر شده است، که در آن میر سید علی همدانی سکنی داشته است. نشان دیگر دلبستگی امیر کبیر به ختلان به عقیده ما در آن است که او جانشین خود خواجه اسحق ختلانی را (که در عین حال دامادش نیز بوده) از همین ناحیه انتخاب کرده است. اگر امیر کبیر به ختلان و ختلانی ها مهر و دلبستگی زیاد نمیداشت به هیچ وجه با ازدواج

دخترش را به مرد ختلانی راضی نمیشد و او را به عنوان خلیفه و جانشین خود انتخاب نمی کرد و بالاخره درباره مسکن آخرین حیاتش یعنی مدفنش در این ناحیه وصیت نمی کرد. علاوه به این دلایل در روایات عامه نیز دایر به مهر و دلپستگی میر سید علی همدانی به کشور کولاب معلومات زیادی موجود است که قسمی از آنها در مقالات دانشمندان مورد استفاده قرار گرفته است.

خلاصه، شهرت و قبول عامه فرزند ارجمند همان میر سید علی همدانی در تاجیکستان خیلی زیاد بوده آن به واسطه عوامل گوناگون صورت گرفته است. و امروز با کمال باوری می توان گفت که این مرد روشن ضمیر به علت فعالیت های گوناگون خود مردم تاجیکستان و ایران و افغانستان و پاکستان و هندوستان را که دوستی و قرابتی داشتند دوست تر و نزدیک تر گردانید.

در ابتدا با این عقیده بودیم که این امر تنها یک جنبه از جنبه‌های گوناگون است و باید به آن توجه بیشتری کرد. در ادامه، با توجه به اهمیت این موضوع، تصمیم گرفتیم که این امر را به صورت جدی در نظر بگیریم و به دنبال راه‌های مناسب برای حل آن باشیم. در نهایت، با همکاری و تلاش همه، موفق شدیم که این مشکل را به خوبی حل کنیم و به نتیجه مطلوب برسیم.



علاوه بر این، ما در آن است که او جانشین خود خواجه اسحاق ختلائی را که در همین حال دامادش نیز بوده از همین ناحیه انتخاب کرده است. اگر امیر کبیر به ختلائی و ختلائی حاضر و دلبستگی زیاد اینهاست به هیچ وجه با ازدواج

دکتر محمدریاض خان استاد دانشگاه علامه اقبال، اسلام آباد

بیاد بود خدمتگزار فرهنگ و ادب فارسی

شادروان دکتر عرفانی اقبال شناس

بمناسبت سوّمین سالگرد وفات

آنکه اقدام مقبلان کرده شعر اقبال را بیان کرده
 دفتر خویش از گل عرفان پاک محسود گلستان کرده
 مسلک عارفان ایران را بهر پیر و جوان عیان کرده
 شاعر دلنشین پاکستان پیش صاحب‌دلان نشان کرده
 گر بپرسی ز نام او که چنین کار خوبی درین زمان کرده
 من نمی گویمت، تو خود دانی خواجه عبدالحمید عرفانی (۱)
 بالآخر دوره حیات ۸۲ ساله و اند ماه مرحوم دکتر خواجه عبدالحمید
 عرفانی بتاریخ ۲ اسفند ۱۳۹۸ هـ. ش برابر به ۱۱ مارس ۱۹۹۰ م سپری
 شد و او را در مولدش سیالکوٹ بخاک سپردند. البته تطاول روزگار از شهرت
 جاویدانی خدمات ادبی و فرهنگی وی چیزی نخواهد کاست بلکه با مرور زمان
 مردم به ایران دوستی و اقبال شناسی و فارسی گرایی وی، بیشتری خواهند
 برد و مباحثات ایران دوستی وی را زنده نگاه خواهد داشت.
 خاک شیراز و مشهد و تبریز سرمه نور بهر چشمانم
 من ز کشمیر و خاک پاکستان ارمغانی برای ایرانم

این بود افتخار جاویدم در زبان تو من غزلخوانم
 خواجه عبدالحمید عرفانی عاشقِ خاکِ پاکِ ایرانم
 عرفانی مرحوم بیش از ۱۵ سال مقیم ایران بوده و درین مدت طولانی او
 واقعاً خاک ایران را بهر چشمانش سرمه نور ساخته بود. او بعد از اتمام
 مأموریتش هم چند بار وارد ایران شد و ایران دوستی خویش را بعنوان یک
 شخص واله و شیدا شرح می داد.

شمه ای از احوال:

اصل نیاکان دکتر عرفانی فقید خطه مینو نظیر کشمیر بود. بعداً آنان
 در منطقه سیالکوت پنجاب رحل اقامت افکندند. دکتر عرفانی روز ۴ نوامبر
 ۱۹۰۷م در دهستان مغلانوالی بخش سیالکوت چشم بگیتی گشود. آموزش
 دوره مقدماتی وی در مولدش سر آمد و برای تحصیلات سطح دبیرستانی او به
 بلوک چکوال (در نواح راولپندی) آمد و در مدرسه معروف "ویلیام" ثبت نام
 کرد. ادرار آموزش سطوح متوسطه و لیسانس و فوق لیسانسها به زبانهای
 انگلیسی و فارسی را دکتر عرفانی مرحوم در پنجاب با تمام رسانید و سپس
 به شهر کوئته استان بلوچستان رسید. در کوئته عده زیاد مردم خانواده وی
 مسکنی گزیده بودند و همین امر عرفانی را هم مقیم آن جایگاه ساخت. در
 سال ۱۹۳۱م او بعنوان معلم زبانهای انگلیسی و فارسی دانشکده دولتی آن
 شهر وارد خدمت گردید و در آن حیث رسماً استخدام شد. شعر سرایی و بزم
 آرائی وی همزمان آغاز گردید او مخصوصاً مجالسی را با سامنی رومی و اقبال
 منسوب و موسوم می ساخت. روز ۲۱ آوریل ۱۹۳۸م علامه اقبال در لاهور

بدرود حیات گفت و از آن به بعد عرفانی مطالبی را بعنوان یاد بود اقبال عرضه می داد و مردم را بحرفهای خود وی متوجه ساخت. مساعی وی او را به انتظار مقامات عالی رتبه فرهنگی دولت کشاند و در سال ۱۹۴۵م او من حیث یک نفر رابط فرهنگی وارد مشهد شد. این مأموریت و انتصاب موجب ابتهاج قلبی وی گردید. در یک یاد داشت خود نوشت دکتر عرفانی چنین ابراز احساسات کرده است.

"من در شهر سیالکوت، در دامنه کوهستانهای ایران صغیر یعنی کشمیر چشم بجهان آب و گل گشودم. در کودکی، غذای روح من داستانهای بود که از عرفا و بزرگان تصوف ایران از زبان کبار خانواده بگوשמ می رسید. قبل از این در کتب جغرافی، نقشه و حدود و تغور ایران را نگاه کنم، از آن کشور در رؤیای خودم جهانی تعمیر کرده بودم که حد زمینی نداشت --- در دوره دبیرستانی بصدای مرشد معنویم علامه اقبال، به مولانا جلال الدین مولوی آشنا شدم و این آشنائی به عشق آن عارف ایران و خود سرزمین ایران راهنمون گردید که در رگ و پی من سریان وارد. من با عواطف عمیق ایران دوستی اولاً مأمور خدمات فرهنگی وارد شهر مطبوع و مقدس مشهد گردیدم ---" (۲).

تأسیس پاکستان و مأموریتی دیگر
دولت انگلیس شبه قاره در آستانه تقسیم هند مأموران خارجی خویش را پس خوانده و دکتر عرفانی هم در ۱۹۴۷م به هند بازگشت در روز ۱۴ اوت ۱۹۴۷م پاکستان تأسیس گردید. دکتر عرفانی چون در مشهد بزم های اقبال

و رومی را تشکیل داده و در انجام دادن وظایف فرهنگی شایستگی خویش را نشان داده بنا بر اینگونه سوابق او مجدداً در ایران مأمور گردید. البته این بار (در سال ۱۹۴۹م) او وابسته مطبوعاتی دولت پاکستان بوده و در سفارت کبرای پاکستان در تهران وظایف خود را آغاز نمود. او مدت هفت سال تا ۱۹۵۵م همین مأموریت را احراز کرده و گذشته از تشیید روابط عامه دولتی ایران و پاکستان، او به معرفی خدمات بانوی پاکستان محمد علی جناح قائد اعظم، و مقام تفکر عالی علامه محمد اقبال و نهضت مسلمانان شبه قاره مبنی بر تشکیل پاکستان را بخوبی مبرهن ساخت. وسایل ویژه وی در این راه تسلط بر زبان فارسی و قریحه شعر گونی و بزم آرائی بود. او شخصاً عاشق و محب رومی و اقبال بوده و اینک هم همین عشق و علاقه بوی نیروی فوق العاده داده و او بزودی بزم های شاعران مزبور را دایر کرد و مجلس انجمن روابط فرهنگی ایران و پاکستان هم آراست. او کتابخانه ها را در محوطه سفارت کبری و همچنین در محل انجمن روابط فرهنگی دایر نمود که الآن هم می تواند، مورد استفاده باشد. چون متأسران گویا چیزی شایسته ذکر در آنها نیفزوده اند.

از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۸م دکتر عرفانی در پاکستان سردبیری مجله "هلال" فارسی را بعهدہ داشته و طرح سیاست این ارگان را ریخت که تاکنون دنبال می گردد. (البته از دو دهه گذشته اسم مجله، و پاکستان مصور، مبدل گردیده است).

بالمقامات فرهنگی ایران و پاکستان ناظر و مادی خدمات فرهنگی

دکتر عرفانی بوده و در سال ۱۹۵۸م او یک بار دیگر مأمور ایران شد. این بار او از رتبه دبیر سۆم به مقام دبیر اوّل اعتلاء یافته و تا شش سال خدمات خویش را ادامه داد و در سال ۱۹۶۷م بسن ۵۹ سال باز نشستہ شد. (۳)

دکتر عرفانی در سیالکوت بزم رومی را تأسیس کرد و روح و روان آن هم او بود. بزم مذکور تا امروز مشغول فعالیت است. روزهای رومی و اقبال و مراسم ترویج زبان فارسی و همچنین جشنهایی مربوط به ایران شناسی زیر لوای آن بزم برپای گردیده است. دکتر عرفانی مردی سخت کوش و فعال بود و در سالهای اخیر مرض قند بر وی مستولی گردیده باز هم تا آخرین نفس خود از کوشش و کار نیاسوده است. در این وهله بیاد ابیات رومی می اقتیم که:

این طلب کاری مبارک جنبش است این طلب در راه حق مانع کش است
سایه حق بر سر بسنده بود عاقبت جوینده، یابنده بود
اندرین راه می تراش و می خراش تادم آخر دمی فارغ میباش
تو بهر حالی که باشی می طلب آب می جودانمآی خشک لب
دوستان وی رفتار و رویه و مساعی عرفانی را در نثر و نظم با عواطف صمیمانه ستوده اند. مثلاً:

در زمان ورود دکتر عرفانی در تهران بعنوان وابسته مطبوعاتی پاکستان، استاد ملك الشعراء بهار مریض بود. عرفانی بلا فاصله بعیادت وی شتافت و باسخنان محبت آمیز خود اشعر الشعراى ایران را چنان تحت تأثیر گذاشت که او دو بیت را بالبداهه سرود. رباعی بهار که با دستخط وی کراراً طبع گردیده، بسیار معروف می باشد:

دوش آمد پی عیادت من ملکی در لباس انسانی
 گفتمش چیست نام پاک تو؟ گفت خواجه عبدالحمید عرفانی
 خانم تو ران بهراسی دربارہ سخن گوئی و ایران دوستی وی چنین
 گفته است:

خواجه عبدالحمید عرفانی بنده خاص ذات ربّانی
 می عرفان چو در قلدح ریزد شور در سینه ها بر انگیزد
 پای تا سر چو آب انگور است عشق و احساس و گرمی و شورا است
 خاک ایران زمین بدیده وی مشنوی باشد و حکایت نی (۴)

عرفانی شاعر

مرحوم دکتر عرفانی شاعر زبان فارسی بوده و او در اردو تقریباً چیزی
 نسروده است. او هنر شعر خویش را وقف ابراز احساسات ایران دوستی ساخته
 و دو دو بیتی زیر رومی را همواره سر مشق خود قرار داده است:

گفتم: دل و جان پرسر کارت کردم هرچیز که داشتم، نشارت کردم
 گفتا: تو که باشی که کنی یا نکنی این من بودم که بیقرارت کردم

چه گویم چه دانم که این داستان فزون است از حد امکان ما
 ازین داستان بگذر از مامپرس که بر هم شکست است دستان ما (۵)
 بعد از مراجعت به پاکستان او منظومه "ایران" را که مشتمل بر ۶۲ بیت
 است سروده و در آنها هم علاقه مندی وافی خود را نسبت به ایران نشان داده
 است، مثلاً:

به عشق پاک ایران سرفرازم ازین برتر چه باشد افتخاری
 سرودی بازیان دل سرودم ازین بهتر چه باشد یادگاری
 قریحه شاعرانه، عرفانی را توفیقی داده تا اشعار زیاد اردوی
 علامه اقبال را به فارسی بر گردانده تکثیر بنماید و در صورت برو شرها در
 اختیار علاقه مندان قرار بدهد. دو پرورش را نویسنده در دست دارد بعنوان
 اشعار اردوی علامه محمد اقبال لاهوری، که نسخه واحد یکی و چند نسخه
 دیگری لااقل در کتابخانه شورای ملی ایران واقع در تهران نگاهداری می شود.
 همچنین ترجمه اشعار پراکنده اقبال در آثار عرفانی همچون رومی عصر، و
 ترجمه فارسی، ضرب کلیم، می توان دید. بعضی از تراجم عرفانی چنان
 استوار و منسجم باشند که خوانندگان آنها را کلام اصیل فارسی اقبال گمان
 می کنند. در آثار منشور خود عرفانی چند کتاب را به اردو نوشته ولی بیشتر
 کتابها را بفارسی در آورده است. او بدون تعارف و دغدغه، به فارسی حرف
 می زد و مطلب می نوشت و در واقع هم او یکی از پیش تازان فارسی
 نویسان ممتاز معاصر در پاکستان می باشد.

شعر گوئی و سبک عرفانی

عرفانی مرحوم در دو بیتی سرانی پیرو بابا طاهر همدانی است و در شعر
 سرانی دیگر مقلد رومی و اقبال. به پیروی بابا طاهر خودش هم اشاره می
 نماید.
 مرا پایان پذیرد زندگانی ترا آید به سر روز جوانی
 همین افسانه های عشق و مستی بماند یادگار جاودانی

به جان عهدی به حسنِ یار بستم ز بند عقلِ خُرده گیرستم
 بگفتم من "حدیثِ عشق" عربان که مست جامِ باها ظاهرستم (۶)
 غزل عرفانی گاهی بیشتر مطالب مسلسل و یکنواخت دارد، مثلاً:
 سر خوش از تست جانِ من، جانم تشنه دیگری نمی دانم
 نرگسِ تو گشود بر رویم عالم بیکران و پایانم
 دل و جانم فدای تو باشد دارم دوست از دل و جانم
 آفریدی جهانِ نو که در او تازه گشته به حسنِ پایانم
 از تو بزم خیال من رنگین از تو جوش و خروشِ عثمانم
 زورِ کم بود در سراب و کنون در کنارِ محیطِ عرفانم
 این بود افتخار من که ترا در دل و چشم خویش گنجانم (۷)
 فلاسفه وجودی به تنها گونی و تنها سرائی از دیر باز متوجه می باشند.
 علامه اقبال هم باین شیوه علاقه مند بوده، حتی در قسمت دوم منظومه
 تمهید، در کتاب "ضرب کلیم" چنین می گوید (ترجمه از اردو):
 "ای اقبال، گناه تو همان مجلس آرائی است و تو مانند زمانه کم پیوند
 می باشی. آن بیچارگان را که معتاد تریاک و کوکنار خودی بودند، نوای تو
 ذوق جذبه های بلند عطا نموده است. همان مرغان پرشگسته که در حیاط
 کوچک خانه قانع بودند برای پرواز در فضاهاى بیکران آسمان ها بیقرار
 می باشند کیفر و مجازاتِ نو محرومی از نوای سحر و بی بهرگی از مقام
 سرور و نظر می باشد."
 مرحوم دکتر عرفانی مترجم این کتاب است و او حتی به تنها گونی یا

مونو لاگ بقول غریبان پرداخته (۸) و زبان فارسی را با چنین شعری آشنا ساخته است. مثلاً: منظومه وی در "حدیث عشق" و همچنین در "رومی عصر" می توان دید که به نحوه زیر آغاز می گردد:

ای خوشا آن صبح مهر انگیز من ای خوشا آن روز عشرت خیز من
از زمین تا آسمان پرواز من من کیم؟ روح الامین دمساز من

غرق دریا بد تن من، جان من سوخت اندر تشنگی هر آن من
چشم من می دید هر جا نقش آب زورق جان مضطرب اندر سراب
روز و شب گشتم به پهنای جهان تاز یاد همدلی یابم نشان...

آثار عرفانی

دکتر عرفانی فقید، گذشته از عده عدیده جزوها و بروشراها و متون تکثیر شده خطابه ها، بیش از یک دوجین اثر مستقل و مهمی دارد. ما پاره ای از آثارش را مشروحاً معرفی می کنیم و مابقی را بالاخصتار.

۱- رومی عصر (در احوال و آثار و افکار علامه اقبال) کانون معرفت، تهران

۱۳۳۳ هـ. ش. / ۱۹۵۱ م

۲- حدیث عشق (مجموعه اشعار: دو بیتیهها) انجمن روابط فرهنگی ایران و

پاکستان، تهران ۱۳۳۳ هـ. ش. / ۱۹۵۴ م

۳- شرح احوال و آثار ملك الشعراء بهار از انتشارات ابن سینا تهران،

۱۳۳۴ هـ. ش. / ۱۹۵۵ م

۴- انتخاب شعر معاصر: (۱۷ شاعر، ایران جلد یکم، اداره امتحانات

- تعلیمات متوسطه، لاهور ۱۳۳۲ هـ. ش. ۱۹۵۳ م.
- ۵- اقبال در نظر ایرانیها (اردو)، اکادمی اقبال پاکستان،
۱۳۳۶ هـ. ش. ۱۹۵۷ م.
- ۶- فارسی امروز رین پریس لاهور، ۱۹۵۶ م چاپ دوم ۱۹۸۱ م.
- ۷- انتخاب شعر معاصر (۱۳ تن از این شعرای ایران) جلد دوم
۱۳۳۵ هـ. ش. ۱۹۵۶ م.
- ۸- ایران صغیر (تذکره شعرای پارسی زبان کشمیر) انتشارات ابن سینا
تهران، ایضاً
- ۹- ترجمه فارسی کتاب "ضرب کلیم" علامه اقبال، اکادمی اقبال پاکستان
۱۹۵۷ م طبع دوم ۱۹۷۷ م.
- ۱۰- داستانهای عشقی پاکستان، انتشارات ابن سینا تهران، ۱۹۶۱ م.
- ۱۱- سرود سرمد (احوال و آثار و انتخاب اشعار سید صادق سرمد مرحوم)
ایضاً ۱۹۶۳ م.
- ۱۲- ایران (جزوه ۶۲ شعر) بزم رومی سیالکوت ۱۹۷۱ م.
- ۱۳- آهنگ عشق (شرح مسافرت به ایران در ۱۳۵۲ هـ. ش، انجمن فارسی
سیالکوت ۱۹۷۳ م، ۳۲ صفحه)
- ۱۴- شهر آشوب سیالکوت (اغتشاشات مه ماه ۱۹۷۷ م) بزم رومی سیالکوت
۱۹۷۷ م ۱۶ صفحه، (۹)
- ۱۵- گفته های رومی و اقبال (با ترجمه انگلیسی) ایضاً ۱۹۷۶ م. ۳۱
صفحه طبع دوم ۱۹۸۶ م.
- ۱۶- اقبال ایران (شرح ترویج اقبال شناسی در یاران مانند کتاب شماره ۵
فوق) ایضاً ۱۹۸۷ م. ۲۲ صفحه

حواشی:

- ۱- دکتر رضا زاده شفق مرحوم: رومی عصر (طبع دوم تهران، ۱۹۵۶م) صفحه ۱۴ (ضمیمه)
- ۲- مقاله نگارنده در مجله هفت هنر، نشریه اداره کل آموزش هنری وزارت فرهنگ و هنر، تهران، اسفند ماه ۱۳۵۲ش، ص ۶۱، ۶۷
- ۳- حدیث عشق، مجموعه رباعیات دکتر عرفانی
- ۴- ایضاً
- ۵- ایضاً
- ۶- ایضاً
- ۷- دکتر سید سبط حسن رضوی، فارسی گویان پاکستان، جلد یکم، اسلام آباد ۱۹۷۴م، صفحه ۵۲۸، ۵۲۹
- ۸- دکتر عرفانی در زمان دانشجوی "مونو لاگهای" شاعران انگلیسی زبان را به اردو و فارسی ترجمه می کرده و این تمرین برای وی مفید بوده است.
- ۹- زیور عجم (مثنوی گلشن راز جدید) کلیات فارسی اقبال، لاهور ۱۹۷۳م و بعد ناشر شیخ غلام علی و پسران) صفحه ۵۶۷

تعلیمات متوسطه، لاهور ۱۳۳۲ هـ. ش / ۱۹۵۳ م. حشامه

۵- ایال در نظر ایرانیها (اردو) - آکادمی ایال پاکستان.

۱۳۳۶ هـ. ش / ۱۹۵۷ م.

۶- (۵۶۱/۵۶۲) نایب و قه و مینه (مجموعه مقالات) - انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۱ م.

۷- انتخاب

۲- مقاله

۸- ایران

۶- شماره

۳- انتخاب

۵- کتاب

۳- کتاب

۷- مقاله

۱۲- ایران

۱۴- شماره

۱۶- شماره

۲۲- شماره

۲۶- شماره

۱۵- گفته های روس و اقبال آنها ترجمه انگلیسی (مجله) - ۱۹۷۶ م. ۲۱

مجله طبع دوم ۱۹۸۶ م.

۱۶- ایال ایران (شرح ترویج ایال شناسی در پاران مانند کتاب شماره ۵

لوقا) (مجله) - ۱۹۸۷ م. ۲۲- شماره



دکتر فرحت ناز

دانشکده دختران - اسلام آباد

شیخ نجیب الدین رضا تبریزی و نور الهدایه

۱۱۰۵ هـ — ۱۱۰۹ هـ

اوایل قرن یازدهم هجری در عصر سلطنت شاه عباس ثانی درویشی صوفی منش و شاعر مزاج، پا به عرصه وجود نهاد که به علت عدم توجه به او بحدّ کافی شناخته نشده است. نام مؤلف "نور الهدایه و مصدر الولایه" به حدیث و قول بیشتر تذکره نویسان و مورخان نجیب الدین رضا است و خود نیز در دیباچه کتاب مذکور و در مثنوی "سبع المثانی" به آن اشاراتی کرده است، چنانکه در سبع المثانی می گوید:

آن زمان که منکر اهل صفا سر بر آورد از حسد در شهر ما

"بد نجیب الدین رضا" در خلوتش خالی از باد و بروت و سببتش (۱)

وی به اسم زرگر نیز شهرت دارد پس از بررسی کلیه منابع، نام کامل وی چنین بوده است: شیخ نجیب الدین بن محمد رضا تبریزی اصفهانی ذهبی متأسفانه از زندگی این مؤلف هیچگونه اطلاع دقیق و جامعی در دست نیست مگر آنچه خود بدان اشاره کرده و این اشارات پراکنده نیز در کمال اختصار و ایجاز است. همچنین وی به ذکر نام پدر خود اشاره یی دقیق نکرده است، فقط يك جا در متن نور الهدایه خود را به اسم ابن محمد رضا خوانده است (۲)

استاد منزوی نیز در فهرست نسخه های خطی فارسی، اسم پدر شیخ را محمد می گویند (۳) محمد هاشم درویش شیرازی در ذکر مشایخ، آنجناب را از اولاد فخرالدین گفته است.

در نسب ز اولاد "فخرالدین" بود زین سبب آن شه "نجیب الدین" بود (۴)

تخلص:

شیخ نجیب الدین صاحب دیوان غزلیات است و مثنوی هایی نیز از خود بجای گذاشته است. در اشعار خود تخلص های گوناگون آورده. در بعضی موارد "جوهری" تخلص می نمود:

از جوهری چونکته اسرار بشنوی بگذر ز جرم او که دریاش نازل است (۵)
گاهی متخلص به نجیب است:

شقه بی بشنو ز حال این نجیب کوفتاده از محبان بی نصیب (۶)
نجیب الدین اغلب خود را نجیب الدین رضا تخلص می کرد:

خاک پای قایم آل عبا بی ریا می دان نجیب الدین رضا (۷)
و در بعضی مقاطع زرگر تخلص نموده است:

چون نجیب الدین زرگر شد فنا از خوشتن
بر حمام طهر معنی صوریرغو می زند (۸)

مولد و منشأ:

نجیب در اصفهان توکد یافت. اصل او از تبریز بوده همه تذکره نویسان در این باره اتفاق دارند، محمد هاشم درباره مولد و منشأ شیخ می گوید:

(۷) اصلش از تبریز شمس الدین بدان هست مولود وی اندر اصفهان (۹)

نجیب الدین به ذکر نام پدر خود نبرده‌اخته ولی محلّ و تاریخ تولّد خود را تصریح نموده است. چنانکه می‌گوید:

من به شهری اوفتادم ز این جهان که ز صاحب قدر کم بودی نشان
نام او خواهی بگویم ای جوان اصفهانست اصفهانست اصفهان (۱۰)
تاریخ ولادت:

مورخان و تذکره نویسان در کتب خود از تاریخ ولادت نجیب الدین یاد
نکرده اند. در کتب خود نجیب الدین، "سبع المثانی" و "خلاصة الحقایق"
مواردی هست که در کشف زمان تولّد شیخ یاری می‌دهد. در مثنوی سبع
المثانی در باره سال عمر خود می‌گوید:

شد چهل و پنج سالم ارتیاض فرق شد این دم سوادم از بیاض (۱۱)
بنا بر این وقتی شیخ نجیب الدین این مثنوی را به نظم در آورد چهل و پنج
سال داشت حالا باید پی ببریم که مثنوی سبع المثانی در چه تاریخی سروده
شده است. در دیباجة مثنوی مذکور می‌نویسد:

"و چون محلّ ظهور دولت بروز آن رسید به اشاره شاه ولایت اسدالله
الغالب، علی ابن ابیطالب علیه السلام در تاریخ هزار و نود و چهار در عرض
چهل روز از عالم غیب بظهور آمد" (۱۲)

و در آخر کتاب تاریخ تألیف آنرا هزار و نود و پنج می‌نویسد:

در هزار و نود و پنج ای عزیز خواستند ز این بنده آوردم تمیز

در چهل یوم آمد این سبع المثان که کلماتیست تامات اندر آن (۱۳)

اگر فرض کنیم که تألیف مثنوی در آخر ماه سال ۱۰۹۴ شروع شده باشد

چند روز بعد از آغاز سال ۱۰۹۵ تمام شده باشد باز هم سن خود را چهل و پنج نوشته است. با این حساب در سال ۱۰۵۰ تاریخ ولادت وی خواهد بود. و لیکن در "خلاصة الحقایق" دلیل روشن تری وجود دارد که ما می توانیم تاریخ قطعی ولادتش را بدست بیاوریم. وی می گوید:

تخلص سال هزار و صد هجرت تمام عمر به پنجاه که شد در نظام (۱۴)

بطور کلی آنچه از این اقوال بر می آید ولادت شیخ در سال ۱۰۵۰ هجری قمری اتفاق افتاده است و سال تألیف سبع المثانی ۱۰۹۵ به سن چهل و پنج

سالگی معتبر تر به نظر می رسد. دوران جوانی و تحصیلات:

نجیب الدین در خلال نوشته هایش اشارات مختصری به زندگانی خوش کرده است. و آنچه از آثار او بر می آید، مولد وی اصفهان بوده و در سال

۱۰۵۰ هجری دنیا آمده است. بنا بر این وی دوران کودکی خود را در اصفهان گذرانیده است. اما درباره تحصیلاتش اشاره بی بدست نیامده است. بیشتر

تذکره نویسان او را مجذوب و امی نقل کرده اند. خودش نیز در دیباجة نور الهدایه به این امر اشاره کرده است، می گوید:

"اما بعد عزیزی ازین ناچیز که مجذوب امیم طلب دیباجة

دیگر نمود" (۱۵).

ولی این همه حقایق و اسرار منظوم و منشور که از وی به ظهور آمده است

که اغلب فضلی روزگار از فهم آنها عاجز اند، باعث می شود که تصور کنیم آنچه آنحضرت راجع به امی بودن خود نوشته است شکسته نفسی می باشد و

مورخان و تذکره نویسان بقول ایشان، ایشان را اُمّی پنداشته اند در اینصورت احتمال می رود که تحصیلات اوکیه نجیب در شهر اصفهان که در آن وقت یکی از مراکز مذهب تشیع و محلّ درس و دانش آموزی بوده انجام گرفته است و در اندک زمان علوم دینی از قبیل علوم قرآن و تفسیر و حدیث و امثال اینها و نیز حکمت و کلام و بعضی علوم منقول و معقول را فرا گرفته کامل گردیده سپس در سنّ چهارده سالگی به مشهد رفت و از محضر شیخ و استاد خودش شیخ محمد علی مؤذن خراسانی کسب دانش نموده و از آنحضرت خلعت مشیخت دریافت است. شیخ نجیب الدین مختصری از بعضی حالات از قبیل دریافتن طومار شیخت و رخ دادن واقعه خود را در نور الهدایه بیان فرموده است. (۱۶)

آنچه از مطالعه نور الهدایه بر می آید این است که نجیب الدین از چهارده سالگی به خدمت شیخ محمد علی مؤذن پیوست و بقول خودش بعد از ده سال یعنی در سنّ بیست و چهار سالگی شیخ محمد علی خرّقه شیخت سلسله ذهبیه را بوی داد. نجیب الدین همین احوال خود را در مثنوی سبع المثانی نیز سروده است و این واقعه را در سال ۱۰۷۳ نوشته است:

آنچه دیدم دیدم آخر آشکار شکر کردم من بذات کردگار
الف و هفتاد و سه از هجر رسول عصر شاه عباس ثانی شد بطول (۱۷)
این بود آنچه وی درباره خویش در کتاب "نور الهدایه" به صراحت آورده است دیگر از زندگانی او هیچ گونه خبری در دست نیست و هیچیک از مورخین و مؤلفین نیز به زندگانی او اشاره یی نکرده اند.

تاریخ وفات و مدفن:

در مورد وفات نجیب الدین اقبال گوناگون موجود است صاحب تذکره "ریاض العارفین" (۱۸) و صاحب "الذریعه" (۱۹) و صاحب مؤلفین کتب چاپی (۲۰) می گویند که: وفات آنحضرت در سال ۱۰۸۰ هجری رخ داد. ولی در کتاب دانشمندان آذربایجان (۲۱) سال رحلتش ۱۰۷۵ ثبت شده است. و در "تذکره القبور" (۲۲) هم ۱۰۷۵ و ۱۰۸۰ نیز درج است که هر دو بنظر درست نمی آیند و همان طور که ما دیدیم تا سال ۱۰۹۵ هـ در قید حیات بود. و مثنوی سبع المثانی را به نظم آورد. صاحب طریق الحقایق (۲۳) وفاتش را ۱۱۸۵ هـ می نویسد که اگر این قول صحیح باشد به این صورت عمر طولانی داشت و صد و سی و پنج سال زندگی کرده است ولی هیچیک از تذکره نویسان به عمر طولانی وی اشاره ای نکرده اند و خود نجیب هم در این مورد خاموش است و امکان دارد که این نیز یکی از اشتباهات کاتب باشد که بجای ۱۰۸۵، ۱۱۸۵ نوشته که اشتباه فاحشی است متأسفانه تاریخ وفات صحیح او بدست نیامده است.

کلیه تذکره نویسان به این امر اتفاق دارند که جای رحلت و مدفن نجیب الدین اصفهان است. خان بابا مشار می گوید: که در اصفهان وفات نموده و در تخت فولاد مدفون گردیده. (۲۴) صاحب "تذکره القبور" با خان بابا متفق است که او در اصفهان در گذشت ولی درباره مدفن وی می نویسد که قبرش در قسمت شمالی آب انباری که فعلاً جزو اراضی فرودگاه است می باشد همچنین می گوید که تا آن اواخر قبرش موجود بود و آنرا دیده است. (۲۵)

شیخ نجیب الدین رضا دانشمندی صوفی منش بوده و میل به زندگی درویشی داشته است و به مادیات توجهی نداشت. از قراین پیدا است که در اوایل زندگی اشرافی داشته ولی بخت نارسا یاریش نکرده و همه مال و منال و حتی فرزندان را از دستش ربود. باین همه نجیب الدین مردی متوکل بود و به هیچ وجه لب به شکوه و شکایت نگشود. همیشه راضی برضای خدا می بود و شکر ایزد متعال را می نمود:

داد و بستد را ببايد حوصله حق بحق دادن نمی دارد گله
شکر ایزد را که داد و خود گرفت داده خود را زما واپس گرفت (۲۶)

نجیب الدین از اقطاب سلسله ذهبیه است. مورخان او را از اماجد مجذوبین و اکابر محبوبین خوانده اند و می نویسند:

"جلالتشان و علو مرتبه ایشان باندازه و پایه ایست چنانکه شبها را بادوازده نفس صبح می کرده و در يك نفس هزار تهلیل می گفته" (۲۷).

تصوف در ایران در زمان شاهان صفویه باوج رسیده بود که نجیب الدین رضا چشم به جهان گشود به سرعت مدارج ابتدایی طریقت و شریعت را طی نموده صوفی کامل گردید و وارد طبقه مشهور متصوفه شد و خرقه شیخیت سلسله کبرویه متصوفه یعنی ذهبیه را در بر کرد. تصوف در دوران صفویه نیز معجونی از افکار فلسفی و عرفانی و تشیع بود. سلوک نجیب الدین نیز از این افکار الهام گرفته است. هم رنگ عرفان و فلسفه دارد و هم رنگ تشیع. او يك طرف عاشق دلسوخته امیر المؤمنین علی علیه السلام و اولاد وی بود و خود را خاکروبه آستان حضرت امام رضا علیه السلام می دانست و

دلبستگی کامل با اجرای احکام شرع و ملازمت اوراد و اذکار نشان می‌داد و از جانب دیگر به تصوف میل بسیار داشت و پیمودن راه های معرفت و سلوک یا بالفاظ دیگر طی نمودن اطوار سبع المثانی را شیوه عارفان کامل می‌شمرد. بهترین دلیل آن افکار عارفانه و صوفیانه آمیخته به افکار شیعی است که در آثار وی در کمال وضوح هویدا است. بزرگترین کاری که نجیب کرده آنست که همواره در تألیفات خود میان طریقت و شریعت در حال کشش و کوشش بوده است. در حکمت و فلسفه نیز دستی داشته ولی چون طبع وی فطرتاً مایل بتصوف بوده کتابهایی را که تألیف کرده است کاملاً روح تصوف و عرفان دارد و لیکن با حدیث و فقه و تفسیر درهم آمیخته است. به همین جهت جنبه حکمت و فلسفه او بسیار ضعیف تر است. فقط کوشیده است که دین را جامه عرفان و سلوک بپوشاند و آن را براه طریقت در آورد.

شیخ نجیب الدین اعتقاد کامل به کشف و کرامت و تجلی و وجد و شور و شوق و حال داشت و خلوت و اوراد و اذکار را می‌پسندید. با این همه پای بند نماز و روزه و حج و خمس و زکوة هم بود. هر کلامی را با آیات قرآنی و احادیث شریف می‌آراست. از احوال و اقوال دوازده امام راهنمایی می‌گرفت و از طریقت پیشینیان و پیشروان چون شیخ محمد علی مؤذن، جنید بغدادی و غیره راهنمایی می‌گرفت. در اینصورت مسلم است که شیخ نجیب الدین شیعی با ایمان و دانشمندی صوفی منش و بزرگی مجذوب و وارسته بوده است.

آثار منشور و منظوم نجیب الدین:

شیخ نجیب الدین چند کتاب نظم و نثر در موضوع تصوف و عرفان

تألیف نموده است که شرح آنها بقرار زیر است:

سبع المثانی:

منظومه فارسی که به منزله دفتر هفتم مثنوی مولوی سروده شده است

خود نجیب الدین در دیباچه سبع المثانی مرقوم فرموده:

"طبق دستور باطنی حضرت شاه ولایت امیر المومنین علیه السلام کتاب

سبع المثانی را که مرسوم مجلد هفتم مثنوی و کتاب بزرگ است در مدت چهل

روز تألیف و نوشته شد" (۲۸).

این کتاب ۳۸۵ صفحه و اشعار عالی بامضمون عارفانه دارد و مجموع آن

بادیباچه و نعت بیست هزار بیت است. در زمان سلطان شاه سلیمان بن شاه

عباس در سال ۱۰۹۴ هجری قمری سروده شد. نجیب الدین در مورد انشاء

کتاب ارشاد باطنی از امیرالمؤمنین علیه السلام در سال ۱۰۷۵ هجری یافت.

در بحر مثنوی مولوی یعنی بحر رمل مسدس مقصور یا محذوف است. به

سال ۱۳۴۲ هجری قمری در شیراز به تصحیح محسن حالی عماد الفقراء

چاپ شده و در هامش آن یازده رساله دیگر نیز چاپ شده است.

خلاصه الحقایق و اوصاف المقربین:

این هر دو مثنوی با مضمون صوفیانه می باشند و در شیراز بسال

۱۳۳۸ هجری قمری بچاپ رسیده است. هر دو در یک مجلد اند و مفهوم هر سه

مثنوی سبع المثانی، خلاصه الحقایق و اوصاف المقربین یکی است. محمد کریم

تبریزی دیباچه بی بآن اضافه کرده بخط خود نوشته و به طبع رسانیده است. اوّل الذکر شهرت بیشتر دارد. سال تألیف هر دو مثنوی معلوم نیست.

دیوان نجیب الدین: شیخ نجیب الدین علاقه بی وافر به شعر و شاعری داشته و شعر بسیار گفته است. غیر از سه مثنوی: دیوان غزلیات و قصاید نیز دارد که چهار هزار سی و دو بیت دارد و هنوز بچاپ نرسیده است. نسخه ای خطی از آن در کتابخانه مجلس و تهران بشماره ۳۹ موجود است و به خط نستعلیق است.

نجیب الدین شاعر درجه دوم است. در غزلیات خود پیروی از مولانا جلال الدین رومی می کند ولی اشعارش چندان عالی و پر شور و هیجان نیست برای آگاهی از شعر او چند بیت از دیوانش اینجا نقل می گردد:

هر دل که در هوای تو خون گشت جام نیست

ناپخته ماند آنکه سرش زیر دام نیست

گردون بود چو خاطر صیّاد پی شکار

هر جا که بیدلی دو سه تا زیر دام نیست

مِفْتاحِ قَفَلِ رِزْقِ بَدَسْتِ تَوَكَّلَسْت

کاریکه دست خلق گشاید تعام نیست

قانع بآب دیده و نان چنین شدم

چشم نجیب گوی بزنگ حرام نیست

مقالات وافیه:

کتابیست دیگر که آقای منزوی در فهرست نسخه های خطی فارسی به نجیب الدین رضا نسبت داده اند و نسخه ناقصی از آن در دست است این کتاب کامل نیست تا باب نهم و فصل چهارم است. گمان می رود که آغاز هم افتادگی دارد. هیچ دیباچه یا مقدمه بی ندارد. فقط روی جلد کتاب نوشته شده است: "مقالات وافیه شیخ الشیوخ الشیخ نجیب الدین رضای تبریزی از مشایخ سلسله علیّه و طریقه حقّه ذهبیه در مقامات طریقت". منزوی می گوید که این کتاب به نام شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵) تحریر یافته است (۲۹) مشتمل بر نه باب است و هر باب چند فصل دارد. نسخه ناقصی از این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بشماره ۱۵۷-ج مضبوط است. تاریخ تألیف و کاتب معلوم نیست و بخط نستعلیق است.

اصطلاحات صوفیان:

رساله کوچکی دیگر از نجیب الدین است که در خانقاه احمدیه شیراز زیر شماره ۵۶/۳ موجود است. تاریخ تألیف یاد نشده است آقای منزوی در فهرست خود از این رساله ذکر کرده است. (۳۰) دستور سلیمان:

کتابی دیگر است از نجیب الدین رضا که در "نور الهدایه" آنرا "چهل مجلس" بدستور سلیمان خوانده است (۳۱) ولی در "تذکره دانشمندان آذربایجان" (۳۲) و "تذکره القبور" بنام "دستور سلیمان" نقل کرده اند. (۳۳) بگفته مؤلف "دانشمندان آذربایجان" هنوز بطبع نرسیده است. در

فهرست های دیگر از این کتاب ذکر نشده است.

نور الهدایه و مصدر الولایه:

یکی از مهم ترین کتاب های نجیب الدین "نور الهدایه و مصدر الولایه" است. چنانکه از نامش پیداست کتابیست مزین به انوار هدایت و تکیه گاه اولیا است. یعنی اثری نغز عرفانی است. نجیب الدین نام کتاب را در دیباچه آورده است: "و نام این مختصر کلمات را بدریافت الهام غیبی و انعام لاریبی حضرت جامع الکلمات میرزا محمد محسن دستغیب شیرازی نور الهدایه و مصدر الولایه گردانید". (۳۴) سال تألیف و محلّ انشای آنرا ذکر نکرده است. تذکره نویسان و مؤرخان نیز اشاره یی به آن نکرده اند. نور الهدایه متضمن یک مقدمه و هفت اصل و خاتمه می باشد؛ هر اصل چند فصل دارد که مجموعاً ۳۳ فصل می شود. فهرست اصل و فصول در مقدمه آن آمده است. در مقدمه نسب نامه سلاطین صفویه را به شعر سروده است. نجیب در اصل چهارم فصل پنجم در بیان تحقیق معاد جسمانی و روحانی پرداخته است. اصل هفتم مفصل ترین اصل کتاب است و در آن بیست و هشت فصل است و اصول عقاید عرفانی را در بر گرفته است.

نور الهدایه از نظر مطالب و محتویات، کتاب دقیقی است و در آن هر اصل و فصل بجای خود قرار گرفته است. در ضمن هر اصل به اصل ما قبل و هر فصل به اصل خودش پیوستگی دارد. هر گفتار تازه را به کلمات ندا مثلاً: ای عزیز، ایها الاخوان، ای طالب راه و غیره شروع می کند و بیشتر حالت پند و نصیحت را دارد، چنانکه می گوید:

"ای عزیز بدانکه از آن جهت است که در این رساله سخن مکرر می شود که کلمات پرفتوحش را چون طالبان توجه نمایند بزودی ملکه ایشان شود و از راه و رفتار خویش آگاه گردند بشنو این فقره را که گوش زد تو می شود برای تنبیه". (۳۵)

شیخ نجیب الدین از کتب مأخذ نام می برد که بیشتر آنها کتب احادیث اند و از آنها احادیث نقل کرده است. غیر از کتاب های احادیث دو کتاب دیگر آورده که در متن از آنها استفاده شده است، یکی تحفة العباسیة شیخ محمد علی مؤذن و دیگری مقالات صفی الدین اردبیلی. فهرست منابع و مأخذ نور الهدایه بقرار زیر است:

اصول کافی: تألیف شده بود. از جمله کتب المحجوب، مرصع العباد، و...
ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی (۳۱۹ یا ۳۲۸ هـ) تالیف بزرگ ترین مأخذ احادیث است که نجیب الدین در مورد کتاب خود نور الهدایه بیشتر از پنجاه و شش مورد از آن نقل قول کرده است.
الأمالی: النقاط از نوشته های پیش از نجیب الدین است. اگرچه نور الهدایه تألیف ابو جعفر بن علی بن حسین (م: ۳۸۱ هـ) که بنام مجالس نیز شهرت دارد.

شفاء: مطالب دیگری که نور الهدایه را باارج عظمت رسانیده است تصوف شیخ است. شیخ رئیس ابو علی ابن سینا. (۳۷۰ - ۴۲۸ هـ).
تذکرة الاولیاء: تألیف ابی سعید بن ابی عمیر، از جمله کتب معتبره است که در مورد ائمه اطهار (ع) و اهل بیت (ع) و اصحاب کرام (ع) و سلف صالحین (ع) و اولاد کرام (ع) و غیره در حدود سال ۶۲۷ هـ تألیف شده است.

عوالی اللآلی و کتاب المجلی:

این هر دو کتاب از تألیفات ابن ابی جمهور محمد بن علی بن ابراهیم بن حسن بن ابی جمهور احسانی است. این هر دو کتاب از کتب احادیث اند.

تحفة العباسی:

محمد علی مؤذن خراسانی. در لابلای بخشهای این کتاب عباراتی است که عیناً آنرا در نور الهدایه وارد شده است.

رساله قشیریہ:

ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن عبدالملک بن طلحه نیشاپوری (متولد در سال ۳۷۶ و متوفی بسال ۴۶۵ هـ) و یکی از مآخذ

نور الهدایه است.

مقالات شیخ صفی:

شیخ صفی الدین ابو اسحاق اردبیلی (۷۳۵ - ۶۵۰) از مآخذ معتبر نور الهدایه است. و شیخ حسین زاهدی آنرا به اسم مشرق الانوار جمع آوری

کرده است.

عدۃ الداعی:

شیخ جمال الدین ابوالعباس محمد بن فهد الاسدی الحلی (متولد: ۷۵۶ - ۷۵۷ هـ)

مصباح الشرایع:

عده بی از بزرگان محققین معتقدند که از بیانات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است. (۷۲۳ سال ۴۴۰ هـ، ۴۴۱ هـ، ۴۴۲ هـ، ۴۴۳ هـ، ۴۴۴ هـ، ۴۴۵ هـ، ۴۴۶ هـ، ۴۴۷ هـ، ۴۴۸ هـ، ۴۴۹ هـ، ۴۵۰ هـ، ۴۵۱ هـ، ۴۵۲ هـ، ۴۵۳ هـ، ۴۵۴ هـ، ۴۵۵ هـ، ۴۵۶ هـ، ۴۵۷ هـ، ۴۵۸ هـ، ۴۵۹ هـ، ۴۶۰ هـ، ۴۶۱ هـ، ۴۶۲ هـ، ۴۶۳ هـ، ۴۶۴ هـ، ۴۶۵ هـ، ۴۶۶ هـ، ۴۶۷ هـ، ۴۶۸ هـ، ۴۶۹ هـ، ۴۷۰ هـ، ۴۷۱ هـ، ۴۷۲ هـ، ۴۷۳ هـ، ۴۷۴ هـ، ۴۷۵ هـ، ۴۷۶ هـ، ۴۷۷ هـ، ۴۷۸ هـ، ۴۷۹ هـ، ۴۸۰ هـ، ۴۸۱ هـ، ۴۸۲ هـ، ۴۸۳ هـ، ۴۸۴ هـ، ۴۸۵ هـ، ۴۸۶ هـ، ۴۸۷ هـ، ۴۸۸ هـ، ۴۸۹ هـ، ۴۹۰ هـ، ۴۹۱ هـ، ۴۹۲ هـ، ۴۹۳ هـ، ۴۹۴ هـ، ۴۹۵ هـ، ۴۹۶ هـ، ۴۹۷ هـ، ۴۹۸ هـ، ۴۹۹ هـ، ۵۰۰ هـ، ۵۰۱ هـ، ۵۰۲ هـ، ۵۰۳ هـ، ۵۰۴ هـ، ۵۰۵ هـ، ۵۰۶ هـ، ۵۰۷ هـ، ۵۰۸ هـ، ۵۰۹ هـ، ۵۱۰ هـ، ۵۱۱ هـ، ۵۱۲ هـ، ۵۱۳ هـ، ۵۱۴ هـ، ۵۱۵ هـ، ۵۱۶ هـ، ۵۱۷ هـ، ۵۱۸ هـ، ۵۱۹ هـ، ۵۲۰ هـ، ۵۲۱ هـ، ۵۲۲ هـ، ۵۲۳ هـ، ۵۲۴ هـ، ۵۲۵ هـ، ۵۲۶ هـ، ۵۲۷ هـ، ۵۲۸ هـ، ۵۲۹ هـ، ۵۳۰ هـ، ۵۳۱ هـ، ۵۳۲ هـ، ۵۳۳ هـ، ۵۳۴ هـ، ۵۳۵ هـ، ۵۳۶ هـ، ۵۳۷ هـ، ۵۳۸ هـ، ۵۳۹ هـ، ۵۴۰ هـ، ۵۴۱ هـ، ۵۴۲ هـ، ۵۴۳ هـ، ۵۴۴ هـ، ۵۴۵ هـ، ۵۴۶ هـ، ۵۴۷ هـ، ۵۴۸ هـ، ۵۴۹ هـ، ۵۵۰ هـ، ۵۵۱ هـ، ۵۵۲ هـ، ۵۵۳ هـ، ۵۵۴ هـ، ۵۵۵ هـ، ۵۵۶ هـ، ۵۵۷ هـ، ۵۵۸ هـ، ۵۵۹ هـ، ۵۶۰ هـ، ۵۶۱ هـ، ۵۶۲ هـ، ۵۶۳ هـ، ۵۶۴ هـ، ۵۶۵ هـ، ۵۶۶ هـ، ۵۶۷ هـ، ۵۶۸ هـ، ۵۶۹ هـ، ۵۷۰ هـ، ۵۷۱ هـ، ۵۷۲ هـ، ۵۷۳ هـ، ۵۷۴ هـ، ۵۷۵ هـ، ۵۷۶ هـ، ۵۷۷ هـ، ۵۷۸ هـ، ۵۷۹ هـ، ۵۸۰ هـ، ۵۸۱ هـ، ۵۸۲ هـ، ۵۸۳ هـ، ۵۸۴ هـ، ۵۸۵ هـ، ۵۸۶ هـ، ۵۸۷ هـ، ۵۸۸ هـ، ۵۸۹ هـ، ۵۹۰ هـ، ۵۹۱ هـ، ۵۹۲ هـ، ۵۹۳ هـ، ۵۹۴ هـ، ۵۹۵ هـ، ۵۹۶ هـ، ۵۹۷ هـ، ۵۹۸ هـ، ۵۹۹ هـ، ۶۰۰ هـ، ۶۰۱ هـ، ۶۰۲ هـ، ۶۰۳ هـ، ۶۰۴ هـ، ۶۰۵ هـ، ۶۰۶ هـ، ۶۰۷ هـ، ۶۰۸ هـ، ۶۰۹ هـ، ۶۱۰ هـ، ۶۱۱ هـ، ۶۱۲ هـ، ۶۱۳ هـ، ۶۱۴ هـ، ۶۱۵ هـ، ۶۱۶ هـ، ۶۱۷ هـ، ۶۱۸ هـ، ۶۱۹ هـ، ۶۲۰ هـ، ۶۲۱ هـ، ۶۲۲ هـ، ۶۲۳ هـ، ۶۲۴ هـ، ۶۲۵ هـ، ۶۲۶ هـ، ۶۲۷ هـ، ۶۲۸ هـ، ۶۲۹ هـ، ۶۳۰ هـ، ۶۳۱ هـ، ۶۳۲ هـ، ۶۳۳ هـ، ۶۳۴ هـ، ۶۳۵ هـ، ۶۳۶ هـ، ۶۳۷ هـ، ۶۳۸ هـ، ۶۳۹ هـ، ۶۴۰ هـ، ۶۴۱ هـ، ۶۴۲ هـ، ۶۴۳ هـ، ۶۴۴ هـ، ۶۴۵ هـ، ۶۴۶ هـ، ۶۴۷ هـ، ۶۴۸ هـ، ۶۴۹ هـ، ۶۵۰ هـ، ۶۵۱ هـ، ۶۵۲ هـ، ۶۵۳ هـ، ۶۵۴ هـ، ۶۵۵ هـ، ۶۵۶ هـ، ۶۵۷ هـ، ۶۵۸ هـ، ۶۵۹ هـ، ۶۶۰ هـ، ۶۶۱ هـ، ۶۶۲ هـ، ۶۶۳ هـ، ۶۶۴ هـ، ۶۶۵ هـ، ۶۶۶ هـ، ۶۶۷ هـ، ۶۶۸ هـ، ۶۶۹ هـ، ۶۷۰ هـ، ۶۷۱ هـ، ۶۷۲ هـ، ۶۷۳ هـ، ۶۷۴ هـ، ۶۷۵ هـ، ۶۷۶ هـ، ۶۷۷ هـ، ۶۷۸ هـ، ۶۷۹ هـ، ۶۸۰ هـ، ۶۸۱ هـ، ۶۸۲ هـ، ۶۸۳ هـ، ۶۸۴ هـ، ۶۸۵ هـ، ۶۸۶ هـ، ۶۸۷ هـ، ۶۸۸ هـ، ۶۸۹ هـ، ۶۹۰ هـ، ۶۹۱ هـ، ۶۹۲ هـ، ۶۹۳ هـ، ۶۹۴ هـ، ۶۹۵ هـ، ۶۹۶ هـ، ۶۹۷ هـ، ۶۹۸ هـ، ۶۹۹ هـ، ۷۰۰ هـ، ۷۰۱ هـ، ۷۰۲ هـ، ۷۰۳ هـ، ۷۰۴ هـ، ۷۰۵ هـ، ۷۰۶ هـ، ۷۰۷ هـ، ۷۰۸ هـ، ۷۰۹ هـ، ۷۱۰ هـ، ۷۱۱ هـ، ۷۱۲ هـ، ۷۱۳ هـ، ۷۱۴ هـ، ۷۱۵ هـ، ۷۱۶ هـ، ۷۱۷ هـ، ۷۱۸ هـ، ۷۱۹ هـ، ۷۲۰ هـ، ۷۲۱ هـ، ۷۲۲ هـ، ۷۲۳ هـ، ۷۲۴ هـ، ۷۲۵ هـ، ۷۲۶ هـ، ۷۲۷ هـ، ۷۲۸ هـ، ۷۲۹ هـ، ۷۳۰ هـ، ۷۳۱ هـ، ۷۳۲ هـ، ۷۳۳ هـ، ۷۳۴ هـ، ۷۳۵ هـ، ۷۳۶ هـ، ۷۳۷ هـ، ۷۳۸ هـ، ۷۳۹ هـ، ۷۴۰ هـ، ۷۴۱ هـ، ۷۴۲ هـ، ۷۴۳ هـ، ۷۴۴ هـ، ۷۴۵ هـ، ۷۴۶ هـ، ۷۴۷ هـ، ۷۴۸ هـ، ۷۴۹ هـ، ۷۵۰ هـ، ۷۵۱ هـ، ۷۵۲ هـ، ۷۵۳ هـ، ۷۵۴ هـ، ۷۵۵ هـ، ۷۵۶ هـ، ۷۵۷ هـ، ۷۵۸ هـ، ۷۵۹ هـ، ۷۶۰ هـ، ۷۶۱ هـ، ۷۶۲ هـ، ۷۶۳ هـ، ۷۶۴ هـ، ۷۶۵ هـ، ۷۶۶ هـ، ۷۶۷ هـ، ۷۶۸ هـ، ۷۶۹ هـ، ۷۷۰ هـ، ۷۷۱ هـ، ۷۷۲ هـ، ۷۷۳ هـ، ۷۷۴ هـ، ۷۷۵ هـ، ۷۷۶ هـ، ۷۷۷ هـ، ۷۷۸ هـ، ۷۷۹ هـ، ۷۸۰ هـ، ۷۸۱ هـ، ۷۸۲ هـ، ۷۸۳ هـ، ۷۸۴ هـ، ۷۸۵ هـ، ۷۸۶ هـ، ۷۸۷ هـ، ۷۸۸ هـ، ۷۸۹ هـ، ۷۹۰ هـ، ۷۹۱ هـ، ۷۹۲ هـ، ۷۹۳ هـ، ۷۹۴ هـ، ۷۹۵ هـ، ۷۹۶ هـ، ۷۹۷ هـ، ۷۹۸ هـ، ۷۹۹ هـ، ۸۰۰ هـ، ۸۰۱ هـ، ۸۰۲ هـ، ۸۰۳ هـ، ۸۰۴ هـ، ۸۰۵ هـ، ۸۰۶ هـ، ۸۰۷ هـ، ۸۰۸ هـ، ۸۰۹ هـ، ۸۱۰ هـ، ۸۱۱ هـ، ۸۱۲ هـ، ۸۱۳ هـ، ۸۱۴ هـ، ۸۱۵ هـ، ۸۱۶ هـ، ۸۱۷ هـ، ۸۱۸ هـ، ۸۱۹ هـ، ۸۲۰ هـ، ۸۲۱ هـ، ۸۲۲ هـ، ۸۲۳ هـ، ۸۲۴ هـ، ۸۲۵ هـ، ۸۲۶ هـ، ۸۲۷ هـ، ۸۲۸ هـ، ۸۲۹ هـ، ۸۳۰ هـ، ۸۳۱ هـ، ۸۳۲ هـ، ۸۳۳ هـ، ۸۳۴ هـ، ۸۳۵ هـ، ۸۳۶ هـ، ۸۳۷ هـ، ۸۳۸ هـ، ۸۳۹ هـ، ۸۴۰ هـ، ۸۴۱ هـ، ۸۴۲ هـ، ۸۴۳ هـ، ۸۴۴ هـ، ۸۴۵ هـ، ۸۴۶ هـ، ۸۴۷ هـ، ۸۴۸ هـ، ۸۴۹ هـ، ۸۵۰ هـ، ۸۵۱ هـ، ۸۵۲ هـ، ۸۵۳ هـ، ۸۵۴ هـ، ۸۵۵ هـ، ۸۵۶ هـ، ۸۵۷ هـ، ۸۵۸ هـ، ۸۵۹ هـ، ۸۶۰ هـ، ۸۶۱ هـ، ۸۶۲ هـ، ۸۶۳ هـ، ۸۶۴ هـ، ۸۶۵ هـ، ۸۶۶ هـ، ۸۶۷ هـ، ۸۶۸ هـ، ۸۶۹ هـ، ۸۷۰ هـ، ۸۷۱ هـ، ۸۷۲ هـ، ۸۷۳ هـ، ۸۷۴ هـ، ۸۷۵ هـ، ۸۷۶ هـ، ۸۷۷ هـ، ۸۷۸ هـ، ۸۷۹ هـ، ۸۸۰ هـ، ۸۸۱ هـ، ۸۸۲ هـ، ۸۸۳ هـ، ۸۸۴ هـ، ۸۸۵ هـ، ۸۸۶ هـ، ۸۸۷ هـ، ۸۸۸ هـ، ۸۸۹ هـ، ۸۹۰ هـ، ۸۹۱ هـ، ۸۹۲ هـ، ۸۹۳ هـ، ۸۹۴ هـ، ۸۹۵ هـ، ۸۹۶ هـ، ۸۹۷ هـ، ۸۹۸ هـ، ۸۹۹ هـ، ۹۰۰ هـ، ۹۰۱ هـ، ۹۰۲ هـ، ۹۰۳ هـ، ۹۰۴ هـ، ۹۰۵ هـ، ۹۰۶ هـ، ۹۰۷ هـ، ۹۰۸ هـ، ۹۰۹ هـ، ۹۱۰ هـ، ۹۱۱ هـ، ۹۱۲ هـ، ۹۱۳ هـ، ۹۱۴ هـ، ۹۱۵ هـ، ۹۱۶ هـ، ۹۱۷ هـ، ۹۱۸ هـ، ۹۱۹ هـ، ۹۲۰ هـ، ۹۲۱ هـ، ۹۲۲ هـ، ۹۲۳ هـ، ۹۲۴ هـ، ۹۲۵ هـ، ۹۲۶ هـ، ۹۲۷ هـ، ۹۲۸ هـ، ۹۲۹ هـ، ۹۳۰ هـ، ۹۳۱ هـ، ۹۳۲ هـ، ۹۳۳ هـ، ۹۳۴ هـ، ۹۳۵ هـ، ۹۳۶ هـ، ۹۳۷ هـ، ۹۳۸ هـ، ۹۳۹ هـ، ۹۴۰ هـ، ۹۴۱ هـ، ۹۴۲ هـ، ۹۴۳ هـ، ۹۴۴ هـ، ۹۴۵ هـ، ۹۴۶ هـ، ۹۴۷ هـ، ۹۴۸ هـ، ۹۴۹ هـ، ۹۵۰ هـ، ۹۵۱ هـ، ۹۵۲ هـ، ۹۵۳ هـ، ۹۵۴ هـ، ۹۵۵ هـ، ۹۵۶ هـ، ۹۵۷ هـ، ۹۵۸ هـ، ۹۵۹ هـ، ۹۶۰ هـ، ۹۶۱ هـ، ۹۶۲ هـ، ۹۶۳ هـ، ۹۶۴ هـ، ۹۶۵ هـ، ۹۶۶ هـ، ۹۶۷ هـ، ۹۶۸ هـ، ۹۶۹ هـ، ۹۷۰ هـ، ۹۷۱ هـ، ۹۷۲ هـ، ۹۷۳ هـ، ۹۷۴ هـ، ۹۷۵ هـ، ۹۷۶ هـ، ۹۷۷ هـ، ۹۷۸ هـ، ۹۷۹ هـ، ۹۸۰ هـ، ۹۸۱ هـ، ۹۸۲ هـ، ۹۸۳ هـ، ۹۸۴ هـ، ۹۸۵ هـ، ۹۸۶ هـ، ۹۸۷ هـ، ۹۸۸ هـ، ۹۸۹ هـ، ۹۹۰ هـ، ۹۹۱ هـ، ۹۹۲ هـ، ۹۹۳ هـ، ۹۹۴ هـ، ۹۹۵ هـ، ۹۹۶ هـ، ۹۹۷ هـ، ۹۹۸ هـ، ۹۹۹ هـ، ۱۰۰۰ هـ)

در نور الهدایه . ۹۵ بیت فارسی و قریب به ده بیت عربی نیز آمده که از آن میان ۵۴۹ بیت از خود مؤلف است و بقیه اشعار پراکنده و متفرق هستند و بیشتر آنها از شاعران معروف فارسی زبان اند، مثلاً از اشعار مولانا جلال الدین رومی، شیخ بهایی، حافظ شیرازی، سعدی شیرازی ابو سعید ابوالخیر، سنائی، باباطاهر عریان، محمد علی مؤذن و صفی الدین اردبیلی و هشت بیت عربی از حسان بن ثابت که منسوب به حضرت علی نیز نوشته شده اند.

ارزش نور الهدایه و مصدر الولایه:

نور الهدایه شاهکار است زنده و جاوید و در مجموع کتابهای عرفانی کتابیست بسیار ارزنده. مقدم بر زمان مؤلف چندین کتب مهم متصوفه فارسی زبان تألیف شده بود. از جمله: کشف المحجوب، مرصاد العباد، رساله قشیریه، فصل الخطاب بوصل الاحباب، رسایل پیرهرات، اسرار التوحید و کشف الاسرار وغیره. نور الهدایه دنباله این سلسله کتابها است و در سده یازدهم هجری این نوع مطالب تازگی نداشته است بدین لحاظ مطالب نور الهدایه التقاط از نوشته های پیش از نجیب الدین است. اگرچه نور الهدایه تألیفی ابتکاری نیست ولی از لحاظ انشاء و شیوه خاصی که دارد، بین این همه کتابهای متصوفه منفرد است و در جای خود مقامی عالی دارد.

مطالب دیگری که نور الهدایه را باوج عظمت رسانیده است تصوف تشیع است. اغلب آثار متصوفه رنگی از مذهب و فرق ندارند ولی نظم خاص نور الهدایه و باهم آمیختن مباحث شیعه و صوفی، تازگی و جامعیت خاصی بآن بخشیده است.

سبک نور الهدایه:

نور الهدایه به نثر ساده طبیعی و روان نگارش یافته است. دوره صفویه از نظر نثر ادبی فارسی دوره بازگشت خواننده می شود. ولی آثار منشور فارسی اگر بطرف سادگی متمایل شود، مقرون به کلمات و عبارات و ترکیبات عامیانه می شود و اگر بطرف تصنع رود باتکلفات دور از ذوق همراه می گردد. اثری که حدّ وسط و میانه در آن رعایت شده باشد اندک و کم است. (۳۶) ولی سبک نور الهدایه متعادل است و از این لحاظ کتاب نادری است. نثر آن گرایش بطرف عربی دارد. لغات عربی به کثرت در آن بکار رفته است. تعبیرات و ترکیبات فصیح این کتاب حسن نثر را دو چندان می کند و همچنین نجیب الدین با استعمال صنعت جناس، نثری گرم و پرشور نگاشته است. سبک نجیب الدین همان شیوه نثر دوره سامانیان است با این تفاوت که به روش قرن ششم با بکار بردن حرف اضافه گرایشی یافته و بطور کلی انشای این کتاب از لحاظ دو صفت یکی سادگی و دیگر شیرینی به اوج کمال رسیده است.

اصطلاحات عرفانی:

در نور الهدایه اصول و عقاید متصرفه مقدم بر مطالب دیگر است بنا بر این اصطلاحات عرفانی در بعضی جاها در این کتاب آمده و این جنبه ایست که نور الهدایه را ممتاز تر ساخته است.

آیات قرآنی:

نجیب الدین احاطه کامل به قرآن و احادیث دارد و نور الهدایه را

به تعداد زیادی از آیه های قرآن مجید آراسته گردانیده است. بعد از آوردن يك آیه به ترجمه و تفسیر آن پرداخته است تا موضوع را واضح و روشن تر سازد. الحق مهمترین مأخذ نور الهدایه قرآن حکیم است و می توان گفت هیچ يك از نویسندگان فارسی زبان در این خطه باندازه نجیب از معنیهای قرآن متأثر نبوده است. يك نظر به فهرست آیه های قرآن احاطه کامل و توجه بسیار این عارف را بآیه های قرآنی آشکار می کند.

احادیث: ۱۶۷-۱۸۶ صفحه

در نور الهدایه تعداد کثیری از احادیث نبوی و احادیث ائمه اطهار نقل گردیده است. نجیب الدین در بیشتر موارد به ترجمه احادیث نیز پرداخته است. تعداد احادیث ذکر شده در نور الهدایه نزدیک به سیصد حدیث است.

۲۱- بنا بر این نور الهدایه و مصدر الولایه شاهکاریست که مؤلف در قرن یازدهم هجری به راهروان راه های سلوک و طریقت عرضه کرده است و آمیزه بی است از عرفان و حکمت و اخلاق و دستور های زندگی با عباراتی بس شیوا و رسا. هدف نور الهدایه نه تنها نشان دادن راه و رسم معرفت است بلکه هدف اصلی آن تربیت روان و تصفیه قوای نفس و به طوری کلی تزکیه انسان و راهنمایی همه انواع دین و اخلاق است، که باید در راه سعادت و دستگیری افراد بشر صورت تحقق به خود گیرد. ۱۶۱ ج ۱. ۱۵۳. صفحه. کنیا- ۱۱

۲۵- تذکره النبور. صفحه: ۳۲۶. ۵۰. صفحه. مجلیه. کنیا- ۲۱

۲۶- سبع المثانی. صفحه: ۱۵۴. ۸۵۳. صفحه. کنیا- ۲۱

۲۷- خلاصه الحقائق. صفحه: ۱۵۴. ۳۱. صفحه. کنیا- ۳۱

- چاپ سنگی. شیراز ۱۳۳۸ شمسی. مجلیه انظار - ۸۲
- ۱۵ - نور الهدایه و مصدر الولاية. صفحه: ۳. لفظ روله مضیفة نسبه - ۸۲
- ۱۶ - ایضاً. صفحه: ۵۲۴. ج ۱. ۸۶. / - ۸۲
- ۱۷ - سبع المثانی. صفحه: ۴۲۸. معنی. مزیلاً، صفحه: ۱۶
- ۱۸ - هدایت، رضا قلی طبرستانی. ریاض العارفين. صفحه: ۱۳۳ - ۲۶
- کتابفروشی مهدیه. تهران ۱۳۱۶ شمسی. معنی. بیقا: ۲۶
- ۱۹ - تهرانی، محمد محسن، الذریعه الی تصانیف الشیعه. صفحه: ۴۰۲ - ج ۹، مطبعة الادب. نجف ۱۳۸۱ هـ. ۲۶ جلد ۲. معنی. لفظا - ۵۶
- ۲۰ - مشار خانبابا. مؤلفین کتب چاپی. صفحه ۱۶۱ - ج ۱ چاپ ارژنگ تهران ۱۳۴۰ شمسی. چاپ دوم ۴ جلد - ۶۰ / معنی
- ۲۱ - تربت. محمد علی تبریزی. دانشمندان آذربایجان. صفحه ۳۷۴. انتشارات اقبال تهران ۱۳۱۴ شمسی.
- ۲۲ - مهدی سید مصلح الدین. تذکره القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان صفحه: ۳۲۶. اصفهان ۱۳۴۸ شمسی.
- ۲۳ - معصوم شیرازی، محمد. طرائق الحقایق. صفحه: ۲۱۶. ج ۳. کتابخانه بارانی تهران. ۱۳۳۹ شمسی. ۳ جلد
- ۲۴ - مؤلفین کتب چاپی. صفحه: ۱۶۱. ج ۱.
- ۲۵ - تذکره القبور. صفحه: ۳۲۶.
- ۲۶ - سبع المثانی. صفحه: ۴۴۴
- ۲۷ - خلاصة الحقایق. دیباچه. صفحه: ۳

- ۲۸- سبع المثانی. دیباچه. شماره ۸۶۶۱، بیت ۲، ج ۱، ص ۱۴۰.
- ۲۹- فهرست نسخه های خطی فارسی. صفحه ۹. ج ۲. شماره ۵۱.
- ۳۰- ایضاً صفحه: ۳۸. ج ۲. شماره ۳۶۵، محتوی: شماره ۲۱.
- ۳۱- نور الهدایه و مصدر الولایه. صفحه: ۳۲۳. شماره: شماره ۷۱.
- ۳۲- دانشمندان آذربایجان. صفحه: ۳۷۴. شماره: شماره ۸۱.
- ۳۳- تذکره القبور. صفحه: ۳۲۶. شماره: شماره ۷۱.
- ۳۴- نور الهدایه و مصدر الولایه. دیباچه. صفحه: ۵. شماره: شماره ۶۱.
- ۳۵- ایضاً. صفحه: ۶۲. شماره: شماره ۸۶۶۱، شماره: شماره ۶۱.
- ۳۶- صفا، دکتر ذبیح الله. مختصری در تاریخ تحول نظم و نشر پارسی. صفحه ۱.۳ انتشارات ابن سینا. تهران ۱۳۵۳ شمسی. شماره: شماره ۳۶۱.
- ۳۷- شماره: شماره ۱۷.
- ۳۸- شماره: شماره ۱۷.
- ۳۹- شماره: شماره ۶۶.
- ۴۰- شماره: شماره ۲۲۶.
- ۴۱- شماره: شماره ۶۶.
- ۴۲- شماره: شماره ۶۶۶۱، شماره: شماره ۶۶.
- ۴۳- شماره: شماره ۱۲۱، شماره: شماره ۳۲.
- ۴۴- شماره: شماره ۲۲۶. شماره: شماره ۵۶.
- ۴۵- شماره: شماره ۳۳۳. شماره: شماره ۲۶.
- ۴۶- شماره: شماره ۷۲.



غلام حسن

خیلو - سکرده

سهم عرفای ایران در گسترش و ترویج اسلام

در بلتستان

در تاریخ های بلتستان مذکور است که در تبّت خورد (۱) دین اسلام بسعی و کوشش عرفای ایران مانند میر سید علی همدانی و میر سید محمد نور بخش قهستانی و میر شمس الدین عراقی اشاعت و ترویج یافت (۲) و سکان بلتستان صد در صد مسلمان اند. در مقاله حاضر ما کوشش می نماییم که در گسترش اسلام عرفای ایران و همکاران آنها چگونه سعی نموده اند و اهل بلتستان و نواح آن را تا قیام قیامت ممنون خود ساخته اند.

میر سید علی همدانی ایرانی (۳) نخستین مبلغ اسلام می باشد که در بلتستان رسید و اوکین بار صدای حق بردمان آن منطقه رسانید و برخی را در دین اسلام داخل نمود. میر نجم الدین شاقب عارف شهیر و شاعر و مؤرخ بلتستان در کتاب خود (۴) ذکر کرده است:

بعهد مقیم خان شجاعت پلنگ علی ثانی آمد به سال نهنگ

به هشتاد و سه بود هفتم صدی ز کشمیر به تبّت رسید آن ولی (۵)

و در جای دیگر چنین می گوید:

بعهد مقیم خان شاه سلینگ ز هجرت دویمیم و بیک ذال وجیم

(۸۰۰ + ۷۰۰ = ۷۸۳)

طلوع کرد خورشید اسلام همین علی ثانی آمد ز فضل عظیم
 ز کشمیر به تبت رسید آن ولی بدستش عصا بود بر برگلیم (۶)
 مقیم خان یکی از حاکمان ایالت بلتستان بوده است و سال نهنگ سالی از
 تقویم بودائی تبت می باشد (۷) و سلینگ نام پای تخت ایالت خپلو بوده
 است. از سروده های فوق ثاقب پیدا است که همدانی در سال ۸۷۳ هـ. ق
 در بلتستان رسید.

میر سید علی همدانی در فصل بهار ۷۸۳ هـ در سکردو رسید و
 مردم آنجا را به قبول دین دعوت نمود. برخی از مردم دعوتش را پذیرفتند و
 چنگ در ریسمان اسلام زدند. همدانی برای اقامت جمعه و نماز جماعت مسجد
 کهرگرونک و خانقاه گمبه سکردو (۸) را بنا نهاد. رو بایالت شگر نهاد (۹)
 غوری تهم حاکم وقت بود. همدانی سکان آن را دعوت اسلام داد. عده ای از
 مردم شگر مشرف باسلام گشتند ولی حاکم آنرا توفیق رفیق نگشت. همدانی
 برای نومسلمهای شگر مسجد امبورک و چهبه برونچی را بنا نهاد. رو بایالت
 خپلو نهاد (۱۰).

در آن وقت مقیم خان حاکم خپلو بود. در وسط خپلو صنم خانه بودایی
 وجود داشت و زهاد و عباد بودانیان در آنجا مقیم می بودند. همدانی سکان
 آن را دعوت اسلام داد. آنها باهمدانی بحثهای علمی نمودند ولی مغلوب و
 مسکوت گشتند. در تحت تأثیر آن حاکم خپلو، سکان صنم خانه و اهلیان آن
 منطقه مسلمان گشتند. صنم خانه را ویران ساخته صغه ای برای مسجد
 هموار کردند. هنوز آنجا جامع مسجد چقچن موجود است (۱۱).

میر نجم الدین ثاقب بن واقعه را بنظم آورده است.
با موفقیت های فراوان همدانی بسراه برفستان سیاچن
(SIACHIN GLACIER) ترکستان رفت. يك سال و نیم بعد همدانی بار دوم به
بلتستان رسید و در شگر مردم را به قبول اسلام دعوت کرد. حاکم شگر و
برخی از مردم آنجا که هنوز از دین اسلام بی بهره بودند، همدانی آنها را
مسلمان ساخت و ذخیره الملوك و مودة القربى را کامل کرد و بر دیوار مسجد
امبورک بدست خود سوره مزمل نوشت و رو بایالت خپلو نهاد. (۱۲) ازان جا
بکشمیر شتافت و در راه ختلان نزد پاکهلی در سال ۷۸۶ هـ حیات فانی را
بدرود گفت میر سید علی همدانی اول کسی بود که در بلتستان رسید و مردم
را به دین اسلام دعوت نمود و در عزم خود پیروز و ظفریاب گشت.
بعد از او میر سید محمد نوریخش قهستانی ایرانی (۱۳) وارد بلتستان
شد و ساکنان آن را به دین اسلام دعوت کرد. میر سید نجم الدین ثاقب
می گوید:
ازان بعد بعهد عظیم خان ملك به سال دو تا و يك یا و میم
(۸۰۰ + ۱ + ۴۰ = ۸۴۱)
به تبت رسید يك همای امین ظفر یافته در جهاد عظیم
ازان شد که مشهور در اجتهاد ز افراط و تفریط گزید مستقیم
ز انوار عرفان نوریخش بدان به تبت رسانید فیض عمیم (۱۴)
عظیم خان همان اعظم خان حاکم خپلو می باشد که از سال ۸۲۳ هـ تا
۸۵۴ هـ برایالت خپلو حکومت کرده است. نوریخش در سال ۸۵۰ بلتستان
رسید و شهرها و روستاهای بلتستان که همدانی ازان گذر نکرده بود، رفت و

مردم آنها را به دین اسلام دعوت کرد و در گسترش دین اسلام موفق
 و کامران شد. (STACHIN GILGIER)
 نوربخش از راه شعب هنو (HANOO PASS) به ایالت پرگ (PUREGE) رفته
 و مردمان آنجا را مسلمان ساخت (۱۵). (STACHIN GILGIER)
 موفقیت در تبلیغ و ارشاد نوربخش ازین واقعه هم هویدا است که
 حاکم سکردو هنوز بر مذهب بودایی عامل بود. بر دست نوربخش
 مشرف باسلام شد و نامش از غوری تهم به غازی میر مبدل ساخت. (۱۶)
 نوربخش بعد از موفقیت فراوان در اشاعت و توسعه دین اسلام
 براه برفستان سیاجن رو به میهن خود نهاد و در سال ۸۶۹ هـ جهان فانی را
 وداع کرد و در ری مدفون گشت. (۱۷) (STACHIN GILGIER)
 ۶۱ سال پس از نوربخش یکی دیگر از عرفای ایران میر شمس الدین عراقی
 در سال ۹۱۱ هـ از کشمیر به بلتستان رسید و شش ماه در بلتستان و نواحی
 آن گذرانید و در تبلیغ و اشاعت و استحکام دین اسلام سعی و
 کوشش های فراوان بکار برد. (۱۸)

اگرچه اشاعت و گسترش اسلام در بلتستان بدست همدانی و نوربخش و
 عراقی اتمام یافت، ولی احکام و قوانین اسلام در رگها و عروق اهل بلتستان
 بدیر نفوذ یافته است. این امر از واقعه زیر روشن تر می گردد. حاکم سکردو
 غوری تهم بدست نوربخش مشرف باسلام شد و به غازی میر مستی گشت.
 ولی در پنهانی بت پرستی هم می کرد. روزی عراقی در قصر او رفت دید
 که پیش بتی نشسته صنم پرستی می کند. عراقی آن را شکست.

میر نجم الدین ثاقب آن واقعه را بنظم آورده است:

نهان بود چنان در سرای ملک بستی زر مکرم برسّم قدیم

مکمل مرصع برشکل شیر شکست کرد میرش عظم رمیم

ازان کار خیرش لقب بت شکن نهادش ملک با عز و کریم (۱۹)

ازین واقعه بر می آید که در تقلید و تتبع حاکم برخی از مردمان هم

بت پرستی می کردند، ولی درین امر هیچ تردیدی نیست که تا دوره عراقی

اشاعت و گسترش دین اسلام در بلتستان و نواحی آن به کمال رسیده بود و

این عمل در سال ۷۸۳ از تشریف آوری همدانی آغاز شد و پس از

۱۲۸ سال باورود عراقی باتمام رسید.

پس از عراقی در سال ۱۲، ۱۱ هـ سید ناصر طوسی با برادر خود

سیدعلی طوسی به بلتستان رسیدند، و در بلتستان در کار تبلیغ و اشاعت و

استحکام اسلام مشغول گشتند. یک مسجد محلی در موضع تهگس و مسجد

جامع شگر را بنا کردند. دو برادر ایشان با نام سید محمود طوسی و

سید حیدر طوسی هم در بلتستان مدفون اند. آنها در ترویج دین اسلام

جهدهای فراوان ورزیدند. سید ناصر طوسی در کوه داسونید غایب شد.

سید محمود در سکردو و سیدعلی در کواردو و سید حیدر در قمره حیات

فانی دنیا را بدرود گفتند. بر مزار سیدمحمود سال فوتش ۱۰۸۰ و بر مزار

سیدعلی سال فوت او ۱۰۸۱ مذکور می باشد، ولی برسنگ مزار سید حیدر

تاریخ وفات او یاد نشده است. (۲۰)

بقول مولوی حشمت الله لکهنوی طوسی برادران مذهب سید محمد

نوربخش می داشتند و ترویج آن را سعی کردند (۲۱). آیهان زیندا...
 بعد از طوسی برادران در بین سالهای ۱۰۳۲ تا ۱۰۴۲ هـ سید عارف و
 میر سید ابو سعید از اخلاف میر شمس الدین عراقی ایرانی از کشمیر به
 بلتستان وارد شدند و مردم را دعوت حق دادند و هر دو در موضع تهگس
 فوت شدند. بر مزار میر عارف نوشته است:

پیر طریق اهل یقین میر عارف است اهل نجات راه یقین میر عارف است
 هاتف زغیب گفت که بیهوده سر مزین تاریخ فوت میر همین میر عارف است (۲۲)
 اگرچه میر عارف و میر ابو سعید هر دو از کشمیر به بلتستان رسیده
 بودند. ولی ایشان فرزندان میر حسن، راهنما یکی از خلف الصّدق عراقی،
 بودند و بعد از کارهای دینی خود همانجا فوت شدند. پس از آنها میر مختار
 و میر یحیی فرزندان ابوسعید در استحکام اسلام خیلی کوشش ها نمودند. در
 روستاها و شهرهای بلتستان مسجد های جامع و خانقاه های صوفیا بنا
 کردند. اکثر آنها تازه تعمیر شده و بعضی های بر بنای قدیم هنوز موجود اند
 و در آثار مهم بلتستان بشمار می آیند. (۲۳)

شاعر شهیر ایران مرزا ابو طالب اصفهانی هم در سال ۱۰۰۵ هـ وارد به
 بلتستان شده است ولی او بطور یکی از سفرای حاکم کشمیر آمده
 است. (۲۴) در گسترش و ترویج و اشاعت و استحکام دین اسلام هیچ کاری
 از او مروی نیست.

عرفای ایران که ذکر آنها و کارهای افتخاری ایشان گذشت، همگی در
 علوم معارف اسلامی دارای درجه ممتاز بودند و از علوم شریعت و طریقت و

اخلاق بهره‌ وافر داشته‌اند. ایشان و مریدان و یاران و همکارانشان هم در علوم و صنعت و حرفت مهارت کاملی داشتند. بنابراین ایشان فقط بر توسعه و استحکام و پیشرفت و گسترش اسلام اکتفاء نمی‌کردند، بلکه در تعلیم و تربیت نومسلم‌ها و آموختن و ترویج صنعت و حرفت هم کوشش‌های فراوان نمودند. چنانچه تحت تأثیر تعلیم و تربیت آنها در مدت اندک صنعت و حرفت و تهذیب و تمدن و اخلاق ایران درین مملکت بنحو احسن رواج یافت، که در گوشه‌های حیات مردم بلتستان امروزین مشاهده می‌توان کرد. به بسیاری از کلمات و استعارات و تلمیحات و اصطلاحات زبان فارسی در زبان بلتی بر می‌خوریم. قبل از اشاعت اسلام خط زبان بلتی در خط دیونگری که یکی از شاخه‌های زبان سانسکریت می‌باشد، بوده است، ولی چون مردم بلتستان مسلمان شدند، رسم الخط قدیم زبان خود را ترك کرده، بجای آن خط فارسی اختیار کردند. (۲۵) چنانکه بسیاری از نگارشات و کتبات آن دوره بلتستان را در رسم الخط فارسی می‌خوانیم. این نکته بسیار جالب توجه می‌باشد که از آغاز اشاعت اسلام تا انقلاب ۱۹۴۸م زبان دولتی و نامه‌نگاری و دربارداری فارسی بوده است. تا آن زمان ثبت احوال دولتی و اسناد و مدارک در زبان فارسی معمول بود، ولی بعد از آن فارسی متروک گشت، و زبانهای اردو و انگلیسی جای آن را گرفت. اگرچه امروز هم تعداد کثیر از مردم بلتستان زبان فارسی می‌دانند، ولی متأسفانه اولاد اکثر ایشان از زبان فارسی بیگانه‌اند (۲۶).

توضیحات و حواشی:

۱- تبت یکی از ایالت بزرگ و قدیم چین می باشد در قرن هشتم میلادی حاکم تبت نواح آن را تسخیر نموده با سلطنت خود ملحق ساخت. چون در قرن پانزدهم میلادی مبلغین ایران در نواح تبت رسیدند آنها هم رنگ تبت دیدند، برای شناخت و امتیاز و سهولت تبت چینی را تبت اصلی و لداخ را تبت کلان و بلتستان را تبت خورد نامیدند. (رک بلتستان پر ایک نظر ص ۲۹)

گویا تبت خورد یکی از نامهای قدیم بلتستان می باشد. و بلتستان مشتمل است بر وادیهای زیبا و فضای مصفا. سکر دو و خپلو و شگر و کهرمنگ و روندو و جمهوریت و کریس شهرهای بلتستان می باشند. (رک جلوۀ کشمیر ص ۹۹)-

۲- آئینه بلتستان، ص ۱۵-

۳- در کشمیر و بلتستان با نام و القاب افتخاری امیر کبیر و علی ثانی و شاه همدانی و حواری کشمیر معروف می باشد. در تاریخ ۱۲ رجب ۷۱۴ هـ در همدان متولد شد و ۶ ذوالحجه ۷۸۶ هـ در پاکهلی پاکستان حیات فانی را بدورد گفت-

۴- زاد الجنان که تاریخ منظوم بلتستان بوده مولوی حمزه علی عالم شهیر نوریخشیه مؤلف نورالمومنین و فلاح المومنین و عقائد المومنین در سال ۱۳۷ هـ دیده و ازان اقتباس های سودمندی در کتاب نورالمومنین نقل کرده است. ولی متأسفانه امروز زادالجنان پیدانیست. نگارنده باوجود تلاش بسیار از حصول آن تا حال محروم است. در مقاله حاضر ما از نورالمومنین استفاده

- نموده ایم - جموں، ص ۶۸ (۶ و ۷) ر. ش. مکتبہ و کتابخانہ اسلامیہ، لاہور، ص ۶۱-۶۲
- ۵- نورالمومنین، ص ۴۴۴، ۶۸، ۵۳ ر. ش. مکتبہ و کتابخانہ اسلامیہ، لاہور، ص ۶۱-۶۲
- ۶- ماحوکہ بالا، ص ۴۴۴، ۶۸، ۵۳ ر. ش. مکتبہ و کتابخانہ اسلامیہ، لاہور، ص ۶۱-۶۲
- ۷- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به تاریخ جموں، ص ۴۳۳ تا ص ۴۳۵ -
- ۸- شهر سکردو در دو قسمت منقسم گشته است. قسمتی که در جانب شرق است به سکردو موسوم است اما قسمتی که در جانب غرب واقع است آن را گمبہ سکردو یعنی سکردو پانین می گویند. این مسجد جامع تا هنوز باقی مانده است. اما در سال ۱۱۱۳ھ تعمیر و توسیع نو شده است. (رک بلتستان پر ایک نظر، ص ۴۶) -
- ۹- تاریخ جموں، ص ۵۸۸ نظری بر بلتستان از سید محمد رفیع، لاہور، ص ۶۱-۶۲
- ۱- بلتستان پر ایک نظر، ص ۴۶
- ۱۱- در روایات بلتستان گفته می شود که چچن در اصل شیخن می بوده. معنی آن عادل و منصف می باشد. گویند که مردم خپلو در تنازعات خود درین مسجد رفته سوگند می خوردند. بدین ترتیب از زودتر حق خود را می یافت. ولی کسی که حق نداشت و سوگند می خورد بزودی صدمه ای می دید. آن را به شیخن یعنی عادل موسوم ساختند. مردم امروزین هم بانام آن سوگند می خورند. (تاریخ بلتستان، ص ۶۱-۶۲)
- ۸- این مسجد ایست زیبا ترین در شبه قاره که همگی بنا هنر و صنعتهای کشمیری و ایرانی استفاده نموده و این شاهکار نیست از فن تعمیر ایرانی که تاکنون باقی مانده، فرقه نوربخشیه درین مسجد جامع جمعه و

- جماعت قائم می کنند. (قراقرم هندوکش ص ۲۰۳).
- ۱۲- تذکره شاه همدان، ص ۴۵
- ۱۳- میر سید محمد نور بخش در ۱۵ شعبان ۷۹۵ هـ در قائن (ایران) متولد شد. او مؤسس سلسله نوربخشیه می باشد. کتابهای بسیار ارزنده از او یادگار مانده است. سلسله نوربخشیه در کشمیر و بلتستان در حیات وی رونق یافته بود. او در سال ۸۶۹ هـ در ری (ایران) در گذشت مزار او در صولغان پانین نزد تهران مرجع خلائق می باشد. (رک نفس شناسی ص ۱۲)
- ۱۴- نورالمومنین، ص ۴۴۵
- ۱۵- تاریخ جمون، ص ۵۹
- ۱۶- جلوه کشمیر، ۱۰۵
- ۱۷- محوله بالا، ص ۱۰۵
- ۱۸- میر شمس الدین عراقی در رشت گیلان (ایران) متولد شد. پس از تحصیل علوم رسمی بر تحصیلات و تربیت روحانی پرداخت، و مدت درازی در صحبت مریدان و خلفای میر سید محمد نوربخش گذرانید. در ۸۸۸ هـ بطور سفیر مرزا حسین بایقرا والی هرات وارد کشمیر شد. در سال ۹۳۲ هـ همانجا جان بجان آفرین داد و در خانقاه خود مدفون گشت. (رک قراقرم هندوکش، ص ۲۱۰) برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به تحفة الاحباب از ملا محمد علی کشمیری یکی از برجسته ترین سوانح حیات او.
- ۱۹- نورالمومنین، ص ۴۴۵
- ۲۰- بلتستان پر ایک نظر، ص ۴۷

- ۲۱- تاریخ جموں، ص ۵۹۲. رشتہاں، ریلد، نئے رشتہ رشتہاں، ص ۱۱-
۲۲- کتاب الاوراد، ص ۱۸. رشتہ ریلد، نئے رشتہ رشتہاں، ص ۲۲-
۲۳- برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به بلتستان پر ایک نظر، ص ۱۷۶ تا
ص ۱۷۷. رشتہ ریلد، نئے رشتہ رشتہاں، ص ۱۷۷-
۲۴- تذکرہ شعرای کشمیر، جلد دوم، ص ۱۳۵. رشتہ ریلد، نئے رشتہ رشتہاں، ص ۳۱-
۲۵- بلتی زبان، ص ۱۱. رشتہ ریلد، نئے رشتہ رشتہاں، ص ۱۱-
۲۶- نفس شناسی از دکتر اسداللہ مصطفوی، تهران، ۱۳۴۳ هـ ش

پدم پوشن تراخت.

مآخذ و مصادر

- ۱- بلتستان پر ایک نظر (نظری بر بلتستان) از محمد یوسف حسین آبادی،
سکر دو ۱۹۸۴ م. و در ملیح آباد سکی گریڈ نیاکان چوری عالم و فاضل و
۲- تاریخ جموں مولوی حشمت اللہ لکھنوی. لاهور، ۱۹۶۳ م. دانشمند پسر
۳- بلتی زبان محمد یوسف حسین آبادی. سکر دو، ۱۹۹۱ م. نخلس می گریڈ.
۴- تاریخ کشمیر سید محمود آزاد باغ (آزاد کشمیر). ۱۹۷۰ م. ملات عالیہ و
۵- تذکرہ شعرای کشمیر پیر حسام الدین راشدی. کراچی ۱۹۶۲ م. شان چوری
۶- تذکرہ شاہ ہمدان اسماعیل ساحلی، راولپندی سال ندارد
۷- جلوہ، کشمیر، دکتر صابر آفاقی، لاهور، ۱۹۸۰ م. بران معروف اردو مائند
۸- طبقات نوریہ محمدالصوفی، لاهور، سال ندارد. عزیز لکھنوی، کراچی
۹- کتاب الاوراد سید علی ہمدانی باہتمام نگارنده لاهور ۱۹۷۹ م.
۱۰- مجالس المومنین نوراللہ شوستری، تهران از شعر سرائی می گریڈ.

- ۱۱- نورالمومنین مولوی حمزه علی، راولپندی، ۱۳۷۰ھ. ق
- ۱۲- تحفة الاحباب قلمی محمد علی کشمیر «خطی متعلق به نگارنده»
- ۱۳- دانش، فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی ایران اسلام آباد ۱۹۸۵م
(مقاله نگارنده بعنوان تحفة الاحباب کا قلمی نسخه)
- ۱۴- قراقرم و هندوکش منظوم علی، اسلام آباد ۱۹۸۵م
(مقالهٔ عبدالحمید خاور بعنوان: شمالی علاقہ جات میں اشاعت اسلام).

* * * * *

- ۱۵- تاریخ حسن، ص ۵۹
- ۱۶- منزله بالا، ص ۱۰۵
- ۱۷- ۳۸۶/۱
- ۱۸- ۴۳۸/۱
- ۱۹- ۶۶۱/۱
- ۲۰- ۷۶۱/۱
- ۲۱- ۸۶۱/۱
- ۲۲- ۹۶۱/۱
- ۲۳- ۱۰۶۱/۱
- ۲۴- ۱۱۶۱/۱
- ۲۵- ۱۲۶۱/۱
- ۲۶- ۱۳۶۱/۱
- ۲۷- ۱۴۶۱/۱
- ۲۸- ۱۵۶۱/۱
- ۲۹- ۱۶۶۱/۱
- ۳۰- ۱۷۶۱/۱
- ۳۱- ۱۸۶۱/۱
- ۳۲- ۱۹۶۱/۱
- ۳۳- ۲۰۶۱/۱
- ۳۴- ۲۱۶۱/۱
- ۳۵- ۲۲۶۱/۱
- ۳۶- ۲۳۶۱/۱
- ۳۷- ۲۴۶۱/۱
- ۳۸- ۲۵۶۱/۱
- ۳۹- ۲۶۶۱/۱
- ۴۰- ۲۷۶۱/۱
- ۴۱- ۲۸۶۱/۱
- ۴۲- ۲۹۶۱/۱
- ۴۳- ۳۰۶۱/۱
- ۴۴- ۳۱۶۱/۱
- ۴۵- ۳۲۶۱/۱
- ۴۶- ۳۳۶۱/۱
- ۴۷- ۳۴۶۱/۱
- ۴۸- ۳۵۶۱/۱
- ۴۹- ۳۶۶۱/۱
- ۵۰- ۳۷۶۱/۱
- ۵۱- ۳۸۶۱/۱
- ۵۲- ۳۹۶۱/۱
- ۵۳- ۴۰۶۱/۱
- ۵۴- ۴۱۶۱/۱
- ۵۵- ۴۲۶۱/۱
- ۵۶- ۴۳۶۱/۱
- ۵۷- ۴۴۶۱/۱
- ۵۸- ۴۵۶۱/۱
- ۵۹- ۴۶۶۱/۱
- ۶۰- ۴۷۶۱/۱
- ۶۱- ۴۸۶۱/۱
- ۶۲- ۴۹۶۱/۱
- ۶۳- ۵۰۶۱/۱
- ۶۴- ۵۱۶۱/۱
- ۶۵- ۵۲۶۱/۱
- ۶۶- ۵۳۶۱/۱
- ۶۷- ۵۴۶۱/۱
- ۶۸- ۵۵۶۱/۱
- ۶۹- ۵۶۶۱/۱
- ۷۰- ۵۷۶۱/۱
- ۷۱- ۵۸۶۱/۱
- ۷۲- ۵۹۶۱/۱
- ۷۳- ۶۰۶۱/۱
- ۷۴- ۶۱۶۱/۱
- ۷۵- ۶۲۶۱/۱
- ۷۶- ۶۳۶۱/۱
- ۷۷- ۶۴۶۱/۱
- ۷۸- ۶۵۶۱/۱
- ۷۹- ۶۶۶۱/۱
- ۸۰- ۶۷۶۱/۱
- ۸۱- ۶۸۶۱/۱
- ۸۲- ۶۹۶۱/۱
- ۸۳- ۷۰۶۱/۱
- ۸۴- ۷۱۶۱/۱
- ۸۵- ۷۲۶۱/۱
- ۸۶- ۷۳۶۱/۱
- ۸۷- ۷۴۶۱/۱
- ۸۸- ۷۵۶۱/۱
- ۸۹- ۷۶۶۱/۱
- ۹۰- ۷۷۶۱/۱
- ۹۱- ۷۸۶۱/۱
- ۹۲- ۷۹۶۱/۱
- ۹۳- ۸۰۶۱/۱
- ۹۴- ۸۱۶۱/۱
- ۹۵- ۸۲۶۱/۱
- ۹۶- ۸۳۶۱/۱
- ۹۷- ۸۴۶۱/۱
- ۹۸- ۸۵۶۱/۱
- ۹۹- ۸۶۶۱/۱
- ۱۰۰- ۸۷۶۱/۱



نجم الرشید

اسلام آباد

شبیر حسن خان جوش ملیح آبادی

جوش ملیح آبادی یکی از بزرگترین و معروفترین شعرای اردو در شبہ قاره به شمار می رود. او را به لقب شاعر انقلاب، شاعر اعظم، شاعر شباب و مصوّر شباب ملقب ساخته اند (۱). دولت هند او را به نشان سپاس ادبی "پدم بهوشن" نواخت.

اسم او شبیر حسن خان و تخلص جوش است. او بتاريخ ۵ دسامبر ۱۸۹۸م در ملیح آباد در توابع لکهنو چشم به جهان گشود. جد بزرگش از کابل به هند آمد و در ملیح آباد سکنی گزید. نیاکان جوش عالم و فاضل و شاعر بوده اند و در زبان عربی و فارسی و اردو مهارتی کامل داشتند. پدر بزرگش یکی از معروفترین شعرای عصر بود و «گویا» تخلص می کرد. مادرش نیز به شعر و ادب علاقه ای وافر داشت. جوش کلیه کمالات عالییه و فاضله را از اسلاف خود به ارث برده بود چنانکه در اشعار و سخنان جوش آثار آن به خوبی مشهود است (۲).

در آن زمان در منزل پدرش در ملیح آباد، شاعران معروف اردو مانند وحیدالدین سلیم پانی پتی و میرزا محمد هادی عزیز لکهنوی، کراراً می آمدند و در صحبت آنان قریحه شعر گویی جوش جلوه بیشتری یافت و باوصف این که پدرشان پیوسته جوش را از شعر سرایی منع می کرد.

جوش نتوانست از طغیان جذبات و احساسات خود جلوگیری کند، تا اینکه پدرش ناچار وی را پیش میرزا محمد هادی عزیز لکهنوی برد تا وی شاگردی او را اختیار کند (۳).

جوش تحصیلات مقدماتی خود را تحت نظارت پدرش و پدر بزرگ خود بپایان رسانید و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان سیتاپور و دبیرستان حسین آباد لکهنو فراگرفت. چندی در دانشکده سینت پیترز آگره و مدتی در دانشگاه علیگر به تحصیلات عالییه پرداخت ولی طبع شاعرانه و آزادانه وی نگذاشت بیشتر اسیر درس و تدریس باشد و بنا به خواهش بزرگان خود برای سرپرستی به املاک موروثی به وطن خود ملیح آباد بازگشت (۴).

جوش در سال ۱۹۲۴م به حیدر آباد دکن رهسپار شد. آنجا تا ده سال در دانشگاه عثمانیه به "دارالترجمه" وابستگی داشت و در جلسه های شعر و سخن شرکت نموده با اشعار گیرای خود محافل ادبی را رونقی تازه بخشید (۵). سپس به دهلی رفت و مجله بی به نام "کلیم" انتشار داد. و بعداً مدیر کل مجله "آجکل" (امروز) شد (۶).

جوش در ۱۹۵۵م از هند هجرت کرده وارد پاکستان گردید و در کراچی اقامت نمود. او تا سال ۱۹۶۷م مشیر ادبی و مدیر لغت و مجله "اردو نامه" بود. او در سال ۱۹۸۲م وفات یافت و او را در گورستان اسلام آباد بخاک سپردند (۷).

شعر گوئی جوش:

می گویند دهلی و لکهنو دو مرکز اصلی زبان اردو اند و بیشتر

گویندگان نامی اردو ازین دو ناحیه برخاسته اند. زادگاه شاعر ملیح آباد که در توابع لکهنو قرار دارد و بهمان سبب در اشعارش سبک شعرای لکهنو مشهود است و افکار و مطالب و مضامین نوهم در آنها دیده می شود. جوش از اشعار پرجوش و حرارت خود در دل‌های ستم دیدگان روح تازه بی دمید. ناگفته نماند که در جنگ آزادی شبه قاره، افکار جوش نقش مهمی را ایفا کرده و او چندین بار در زمان تسلط بیگانگان مقهور و معتوب قرار گرفت ولی هیچ وقت از خط مشی خود انحراف نکرد و در اکثر منظومه های خود افکار سیاسی انقلابی خود را علنی بیان نموده است (۸).

جوش ملیح آبادی در اصناف مختلف شعر طبع آزمائی نموده و الحق در هر یک خوب از عهده برآمده است. وی در رباعیات هم دست داشته و نیز بغزل همت گماشته است. او افکار نوراً در رباعی های ساده و شیرین بزبان و بیان می آورد و تحولات فکری خود را در زبان شعر جلوه می داده است. رباعیات او شیوه و لطافت و تأثیر و طراوت دیگر دارد. مضامین اغراق آمیز ولی لطیف و ادبی و سرتاسر پراز نکته های ظریفی در غزل‌های او فراوانست (۹). منظومه های وی مفصل و محکم و صنعت تشبیه و مجاز و استعاره در آن بکثرت مشهود است.

باتمام این احوال باید پذیرفت که بیاری طبع روان و ذوق طبیعی و جودت ذهن جوش ملیح آبادی افکار بکر را در شعر خود گنجانیده است. وی در محیط جدید ادب اردو تربیت شده و لهجه بی نو و ترکیباتی تازه و اندیشه های خاص نصیبش گردیده بود طبعاً جذبات پرحرارت، مناظر طبیعت و

تازگیهای معانی بسیار در سخن وی مشاهده می شود (۱).

مرثیه های جوش:

بحث در مرثی جوش که کاریک عمر اوست کاری آسان نیست و مطالعه و مجال بیشتری می خواهد صرف ساعتی و یکی دو صفحه را سیاه کردن حق مطلب را ادا نمی کند. بخصوص که شاعر ریزه کاری ها را بجائی می رساند که چون نقاشی چربدست حتی گوش تیز کردن و سم بزمین کوفتن اسب را نقاشی می کند. این ها و صدها نظایر آن از حوصله این مقاله بیرون است و اینجا نمونه ای تقدیم خوانندگان می کنیم اما نخست باید مختصری به سبک مرثی جوش اشاره گردد.

اگر در تاریخ مرثیه اردوی پاکستان بخوایم استادانی را برگزینیم که صاحب سبک بخصوص و مبتکر اند بدون تردید یکی از آنان جوش ملیح آبادی خواهد بود. در واقع جوش با قریحه عالی و روح لطیف و طبع گویا و فکر دقیق و ذوق سلیمی که ویرا مسلم بود طرح سخن تازه و شیوه نوین را ریخت. او در مرثی خود عزم و استقامت و صبر و سیرت امام حسین (ع) را بیان می کند و پیوسته کلمه حق را می گوید. جوش در مرثیه ای استقلال ملت اسلامی را بطور نهضت بکار برده است چنانکه می گوید:

اے قوم وہی پھر ہے تباہی کا زمانہ

اسلام ہے پھر تیرے حوادث کا نشانہ

کیوں چپ ہے اسی شان سے پھر چھیڑ ترانہ

تاریخ میں رہ جائے گا مردوں کا فسانہ

مثنیٰ ہونے اسلام کا پھر نام جلی ہو

لازم ہے کہ ہر شخص حسین (ع) ابن علی (ع) ہو

جوش و شعرائے بزرگ فارسی:

از اشعار جوش ہم کہ تقریباً تمام آنها با توصیف زیباییهای طبیعت یا بعبارت دیگر با تغزل و تشبیب آغاز می گردد، معلوم می شود وی دواوین شعرائے فارسی با دقت تمام مطالعه کرده و با توجه به آن آثار سبک نوینی را در شعرگویی برای خود برگزیده است (۱۱). حال می بینیم که جوش درباره خود به زبان فارسی چه نوشته است و این اقتباسی است از نامه ای که وی به آقای دکتر شهریار نقوی به تهران نگاشته بود.

"حافظ را در جوانی، من بایک ولولہ تشنچ آمیزی و وارفتگی عجیبی و مطالعه کردم و آن را به قدری زیاد خواندم که تا به حال در حدود سی نسخه از دیوانش به دست من مانند گریبان عاشق چاک و در هوا پر پر شده است (۱۲).... اشعار سعدی مانند فیلسوف با تجربه ای باوقار و ابہت وصف ناپذیری قدم جلو بر می دارند و طنطنہ پای آنها در اذهان جهانیان طنین می اندازد که عقل از آن غذا می یابد و چشم شعور باز می گردد و به دست آنها کلیہ حجاب ها از روی حقایق روزگار برداشته می شود. رباب سعدی ما را به وجد می آورد و شباب حافظ ما را به رقص وا می داد:

در هیچ مقام نگذارد به درنگی از بوی به بوی برداز رنگ به رنگی

کسی که بعد از حافظ مرا تحت تأثیر قرار داده شاعر فیلسوف نیشاپور حکیم عمر خیام بود و با این که مشاهده اش چندان وسیع نیست، مع الوصف

باید اعتراف کنم اگر چنانچه سعادت آشنایی وی به من یاری نمی کرد، يك دريچهٔ قلبم بسته می ماند و من از افتخار گفتن رباعی محروم می گشتم (۱۳).....

نهایت افتخار من در این است که تمام تاروپود شاعری ام ساخته و پرداخته کارخانه هایی است که در کنار آب رکناباد و در جوار گلگشت مصلأ، بنا شده بود و با بستن درهای آنها ایران جدید دريچه های ضعف ادبی را بر خود باز کرده است. تمام کسانی که خواستار به وجود آوردن ادب در زبان اردو می باشند، باید با گوش باز بشنوند، اگر چنانچه آنها از طواف دور حرم ایران باز بایستند، خواهند مُرد و به هیچ وجه نخواهند توانست به مقامی بلند که به کعبه ابدیت نامیده می شود، برسند.

مرا عهدهی است با ایران که تاجان در بدن دارم

هوا داری کوش را چو جان خویشتن دارم (۱۴)

آثار جوش:

تعداد اشعار جوش از يك لك هم تجاوز کرده است. آثار منظوم و منثور

اردوی جوش به قرار زیر است:

الف- آثار منظوم:

- ۱- روح ادب (مجموعه شعر)
- ۲- نقش و نگار (مجموعه شعر)
- ۳- شعله و شبنم (مجموعه شعر)
- ۴- فکر و نشاط (مجموعه شعر)
- ۵- جنون و حکمت (مجموعه رباعیات)
- ۶- حرف و حکایت (مجموعه شعر)
- ۷- آیات و نغمات (مجموعه شعر با مسدس معروف "حسین و انقلاب")

- ۸- عرش و فرش (مجموعہ شعر) ۹- رامش و رنگ (مجموعہ شعر)
۱۰- سنبل و سلاسل (مجموعہ شعر) ۱۱- سیف و سبزو (مجموعہ شعر)
۱۲- سرود و خروش (مجموعہ شعر) ۱۳- سموم و صبا (مجموعہ شعر)
۱۴- طلوع فکر (مسدس در منقبت حضرت علیؑ)

ب- آثار منشور:

- ۱- مقالات زرین ۲- اوراق سحر و سحر ۳- اشارات ۴- یادوں کی برات (بیوگرافی) خود نوشت
آرای دیگران درباره جوش:

۱- جگر

"منظومہ های جوش، بلبل شیراز است کہ بزبان اردو نغمہ سرا است."

۲- کرشن چندر

"حق این است کہ شاعری قادر الکلام مانند جوش بعد از قرن ہا متوکد

۱۵ می شود"

۳- احمد ندیم قاسمی

"جوش شاعر حسن و جمال، توازن و تناسب، تازگی و قوت است"

۴- فراق گورکھپوری

"جوش شاعر اعظم است" (۱۵)

۲- افکار (شماره جوش)، مکتبہ افکار، کراچی، اکتوبر تا دسمبر ۱۹۶۱ء

۳- افکار اشمل (شماره جوش)، مکتبہ افکار، کراچی، ۱۹۶۲ء

۴- سانی (شماره جوش)، کراچی، جلد ۶، شماره ۴، ۱۹۶۳ء

جوش ملیح آبادی گاهگاهی بزبان فارسی هم شعر سروده است. اینجا

چند بیت از منظومه معروف او تقدیم خوانندگان می شود: کلب و بلبل -

(بیت مقدمه) لیل و شب - ۶۱ (بیت مقدمه) رشوه و عیب - ۶۱

شعله رقصان (بیت مقدمه) رشوه و عیب - ۶۱

خوشا طالع که که باز آمد به شهرم آن شه خویان شنه لآ آ -

بلای بندگی آشوب دین غارت گر ایمان -

خدای مطربان و ناخدای کشتی صهبا

شه ملك جمال و شهریار کشور ترکان

ایران باز باستان، خواهد فرد و به هیچ وجه نخواهد توانست به کفایت بلند

پیام شادمانی چشمه جمعیت خاطر مدینه

سراج طاق یکسویی علاج گردش دوران -

ملائیقه له زلفه با بصره بناله - کلانایه له زلفه با بصره بناله

سرور عالم امکان غرور آدم و حوا

غروب ساحل دریا طلوع طرف کهساران....

بنداه انعام جزیر از بند لادهم تجاوز کرده است. انرا منظوم و منتشر

شاهنامه و رشوه و عیب و رشوه و عیب و رشوه و عیب

حواشی:

۱- تذکرے و تبصرے (تذکره ها و تبصره ها) از پروفیسور سید سراج

الاسلام، غضنفر اکادمی، کراچی ۱۹۸۷م، ص: ۲۴۷

۲- فارسی گویان پاکستان، از دکتر سید سبط حسن رضوی، انتشارات

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۷۴م / ۱۳۵۳ ه. ش.

ص: ۴۷۳

- ۳- فارسی گویان پاکستان، همان، ص: ۴۷۳، ج ۲، صفحہ ۲۰۵
- ۴- ایضاً، ص: ۴۷۳، (متوجہ بہ بیعت) روحانی خزائن، لاہور، ص: ۲
- ۵- تذکرہ ہا و تبصرہ ہا، همان، ص: ۲۴۶، روحانی خزائن، ص: ۱۲
- ۶- مشرق (روزنامہ)، پیشاور، ۱۹ فوریه ۱۹۹۳ م، ص: ۴، روحانی خزائن، ص: ۷
- ۷- ایضاً، ص: ۴، (۱۹۹۳ م، ص: ۴، روحانی خزائن، ص: ۷)
- ۸- فارسی گویان پاکستان، همان، ص: ۴۷۴، روحانی خزائن، ص: ۱۱
- ۹- افکار (شماره جوش)، مکتبہ افکار، کراچی، ۱۹۸۲ م، ص: ۷۱۴، ص: ۶
- ۱۰- شمال (فصلنامہ)، کراچی، جلد ۱، شماره ۱، ۲، ۳، ۱۹۹۲ م، ص: ۱۲۱
- ۱۱- ایضاً، ص: ۱۲۶، (۱۹۹۲ م، ص: ۱۲۱)
- ۱۲- فارسی گویان پاکستان، همان، ص: ۴۷۷، ص: ۱۱
- ۱۳- ایضاً، ص: ۴۷۸، (۱۹۹۲ م، ص: ۱۲۱)
- ۱۴- ایضاً، ص: ۴۷۹، (۱۹۹۲ م، ص: ۱۲۱)
- ۱۵- تذکرہ ہا و تبصرہ ہا، همان، ص: ۲۵۴، (۱۹۹۲ م، ص: ۱۲۱)

مآخذ و منابع:

- ۱- فارسی گویان پاکستان از دکتر سید سبط حسن رضوی، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بسال ۱۹۷۴ م/۱۳۵۳ ه. ش
- ۲- افکار (شماره جوش)، مکتبہ افکار، کراچی، اکتبر، نومبر ۱۹۶۱ م
- ۳- افکار (شماره جوش)، مکتبہ افکار، کراچی، ۱۹۸۲ م
- ۴- ساقی (شماره جوش)، کراچی، جلد ۶۸، شماره ۴، ۱۹۶۳ م

- ۵- ادب لطیف، لاہور، جلد ۴۶، شماره ۴، ۱۹۸۲م
- ۶- لکھنو کا دبستان شاعری (مکتب شعر لکھنو)، از ابو الیث صدیقی،
غضنفر اکادمی، کراچی، ۱۹۸۷م
- ۷- یادوں کی بارات، (بیوگرافی خودنوشت) از جوش ملیح آبادی، مکتبہ
شعر و ادب، لاہور، ۱۹۷۵م
- ۸- الہام و افکار، از جوش ملیح آبادی، جوش اکادمی، کراچی، ۱۹۶۶م
- ۹- روح ادب، از جوش ملیح آبادی، تاج کمپنی، لاہور، سال ندارد
- ۱۰- نقش و نگار، از جوش ملیح آبادی، مکتبہ اردو، لاہور، ۱۹۶۱م
طبع سوم ۱۹۴۳م
- ۱۱- مقالات جوش، از سحر انصاری، اردو محل، کراچی، آوریل ۱۹۸۲م
- ۱۲- جوش ملیح آبادی کے مرثیے (مرثیہ های جوش) ضمیر اختر نقوی،
ادارہ فیض ادب، کراچی، ۱۹۸۰م
- ۱۳- تذکرے و تبصرے (تذکرہ ها و تبصرہ ها) از پرفسور سید سراج
الاسلام، غضنفر اکادمی، کراچی، ۱۹۸۷م
- ۱۴- شمال (فصلنامہ)، کراچی، جلد ۱، شماره ۱، ۲، ۳، ۱۹۹۲م
- ۱۵- مشرق (روزنامہ)، پیشاور، ۱۹ فوریه ۱۹۹۳م

استدراک

(۱)

ترجمہ ہای متون فارسی بہ زبانہای پاکستانی (قسط دوم)

(دانش شماره ۲۴-۲۵، صفحه ۶۳)

مندرجہ بالا عنوان سے راقم الحروف کی ایک تالیف پانچ سال پہلے شائع ہوئی تھی۔ میرے لیے یہ امر اذہ مسرت کا باعث ہے کہ اس موضوع سے مسلسل دلچسپی کا اظہار کیا جا رہا ہے۔ دانش میں جناب عارف نوشاہی نے پہلے اس پر تبصرہ کیا (شمارہ ۱۰، ص ۱۲۵-۱۳۲) اور پھر تکملہ چھاپا (شمارہ ۱۳، ص ۸۵-۱۳۱) اب جناب حسین عارف نقوی نے تکمیل موضوع کی کوشش کی ہے (شمارہ ۲۲، ص ۶۱-۱۰۳، شمارہ ۲۴-۲۵، ص ۶۳-۱۱۲) مزید معلوم ہوا ہے کہ جناب محمد نذیر رانجھانے اس موضوع پر کام کیا ہے اور ان کی کاوش کتابی صورت میں شائع ہونے والی ہے۔ شاید اس موضوع سے دلچسپی قائم رہے گی اور میرے ابتدائی کام میں تصحیح، ترمیم اور اضافے کا سلسلہ جاری رہے گا۔ اس لیے مناسب معلوم ہوتا ہے کہ جناب حسین عارف نقوی کی کاوش پر چند گزارشات پیش کر دی جائیں مگر اس سے پہلے دو اصولی باتیں طے ہو جاتی چائیں۔

۱- اردو زبان میں تراجم کا جو ذخیرہ ہے، اس کا بڑا حصہ فارسی اور عربی متون کے تراجم پر مشتمل ہے۔ بعض اوقات کتابوں کے نام سے اس بات کا اندازہ نہیں ہو سکتا کہ یہ کتاب فارسی زبان میں ہے یا عربی میں اور یہ الجھن اس وقت مزید بڑھ جاتی ہے جب کسی ایسے مولف کے نام کتاب منسوب ہوتی ہے جس نے عربی اور فارسی دونوں زبانوں میں رشحات تحریر یا دیکار چھوڑے ہوتے ہیں۔ کسی ترجمے کے اندراج سے پہلے ضروری ہے کہ اس بات کا یقین کر لیا جائے کہ اصل متن کی زبان کیا ہے۔

۲- ترجمہ اور فارسی متن پر مبنی کتاب میں فرق کیا جانا چاہیے۔ ترجمہ وہ ہے جس میں

عبارت متن کو ایک زبان سے دوسری زبان میں ڈھالنا مقصود ہوتا ہے اگر صرف مفہوم ایک زبان سے دوسری زبان میں منتقل کیا گیا تو یہ ترجمہ نہیں بلکہ متن پر مبنی کتاب ہے۔ جناب حسین عارف نقوی نے مختلف ماخذوں کے حوالے سے مندرج ذیل اندراجات نقل کیے ہیں۔ یہ بات واضح ہے کہ ان میں سے کوئی ترجمہ ان کی نظر سے نہیں گذرا اور گمان کی بنیاد پر انہیں فارسی متون کے تراجم خیال کیا گیا ہے۔

شمارہ ۱۱: شریعت نامہ ترجمہ احکام الصلوٰۃ (حوالہ: قاموس الکتب جلد اول)

شمارہ ۲۷: تنبیہ العباد ترجمہ الارشاد (حوالہ ایضاً)

شمارہ ۳۸: الاصول الاربعہ فی تردید الوحایہ (حوالہ: مرآة التصانیف)

شمارہ ۴۰: اصول حدیث (متن شیخ عبدالحق دہلوی) (حوالہ: قاموس الکتب، جلد اول)

شمارہ ۳۹: الاصول الاربعہ فی تردید الوحایہ (ترجمہ دیگر) (حوالہ: مرآة التصانیف)

شمارہ ۸۹: تحقیق اراضی حند (حوالہ اردو کتابوں کی ڈائریکٹری)۔

شمارہ ۱۵۹: دانش رومی و سعدی (حوالہ: ایضاً)

شمارہ ۱۶۷: الذخائر فی احکام الکبائر (حوالہ: الذریعہ)

شمارہ ۱۹۵: قرۃ العیون (حوالہ: فقہائے ہند جلد پنجم)

شمارہ ۱۹۶: نور السنہ (حوالہ: فقہائے ہند، جلد پنجم)

شمارہ ۲۰۴ آثار الجفر، (حوالہ: قاموس الکتب، جلد اول)

شمارہ ۲۱۹: رسالہ عقائد، (حوالہ: ایضاً)

شمارہ ۲۳۵، ترجمہ کتاب الصلوٰۃ، (حوالہ: قاموس الکتب جلد اول)

شمارہ ۲۸۷: مضامین جمال الدین افغانی، (حوالہ: اردو کتابوں کی ڈائریکٹری)

شمارہ ۲۹۹: مفتاح الصلوٰۃ، (حوالہ: تذکرہ مخطوطات)

شمارہ ۲۳۲: رسالہ نجاتیہ، (حوالہ: فقہائے ہند، جلد پنجم)

ان میں سے بعض کتابیں راقم الحروف کی نظر سے گذری ہیں اور ان کا اندراج ترجمہ ہابی متون فارسی کے تحت درست معلوم نہیں ہوتا۔ الاصول الاربعہ بعد فی تردید الوحایہ خواجہ محمد حسن جان سرہندی کی تالیف ہے اور اصلاً عربی میں ہے۔ اس کا اولین ایڈیشن الفقیہ پریس امرتسر سے ۱۳۳۶ھ میں شائع ہوا تھا۔ بعد میں اس کا عکس مکتبہ حسین علمی ایشیائی اسٹینبول نے چھاپا ہے۔

شیخ عبدالحق محدث دہلوی کی تالیفات میں ”اصول حدیث“ نام کا کوئی رسالہ یا کتاب نہیں ہے۔ (دیکھئے: خلیق احمد نظامی، حیات شیخ عبدالحق محدث دہلوی، لاہور، مکتبہ رحمانیہ (س۔ن)، ص ۲۱۱-۲۱۴) البتہ اُن کی تالیفات میں ایک رسالہ ”اقسام حدیث“ ہے جو عربی میں ہے اور شیخ الہی بخش بہاری نے اس کا ترجمہ کیا ہے۔

”تحقیق اراضی ہند“ شیخ جلال الدین تھانیسری کی تالیف ہے جو عربی میں ہے اس کا ترجمہ پہلے سے ماہی بصائر (کراچی) سے بالا قساط شائع ہوا اور بعد میں اسے کتابی شکل میں چھاپ دیا گیا تحقیق اراضی ہند کا دوسرا ترجمہ مفتی محمد شفیع کی تالیف اسلام کا نظام اراضی (کراچی، ادارۃ المعارف (س۔ن) میں شامل ہے قرۃ العیون، کوسرور المحزون (تالیف شاہ ولی اللہ) کا ترجمہ بتایا گیا ہے حقیقتاً یہ اُس کی شرح ہے، نواب محمد علی خان دہلی ٹونک نے اپنے زمانہ ولی عہدی میں قرۃ العیون کی تالیف شروع کی تھی۔ اس کتاب کی تیرہ جلدیں ہیں، صرف پہلی دو طبع ہوئی ہیں جو محمد علی خان کی یادگار ہیں۔ باقی گیارہ غیر مطبوعہ جلدیں مختلف اہل علم کی کاوش میں اور ان کے مسودات کتب خانہ ٹونک میں محفوظ ہیں۔

قرۃ العیون کے علاوہ محمد علی خان نے سرور المحزون کی ایک اور شرح کل العیون، کے نام سے لکھنا شروع کی تھی۔ دو جلدیں انہوں نے خود ترتیب دیں اور تیسری جلد مولوی سید عبد اللہ شاہ نے تصنیف کی تھی۔ (تفصیل کے لیے دیکھئے: حکیم محمد عمران خان، فن سیرت اور نواب محمد علی ماہنامہ برہان (دہلی) بابت مارچ ۱۹۶۸ء نیز اُن ہی کا مقالہ مشمولہ قصر علم: ٹونک کے کتب خانے اور ان کے نوادر (مرتبہ: صاحبزادہ شوکت علی خان) ٹونک: عربک اینڈ پریشرین ریسرچ انسٹی ٹیوٹ راجستھان (س۔ن) ۲۶۶-۲۹۶)۔

”نور السنہ“ کو سفر العادۃ (شیخ محمد الدین فیروز آبادی) کا اردو ترجمہ بتایا گیا ہے حالانکہ نور السنہ فارسی میں ہے یہ غلطی جناب تقویٰ کے ماخذ فقہائے ہند جلد پنجم میں اس حد تک ہے کہ جناب محمد اسحاق بھٹی (مؤلف فقہائے ہند) اسے ترجمہ خیال کرتے ہیں تاہم انہوں نے واضح کیا ہے کہ نور السنہ کی زبان فارسی ہے۔ (دیکھئے: فقہائے ہند، جلد پنجم، ص ۲۱۹) نور السنہ کے بارے میں غلط فہمی کا باعث یہ امر ہے کہ مؤلف فقہائے ہند نے سفر السعادتہ کو عربی متن خیال کیا جو درست نہیں تھا۔ نور السنہ کا آغاز یہ ہے:

مخلص دل پسند و خاطر خواہ
دوست دار ولی محمد شاہ

کرد در خواست نظم طرز نماز ثابت از مغل آن غریب نواز

جناب حسین عارف نقوی صاحب نے رسالہ نجائیہ کو نواب صدیق حسن کی تالیف بتایا ہے حالانکہ یہ شیخ محمد فاخر زائر الہ آبادی کی تالیف ہے البتہ اس کی ایک اشاعت نواب صدیق حسن خان کے اضافوں کے ساتھ شائع ہوئی تھی۔ نیز اس کا ترجمہ جمعیت اہل حدیث لاہور نے شائع کیا تھا۔

جناب حسین عارف نقوی صاحب کے مرتبہ تکلمے میں بعض اندراجات مکررات کی حیثیت رکھتے ہیں شماره ۲۶، ۷۷، ۹۵، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۷۸، ۱۷۸، ۲۱۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۸۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۷، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۶۳ "ترجمہ ہای متون فارسی بہ زبانہای پاکستانی" میں مذکور ہیں۔ اس طرح شماره ۸۱، ۱۳۵، ۱۷۶، ۱۹۳ اور ۳۱۱ جناب نوشاہی کی فہرست (دانش شماره ۱۴) میں شامل ہیں۔

جناب حسین عارف نقوی نے احوال و آثار عبد اللہ خویشگی (تالیف محمد اقبال مجددی) کے حوالے سے ترجمہ و تلخیص اخبار الاولیاء کا ذکر کیا ہے۔ جناب مجددی نے ۱۹۷۱ء میں لکھا تھا:

کہ خان بہادر ڈاکٹر مولوی محمد شفیع مرحوم نے اس کا ملخص ترجمہ کیا تھا اور جا بجا اس پر حواشی بھی لکھے تھے۔ یہ تلخیص بنور غیر مطبوعہ ہے اور مرحوم کے ذاتی کتب خانہ لاہور میں محفوظ ہے " (ص ۷۸) یہ ترجمہ و تلخیص شائع ہو گیا تھا۔ تفصیل یہ ہے۔

اولیائے قصور لاہور: باب تمام احمد ربانی ایم اے (۱۹۷۲ء) ص ۲۲+۲۱۵ جناب نقوی نے ثانوی ماخذوں سے کچھ تراجم کا ذکر کیا ہے۔ مثال کے طور پر "تذکرہ علمائے اہل سنت و جماعت لاہور کے حوالے سے "ترجمہ دربار ملی" اور تذکرہ حضرت شاہ سکندر کتھیلی کے حوالے سے "ترجمہ مکتوبات امام ربانی" "ترجمہ گلستان سعدی" اور "ترجمہ کیمیائے سعادت" کا ذکر موجود ہے۔ اکثر دیکھا گیا ہے کہ بعض اہل علم کسی جذبے کے تحت ایک کام شروع کر دیتے ہیں اور وہ خود یا ان کے احباب اس کی اطلاع پھیلادیتے ہیں مگر کچھ عرصہ گزرنے پر کام چھوڑ دیا جاتا ہے مگر پھیلی ہوئی اطلاع بطور حقیقت تسلیم کر لی جاتی ہے۔ کسی تصدیق کے بغیر ایسی اطلاعات پر یقین کر لینا احتیاط کے منافی ہے۔

ایک اندارج، فرحنگ اخلاق ناصری ہے جو درگا پر شاہ کی کاوش ہے۔ فرہنگ کسی صورت میں، ترجمہ کے ذیل میں نہیں آتی تا وقتیکہ یہ معلوم نہ ہو کہ ترجمہ ہی دیا گیا ہے۔ مندرجہ ذیل کتب کو تراجم کے بجائے فارسی متون پر مبنی کتب قرار دیا جائے تو زیادہ بہتر ہو گا۔

۱- دانش رومی و سعدی (غلام جیلانی برق)

۲- کلیلہ و دمنہ: دو ستوں کی کہانی

حکایات رومی (مرزا نظام شاہ لبیب)

مغز نغز (محمد ابوبکر شیت جو پوری)

چالیس ارشادات امام ربانی (سید احمد شاہ قادری)

○○○○○

(۲)

(ڈاکٹر) کلیم سہسرای

پروفیسر راجشاہی یونیورسٹی، بنگلادیش

مدیر محترم:

آپ کے مجلہ ”دانش“ (۲۹-۳۰) میں ڈھا کا یونیورسٹی کی ایک استاد محترمہ ام سملی (شعبہ اردو و فارسی) کا ایک مقالہ ”آغا احمد علی اصفہانی“ کے عنوان سے شائع ہوا ہے۔ اس مقالے سے متعلق چند معروضات ہیں؛ امید ہے کہ شائع کر دی جائیں گی۔ ص ۱۸۷ (۱) عنوان میں آغا ”غ“ سے لکھا گیا ہے جو درست نہیں، ایرانی ”ق“ سے آقا لکھتے ہیں اور تلفظ میں ”ق“ کی جگہ ”غ“ کا اظہار ہوتا ہے۔ احمد علی، اصفہانی تھے اس لئے ان کا نام بھی ایرانی قاعدے کے مطابق ”ق“ سے آقا لکھنا چاہیے۔

ص ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۸ (۲) جرمن مستشرق جو آقا احمد علی کا شاگرد تھا اس کا نام ”بلو کمین“ لکھا ہے، یہ تلفظ درست نہیں، اسے ”بلا منن“ لکھتے ہیں۔

۱۸۸ (۳) محترمہ فرماتی ہیں مرزا غالب اپنی پنشن کے سلسلے میں کلکتہ آئے ہوئے تھے، مسلم انسٹی ٹیوٹ میں ایک مجلس تھی، ”مرزا غالب اور آغا احمد علی دونوں موجود تھے۔ اس ادبی محفل میں کسی علمی مسئلہ پر اختلاف پیدا ہو گیا“

(بخت آسمان ص ۱)

ص ۱۹۶ (۸) نتاخر نے ان کی سال وفات یوں کہی ”سال تذکیر ہے اس لئے ان کی سال کے بجائے ”انکاسال“ ہونا چاہیے۔

ص ۱۹۸ (۹) حواشی کے تحت نمبر ۵ میں ”مشرقی بنگال میں اردو“ کے مؤلف کا نام سید اقبال عظیم کے بدلے سید وقار عظیم لکھا ہے جو درست نہیں۔

ص ۱۹۹ (۱۰) حواشی کے ضمن میں نمبر ۲۳ پر مضمون از مجلہ کتاب شناسی لکھا ہے ”از“ کی جگہ ”مشمولہ“ ہونا چاہیے۔

آخر میں یہ عرض کرنا ہے کہ تحقیق کی راہ دشوار اور سنگلاخ ہوتی ہے۔ خاطر خواہ مطالعے اور توجہ کے بغیر اسمیں قدم رکھنا دانشمندی نہیں۔

○ ○ ○ ○ ○

رفیقیت

شعر اردو

۱- سنس

۲- حضرت علی (ع)

۳- رباعیات

حسن اختر جلیل

افضل الرسل میرے ہم کدے میں

سراج اللہ پرنسپل محمد رفیع شاہ قادیانی

مرکزی مجلس امیرتہ: بزن کلاں ضلع قندھار

پوسٹ کوڈ: ۵۵۰۰۵۱

سید فیضی

سہیلہ سہیلہ

تصویر ۵۵

۵ گرام صفا صحتہ اگرم و اگرام



وایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

اسلام آباد

شعر فارسی

۱- اشعار مبارکہ حضرت مجدد الف ثانی (رح)

۲- ہدیہ نعت شریف مولانا نیاز احمد چشتی بریلوی (رح)

۳- گنج شکر (رح) دکتور سید محمد اکرم شاہ

۴- غزل صدیق تاثیر

۵- آقای خمینی (رح) سید سلمان رضوی

شعر اردو

۱- مسدس صاحبزادہ سید نصیرالدین نصیر

۲- حضرت علی (ع) نذیر رائے کوٹھی

۳- رباعیات حسن اختر جلیل

اشعار مبارکه

(از حضرت مجدد الف ثانی رحمه الله علیه)

- هر روز باشی صائماً، هر لیل باشی قانماً
 در ذکر باشی دانماً، مشغول شو در ذکر هُو
 گر عیش خواهی جاودان، عزت بخواهی در جهان
 این ذکر هُو هر آن بخوان، مشغول شو در ذکر هُو
 سودی ندارد خفتنت ناچار باید رفتنت
 در گور تنها ماندت، مشغول شو در ذکر هُو
 هُو بذكرش سازکن، نام خدا آغاز کن
 قفلی ز سینه بازکن، مشغول شو در ذکر هُو
 علمی بخوانی باعمل، فردانه باشی تا خجل
 در پیش قادر لم یزل، مشغول شو در ذکر هُو
 هر دم خدا را یاد کن، دلهای غمگین شادکن
 بلبل صفت فریادکن، مشغول شو در ذکر هُو
 مسکین احمد مرد شو در جمله عالم فرد شو
 در راه حق چون گرد شو، مشغول شودر ذکر هُو

هدیه نعت شریف

دربارگاه اقدس حضور سرور کائنات صلی الله علیه وسلم
از حضرت مولانا شاه نیاز احمد نیاز چشتی بریلوی رحمتہ اللہ علیہ

دلا خاک ره کوی محمد (ص) شو محمد (ص) شو

زهر سوی بیبا سوی محمد (ص) شو محمد (ص) شو

بهر دم سجده جان سوی ابروی محمد (ص) کن

سروری قبله روی محمد (ص) شو محمد (ص) شو

تجرد پیشه گیر از قید عالم و ارهان خود را

اسیر حلقه موی محمد (ص) شو محمد (ص) شو

باخلاق الهی متصف بودن اگر خواهی

سراپا سیرت و خوی محمد (ص) شو محمد (ص) شو

نیاز اندر دلت گر مهر عرفان خدا باشد

فدای شان دلجوی محمد (ص) شو محمد (ص) شو

۱- محمد: شیخ احمد سرخندی، شیخ برزخ شمس الدین که علی نبوت بدینی اگر
شاه قیام کرد.
۲- عبدالشکور: شیخ عالی مقام سلسله قادریه و چشتیه و مراد گویند.
۳- شاه عبدالغنی: امیر کبیر سید علی عثمانی.
۴- پیر ملتانی: بهاء الدین زکریای ملتانی، شیخ معروف سلسله سهروردیه و مرشد
عظیم الدین عراقی.



سید محمد اکرم "اکرام"

لاهور

"گنج شکر"

خیز تا در بزم اهل دل نوا خوانی کنیم
 در حضور "گنج شکر" شکر افشانی کنیم
 وجد از وصل "معین الدین" کنیم ای عاشقان
 همچو "قطب الدین" و داع عالم فانی کنیم
 از "نظام الدین" و عرفانش چو "خسرو" دم زنیم
 در حریم عشق برپا بزم عرفانی کنیم
 چون "مجدد" نقشبندیهای ایمانی کند
 ما هم اندر عشق از و تجدید ایمانی کنیم
 نام "شه عبدالشکور" آریم هر دم بر زبان
 قلزم دل را به موج اشک طوفانی کنیم
 "شاه همدان" اهل دین را دلبرجانی بود
 ما دل و جان را فدای دلبرجانی کنیم
 دست افشانیم همچون "مولوی" اندر سماع
 بر نوای نای عشقش رقص روحانی کنیم

هفت شهر عشق را "عطار" گشت از روی وجد
ما ز حرفِ منطقِ او سیرِ وجدانی کنیم
از "سنائی" بر زبان آریم شعرِ دلکشی
با مسلمانان دگر ذکرِ مسلمانی کنیم
تا نخستین بساده ریزد ساقی اندر جام ما
چون "عراقی" رو به سوی "پیر ملتانی" کنیم
هر کرا مولاست پیغمبر "علی" مولای اوست
بنده مولای خود باشیم و سلطانی کنیم
منزل اول کنیم ای دل به دشتِ عاشقی
در حریم کوی جانان منزلِ ثانی کنیم
مهربان "اکرام" باشد گر خدا بر حال ما
کار دشوار محبت را به آسانی کنیم

- ۱- گنج شکر: فریدالدین مسعود، مبلغ بزرگ دین اسلام در شبه قاره و مرشد نظام الدین اولیا.
- ۲- معین الدین: معین الدین چشتی اجمیری، سرسلسله چشتیه و مبلغ معروف دین اسلام در پاکستان و هند.
- ۳- قطب الدین: قطب الدین بختیار کاکلی اوشی، خلیفه مکرم معین الدین چشتی که در حال وجد و سماع جان داد.
- ۴- نظام الدین: نظام الدین اولیا، مرشد امیر خسرو.
- ۵- مجدد: شیخ احمد سرهندی، شیخ بزرگ سلسله نقشبندیه که علیه نهضت بیدینی اکبر شاه قیام کرد.
- ۶- عبدالشکور: شیخ عالی مقام سلسله قادریه و چشتیه و مراد گوینده.
- ۷- شاه همدان: امیر کبیر سید علی همدانی.
- ۸- پیر ملتانی: بهاء الدین زکریای ملتانی، شیخ معروف سلسله سهروردیه و مرشد فخرالدین عراقی.

صدیق تاثیر

شیخوپوره

غزل

نقش تحریر چه معنی دارد

غیر تاثیر چه معنی دارد

شیوه عشق ز جان بگذشتن

عقل و تدبیر چه معنی دارد

حاصلی نیست بجز خیرانی!

رنگ و تصویر چه معنی دارد

از خطا باز نه آتی گرتوا!

عذر و تقصیر چه معنی دارد

همچو یوسف بجهان ارزانم

خواب و تعبیر چه معنی دارد

هیچ داری نه خبر ای واعظ!

زلف و زنجیر چه معنی دارد

من که تاثیر شناسم بیدل (رح)!

غالب و میر چه معنی دارد

سید سلمان رضوی

اسلام آباد

آقای خمینی (رح)

(اشعار تازہ بمناسبت سالگرد چہاردم اسلامی جمہوری ایران)

زہر زده نظام را آب حیات دادہ ای
حنظلی باغ و راغ را شاخ نبات دادہ ای
شیطنت ہزار پیا قم را ز پا گرفته بود
قوم را از غذا بسہا راہ نجات دادہ ای
رہبر کامل و امام بر تو سلام در سلام
ریختگی عدل را حسن نبات دادہ ای
شمر را ابن سعد را کشتہ ای ہر زیاد را
تشنہ دهن خیام را نہر فرات دادہ ای
معجزہ مباحلہ با ر دگر ہویدا شد
مرد پیادہ پای من شاہ را مات دادہ ای

صاحبزادہ سید نصیر الدین نصیر
گولڑہ شریف

ہمدس

در ولادت

الضغام السائب اسد اللہ الغالب

امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب

گنبد آفاق میں روشن ہوئی شمعِ نجات

پرفشاں ہے زلفِ لیلائے رموزِ شش جہات

کھل رہا ہے آسماں پر عرفۂ ذات و صفات

اٹھ رہا ہے بَرقعِ سلیمانے رُوحِ کائنات

زندگی علم و فراست کا مزہ چکھنے کو ہے

فرش پر افلاک کی عظمت قدم رکھنے کو ہے

لوہہ دمکا مطلعِ صدق و صفا پر آفتاب

آسمان عقل و دانائی پہ وہ جھومے سحاب

لوہہ آیا صاحبِ سیف و قلم گردوں جناب

مرجاوہ آئے بزمِ آب و گل میں بو تراب

لوہہ لوحِ دھر پر نقشِ جلی پیدا ہوا

نورِ انساں کو مبارک ہوا! علی پیدا ہوا

نہ اخلیۃ
یلا

خاتم ناموسِ حکمت کا نگین پیدا ہوا
جانشینِ انبیاء و مرسلین پیدا ہوا
قاسمِ عرفان و ایمان و یقین پیدا ہوا
افتخارِ اولین و آخرین پیدا ہوا

اپنی رو میں سینکڑوں درہائے جاں روئے ہوئے
صبحِ حاضر ہو گئی گھونگٹ کے پٹ کھولے ہوئے

روحِ پیغمبر کی تھی ذاتِ علیؑ آئینہ دار
وہ علیؑ جس سے ہے گلزارِ نبوت پر بہار
علم کا در، ملکِ قرطاس و قلم کا شہریار
عزم و ہمت کا سراپا، دیں پناہ و حق مدار

جس کے ذوقِ جود پر فضل و عطا کوناز ہے
جس کے اندازِ شجاعت پر خدا کوناز ہے

ہم ہیں زندانِ حق آگاہ و شرافت آشنا
طبعِ عالی سے ہماری، دور ہے حرص و ہوا
ہے صراطِ مستقیم اپنے لیے راہِ خدا
حشرِ برحق، شافعِ محشر محمد مصطفیٰ

ہے تیرے دل سے نصیرِ آلِ محمد پر نثار
لَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفِقَارِ

نذیر رائے کوٹی
کالیہ

حضرت علیؑ

مرتبہ کیا پوچھتے ہو حیدر کرار کا
آپ باب علم و دانا در رسول پاک ہیں
آپ کا ہر قول زریں آپ کا ہر حکم پاک
ذکر تیرا بادہ عشق نبیؐ ہے یا علیؑ
تو بسا جس دل میں اس کو نور افشاں کرنا
تو ہے اقلیم محبت اور وفا کا تاجدار
شہ گدا ہیں فاقہ مست اُمت مرحوم کے

جو ہے منظور نظر اللہ کے دلدار کا
اور کے حاصل شرف ان بینظر اقدار کا
ہے نمونہ پیر سیکر تقدیس کے کردار کا
فکر تیرا ہے نشہ توحید کے میخوار کا
مرجا امعباز تیری یاد پر انوار کا
شاہ یزداں تیرا سایہ ہے جہاں ایثار کا
اس کے فاقوں میں بھی ہے جلوہ شہ ابوار کا

ارمغان اک چشم گریاں لے کے آیا ہے نذیر
یا علیؑ ہے پیش تحفہ آنسوؤں کے بار کا



قشد حنیف

حسن انصر بمیل

رُبَاعِیَات

خاک ہوں نہاد ہے زمینی میری
جتنا بھی اڑوں اصل ہے طینی میری
تم کو نہ سہی پسند پر میرے لیے
اعزاز ہے بوریا نشینی میری

روشن ہیں جینیں رگِ جاں کالی ہے
دل بنجر ہیں، لبوں پہ ہسریالی ہے
اس عمدہ منافقت میں ذکرِ اقدار
فائدہ مستی میں یادِ خوشحالی ہے

آیات کو نامز اصف ہم نہ دے
ذہنوں کو تعصب کے براہیم نہ دے
اے شیخ خدا تجھ سے بہت راضی ہو
اس قوم کو نضر توں کی تعلیم نہ دے

تو علم کی ہو تو شادمانی ہے بہت
پیاسے کے لیے ندی میں پانی ہے بہت
انسان اگر ڈھب سے بسر کر پائے
جینے کے لیے یہ عمر فانی ہے بہت

چنگ عشق

خلاصۃ الافاضل جامع العلوم

(ملفوظات حضرت جلال الدین بخاری رحمی ملقب بہ مجدد اہمیان)

مؤلف

سید علاء الدین علی بن اسماعیل شریف بن علی اتریشی کرمانی

صحیح و تصحیح

دکتر غلام شہزاد

اساتذہ کرام: مولانا محمد امجد علی صاحب کراچی



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد، پاکستان

پیش رو نمبر ۱۳۷۰

۵۱۳۲۰۰۰۰



تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو

تألیف

دکتر محمد صدیق خان شبلی



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد

ش ۱۳۷۰

دکتر سید علی رضا نقوی

اسلام آباد

معرفی کتابهای تازه

۱- چنگ عشق (فارسی)

مجموعه اشعار فارسی شاعر توانای اردو و فارسی آقای سید حسنین کاظمی تخلص به شاد در ۲۲ صفحه از انتشارات رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران و موضوع آن هم احوال و کیفیات پرشور و هیجان "عشق" است از "چشمه عشق" و "درس عشق" گرفته تا "غم عشق"، و نشانه زنده و دلیل واضح این حقیقت است که شمع شعر فارسی درین سرزمین ادب پرور هنوز روشن و تابش پرفروغ آن گوشه های این دیار را تاکنون تابان و فروزان نگهداشته است. جناب آقای جواد منصوری، سفیر دانشمند جمهوری اسلامی ایران نیز در دیباچه این کتاب بهمین نکته مهم اشاره فرموده اند:

"هرچند که دژهای فرهنگی شبه قاره را استعمار سیاه فرهنگی همه تسخیر نموده است، لکن درین وادی پرخوف و محن هرچند گاهی تک ستاره ای سوسومی زند و شاعر متعهدی داد سخن می دهد. برادر شوریده، حسنین کاظمی یکی از آن سرایندگان نیست که بیان شیرین و دلپذیر فارسی را در خدمت عرفان و عشق معنوی بخدمت گرفته است و "چنگ عشق" اثر پرفروغ او تجلی این حلاوتهاست و چنین آثار گرانمایه ایست که مانع قطع کامل این دیار با فرهنگ تاریخی و هویت فرهنگی مسلمانان است."

همچنین استاد بزرگوار مرحوم خلیل الله خلیلی درباره "چنگ عشق" و سراینده آن چنین اظهار نظر می فرماید:

"اخلاق عالی و شیوه های شیوای شرقی وی در گفتار و کردارش پدیدار است. مردی است درویش، متواضع، صاحب دل، سخن شناس و دقیقه یاب با وظائف خسته کن و طاقت فرسای اداری می تواند غزلهای عاشقانه انشاد کند و ترانه های تریسراید. از اشعارش پیداست که درست دارد گاهی بسادگی و روانی واقف و هلالی حرف زند و گاهی قلندرانه.

خلاصه "چنگ عشق" کتابیست خواندنی و حظ بردنی که هر بیت آن چنگ بردل خواننده می زند. در پایان موقفیت بیشتر سراینده آن را خواستاریم.

۲- ارمغان کشمیر (فارسی)

در طول تاریخ کشمیر جنت نظیر همیشه موضوع خاصی برای اشعار و ادبای شبه قاره مخصوصاً شعرا و ادبای فارسی بوده است از قبیل طالب آملی، کلیم همدانی، قدسی مشهدی و غیره مرحوم دکتر محمد اقبال که اهلش از آن خاک پاک بوده طی اشعار فارسی و اردو آن سرزمین را مورد ستایش و تمجید قرار داده است. آقای دکتر آفتاب اصغر، استاد محترم زبان و ادبیات فارسی دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور که بقول خودش کشمیری الاصل می باشد اشعار اردو علامه اقبال را که طی آن علامه مرحوم خاک کشمیر را ستوده است به قالب نظم فارسی در آورده و آن درین کتاب مستطاب (تقریباً در ۳۶ صفحه) جمع آوری نموده است که الحق کاریست بسیار جالب و

سودمند برای فارسی زبانان. شعرا، بزرگان و بزمی (تألیف: محمد علی اقبال) در ۵۵ صفحه) و منظومه های فارسی اقبال راجع به کشمیر را در ۲۱ صفحه و در ذیل عنوان " تعلیقات" احوال بعضی از اکابر و توضیحاتی درباره بعضی اماکن و غیره که اسم آنها در متن این کتاب آمده است آورده است. همچنین در ذیل "توضیحات و اضافات" بعضی توضیحات لازم را اضافه و منابع خود را اشاره نموده است. در پایان کتاب فهرست اعلام و اسامی کتابهایی که مورد استفاده وی در تألیف کتاب بوده، آورده است این فهرست نشان می دهد که مؤلف محترم برای تهیه مطالب این کتاب چقدر زحمت کشیده است. الغایب من ذلک و الحاضر (تألیف: محمد علی اقبال) در ۱۰۰ صفحه است. بهای این کتاب صد و پنجاه روپیه پاکستانی است و با همکاری خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران لاهور و باهتمام انتشارات فاران، ۳- خیابان بهاول شیر لاهور چاپ و منتشر شده است. بزمی (تألیف: محمد علی اقبال) در ۱۰۰ صفحه است. در پایان باید تذکر داد که اگر مؤلف در قسمت ترجمه منظوم اشعار اردوی اقبال اصل اشعار اقبال بارود با عنوان شعر و مجموعه که ابیات مزبور از آن انتخاب شده نیز ذکر می کرد، این امر موجب افزایش مفیدیت و اعتبار این کتاب می شد. امیدواریم در موقع تجدید چاپ این نکته مورد توجه مؤلف محترم قرار گیرد. الغایب من ذلک و الحاضر (تألیف: محمد علی اقبال) در ۱۰۰ صفحه است. همچنین باید به یک نکته دیگر اشاره کرد که در فارسی امروز، برعکس اردو، برای يك کسی که فوت شده ولو اینکه آن شخص نبی یا ولی باشد صیغه

جمع را بکار نمی برند اما مؤلف فاضل در اکثر موارد برای اقبال و بعضی بزرگان دیگر احتراماً صیغه جمع را بکار برده است. امیدواریم در موقع تجدید چاپ کتاب درین مورد هم اصلاحات لازم بعمل آید.

۳- تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو (فارسی)

پژوهشگران و زبانشناسان زبان اردو را دختر زبان فارسی خوانده اند و این قول مقرون به حقیقت واقعی است، چنانکه بیش از صدی شصت یا هفتاد کلمه که بار دو بکار رفته است اصلاً فارسی است یا از زبان عربی است که از راه فارسی وارد زبان اردو شده است، و بنا بر این موضوع تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو موضوعی است بسیار جالب و مفید. استاد دانشمند دکتر محمد صدیق، استاد و رئیس بخش اردو در دانشگاه آزاد علامه اقبال اسلام آباد کتابی بس سودمند درین موضوع تألیف نموده که اصلاً رساله دکتری وی از دانشگاه تهران بوده است.

این کتاب مشتملست بر یک سخن مدیر (مرکز تحقیقات فارسی)، یک پیشگفتار از خود مؤلف و یازده باب که طی آن مؤلف فاضل درباره تاریخ زبان اردو تأثیر زبانهای شبه قاره بر فارسی این سرزمین و چگونگی و ویژگیهای تأثیر فارسی بر اردو با ذکر بعضی واژه های فارسی متداول در اردو، تصرفات اردو در بعضی واژه های فارسی و تأثیر فارسی برواژه سازی و دستور زبان اردو و بعضی ضرب المثلهای و اصطلاحات فارسی که بزبان اردو بکار می رود. این کتاب مستطاب (دارای ۲۹۰ صفحه) از انتشارات مرکز تحقیقات

ایران و پاکستان اسلام آباد است و بهای آن ۲۰۰ روپیه پاکستانی می باشد. فهرست منابع و مآخذی که در آخر کتاب ضمیمه شده نشان می دهد که مؤلف در تألیف این کتاب از ۱۵۱ کتاب و مجله فارسی و عربی و اردو و انگلیسی استفاده کرده است. همچنین مؤلف اسم مراجع خود را در پایان هر بابی آورده است، اما اسم کتاب "تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان" تألیف دکتر علیرضا نقوی (چاپ علمی تهران، ۱۳۴۳ ش) را که فهرست از "تذکره هانی که در شبه قاره پاکستان و هند بفارسی تألیف گردیده است و (ص ۲۳-۲۶) را ازان نقل کرده است هیچ جا در کتاب خود ذکر نکرده است. همچنین باید تذکر داد که حروف این کتاب ارزشمند بسیار ریز است و در نتیجه مطالعه دقیق آن موجب زحمت برای خوانندگان می باشد. غلط گیری کتاب هم خوب انجام نگرفته و لذا غلطهای چاپی زیاد در سر تا سر کتاب بچشم می خورد. همچنین بعضی افتاد گیها هم دارد (چنانکه در صفحه ۵۵ زیر نویس شماره ۶۷ که در متن کتاب در صفحه ۵۲ آمده، ذکر نشده) اعداد ۷، ۴ درین کتاب به اردو آمده است. امیدواریم در موقع تجدید چاپ باین نکته ها توجه و در رفع این نقائص سعی لازم مبذول گردد.

در پایان به مؤلف و ناشر این کتاب ذیقیمت تبریک عرض نموده موفقیت آنان را در راه تهیه و چاپ و نشر و چنین کتابهای سودمند بیشتری خواستاریم.

۴- احوال و مناقب حضور قبله عالم (اردو)

کتابی است در احوال و مناقب خواجه نور محمد مهاروی چشتی تألیف

استاد افتخار احمد چشتی در ۴۸ صفحه از انتشارات حلقه چشتیه صمدی سلیمانیه فیصل آباد. این کتاب مشتملست بر يك "ابتدائیه" و ۱۲ باب و يك "اختتامیه" مؤلف در پایان اسم ۴۸ کتاب فارسی و اردو و انگلیسی را ذکر نموده است که در تألیف این کتاب از آن استفاده کرده است. در ضمن ذکر احوال و آثار نور محمد مهاوری مؤلف بعضی القاب اکابر شیوخ سلسله چشتیه خواجه عثمان هارونی و خواجه معین الدین چشتی و خواجه قطب الدین بختیار کاکمی و بابا فرید الدین گنج شکر و خواجه نظام الدین اولیاء و خواجه نصیرالدین چراغ دهلوی را توضیح داده است.

همچنین شرح حال فرزندان و خلفای خواجه نور محمد را مفصل آورده است از جمله خواجه میان نور جهانیان سجاده نشین درگاه چشتیان که مؤلف این کتاب را بفرمائش وی تألیف نموده است. مؤلف شش کتاب فارسی را از تألیفات خواجه نور محمد ذکر کرده است که از انجمله "مناقب المحبیین" و "مخزن چشت" را مؤلف کتاب حاضر بزبان اردو ترجمه و چاپ و نشر نموده است.

این کتاب که نتیجه تحقیق دقیق مؤلف است دارای مطالب بسیار سودمند است برای علاقمندان عرفان و تصوف مخصوصاً برای کسانی که خواستار اطلاعات مفصل درباره خواجه نور محمد مهاوری و خانواده و خلفای وی باشند.

۵ و ۶ - خلاصه الالفاظ جامع العلوم و مقدمه بر آن

دو کتاب جداگانه ایست که اولی مجموع ملفوظات سید جلال الدین

بخاری ملقب به مخدوم جهانیان جهانگشت (۷۰۷-۷۵۸هـ) عارف معروف شهر اچ ملتانست که مریدوی سید علاء الدین بن سعد القریشی الحسینی ترتیب داده و به تصحیح و تحشیة استاد بزرگوار دکتر غلام سرور استاد و رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه کراچی به اهتمام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد در سال ۱۳۷۱/۱۹۹۲ش در بیش از ششصد صفحه چاپ و نشر شده است. و دومی مقدمه مفصلی است که استاد محترم برین کتاب تهیه و مرکز مزبور آنرا در سال ۱۳۷۱هـ.ش/۱۹۹۲م در ۱۴۵ صفحه طبع و نشر نموده است.

کتاب اولی مشتملست بر مباحث و مسائل عرفانی و دینی و ذکر احوال و لطائف بسیاری عرفای معروف حکایات جالب تاریخی و عرفانی، و چنانکه استاد دانشمند آقای دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان طی مقدمه خود به عنوان "سخن مدیر" بدان اشارت فرموده. این کتاب نشانه وسعت اطلاعات آگاهی ها و معارف مخدوم جهانیان جهانگشت می باشد که دقائق بسیار عرفانی را به ساده ترین سبک تحلیل و شرح نموده است. همچنین محتویات این کتاب علو مرتبه مخدوم مزبور را در زمینه فهم دانش و بینش علمی و فقهی و حکمی می رساند و گویی این کتاب چکیده تجارب ارزشمند عقلی و نقلی و جامع دانسته ها و آزموده های آن عارف بزرگ می باشد.

الحق مصحح گرامیقدر این کتاب دکتر غلام سرور در تهیه نسخه بدلهای این کتاب ذیقیمتی و مقابله و مطابقه آنها بایکدیگر و اضافه حواشی سودمندی

زحمات سنگینی را متحمل شده و مساعی جدی و صمیمی ایشان درین راه
 لائق و سزاوار تحسین و آفرین از طرف کلیه مشتاقان و علاقمندان این نوع
 ذخیره معلومات عرفانی و دینی می باشد.

و اما (چنانکه قبلاً اشاره شد) مجله دوم کتاب مقدمه ایست مفصل براین
 کتاب که طی آن مصحح دانشمند دکتر غلام سرور شرح حال مخدوم جهانیان
 جهانگشت و مرتب ملفوظات وی را آورده و نیز بعضی اصطلاحات و مسائل
 عرفانی را که در متن کتاب بدان اشاره شده شرح و توضیح داده و همچنین شرح
 حال مختصر بعضی از مفسرین و محدثین و فقها و علمی و دانشمندان و
 صوفیه مخصوصاً ازین سرزمین و سهروردیان اچ بخاری را آورده اند. در پایان
 غیر از اعلام، اسم ۱۹ کتاب و مجله فارسی دارد که در تهیه مطالب این مجله
 مورد استفاده قرار گرفته، آمده است.

بهای کتاب اولی . . . ۴ (چهارصد) روپیه پاکستانی و بهای کتاب دومی
 . . . ۱ (یکصد) روپیه پاکستانی می باشد.

* * * * *



اخبار فرهنگی (۱)

بزرگداشت میر بiber علی انیس لکهنوی

میر بiber علی انیس در شبه قاره پاک و هند شهرتی بسزا دارد و او را شکسپیر شرق و فردوسی هند می نامند. "دبستان انیس و دبیر" راولپندی و اسلام آباد در روز دهم دسامبر ۱۹۹۲ م (۱۵ جمادی الثانی ۱۴۱۳ هـ. ق. = ۱۹ آذر ماه ۱۳۷۱ هـ. ش) بعد از ظهر مجلسی بزرگداشت بمناسبت یکصد و هجدهمین سال وفات میر بiber علی انیس (رح) مرثیه نگار بزرگ اردو در هتل اسلام آباد تشکیل داد. سرپرستی و اجرای این انجمن را آقای سید سبط حسن رضوی برعهده داشت. این انجمن است ادبی که از بیست سال در راولپندی و اسلام آباد مجالس ادبی و سیمینارهای علمی را ترتیب می دهد. کسانی که در این مجلس شرکت کرده بودند از مداحان میر بiber علی انیس بودند ریاست جلسه را آقای دکتر جمیل جالبی "صدر نشین مقتدره قومی زبان، پاکستان" (فرهنگستان ملی زبان اردو) برعهده داشت. سخنرانی آقای دکتر جمیل جالبی، آقای دکتر افتخار عارف، آقای دکتر رضا شعبانی و آقای دکتر سید سبط حسن رضوی بسیار جالب و ارزنده بود.

آقایان دکتر محمد حسین تسبیحی، سید فیضی، قیصر بارهوی، نیران اکبر آبادی، زاهد نقوی، بشیر حسین ناظم و سلمان رضوی اشعار خوب و مرثیه های شنیدنی ارائه داشتند. کتاب ها و رساله ها درباره احوال و آثار

میر ببر علی انیس به نمایش گذاشته بودند. این جلسه بزرگداشت ساعت هشت شب بعد از پذیرانی گرمی به پایان رسید.

در ضمن سخنرانی‌ها اشاره شد که میر انیس ترکیبات تازه و جالب را که در ادبیات خود بکار برده برای این بود که در مکتب شاعران فارسی پرورش یافته و از فردوسی و رومی و حافظ استفاده نموده بود. او برآستی در مرثیه سرایی داد سخن داده و حق مطلب را چنانکه باید ادا کرده است. با تعبیراتی نو که خاص اوست، سبک مرثیه را از آن صورت خشک و فرسوده بیرون آورده است و بجزأت می توان گفت درین فن استادی است که مثیل و نظیری در فن مرثیه گویی ندارد. شاعر خود چون مرد رزم بوده و باسواری و شمشیر اندازی سروکار داشته است، جامه سیاه عزا را از تن مرثیه می کند و بدان لباس رزم می پوشاند و همین است که مرثیه او صورت حماسه بخود می گیرد و جذبه حماسی شنونده را بر می انگیزد.

میر ببر علی انیس بیش از صد هزار بیت سروده است و غیر از هفت غزل همه در رثای شهدای کریلا است. مرثیه او در چهار جلد ضخیم چندین بار در پاکستان و هند چاپ شده است.

(نجم الزشید)

اخبار فرهنگی (۲)

کنگره جهانی بزرگ بزرگداشت شاه همدان در پاکستان

شاه همدان یعنی شهاب الدین میر سید علی همدانی، امیر کبیر، علی ثانی (۷۱۴-۷۸۶ هـ. ق / ۱۳۱۴-۱۳۸۴ م) بزرگترین عارف و سخنور و دانشمند اسلام است که بیشتر از ۱۳ تالیف و تصنیف نثر و نظم از خود برجای گذاشت و در سر تا سر دنیای اسلام شهرت ویژه دارد مخصوصاً در کشمیر و هندوستان و پاکستان و ایران و تاجیکستان و ترکمنستان و غیرهم.

در تاریخ ۱۵ تا ۱۷ دی ماه ۱۳۷۱ هـ. ش برابر با ۱۱ تا ۱۴ رجب المرجب ۱۴۱۳ هجری قمری و مطابق ۵ تا ۷ ژانویه ۱۹۹۳ میلادی عیسوی کنگره جهانی بزرگداشت این عارف ربّانی و سخنور ایمانی و دانشمند روحانی حضرت میر سید علی همدانی در پاکستان تشکیل گردید. متصدی برگزاری این کنگره عظیم الشان، انجمن سادات اسلامیّه همدانیه بود که با نظارت حکومت جمهوری اسلامی پاکستان به چنین کاری عظیم دست یازید.

در این کنگره بیش از پانصد تن دانشمند و عارف و شاعر و سخنور از سر تا سر دنیا شرکت کردند. جناب آقای محمد نواز شریف نخست وزیر جمهوری اسلامی پاکستان، این کنگره جهانی را در هتل معروف بورین در کوهستان پربرف مری افتتاح کردند و خطابه باشکوهی ایراد نمودند جناب آقای سردار عبدالقیوم خان نخست وزیر آزاد کشمیر نیز در جلسه افتتاحیه سخن

رانی کردند. گروهی از فضلا و دانشمندان جوایز و انعام و نشان رسمی خانقاه شاه همدان که بسیار زیبا و دل انگیز بسته بندی کرده شده بود دریافت کردند بعضی از جمله کسانی که از دست جناب آقای محمد نواز شریف نخست وزیر پاکستان نشان شاه همدان دریافت داشتند، به شرح زیر می باشند:

- ۱- آقای سردار سکندر حیات خان صدر آزاد کشمیر.
- ۲- آقای سردار عبدالقیوم خان نخست وزیر آزاد کشمیر:
- ۳- آقای سردار مهتاب خان وزیر امور کشمیر مناطق شمالی.
- ۴- آقای دکتر سیف الدین عاصمی، تاجیکستان، رئیس انجمن پیوند.
- ۵- آقای موهر سلطان زاده، تاجیکستان، معاون انجمن.
- ۶- آقای پروفیسور سعدالله، استاد دانشگاه تاشکند، ازبکستان.
- ۷- آقای پروفیسور خیرالله، ازبکستان.
- ۸- آقای دکتر محمد رحیم الهام، افغانستان.

۹- آقای دکتر رضا شعبانی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

۱- آقای دکتر سید کمال حاج سید جوادی رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد.

۱۱- آقای دکتر محمد حسین تسبیحی، کتابدار کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.

۱۲- آقای دکتر سبط حسن رضوی، مدیر "دانش" و رئیس انجمن فارسی اسلام آباد.

۱۳- آقای دکتر آغا حسین همدانی، اداره تحقیقات و تاریخ پاکستان اسلام آباد

۱۴- آقای میر عبدالعزیز، مدیر روزنامه انصاف، راولپندی و مظفرآباد

۱۵- آقای دکتر گوهر نوشاهی، معاون فرهنگستان ملی اردو، اسلام آباد

۱۶- آقای دکتر احمد حسن دانی، استاد دانشگاه قائداعظم، اسلام آباد

۱۷- آقای دکتر شیر زمان فیروز، هنرا-اسلام آباد

۱۸- آقای مولوی عظمت علی شاه همدانی، رئیس دارالعلوم همدانی،

اسلام آباد

۱۹- خانم دکتر سیده اشرف ظفر، رئیس دانشکده دولتی زنان، فیصل آباد

۲۰- آقای پرفسور غلام حسن حسنو، خیلو، بلتستان.

در روز دوم برگزاری کنگره در نوکوت و مانسهره و ایت آباد نیز گروهی

سخن رانی کردند و در روز سوم برگزاری کنگره در اسلام آباد در دارالعلوم شاه

همدانی با ریاست آقای راجه ظفر الحق رئیس مؤتمر العالم الاسلامی ترتیب

یافت که در آن نیز سخنرانان داد سخن دادند. آقای دکتر محمد حسین

تسبیحی (ایران) قصیده همدانی نامه را قرانت کرد و نیز غزلیات یا چهل

اسرار سروده میر سید علی همدانی را که به طرز زیبایی چاپ شده بود توزیع

کرد. این کنگره به خوبی و آبرومندی و پذیرانی گرم مهمانان پایان یافت.

(دکتر محمد حسین تسبیحی)

اخبار فرهنگی (۳)

مراسم یاد بود مغفوره مرحومه خانم دکتر زبیده صدیقی

روز یکشنبه مورخ ۴ بهمن ماه ۱۳۷۱، ۲۴ ژانویه ۹۳م ساعت شش بعد از ظهر در محل خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران راولپندی مراسمی از طرف رایزنی فرهنگی ج.ا.ا. و انجمن فارسی اسلام آباد بمناسبت بزرگداشت درگذشت خانم دکتر زبیده صدیقی شاعره بزرگ فارسی زبان پاکستان برگزار گردید. در این مراسم که جمعی چند از شخصیت‌های معروف و بزرگان علم و ادب و فرهنگ دوست شهرهای اسلام آباد و راولپندی شرکت کرده بودند، ابتدا جناب آقای دکتر سبط حسن رضوی استاد زبان فارسی و ریاست انجمن فارسی در خصوص سجایای اخلاقی این شاعره مطالبی ایراد فرمودند، آنگاه آقای رکنی از رایزنی فرهنگی ضمن تجلیل از اقدامات هنر دوستانه این شاعره در جهت پیوند هرچه بیشتر علقه های فرهنگی بین دو ملت پاکستان و ایران بیاناتی ایراد نمودند و منشاء اثر بودن این شاعره بزرگ را یادآور شدند. سخنران بعدی جناب آقای دکتر صدیق شبلی رئیس دانشکده علوم انسانی دانشگاه علامه اقبال بودند که به زبان اردو در تجلیل این شاعره بیانات فرمودند. سرکار خانم دکتر شمیم زیدی رئیس سازمان هنر های مردمی پاکستان و نویسنده کتاب زکریای ملتانی نیز ضمن یاد آوری خاطراتی چند از مرحومه دکتر صدیقی در بزرگداشت ایشان مطالبی بیان فرمودند.

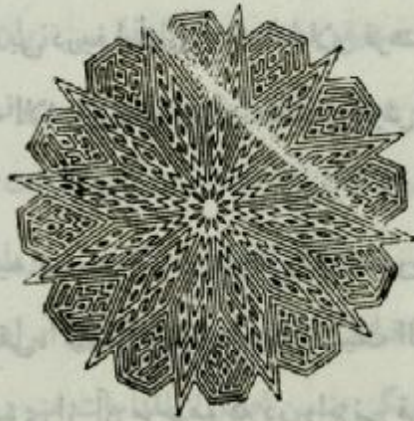
جناب آقای دکتر تسبیحی نیز با یادآوری چند خاطره از مرحومه. شعری در مدح ایشان سروده بودند که برای حضار قرائت فرمودند. دکتر سید علی رضا نقوی استاد دانشگاه بین المللی اسلامی، اسلام آباد در ضمن سخنرانی خود از سعی و کاوش و جدیت خانم زبیده صدیقی که در راه پژوهش ادبی و علمی در دانشگاه تهران از خود نشان داده بودند مطالبی تازه بیان نمود.

در پایان مراسم جناب آقای دکتر حاج سید جوادی ریزن محترم فرهنگی ج.ا.ا. ضمن ایراد بیاناتی از خصوصیات اخلاقی آن مرحومه و تجلیل و سپاس از زحمات بی دریغ ایشان در راه اعتلای فرهنگ و ادب از جمله انشای دیوان *يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْاَنْهَارُ* برای ایشان طلب آموزش از درگاه خداوند متعال فرمودند.

در اختتامیه مراسم، ضمن پذیرائی از مدعوین، رساله دکتر ای خانم دکتر زبیده صدیقی، تحت عنوان (دیوان سیف الدین اسفرنگی) به همراه بیوگرافی مختصری از آن مرحومه که در ریزنی فرهنگی تهیه شده بود بین شخصیت‌های شرکت کننده توزیع گردید.

دیوان سلف الدین

— اسفَرنگی —



— تصحیح و تحقیق —

دکتر زبیده صدیقی

مولتان - پاکستان

شمه ای از زندگانی مرحومه خانم دکتر زبیده صدیقی:

خانم دکتر زبیده صدیقی در پاتیل (هند) متولد شد و هنگام استقلال پاکستان به ملتان آمد و در همانجا زندگی کرد.

او شاگرد اول دوره متوسطه در زبان و ادبیات فارسی، لیسانس در زبان و ادبیات انگلیسی، فوق لیسانس در زبان و ادبیات فارسی، فوق لیسانس در زبان و ادبیات اردو (ملتان و لاهور)، دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بود.

علاوه بر این درجات عالی، تجربه و تبحر در مطالعه و نگارش و تدریس و شاعری نیز داشت. رساله دکترای ایشان، شرح حال و نقد دیوان "سیف الدین اسفرنکی" است. و ضمناً او کین دانشجویی بود که در مدت سه سال با کوشش خستگی ناپذیر درس خواند و رساله اش را نوشت و قبول شد و موفق از ایران با خاطرات خوش به پاکستان بازگشت. آن زمان که در ایران بود، مورد توجه محافل ادبی و مجالس شعر و هنر قرار گرفت، تا آنجا که شعرش توسط بزرگان ادب دهان به دهان گشت و بر صفحات مجلات زینت بخش گردید.

دکتر صدیقی که برخی از فضلی خاورشناس و ایران، او را "رابعه قدسیه" نام نهاده اند در سرودن شعر فارسی در سرزمین پاک مجرب و

کار دیده بود. منظور از "رابعه قدسیه" همان رابعه بنت کعب قزدارى یا قصدارى است که مولد و منشاء او در قصدار بلوچستان بوده است. الحق این نام بر او برازنده و شایسته است. زیرا رابعه بنت کعب قزدارى شاعری عارف و آزاد و نیکو سخنی بوده که در اوایل قرن پنجم هجری قمری می زیسته است. دکتر صدیقی یا "رابعه قدسیه" هم از شاعران و محققان و نویسندگان قرن چهاردهم هجری قمری است که در همان حدود قزدار یا قصدار بلوچستان (پاکستان) روزگار می گذارد. دکتر زبیده صدیقی، شعر فارسی را برای دل خود می گفت، زیرا همانگونه که خودش اظهار می داشت، اگر شعر از میان جان و از ته دل برنخیزد در شنونده یا خواننده اثر نخواهد گذاشت و خیلی زود به وادی نابودی و گمنامی رهنمون خواهد گشت.

ذوق شعر گوئی را زبیده از پدرش به ارث یافت. پدر او - مولوی محمد صدیق عضو حزب مسلم لیگ بود و در نهضت آزادیخواهی فدا کاریها نموده و دویار زندانی شد. در تقسیم شبه قاره، کشت و کشتاری سخت در ایالت پنجاب روی داد و همه عزیزان وی در آن قتل و غارت کشته شدند و مولوی محمد صدیق، با زن و فرزندانش در اکتبر ۱۹۴۷ میلادی به پاکستان مهاجرت کرده و در ناحیه ملتان اقامت گزید. زبیده سال ۱۹۶۷ میلادی از تهران برای حج خانه خدا به مکه مکرمه مشرف شد. زبیده دختری بود درویش صفت و دل بسته بشریعت اسلام، قیافه او قلندرانه و طرز گفتار او بزرگانه می نمود. لباس بسیار ساده به تن می کرد و همیشه در فکر خود مستغرق بود. با مردم بسیار کم معاشرت می نمود و

بیشتر به سخنان دیگران گوش فرا داده و خود کمتر سخن می گفت. ولی اگر کسی را شایسته صحبت خود می یافت، ساعتها بدون هیچ احساس خستگی به صحبت می نشست، حرفهاییکه پر از مطالب ادبی و مفاهیم علمی و سخنانی که از ذوق و تلاش و کوشش وی حکایت می کرد و شنونده را مبهوت می ساخت. این وجود بسیار ساده که همیشه يك قیافه سرد به چهره خود داشت. در درونش چه آتشفشانها روشن بود و این قشر خونسردی که بر روی شخصیت خود کشیده بود، در زیر آن چه دریای خروشان از مهر و محبت وجود داشت. اشعار زبیده انفجار عقده دردناک و بتنگ آمده سکوت زن خاوری است. او زبان گویای زن صامت مشرق بود. در زبان مادری خود شعر نمی گفت و این هم کوشش غیر مستقیم لاشعور شاعر است برای اخفای رازهای درونی که در اجتماع شرق عمومیت دارد. فقط بزبان فارسی شعر می سرود تا در محیط اردو زبان پاکستان همه فهم نباشد. مضامین شعرهای وی همان مضامین عام است که هر کسی را تحت تأثیر قرار می دهد. او روح معانی را در پیکر فارسی برای این زندانی کرده است تا فقط صاحبان نظر بدرک معانی آنها نائل آیند.

از شاعران پیشین به حافظ و سعدی و مولوی و از شاعران جدید به نیما یوشیج، فریدون توللی و نادر پور علاقه وافر می نمود. و راجع به شعر کهن و نو نظری صریح داشت، وی محاسن هر دو را در شعر خود جمع کرده و از قیود سرسخت شعر کهن و از بی رویه بودن شعر نو اجتناب نمود، زبیده مضامین بکر و تازه را در قالب آهنگ و وزن جا داده و جاده میانه روی را

برای خود پسندیده و هیچ وقت از حد اعتدال تجاوز نکرده است. غزلها و قطعات و رباعیات و دوبیتی ها، گاهی شعر نو هم سروده است. ولی شعر وی وزن و آهنگ دارد و هیچوقت شعرهای منشور نمی سرود. البته شعر آزاد وی گاهی مصرع های کوتاه و بلند دارد. شبیه هم آهنگها و نغمه ها را بنویسد.

زیبده یکی از پارسی گویان پاکستانی بود که در شعرهای خود زبان ایران امروزی را بکار می برد و این نهضت ادبی در شعر فارسی پس از تشکیل پاکستان در آن نواحی پیدا شده و مقبول عام گشته است. اکثر پارسی گویان امروز پاکستان می کوشند تا شعرهای آنان برای ایرانیان هم قابل فهم باشد تا مصداق "حدیث اهل دل با اهل دل گو" احساسات درونی خود را به ملت همجوار و همکیش خود هم بتوانند ابلاغ نمایند و می شود گفت که تا حدی هم در هدف خود موفق گشته اند و زیبده نشان این موفقیت است.

زیبده روحی بیقرار و رنج دیده داشت و غم در زندگانی وی معنای ژرف و پهنآوری پیدا کرده بود. غم در حقیقت مرکز فکر او بود. غم دل و غم جذبه ای پاکیزه که موجب افزایش نشاط زندگی و باعث سرور حیات. در شعرش شادی از غم و غم از شادی می خیزد. او می خواست غم را در نهانخانه دل نگهدارد ولی جذبات و احساسات چنان بر او غلبه می کرد که بی خود حدیث دل بر زبانش جاری می گشت:

هست چندی ای لهیب شوق دامانم بسوخت

سرد شو آخر میان سینه تا جانم بسوخت

مدتی زین سوختن هم لذتی بردم و لیک

سوخت آنهم سالها این سوز چندانم بسوخت

تابت هر آرزو را تیشه ای کردم بسر

می توان در آتش غم خند خندانم بسوخت

دشمنان سوزند خرمن دشمنان را ای عجب

خرمن جانم زبیده جان جانانم بسوخت

دیوان زبیده، دفتری است از خاطرات و رویاهای او. این شاعر کم نظیر،

کیفیات روحی خودش را که در سراسر زندگانی او بر دلش گذشته در شعرش

جمع نموده است. شعر زبیده، همچون پرده فیلمی است که خاطراتش بر آن نقش

بسته است. این بود شمه ای از سرگذشت "رابعه قدسیه".

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد، هنگامیکه از

بیماری ابن شاعر بزرگ مطلع گشت در تماس های مکرر خود با خانه های

فرهنگ لاهور و ملتان، تلاش فراوان نمود، اما چه سود، که دست تقدیر

اینچنین بود و سرانجام این دوستدار فرهنگ و ادب و شاعر پارسی گوی در

تاریخ سوم ژانویه ۹۳ از میان ما رخت بریست و به جهان باقی شتافت.

روانش شاد

یادش گرمی باد

قطعه ماده تاریخ

در رثاء درگذشت مرحومه مغفوره خانم دکتر زبیده صدیقی استاد زبان و ادب فارسی
در ملتان در تاریخ ۱۳ دی ماه ۱۳۷۱ هـ ش برابر با ۹ رجب المرجب ۱۴۱۳ هـ ق و مطابق با
۳ ژانویه ۱۹۹۳ م.

جهان سوزان شده از سوز آهت	زبیده جلوه گر نور نگاهت
زبیده جان دلت غرق محبت	شدم من معتکف بر خاک راهت
قدیر آباد دل آینه من	وهاری روشنی بخش سپاهت
به ملتان گشته دیوان صدیقی	همان جایی که باشد نغمه گاهت
فقیران عاشقان سینه چاکت	به قلب تو بود عرش الهت
همه اشعار تو شور نیستان	همه ازنی نوازان جلوه گاهت
زبیده لطف تو از حدّ فزون بود	بسوزاند جهان را سوز آهت
ربودی جان و دل از هر که باشد	به آبروها و چشمان سپاهت
رفیقان ادب شوریده تو	به شعر آشوب عشق آمد سپاهت
زبیده هستی و از صنف نازک	و لیکن مردی و شد کج کلاهت
ندیدم بهتر از شعرت زبیده	سماع هر غزل چون روی ماهت
چو از باغ محبت رخت بستی	به باغ عشق حق گردیده جاهت
منم پیوسته شعر صدیقی	شدم کوه از نگاه پر کاهت
تو از من دل ربودی با بیانت	چو طوف کعبه شد پشت و پناهت
«زبیده نایب شیرین سخن» بود	چو سیف اسفرنگی گشته راهت
«زبیده فخر شهر» علم و عرفان	به حرف حق بود هر دم نگاهت
«زبیده ساغر قدرت» بنوشید	بهشت جاودان شد جایگاهش

(دکتر محمد حسین تسییحی)

درگذشت مولانا ضمیر الحسن نجفی

در تأثر و تأسف عمیقی که درگذشت علامه آغا سید ضمیر الحسن رضوی نجفی ابن سید ابوالحسن عالم و خطیب و نویسنده و مترجم پدید آورده است خود را سهیم می دانیم و از طرف اداره دانش بخدمت خانواده محترم آن مرحوم و مغفور بخصوص به خدمت علامه نسیم عباس رضوی که داماد و معتمد علیه ایشان هستند، تسلیت عرض می کنیم

مولانا ضمیر الحسن نجفی در تاریخ یکم ژانویه ۱۹۱۶م در دهکده ای بنام شاه جیرپور در بخش اعظم گره (یوپی هند) چشم به جهان گشود و پس از پایان دوره های ابتدای و متوسطه در ناصریه اسکول جون پور و وثیقه عربی اسکول فیض آباد وارد حوزه علمیه لکهنو شد و تحصیلات عالی خود را در سلطان المدارس و مدرسه ناظمیه به پایان رسانید و از محضر استادان برجسته آن زمان از قبیل مولانا سید حسین، مولانا سید محمد سجّاد و مولانا سید محمد باقر اعلی اللّٰه مقامهم استفاده نموده رهسپار نجف اشرف شد و آنجا از درس آیت الله سید ابوالحسن و حضرت آیت الله مرزا محمد حسین نائینی، علامه ضیا عراقی و علامه سید عبدالغفار کسب فیض کرد و پس از مراجعت به وطن مالوف در ملتان ناظم مدرسه باب العلوم شد. بعد با همکاری برادر بزرگش حکیم اختر حسین برای نشر و اشاعت دین اسلام در احمد پور سیال جامعه الغدیر را تأسیس نمود و صدها شاگرد را در آن مدرسه پرورش و تربیت نمود.

این دانشمند بزرگ آثار بسیار دارد که از آن «معالم الشریعه» خیلی معروف است. این بزرگ مرد در تاریخ ششم ژانویه ۱۹۹۳م/۱۶ دیماه ۱۳۷۱ هـ. ش/۱۲ رجب ۱۴۱۳ هـ. ق به سن ۸۰ سالگی از جهان فانی به عالم جاودانی شتافت. وی داعی جدی وحدت عالم اسلامی و ساعی صمیمی برای اتحاد تمامی مسلمانان عالم بود و تا دم آخر برای این اهداف مقدس مبارزه می نمود.

* * * * *

۱۸/شعبان/۱۴۱۳ هـ ق

سروده: دکتر محمد حسین تسبیحی (ره)

۱۹۹۳/۲/۱ = ۱۳۷۱/۱۱/۲۱ هـ. ش

قطعه ماده تاریخ

در رثاء درگذشت مرحوم مغفور میروار علامه آقا سید ضمیر الحسن رضوی نجفی طاب ثراه که در تاریخ ۱۶ دی ماه ۱۳۷۱ هـ ش برابر با ۱۲ رجب المرجب ۱۴۱۳ هـ ق و مطابق با ۶ ژانویه ۱۹۹۳ م در ساعت چهار صبح به رحمت ایزدی پیوست و در «امام بارگاه» کربلا و الا احمدپور سیال به خاک آبدی سپرده شد. رحمة الله علیه رحمة واسعة

ضمیر الحسن مردِ دانای دین	برفت از جهانِ سُخن آفرین
همو عالم و عارف خوش گهر	سخندان و گوینده پاک دین
دریغا که رفت آن امیر علوم	دل و جان ز فقدان او شد غمین
همان سید و سرورِ مردمان	به خاک سیه خفته آمد دفین
ضمیر الحسن جلوه نُور حق	همان روشنی بخش سیف و نگین
چو رفت از جهان آن بزرگ علوم	حروف جُمَل گفته آمد چنین

«ضمیر الحسن لطف احمد» گرفت به تاریخ شمسی ایران زمین
 «ضمیر الحسن کعبه اهل عطا»^{۱۳۷۱ هـ.ق} ز هجرت شده در بهشت برین
 «ضمیر الحسن زبده مؤمنین»^{۱۴۱۳ هـ.ق} به قرآن و تفسیر آن شد آمین
 «ضمیر الحسن روح شکر دهان»^{۱۴۱۳ هـ.ق} به تاریخ میلادی آمد یقین
 نسیم الحسن آن ادیب سخن از این خاندان باشد و بهترین
 الهی بود غرق غفران حق ضمیر الحسن روح حق الیقین
 «رها» حمد و قُل با دل و جان بخوان ضمیر الحسن سید المتقین

موت العالم موت العالم

با کمال تأسف از اخبار ایران دریافتیم که عالم جلیل القدر آیت الله
 العظمی هاشم آملی، هفتم اسفند ماه ۱۳۷۱ هـ.ش/چهارم ماه رمضان المبارک
 ۱۴۱۳ هـ.ق/۲۶/۲/۹۳ م به دنبال یک بیماری طولانی دارفانی را وداع
 گفت. فقیه سعید یکی از فقها و اعظم و اساتید حوزه های علمیة نجف
 اشرف و قم بود و عمر بابرکت خود را در اشتغال به فقه محمدی و تدریس و
 تربیت طلاب و علما سپری نمود.

ایشان در سال ۱۳۲۲ قمری در شهرستان آمل متولد شد و پس از طی
 تحصیلات ابتدایی به تشویق یکی از بستگان خود جهت تحصیلات علوم
 دینی به تهران عزیمت کرد و مورد توجه مرحوم «مدرس» که متولی مدرسه ای
 که امروزه به مدرسه عالی شهید مطهری موسوم است، واقع شد. ایشان در
 فرصت کوتاهی ادبیات، منطق و سطوح عالیہ را به پایان رسانید. اساتید

وی در این برهه مرحوم سید محمد تنکابنی و مرحوم میرزا یدالله نظر پاک بوده اند.

فصل نامه دانش ارتحال فقیه جلیل القدر حضرت آیت الله العظمی حاج میرزا هاشم آملی را به محضر مقام معظم رهبری، آیات عظام، حوزه های علمیه، و فرزندان آن مرحوم بویژه آقایان دکتر محمد جواد لاریجانی نائب رئیس کمیسیون سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی، دکتر علی لاریجانی وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی و دکتر محمد باقر لاریجانی معاونت محترم وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی تسلیت می گوید.

بمناسبت در گذشت این عالم جلیل القدر آیت الله العظمی هاشم آملی مجلس ترحیمی از طرف رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد در خانه فرهنگ ایران راولپندی منعقد گردید. علمای اهل تشیع و اهل سنت و دیگر شخصیت های مذهبی و علمی و فرهنگی اسلام آباد و راولپندی شرکت جستند و برای روح پُرفروش آن بزرگوار آیاتی چند از کلام الله را قرأت نمودند و از خداوند متعال علو درجات آن فقید را مسئلت نموده و برای خانواده محترم آن بزرگوار به خصوص فرزندان برومند ایشان از خداوند متعال آرزوی طول عمر با عزت نمودند.

دکتر غلام رسول خان

دانشگاه کشمیر - سری نگر

شیخ یعقوب صرّفي کا دورہ ایران و وسط ایشیا

سلطان زمین العابدین بڑشاہ (۱۴۲۰-۱۶۰۰ء) کے پوتے سلطان محمد شاہ فرمانروا نے کشمیر کی چوتھی بار تخت نشینی (۹۲۳-۹۳۴ء) کے اُس پر آشوب اور طوائف الملوک کے زمانے میں جب کشمیر پر باجمی نزاع اور جنگ و جدل کے بادل منڈلا رہے تھے سرزمین کشمیر پر علم و فضل اور تقویٰ و تقدس کا ایک ایسا ستارہ جگمگا اٹھا جس نے پورے برصغیر کو متور کیا۔ یہ عظیم اور بیدار مغز عالم باعمل جامع الکمالات حضرت ایشان شیخ یعقوب صرّفي تھے۔ جنکی ولادت ۹۲۳ء مطابق ۱۵۲۱ء میں سری نگر میں ہوئی۔ ”شیخ جی“ تاریخ ولادت ہے۔ یاد رہے کہ کشمیر میں جو بزرگ ہستیاں گذری ہیں ان میں مولانا صرّفي کو اپنا ایک منفرد مقام حاصل ہے کیونکہ وہ بیک وقت ایک عالم دین، فاضل اکمل بلند پایہ فقیہ اور مفتی، اعلیٰ پایہ کے محدث ہونے کے ساتھ ساتھ ایک ولی کامل اور اعلیٰ پایہ کے شاعر اور ادیب بھی تھے علاوہ ازیں انکا شمار سیاست کاروں میں بھی ہوتا ہے۔

شیخ یعقوب صرّفي کا نام یعقوب اور صرّفي شاعرانہ تخلص تھا حضرت ایشان جامع الکمالات، جامی ثانی اور بو حنیفہ ثانی وغیرہ کے القاب سے یاد کئے جاتے ہیں۔ خود اپنے نام اور تخلص کے بارے میں یوں رقمطراز ہیں:

صرّفيست تخلصم در ایام

یعقوب ز والد خودم نام

چوں کرد صرف راہ تو نقد حیات خویش

یعقوب را ز عشق تو صرّفي شدہ است نام

مؤرخین اور تذکرہ نویس اس بات پر متفق ہیں کہ شیخ یعقوب صرّفي کے والد بزرگوار شیخ حسن عاصمی الکنانی بن محمود علی عاصمی الکنانی بن بایزید عاصمی الکنانی شہمیری دور حکومت میں

ایک درباری ہونے کے علاوہ رئیس اور جاگیردار بھی تھے۔ مولانا صرفی کے جد امجد بایزید عاصمی الگنائی کا تعلق دربار بڈشاہی سے تھا۔ جیسا کہ واقعات کشمیر کے بیان سے صاف ظاہر ہے ”بایزید عاصمی گنائی جد امجد او (صرفی) در عہد سلطان بڈشاہ منسلک زمرہ اہل دربار بود“ (۱) اور کہا جاتا ہے کہ اسی بایزید کو بادشاہ نے امیر القوم کے لقب سے بھی نوازا تھا۔ بایزید عاصمی الگنائی کے بعد اس کے بیٹے اور پوتے کا تعلق برابر شاہی دربار سے رہا۔ جہاں تک مولانا صرفی کے نام کیساتھ عاصمی الگنائی نام کا تعلق ہے اس بارے میں یہاں اتنا کہہ دینا کافی ہو گا کہ خاندانی لحاظ سے آپ حضرت عمر فاروقؓ کے فرزند حضرت عاصم کی اولادوں میں سے تھے اور اس نسبت سے آپ عاصمی کہلاتے ہیں اور گنائی کا لقب آپ کے خاندانی اسلاف کو علم و فضل میں ممتاز ہونے کی وجہ سے شاہی دربار سے عطا کیا گیا تھا۔ جیسا کہ سطور بالا میں درج ہوا کہ شیخ یعقوب صرفی کے والد شیخ حسن گنائی رئیس اور جاگیردار تھے۔ اس کے ساتھ ساتھ وہ ایک متقی، دیندار، عالم باعمل اور پرہیزگار آدمی بھی تھے۔ جیسا کہ مشہور ہے:

عالی بودہ است و عابد حم

صالحی بودہ است و زاہد حم

شیخ یعقوب صرفی کی ابتدائی تعلیم و تربیت اپنے ہی والد کے ہاتھوں ہوئی ابھی مولانا عالم طفولیت میں ہی تھے کہ اپنی خداداد ذہانت اور صلاحیتوں کا مظاہرہ اس طرح کیا کہ سات / آٹھ سال کی عمر میں ہی قرآن مجید حفظ کر لیا اور اس عمر میں اپنی شاعرانہ صلاحیتوں کا اظہار بھی کیا۔ مثنوی مغازی النبی میں خود لکھتے ہیں:

پدر بسکہ مشفق بن بودہ است

مرا علم آداب فرمودہ است

بہ تعلیم خود بندہ را کرد خاص

ز تشویش استاد مکتب خلاص

چو در سال حشتم نہادم قدم

ز طعم روان کشت شعر عجم

پدر کردی اصلاح اشعار من

به اصلاح بودی مدد کار من (۲)

ان اشعار سے واضح ہے کہ مولانا صرفی کے والد خود شاعرانہ شغف رکھتے تھے گھر پر ابتدائی تعلیم و تربیت حاصل کرنے کے بعد مولانا صرفی کو ملا محمد آبی حروی (م۔ ۱۹۲۸ھ) جو مولانا جامی کے شاگرد رشید بتائے جاتے ہیں، کے تلامذہ سے میں دیا گیا۔ خود مولانا صرفی اس کا اعتراف درج ذیل اشعار میں اس طرح کرتے ہیں۔

سپرد است آنکہ مرا بائگی

کہ بود است از اولیا بیشکی

محمد ورا نام و آبی لقب

زجای گرفتہ فنون ادب

فن تعمیر بردم از وی بکار

بنوعی کہ گشتم در آن نلدار

معما کہ فکر بست نزد خرد

بہیہہ خمی گفتمی بی عدد (۳)

شیخ یعقوب صرفی نے مولانا آبی کے پاس سری منگر

کے شاہی مدرسہ میں کسب فیض کیا۔ مولانا موصوف نے جب صرفی کے شاعرانہ ذوق و شوق کا مشاہدہ کیا تو یہ پیشین گوئی کی کہ عنقریب ایک ایسا زمانہ آئیگا کہ سات آٹھ سال عمر کا یہ لڑکا اپنی علمی قابلیت سے بڑی شہرت پائے گا اس کے علاوہ مولانا صرفی کی ذکاوت، تیز فہمی، خداداد صلاحیت اور فہم و فراست کا مشاہدہ کر کے ان کے استاد مولانا آبی نے انہیں جامی ثانی کے لقب سے بھی نوازا (۵) بلکہ شاعری میں صرفی کا تخلص بھی ان کی ہی تجویز پر رکھا ہے۔ خود صرفی کا بیان ہے:

برسم تخلص بہ نظم کلام

مرا صرفی آن نامور ماندہ نام (۶)

مولانا آئی حروی کے علاوہ شیخ یعقوب صرفی کی شاعری کا تعلق آخوند مابصیر خندہ بھولی (م ۱۵۳۹ / ۱۵۳۶) اور ملا میر رضی الدین (م ۹۵۶ھ مطابق ۱۵۴۹ء) جیسے بلند مرتبہ استادوں سے بھی رہا۔ ان دونوں اساتذہ سے صرفی نے علوم کے دیگر شعبوں مثلاً منطق نجوم، طب، صرف و نحو، ریاضی، فلسفہ، الہیات وغیرہ میں کمال حاصل کیا خود مغازی الفی میں یوں رقمطراز ہے:

شدم در علوم دگر بہرہ گیر
 ز ملا رضی و ز حافظ بصیر
 ہمی گفت درس جمیع علوم
 چہ طرز خصوص و چہ طرز عموم
 بہر فن جزویش ہم صد ضبط
 ز شعر و معما و انشا و خط
 چہ گویم ز حافظ بصیری کہ بود
 خبردار ز اسرار کشف و شهود
 از و علم صوفیہ آموختم
 و قیقات عقلیہ اندوختم
 فن منطق و اصلاح کلام
 بدیع و بیان و معانی تمام (۷)

غرضیکہ مولانا صرفی نے ان جیسے بلند پایہ استادوں کے سامنے زانوئے ادب طے کئے اور بقول خواجہ جمیب اللہ جی جو شیخ صرفی کے برگزیدہ خلیفہ تھے، مولانا صرفی نے انیس سال کی عمر میں ہی تمام مروجہ علوم و فنون میں مہارت تامہ حاصل کی:

متبحر چنان شدہ معلوم
 کہ مشالشی نشد بکس معلوم

ایک عمرش بنوزدہ چورسید

علم حاصل تمام در دل دید (۸)

انیس سال کی عمر میں تمام مروجہ علوم و فنون میں مہارت تام حاصل کر کے تہذیب و شائستگی اور اعلیٰ تعلیمی معیار میں نام پیدا کیا۔ زمانہ طالب علمی اور شباب کی آمد آمد یہی وہ زمانہ ہے جس میں کسی خطا کا سر زد ہونا کوئی تعجب خیز نہیں۔ کہا جاتا ہے کہ کسی غلطی کا ازالہ کرنے کے سلسلے میں جسکی اطلاع آپ کے متقی والد کو ہوئی تھی آپ نے توبہ کی اور بعد میں والد نے آپ کو جائیداد کی دیکھ بھال کے سلسلے میں گاؤں بھیج دیا جہاں اس کی جاگیر بتائی جاتی ہے۔ چنانچہ مولانا صرغی کے بعض احباب بھی ان سے ملنے گاؤں پہنچے اور وہاں ایک محفل سماع میں شریک ہوئے۔ یہ محفل جو ان کے متقی والد کی نظر میں ایک غیر شرعی اقدام تھا۔ ان کے والد کو بہت ناگوار گزارا اور پھر سے ان کی تنبیہ کی جس پر صرغی نے اپنی ندامت کا سخت اظہار کیا۔ چنانچہ اسی ندامت کے شدت احساس کی وجہ سے نماز فجر میں شیخ حسین خوارزمی کی نورانی شخصیت صرغی موصوف پر جلوہ گر ہوئی جو اپنے ہاتھ میں تلوار لیے ہوئے تھے اور فرمایا کہ اس بھگوڑے کا پاؤں کاٹ ڈالو۔ خود مولانا صرغی کا بیان ہے کہ میں بے ہوش ہو کر گر پڑا اور میرے پاؤں میں سے خون بہنے لگا۔ اس سارے واقعے کی تفصیل خود ہی نقل کر کے لکھتے ہیں۔

ایہا السا لکون این بندہ

کہ بجز وی آمدہ زندہ

گوید احوال خویشتن کاؤل

بوو در دین من ہزار خلل

از کبائر نداشتم پر حیز

توسن بد جلا و تقسم تیز

در زمانیکہ با حداشت سن

بودم اندر دیار خود ساکن

از علما کہ بود فسق و فساد
 یکشبہ صد ندامت رو داد
 دست پہ نہادہ بر کلام اللہ
 توبہ کردم زحر چہ هست گناہ
 بعد یک چند گاہ توبہ شکست
 برد شیطان مرا عنان از دست
 بعد ازان در نماز فجر عیان
 گشت بر بندہ آن امام زمان
 داشت تیغی بہست و گفتاری
 بزیبہ این گریز پای را پی
 پس از حوش رفتہ افتادم
 شدہ عقل و شعور بر بادم
 زخم در پای من عیان بنمود
 کہ ازان زخم خون روان بنمود (۹)

اس کے بعد شیخ حسین خوارزمی کی نورانی شخصیت مولانا صر فی پر کئی بار جلوہ گر ہوئی اور اسے اپنے پاس طلب کیا خود مولانا نے اس واقعہ کو شیخ حسن خوارزمی کی کرامتوں سے تعبیر کر کے لکھا ہے کہ ”میں کشمیر اور وہ سمرقند میں تھے۔ آخر کار جب میں سمرقند پہنچا تو شیخ نے اس واقعہ کا بیان خود ہی مجھ سے کیا“ خود مولانا صر فی کے بیان سے صاف ظاہر ہے :

بعد ازان چند بار شد ظاہر
 سوی خود خوانند بندہ را آخر

نے ہفتہ من بکشمیر و در سمرقند او
عاقبت سوی او نہادم رو
چون رسیدم بجد متش من زار
آنچہ بر من گذشت کرد اظہار (۱۰)

یہ واقعہ دراصل صرغی کے طریقیت اور تصوف کو اپنانے کی طرف ایک غیبی اشارہ تھا۔
علاقہ دنیوی سے الگ ہو کر اور روحانیت سے فیض پانے کی تشنگی بڑھتی ہوئی دیکھ کر شیخ
صرغی نے رخت سفر باندھا۔ والدین اور استاد اگرچہ ابتدا میں مانع آئے لیکن صرغی کے
استقلال و استقامت کے پیش نظر انہوں نے آخر کار اجازت دے ہی دی۔ اور نہ صرف
مسافرت کی تیاریوں کے سلسلے میں ضروری سامان بھی فراہم کیا بلکہ اس کے ساتھ کچھ اور ساتھی
بھی روانہ کر دیے۔ ساتھیوں کی تفصیل خواجہ جی نے مثنوی مقامات حضرت ایشان میں
اس طرح دی ہے :

یک برادر شد است حمراہ او
شاد نوروز نام آنکو
دیگر آن بودہ صوفی درویش
کہ صفا کیش بود و نیک اندیش
دیگر آن کو کہ اش یوسف نام
کہ نکوبخت بود و نیک انجام
دیگر آن کو کہ برادر پیر
بودہ بہرام نام بہرہ پذیر
دیگری آن محمد کا کا
ہمہش بودہ است بہر خدا
این حمہ چار و پیر ما پنجم
پیر ما آفتاب و شان انجم

ساتھیوں کی تعداد ان اشعار سے پانچ معلوم ہوتی ہے بلکہ خود صرغی سمیت یہ قافلہ چھ

افراد پر مشتمل تھا۔

والدین سے رخصت لیکر اور اپنے ساتھیوں کو ہمراہ کر کے مولانا صرفی موسم سرما میں بانہال اور سیالکوٹ، ملتان، لاسور، کابل، بدخشان، بلخ اور غورستان وغیرہ مقامات کو طے کرتے ہوئے سمرقند میں جو انکی منزل تھی پہنچ گئے۔

اس طرح مولانا صرفی نے کشمیر اور وسط ایشیا کے اُس خطہ، جو کہ ان دنوں علوم و ادب، تہذیب و تمدن ثقافت اور روحانی اقدار کا گہوارہ تھا، کے مابین باجمعی رشتوں کو مزید مستحکم کرنے اور آپس کے تہذیبی، تمدنی اور ثقافتی رشتوں کے علاوہ روحانی اقدار کو فروغ دینے کے سلسلے میں اس مشن کو جاری رکھنے کیلئے اپنا فریضہ انجام دیا۔ جسکی داغ بیل آٹھویں صدی ہجری میں حضرت سید بلبل شاہ ترکستانی اور میر سید علی حمدانی اور ان کے دیگر رفقاء نے وقتاً فوقتاً ڈالی تھی۔

سمرقند پہنچ کر مولانا صرفی اپنے مرشد کی خانقاہ کے دروازے پر آکر بیٹھ گئے۔ اور اندر جانے کی جرات نہ کی۔ مرشد نے نہایت نوازش اور عنایت سے کام لیکر صرفی کو پاس بلایا اور نہایت مشفقانہ رویے سے احوال پرسی کی۔ مرشد طریقت کے سات برگزیدہ خلیفے تھے جو سالکوں کی تربیت کرنے پر مامور تھے، اگر حاضر ہوئے اور اس بات کیلئے منتظر رہے کہ دیکھتے ہیں کہ اس نووارد کی تربیت کس کے سپرد ہوتی ہے۔ مخدوم اعلم شیخ حسین خوارزمی نے فرمایا کہ اس نوجوان کا کام ہی علیحدہ ہے اس کو مجھ پر چھوڑ دو۔ اس طرح سے خود شیخ حسین خوارزمی نے مولانا صرفی کی تربیت اپنے ذمہ لے لی اور بقول خود:

باد چوں در خدمت او یافتم
روی دل از غیر خدا تا یافتم
چون نظر سے کرد باہن خاکسار
زور قم آمد محیط از کنار (۱۲)

شروع شروع میں مرشد نے جنگل سے لکڑی لانے کا کام آپ کے ذمہ رکھا جاڑے کے موسم میں چلہ کشوں کے غسل خانوں کو صاف کرنے کے کام پر مامور کیا۔ جب مولانا صرفی

نے یہ مفوضہ خدمت بوجہ احسن ادا کی تو مخدوم اعلم نے مولانا کو اپنی ذاتی توجہ سے سلوک کی منزلوں کو سخت محنت و ریاضت سے طے کرایا اور انکو عرفان کے مطلوبہ اور مخصوص درجوں تک پہنچایا بقول صرّقی:

تعجب ممکن گر مرا نیز پیر
در اندک زمان ساخت روشن ضمیر
چہ روشن ضمیری کز روی زمین
شد از ہر قوم روشنائی گزین
چو شمع حدایت برافروختم
بستی را بیروانگی سوختم (۱۳)

پھر مرشد کی مہربانیاں اور نوازشیں بڑھتی گئیں اور خط ارشاد اور خرقہ خلافت سے صرّقی کو نوازا:

عاقبت داد خط ارشاد
آنکہ کردہ بدست خویش رقم
خرقہ ای ہم مرا عنایت کرد
شکر آن بسندہ ہم بجا آورد (۱۴)

مولانا صرّقی کو والدین کی فرقت اور کبھی وطن کی یاد ستاتی تھی۔ اپنی پیر و مرشد سے سلسلہ کبرویہ میں خط ارشاد حاصل کرنے کے بعد وطن (کشمیر) واپسی کی اجازت چاہی۔ اجازت عطا ہوئی اور کشمیر واپس لوٹے ”مقدمات حضرت ایشان“ کے مصنف خواجہ جہی کے بقول کہ ”آخر پر حضرت پیر کے حکم سے کشمیر کی جانب روانہ ہوئے اور خود خواجہ نے مکہ مکرم کی جانب عزم سفر کیا۔ مولانا صرّقی نے کچھ منزلوں تک اپنے مرشد کا ساتھ دیا تب مرشد نے آپ کو الوداع کرتے ہوئے کہا کہ جاؤ اگر توفیق ہو تو دوبارہ شوق سے آسکتے ہو:

عاقبت من بحکم حضرت پیر
کردہ ام رو بنظر کشمیر

خواجہ کردہ است نیز عزم سفر
 بشوی مکہ مکرم در
 منزلی چند رفتش همراه
 خواجہ ام کرد الوداع آنگاہ
 گفت روکن بخت کشمیر
 در سیاحت ممکن توحم تقصیر
 بعد ازان گر تو دیدہ ای توفیق
 پیش من آی زود از تشویق (۱۵)

کشمیر لوٹنے پر مولانا صر فی نے یہاں ایک خاص مدت تک قیام کیا حیات صر فی کے مصنف کے بقول مولانا نے شیخ سلیمان کشمیری کی بنا کردہ خانقاہ درگجن میں توقف فرمایا (۱۶) اور یہاں طالبانہ راہ حق کو اپنے فیض سے نوازتے رہے اور رشد و ہدایت میں منہمک رہے۔ کشمیر میں ایک خاص مدت تک قیام کرنے اور طالبان راہ حق کو فیض پہنچانے کے بعد مولانا صر فی کو اپنے پیر و مرشد کاشوق دامن گیر ہوا اور دوسری بار عازم سفر ہوئے خواجہ جمیب اللہ حبیبی کے بقول کہ ”جب مولانا صر فی ایک خاص مدت تک کشمیر میں قیام پذیر رہے اور اپنے مرشد کے شوق دیدار کیلئے عازم سفر ہونے تو خند و ستان کی راہ لیکر گجرات میں ایک گشتی پر سوار ہوئے اسی دوران اپنے مرشد کو ایک واقعہ میں دیکھا جس نے یہ بشارت سنائی کہ ابھی تمہارا وقت پانی پر جانے کا نہیں ہے بلکہ تم خراسان کی جانب روانہ ہو جاؤ اور اس طرح سے ہمارے شیخ دین خراسان کی جانب متوجہ ہونے (۱۷)“

اپنے پیر و مرشد سے بشارت پا کر مولانا صر فی عازم خراسان ہوئے۔ اپنے سفر خراسان اور دیگر وسط ایشیائی ممالک کی سیاحت کے دوران اپنے پیر سے ملنے یا کسی اور آکاہی پانے کا اشارہ نہ ہی مولانا صر فی کی کسی منظوم و معثور تصنیف اور نہ ہی خواجہ جمیب اللہ حبیبی کی مقالات حضرت ایشان ”جیسی مثنوی سے ملتا ہے۔“

بہر حال مولانا صر فی کے عازم خراسان ہونے کیساتھ ہی ان کے دورہ ایران اور بعض اہم وسط ایشیائی علاقوں کی سیاحت کیساتھ ہی ان کے اس طویل سیر و سفر کا آغاز ہوتا ہے جسکی

شروعات پہلے ہی ابتدائی سفر سہ ماہی سے ہوئی ہے۔ جسکے بارے میں خود ان کی مثنوی مغازی النبی، خواجہ جہی کی مثنوی مقامات حضرت ایشان اور دوسرے تذکرے شائع ہیں۔ اگر مولانا کے اس طویل سیر و سفر کے بارے میں قلم اٹھایا جائے تو ایک الگ کتاب درکار ہوگی۔ چنانچہ یہاں پھر ہم اختصاراً مولانا صرغی کے دورہ ایران اور وسط ایشیا کے بعض اہم علاقوں کی سیاحت تک ہی اپنے اس مقالہ کو محدود رکھیں گے۔

وسط ایشیائی خطہ میں کابل کو اُس زمانے میں اپنا ایک منفرد مقام حاصل تھا۔ چنانچہ مولانا صرغی کے عازم خراسان ہونے کے ناطے کابل انکا اہم پڑا اور باہر ہاں جن اہم شخصیات سے وہ متعارف ہوئے اور جنکی صحبتوں سے فیض حاصل کیا ان میں میر محمد مجذوب، سید عبد اللہ، علامہ جلال الدین دوانی، قاضی ابوالمعالی اور علاؤ الدین لاری قابل ذکر ہیں۔ کابل سے مولانا صرغی طالقان وارد ہوئے۔ اور وہاں سے ہوتے ہوئے بدخشان جیسے مشہور اور اہم علاقہ کی سیاحت کی، یہاں جن بزرگوں کی صحبتوں سے فیضان پایا ان میں شیخ محمد علی احمیت کے حامل ہیں۔

مولانا صرغی نے قندوز میں درویش محمد امین قندوزی، پستک میں شیخ شمس الدین بگی رتاق میں شیخ

اللہ اور اسی مقام پر مولانا نور الدین جعفر بہ نشئی کی قبر کی زیارت کرنے کے علاوہ حضرت امیر کبیر میر سید علی حمدانی کی بنا کردہ خانقاہ کی بھی زیارت کی اسکا تذکرہ خود اس طرح کرتے ہیں۔

برستاق ازان بحر ذوق ششود
 کہ او را علم نعمت اللہ بود
 دران خانقاہ فلک دستگاہ
 کہ حسرت از علی ولایت پناہ
 بکشف حقائق رسیدم بکام
 کشیدم می عشق را جام جام
 ہم از روضہ نور الدین جعفرم
 رسید است فیضی کہ شد رحبرم (۱۸)

شاید مولانا شیخ یعقوب صرفی پہلے کشمیری فرد میں جنہوں نے کولاب میں حضرت امیر کبیرؒ کے مزار پر انوار اور انکے اسلاف و اخلاف کی زیارت کی اور اپنی قوم کی طرف سے عقیدت کا خراج نذر کیا اور چنانچہ اس کا تذکرہ درج ذیل اشعار میں یوں کرتے ہیں۔

کولاب ابد الہیم رونمود
 باسرار پنہان کنبہ وجود
 مشرف شد انجا فقیر حقیر
 بطواف مزار امیر کبیرؒ
 مزار پر انوار سینہ علی
 کہ ہستم بجان بندہ آن ولی (۱۹)

بلخ میں مولانا جامی کے روضہ سے نور ہدایت پا کر مولانا صرفی نے وہاں زاہد بلخی اور حاجی محمد دوستخان کے علاوہ قاضی صالح، خواجہ خور داود شیخ ابوالخیر کی صحبتوں سے بھی استفادہ کیا۔

بخارا میں بعض عارفان باکمال جن میں جلال دلی، شیخ ناصر، محمد کبک شامل ہیں، سے ملاتی ہوئے۔ اس کے علاوہ شیخ سلطان اوبہی کا مصافحہ بھی حاصل کر لیا جو دو پشتوں سے شیخ ابوسعید معمر جشی تک جا پہنچتا ہے۔ بخارا میں ہی خواجہ نقشبندؒ کے روضہ انور کی بھی زیارت کی:

شد از روضہ خواجہ نقشبند
 ز نقش ازل لوح دل بمرہ مند
 مرا روضہ خواجہ نجان
 عیان ساختہ راز های نہان (۲۰)

علم و ادب، تہذیب و تمدن کے ان دو شہروں کی سیاحت کے بعد مولانا شیخ یعقوب صرفی سمرقند تشریف لے گئے۔ جہاں پر احمد جنید، شیخ درویش سینہ خلیل اور سینہ خلیل قراکولی

جیسے صاحبان بالکمال کے علاوہ خواجہ مکنگی اور جامی محمد پنہ دوز سے سلسلہ نقشبندیہ کا اجازت نامہ حاصل کیا اور خط ارشاد سے بہرہ ور ہوئے۔

شد از نقشبندیہ ام دل فروز

بنور خدا حاجی پنہ دوز

شد از خواجگی ہم دلم بہرہ مند

کہ او نیز بود از صف نقشبند (۲۱)

شہر تاشقند کی سیاحت کے دوران شیخ محمد حسین جیسے عارف بالکمال سے ملاقات کی۔ اپنے وقت کے ان اہم علمی و ادبی، ثقافتی، روحانی مراکز کے دورہ کے علاوہ جن دیگر اہم علاقوں کی سیاحت کی ان میں شہر سبز، اندجان، شہریش، شہر کاف اور شہر وزیر کے نام قابل ذکر ہیں۔

مولانا شیخ یعقوب صرغی نے شہر سبز میں شیخ محمد صادق، اندجان میں سید محمد امین، شہر یس میں شیخ احمد بشوی کے مزار پر انوار کی زیارت کی۔ شہر کات میں شیخ عباس کے دیدار سے مشرف ہوئے۔ شہر وزیر میں شیخ جامی محمد کے روضہ کی زیارت کی جو شیخ حسین خوارزمی کے روحانی پیشوا تھے۔ شہر خیوق میں شیخ مقصود سے ملاقات کرنے کے علاوہ شیخ نجم الدین کبریٰ بائی کبروی سلسلہ کی بنا کردہ خانقاہ میں چلہ کشی بھی کی۔ اسکا تذکرہ خود یوں کرتے ہیں:

شد از شیخ مقصود در خیوقم

بکام آنچه مقصود بود از حقم

در آخانقاہ سپہر آستان

کہ از شیخ کبریٰ است تا این زمان

نشتم من از صدق یک از اربعین

در آن اربعین خادم حورعین (۲۲)

شہر خیوق سے خوارزم میں وارد ہوئے۔ جو شیخ یعقوب صرہی کے روحانی پیشوا کا آبائی شہر تھا۔ اس شہر میں بعض عارفان باکمال کی صحبتوں سے کسب فیض کرنے کے علاوہ شیخ نجم الدین کبریٰ کے روضہ کی بھی زیارت کی۔ اسکا تذکرہ خود ہی یوں کرتے ہیں۔

زخیوق بخوارزم کردم گذر

بسی گستم از اهل آن بہرہ ور

مزارات آن فیضہای عظیم

مرا داد و در راہ امید و بیم

خصوصاً مزار شہدہ عارفین

امام حدی نجم دنیا و دین (۲۳)

خوارزم کی سیاحت کرنے کے بعد مولانا شیخ یعقوب صرہی ایران کے مشہور و مقدس شہر مشہد میں وارد ہوئے۔ جہاں حضرت امام رضاؑ کے روضہ پر انوار سے مستفیض ہوئے۔ امام کے روضہ کی زیارت کے ساتھ ہی ایک کرامت کے عینی شاہد بھی میں جو کہ ایک نابینا عورت آفتی کے ساتھ پیش آیا۔ چنانچہ اس واقعہ کی پوری تفصیل اس طرح خود ہی بیان کی ہے۔

بہ مشہد شدم مستفیض از امام

علی ابن موسیٰ امام امام

امام رضاؑ شاہ عالم مدار

غلامش چو معروف پچندین ہزار

رفیقیم در آن سیر بودہ زنی

زنی نئی کہ خوش مرد شیر افکنی

لقب آفتی و بہ طبع لطیف

شدہ آفت بر وضع و شریف

ولی بود اعمی و عیب عمی

نبودیش مانع ز فیض خدا

بسی بود خوشگوی در شاعری

نمودی درین فن فن شاعری

من و او در آن گنبد پر صفا

که آنجاست قبر امام ہدی

شبھی بگذرانیدیم باہم تمام

کہ خواجیم فیضی ربود از امام

ولی او بناگاہ سردر سجود

پنہاد در آن سجدہ خوابش ربود

موزن زمانی کہ در یاداد

ندا چون خروس سحر گاہ داد

از انخواب برخاست بینا شدہ

بنور بصر چشم او وا شدہ

دو چشم از غبار عمی صاف و پاک

بکحل الہی عجب سرمہ ناک

چو بینا شدہ آنچنان دیدمش

ز احوال آنخواب پرسیدمش

بگفتا کہ من خود ندیدم امام

کہ بود او پس پردہ سرخ فام

من این چشم بر پردہ مالیدی

ز رنجورئی خویش نالیدی

خطاب از ادب کردمی یا امام

حمی گفتمی دمبدم یا امام

شدم باز بیدار و بینا دو چشم

بعین بصارت شدہ و دو چشم (۲۴)

مشہد مقدس کی زیارت کے بعد مولانا صر فی شہر جام میں وارد ہوئے اور شیخ احمد جامی سے ملاقات کرنے کے علاوہ حضرت رسول مقبولؐ کے خرقہ کی بھی زیارت کی:

مرا باطن شیخ احمد نمود
رحمی کن سوی اللہ باللہ بود
ہمانجا کین بندہ آن خرقہ دید
کہ از خاتم المرسلینش رسید (۲۵)

شہر جام کے بعد حرّات جیسے احم شہر کا رخ کیا۔ وہاں کے متبرک مقامات کی زیارت کے علاوہ بعض اولیاءوں سے بھی ملاقات کا تذکرہ خود اس طرح کیا ہے:

برون آمد از شرح و بیان
صفات حرّات و مزارات آن
زیارت گبش آمدہ مردہ خیر
زمینش سراسر حمہ فیض ریز
در آنجا بظاہر زاحل نظر
ندیدم بجز احمد کار دگر (۲۶)

حرّات سے ہوتے ہوئے سبزوار شہر شہر اور اسفراین کی سیاحت کی وہاں جن اہم شخصیتوں کی صحبتوں سے کسب کیا انکا تذکرہ خود اس طرح کیا ہے۔

یکی بار من بود در سبزوار
حسن نام بے شک ولایت شعار
پہر شہر شہر چو بندہ نمود ارتحال
پہریدم یکی را ز احل کمال
مسمی باسم محمد علی
محمد علی بنی ترزدہ ولی
بس از حکمت فصوص الحکم
بلوچ بیان کردہ کلکش رقم

سوی اسفرائن چو کردم عبور

علی بود آنجا ز اهل حضور

بسی طالبان حشش هم نشین

بقرب حق از خرمنش خوشه چین (۲۷)

اس کے بعد مولانا صرغی نے کاشان اور قزوین کا سفر کیا۔ جہاں خصوصاً شیخ محمد حسن اور شیخ محمد شریف کی صحبتوں سے کسب فیض کیا۔ معلوم ہوتا ہے کہ شیخ صرغی نے قزوین میں ہی مشہور صفوی حکمران شاہ طہماسپ صفوی (۹۱۹-۸۴ھ) سے ملاقات کرنے کے علاوہ عبد اللہ شوستری اور ابوالحسن جیسے لوگوں کی صحبتوں سے بھی مستفیض ہوئے۔ چنانچہ اس ملاقات کے تذکرے کے ضمن میں خود یوں گویا ہیں۔

طہماسپ آشاہ کشور کشا

مرا ساخت آل نامور آشنا

بحالم بسی ملتفت بود شاہ

من از صحبتش جستہ با حق پناہ

توجہ بحال من از فخر دین

من از خرمن علم او خوشه چین

بعبد اللہ شوستری بارہا

بمذہب بسی رفت گفتا رہا

بسی منتفع گشتم از ابوالحسن

کہ در فضل او کس ندارد سخن (۲۸)

بعض تذکرہ نویسوں نے شاہ طہماسپ صفوی کے مذہبی تعصب، جبر و استبداد سے کام لینے اور لوگوں کو ناحق قتل کروانے کے سلسلے میں بھی لکھا ہے اور یہ بھی بتایا ہے کہ شیخ یعقوب صرغی جس نے اُسے رواداری اور مساوات کا درس دے دیا جس سے وہ اپنے کام سے پھر گیا

اور توبہ کرلی۔

در اصل یہ واقعہ حسن بیگ داروغہ کیساتھ منسوب ہے جو کہ قندھار کا حاکم تھا خود صرفی کے بیان سے اس بات کی تصریح ملتی ہے۔

حسن بیگ داروغہ پر غضب

مرا معتقد گشتہ بود این عجب

تعجب از آنست کان ترکمان

نبوده است مرکز بکس مہربان

بہ پند من از طور خود در گذشت

پشیمان ز رنجاندن خلق گشت (۲۹)

عین ممکن ہے کہ صرفی نے سفر خراسان کے دوران بادشاہ حمایوں سے بھی ملاقات کی ہو کیونکہ جب حمایوں بادشاہ شیر شاہ سوری سے شکست کھا کر ایران گیا تو شاہ طہماسپ صفوی کی معاونت و مدد سے ہی دوبارہ ہندوستان کا تخت حاصل کرنے میں کامیاب ہوا تھا یاد ہے کہ حمایوں بادشاہ تین سال تک ایران میں رہا۔ تذکرہ حمایوں اکبر کے مطالعہ سے پتہ چلتا ہے کہ ۹۳۹ھ حمایوں شاہ طہماسپ صفوی کے دربار میں موجود تھا (۳۰) اور شاہ طہماسپ نے حمایوں بادشاہ کے حق میں ایک فرمان بھی جاری کروایا تھا۔ بقول صاحب تذکرہ موصوف یہ فرمان ۱۲ ذی الحجہ ۹۳۹ھ مطابق ۱۹ مارچ ۱۸۲۲ء کو رشتہ تخریر میں آیا تھا۔ مؤرخ عبد القادر بدایونی نے حمایوں بادشاہ کی مولانا صرفی کی نسبت عقیدت و احترام کا اظہار ان الفاظ میں کیا ہے۔

”وہم پادشاہ مغزت پناہ و ہم شاہنشاهی را نسبت بوی اعتقاد غریب بود، بشرف صحبت اختصاص داشتہ و منظور نظر شفقت اشرف گشتہ معزز و مکرم و محترم بود و بذل و ایٹاری داشت کہ در اقران فوق آن متصور نبود (۳۱)۔“

تبریز کا سفر کرنے کے علاوہ مولانا صرفی اراک (ایران) میں بھی وارد ہوئے۔ اور بہت سے صاحبان علم و فن سے ملاقات کا شرف حاصل کیا۔ اراک کا سفر کرنے کے بعد مولانا صرفی

حیرت ہوتی ہے کہ مولانا شیخ یعقوب صر فی کشمیری (م ۱۰۰۳ھ) نے دسویں صدی ہجری میں یہ طویل سیر و سفر کیسے انجام دیا۔ جبکہ اس زمانے میں دور جدید جیسی سہولیات میسر نہ تھیں۔ ہمیں ان کے عزم مصمم، پختہ یقین، اور استقلال کی داد دینی پڑے گی۔ مولانا صر فی کشمیر کے وہ فرد واحد تھے۔ جنہوں نے اپنا طویل سیر و سفر انجام دیا۔ اپنے اس سفر میں جیسا کہ تذکرہ بالا سطور میں درج کیا گیا کہ بعض علاقوں کی سیاحت کرنے کے ساتھ ساتھ وہاں کے متبرک مقامات پر حاضری دی۔ خانقاہوں میں چلہ کشی بھی کی۔ اپنے وقت کے بلند پایہ علماء و فضلا صوفی بزرگوں اور اولیاؤں کی صحبتوں سے کسب فیض کیا۔ اس کی صحبتوں اور ملاقاتوں سے نہ صرف انہوں نے کافی فائدہ اٹھایا بلکہ دوسروں کو بھی اپنی صحبتوں سے مالا مال کیا۔ یہی وجہ ہے کہ آج تک وہ جن القاب سے یاد کئے جاتے ہیں جن میں جامع الکملات، حضرت ایشان، جامی ثانی، بو حنیفہ ثانی وغیرہ خاص طور سے قابل ذکر ہیں یہ ان ہی فیوض کی آئینہ داری ہے۔ حضرت ایشان کا لقب مولانا صر فی کو وسط ایشما کے بعض اہم علاقوں کی سیاحت کے دوران حاصل ہوا۔ ڈاکٹر صوفی کے بقول ”لفظ ایشان ترکستان میں شیخ، مرشد، استاد اور پیر وغیرہ کے معنوں میں استعمال ہوتا ہے اور اس بنا پر لفظ ایشان پیر یا مرشد کی حیثیت سے شیخ یعقوب صر فی کے نام کیساتھ استعمال کیا جاتا ہے۔ اسی طرح سے دیگر شعبوں میں ان کی خدمات کے اعتراف کے نتیجے میں مولانا موصوف کو دیگر القاب سے بھی نوازا گیا۔ کہا جاتا ہے کہ اپنے اس سفر کے دوران انہوں نے بہت سارا قلمی مواد جمع کیا۔ جن میں دینی، ادبی اور دیگر شعبوں سے تعلق رکھنے والی کتابیں شامل تھیں۔ اور کشمیر میں

ایک عظیم کتاب خانے کا قیام عمل میں آیا جو کہ طالبان علم اور دیگر صاحبانِ ہنر کو مدد پہنچانے کا ایک اہم ذریعہ بنا۔

حواشی و ماخذ

- ۱— واقعات کشمیر چابی ص ۱۱۰—۱۱
- ۲— مثنوی مغاز النبی از شیخ یعقوب صرفی قلمی ص ۵
- ۳— ایضاً
- ۴— مقامات حضرت ایشان از خواجہ حبیبی ورق ۱۳۱/۱
- ۵— فتحات کبرویہ از عبد الوہاب نوری ورق ب/۲۱۹
- اس کے علاوہ واقعات کشمیر ص ۱۱۰—۱۱ تاریخ کبیر از محی الدین مسکین ۱۷۱
- تذکرہ اولیائے کشمیر ۱۹۲ حیات صرفی ص ۱۸، تحقیقات امیری ورق ب/۱۰۳۱ اور ریاض الاسلام قلمی بھی ملاحظہ ہو۔
- رشحات کلام صرفی کے مصنف نے علامہ جلال الدین دوانی کو شرح اشارات ابن سینا اور اخلاق جلالی کا مصنف بتایا ہے (ملاحظہ ہو ص ۲۹) جبکہ پروفیسر براؤن نے اس جیسے مصنف کی وفات ۹۰۸ھ مطابق ۱۵۰۲ء میں لکھی ہے (ملاحظہ ہو ص ۲۴۴ جلد ۲ لٹریچر سٹری آف پریشیا اس کے علاوہ تاریخ ادبیات ایران رضا زادہ شفق ۲۴۶ بھی ملاحظہ ہو۔
- ایسا معلوم ہوتا ہے کہ جس علامہ دوانی سے مولانا صرفی نے کابل میں ملاقات کی وہ کوئی اور فرد نکتہ دان دھر گزرے ہیں۔
- ۶— مغازی النبی ص ۹ قلمی
- ۷— ایضاً ص ۹
- ۸— مقامات حضرت ایشان ورق ب/۱۳۰ فتحات کبرویہ ورق ۲۱۹/۲، تذکرہ اولیای کشمیر ص ۱۹۴ بھی ملاحظہ ہو۔
- ۹— مثنوی مقامات مرشد از شیخ صرفی قلمی ص ۵۶—۵۷

۱۰— ایضاً

۱۱— مقامات حضرت ایشان ورق ۱-۱۳۶

۱۲— مثنوی مسلک الاخیار ص ۱۵-۱۶

۱۳— مغازی النبی ص ۱۰

۱۴— مقامات حضرت ایشان ورق ب/ ۱۵۷

۱۵— ایضاً ورق/ ۱۵۷

۱۶— حیات صرغی ص ۲۸

۱۷— مقامات حضرت ایشان ورق ۱/ ۱۵۸

۱۸— مغازی النبی ۱۵

۱۹— ایضاً ۱۰-۱۱

۲۰— ایضاً ۱۰-۱۱

۲۱— ایضاً ۱۱

۲۲— ایضاً ۱۲

۲۳— ایضاً ۱۲

۲۴— ایضاً ۱۲

۲۵— ایضاً ص ۱۳

۲۶— ایضاً ص ۱۳

۲۷— ایضاً ص ۱۳

۲۸— ایضاً ص ۱۳

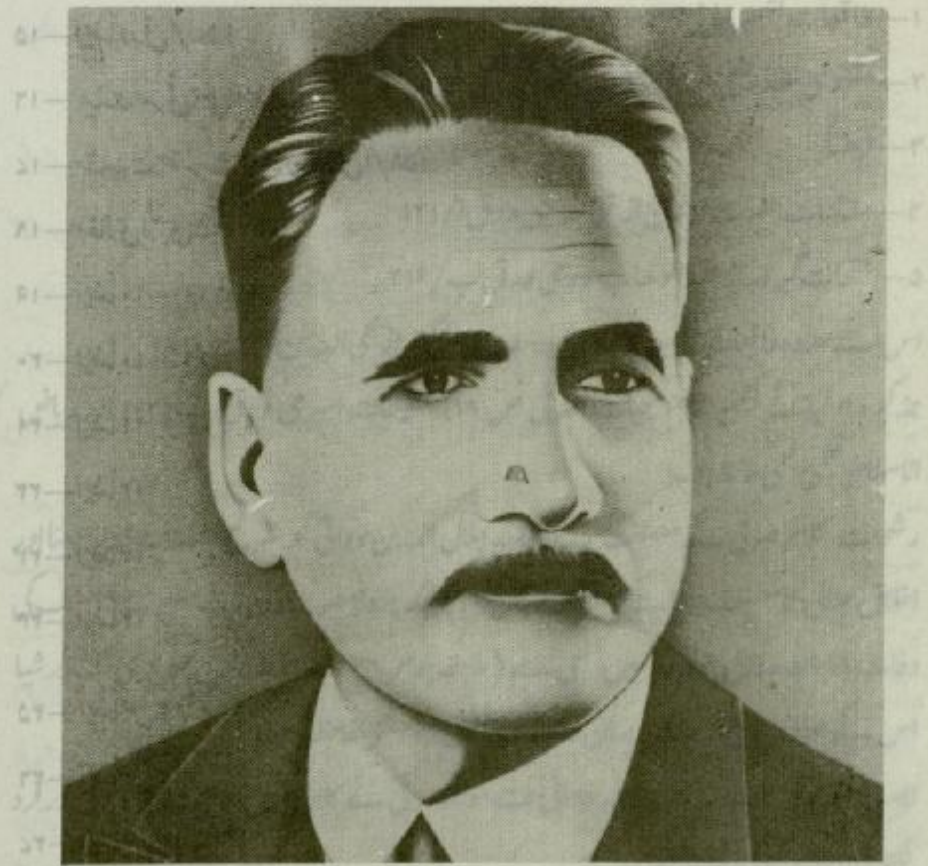
۲۹— ایضاً ص ۱۳

۳۰— تذکرہ حمایون و اکبر ص ۳

۳۱— منتخب التواریخ ص ۶۱۷ بحوالہ شعرائے کشمیر

۳۲— کشمیر از صوفی ۳۸۳ ج اول از راشدی

کتاب عظیم کتاب فلسفه کا قیام علم میں آیا ہو کر طالب علم کو دیکھ کر مایوسان سر کوڑ لہجے میں
 ۱۱- ۳۶۱- ان کے ان کی بات بہت دلچسپ ہے۔
 ۲۱- ۱۱۱- ان کے ان کی بات بہت دلچسپ ہے۔
 حواشی و مآخذ
 ۱- ۱۱۱- ان کے ان کی بات بہت دلچسپ ہے۔
 ۱۱۱- ان کے ان کی بات بہت دلچسپ ہے۔



۱۱۱- ان کے ان کی بات بہت دلچسپ ہے۔
 ۱۱۱- ان کے ان کی بات بہت دلچسپ ہے۔
 ۱۱۱- ان کے ان کی بات بہت دلچسپ ہے۔
 ۱۱۱- ان کے ان کی بات بہت دلچسپ ہے۔
 ۱۱۱- ان کے ان کی بات بہت دلچسپ ہے۔

مفکر انقلاب ایران - ڈاکٹر علی شریعتی اور اقبال کے ذہنی روابط

علامہ اقبال نے اپنے ملی خاکستر میں جب کبھی دہی چنگاریوں کی بات کی یا تازہ انجم کا فضائے آسمان میں ظہور اپنی پیش بین آنکھ سے دیکھا، یا کھوئے ہوؤں کی جستجو میں کوئی سمت غبار آلود دیکھی تو مسلم نشاۃ الثانیہ کے خواب کی تعبیر پانے پر والہانہ سرشاری کا اظہار کیا، فارسی کو ذریعہ اظہار بنانے کا ایک سبب افغانستان، ایران اور وسط ایشیا کے مسلمانوں سے مخاطبت کی وہ آرزو تھی، جو آج ان علاقوں میں مسلمانوں کی ذہنی اور سیاسی بیداری کے واضح آثار کے حوالے سے اپنی بااثر معنویت واضح کرتی ہے۔

آل احمد سرور کے نام ۱۲ مارچ ۱۹۳۷ء کے ایک مکتوب میں اقبال لکھتے ہیں:

”تیموری روح کو اپیل کرنے سے تیموریت کا زندہ کرنا مقصود نہیں، بلکہ وسط ایشیا کے ترکوں کو بیدار کرنا مقصود ہے“

(اقبال کا ایک غیر مطبوعہ خط، ماہ نو، لاہور، اقبال نمبر ستمبر ۱۹۷۷ء ص ۳۴۲)

پھر اقبال کے کلام میں ابن یعین، سرمد، بوعلی سینا، فردوسی، خیام، فارابی، غزالی، رازی، باباطاہر عریاں، خواجہ نصیر طوسی، عطار، سنائی، شیخ محمود شبستری، ناصر خسرو، رومی، جامی، سعدی، حافظ، نظامی، خاقانی اور نظیری کے حوالے جس طرح تہذیبی رفیقوں کی اپنائیت کے ساتھ آتے ہیں، اس سے یہ اندازہ باسانی کیا جاسکتا ہے کہ ایران کے ساتھ اقبال کے قلبی اور ذہنی رشتے کی نوعیت کیا ہے، اس رشتے کی وضاحت اس طرح بھی ہوتی ہے کہ اقبال نے ایم اے اور مہجر ڈاکٹریٹ کیلئے جو مقالہ تحریر کیا وہ ایران میں مابعد الطبیعات کے ارتقاء کے

موضوع پر تھا یہاں یہ وضاحت بھی ضروری ہے کہ اس تحقیق کے نتیجے میں ایرانی ذہن و فکر کے مخصوص رجحانات اور تصوف کے آغاز و ارتقاء کے تاریخی عوامل کے بارے میں جو حقائق منکشف ہوئے وہ تصوف کی حقیقت و ماہیت پر مزید غور و فکر کی بنیاد بن گئے یہی وجہ ہے کہ جب اقبال سے میر حسن الدین نے ۱۹۲۷ء میں مقالہ کے ترجمے کی اجازت طلب کی تو اقبال نے اجازت تو دے دی اور یہ فلسفہ عجم کے عنوان سے ترجمہ ہوا مگر یہ بھی لکھا ”یہ کتاب اٹھارہ سال پہلے لکھی گئی تھی، اس وقت سے نئے امور کا انکشاف ہوا ہے اور خود میر سے خیالات میں بھی بہت سا انقلاب آچکا ہے، جرمن زبان میں غزالی، طوسی وغیرہ پر علیحدہ کتابیں لکھی گئی ہیں، جو میری تحریر کے وقت موجود نہ تھیں، میر سے خیال میں اس کتاب کا صرف تھوڑا سا حصہ باقی ہے، جو تنقید کی زد سے بچ سکے“ (فلسفہ عجم، کراچی، طبع ششم ۱۹۶۹ء ص ۹)۔

اس سے ظاہر ہوتا ہے کہ وہ نہ صرف ایران کی ادبی اور تہذیبی روایت سے آگاہ تھے بلکہ ان کے بارے میں تازہ ترین حوالوں سے بھی آشنا تھے یہی نہیں ایران کے سیاسی نشیب و فراز کے ساتھ ساتھ ان کے معاصر ادبی و فکری رویوں سے بھی ان کی گہری دلچسپی تھی، ۴ اگست ۱۹۹۲ء کو پروفیسر محمد اکبر منیر کے نام ایک خط میں لکھتے ہیں:

”حال کی ایرانی شاعری میں کچھ نہیں، البتہ اس قوم کی بیداری کے شواہد کے طور پر اسے ضرور پڑھنا چاہئے“

(روح مکاتیب اقبال مرتبہ محمد عبداللہ قریشی اقبال اکادمی لاہور نومبر ۱۹۷۷ء ص ۲۵۰)

اسی طرح ۸ مارچ ۱۹۲۷ء خان محمد نیاز الدین خان کے نام ایک خط میں لکھتے ہیں:

”زمانہ حال کے ایران کی تشریح پڑھنے کے قابل ہے، نظم میں کچھ نہیں“

(روح مکاتیب اقبال، ص ۳۶۷)

فروری ۱۹۳۶ء میں پروفیسر ایم۔ ایم۔ شریف کو اپنے ایک (انگریزی) خط میں لکھتے ہیں:

”دنیا نے اسلام بالخصوص مصر و ایران میں ہے اور فلسفہ اب بھی دنیا کے ساتھ زیر مطالعہ ہے“

(روح مکاتیب اقبال ص ۳۵۶)

قاچار خاندان کی حکومت کے خاتمے کے بعد جب رضا شاہ پہلوی اول نے اقتدار سنبھالا تو اقبال نے کہا:

پہلوی آن وارث تخت قباد
ناخن او عقدہ ایران کشاد

مگر کچھ عرصہ بعد انہیں یہ اندازہ ہوتا گیا کہ مغربی استعمار کے غلبے کو مغربی مدنیت و تہذیب کی صورت میں قبول کر کے قومی و ملی شخصیت کے داخلی قالب کو جیسے مجروح کیا جا رہا ہے اس سے ایرانی ملوکیت سرمایہ دارانہ نظام پر مبنی ایک بڑے استبداد کی نہ صرف پرچھائیں ہو گی، بلکہ ایک روشن فکری روایت بھی اپنے فطری نموسے محروم ہو جائے گی۔ چنانچہ اقبال جاوید نامہ میں کہتے ہیں۔

بعد مدت چشم خود بر خود کشاد
لیکن اندر حلقہ داسے فتاد
کشتہ ناز بتان شوخ و شنگ
خالق تہذیب و تقلید فرنگ
کار آن وارفتہ ملک و نسب
ذکر شاہ پور است و تحقیر عرب
روزگار او تہی از واردات
از قبور کہنہ می جوید حیات
باوطن پیوست و از خود در گذشت
دل بہ رستم داد و از حیدر گذشت
نقش باطل می پذیرد از فرنگ
سرگذشت خود بگیرد از فرنگ

اور اسی کیفیت میں اقبال نے کہا تھا:

نہ مصطفیٰ نہ رضا شاہ میں نمود اسکی
 کہ روح شرق بدن کی تلاش میں ہے ابھی
 مگر اس خطے کے زرخیز امکانات سے اقبال کی والہانہ وابستگی کی شہادتیں جگہ جگہ ملتی ہیں،
 خاص طور پر یہ اشعار دیکھئے۔

چون چراغ لالہ سوزم در خیابان شما
 اے جوانان عجم جان من و جان شما
 غوط ہا زد در ضمیر زندگی اندیشہ ام
 تابدست آورده ام افکار پنہان شما
 فکر رنگینم کند، نذر تہی دستان شرق
 پارہ لعلی کہ دارم از بدخشان شما
 یا

عجم از نغمہ ہای من جوان شد
 ز سودایم متاع او گران شد
 ہجومی بود رہ گم کردہ در دشت
 ز آواز درایم کاروان شد

اور سب سے بڑھ کر یہ کہ:

طہران ہو گر عالم مشرق کا جنیوا
 شاید کرۂ ارض کی تقدیر بدل جائے

چنانچہ جب ۱۶ جنوری ۱۹۷۹ کو بزرگم خویش ”ظل الہی، آریامہر شاہ محمد رضا ایران چھوڑ کر
 بھاگے، عوامی و فکری احتجاج کے ریلے نے امریکہ کے فراہم کردہ ہتھیاروں کے خوف کو بھی
 بے معنی کر دیا تو اس علاقے میں اپنے سب سے بڑے حواری اس سابق شہنشاہ کو امریکہ نے
 بھی پناہ نہ دی۔ جس نے ان کے اور ان کے خاندان کے اقتدار کے تحفظ اور تسلسل کا وعدہ

کر رکھا تھا (۱۳ فروری ۱۹۷۹ کو اسی امریکہ نے انقلاب ایران کو ”تسلیم“ کرنے کا رسمی اعلان کیا) آج انقلاب ایران کے حوالے سے تیسری دنیا بالخصوص عالم اسلام میں یہ سوالات مذہبی، سماجی اور سیاسی علماء کی توجہ جذب کر رہے ہیں :

(الف): کیا کسی بڑی طاقت کا طفیلی بنے بغیر اپنے وطن کا دفاع ممکن ہے؟ معاشی تعمیر و ترقی کا سفر جاری رکھا جاسکتا ہے؟ ریاستی اقتدار اعلیٰ کو داخلی اور خارجی پالیسیوں کی تشکیل کا سرچشمہ بنایا جاسکتا ہے؟

(ب): جو معاشرہ سرمایہ دارانہ صنعتی نظام کی سہولتوں کے ساتھ اپنے مقصد حیات کو منسلک کر لے، اس میں کیا کلپ کی کتنی گنجائش ہو سکتی ہے؟

(ج): اس تناظر میں کہ آج عالم اسلام میں کوئی فلاحی ریاست نہیں، خود مسلم ریاستوں میں مسلمانوں کے بنیادی انسانی حقوق محفوظ نہیں، ملائیت، ملوکیت کے تابع اور مددگار ہے، پیچیدہ ہوتی ہوئی صورت حال کا حقیقی ادراک مذہبی طبقے کی جانب سے ظاہر نہیں ہو رہا، ایران کس حد تک یورپ کی سوشل ڈیموکریٹس ریاستوں کے مقابلے پر قابل رشک تہنی اور سیاسی نظام وضع کر سکتا ہے؟

(د): عرب اور عجم کے روایتی تضاد کو کس طور کم کیا جاسکتا ہے (ایران پر عراق کی خون آشام جارحیت اور مسلسل رسنے والے زخم دینے کے بعد جبکہ بیشتر عرب ممالک نے عراق کا ساتھ دیا اس پر حج بیت اللہ کے موقع پر ایرانی حجاج کے اجتماعی قتل / تشدد کا سانحہ مستزاد ہے) ایرانی تہذیب کا خم (ماقبل اسلام) جو صدیوں سے پروان چڑھانے والی ایرانی قوم پرستی کی اساس رہا ہے، کس طرح بقول اقبال مجازی کو قبول کر سکتا ہے؟ یا پھر عربی اسلام اور ایرانی اسلام کے طور پر علماء دو کیمپ عالم اسلام کی توجہ اور شرکت کیلئے ہوں گے؟

(ه) مسلمانوں میں فرقہ واریت کے پیچھے تاریخی اور فکری حقائق و مسائل کارفرما ہیں، مگر انہیں استحکام بخشنے اور مسلمانوں کو جارحانہ اور متشدد انداز میں ایک دوسرے کے خلاف صف آرا کرنے میں فروعی عقائد میں غلو سے کام لینا نلماوں کی جانب سے تاریخ اور عقیدے

کو مسخ کرنا اور سادہ لوحوں پر اپنے اقتدار کو دوام بخشنے کی خواہاں قوتوں کا عمل دخل زیادہ ہے ایران، انقلاب کے بعد کس طرح مسلمانوں کے نسبتاً اقلیتی فرقے کے مقابلے پر اکثر مسلمانوں کیلئے جاذب قلب و نظر بن سکتا ہے؟

انقلاب دراصل حکمرانوں کی تبدیلی کا نام نہیں اور نہ اس کے گواہ مخصوص لمحے یا کیلینڈر کی متعین تاریخیں ہیں بلکہ ایسے مسلسل ذہنی تجربات و اکتسابات سے عبارت ہے جو کسی قوم کے داخلی قالب کی متواتر تبدیلی کو نتیجہ خیز بناتے ہیں، آج انقلاب ایران کے حوالے سے عالمی سیاست، معیشت اور فکر میں (بعض اندیشوں کے باوجود) بنیادی تبدیلیوں کے امکانات پیدا ہو چکے ہیں، خاص طور پر پاکستان، افغانستان، وسط ایشیا کی مسلم روسی ریاستوں اور چین کے ساتھ ایران کے بڑھتے روابط اقبال کے خوابوں کی جھلک دکھاتے ہیں۔ انقلاب ایران میں ایک فکری کردار اقبال کا بھی ہے جسے اجاگر کیا جانا چاہیے مگر اس مبالغے اور سنسنی خیزی کے ساتھ نہیں جو ہماری جذباتی ضرورت بن گئی ہے، میں اپنے دعویٰ کہ انقلاب ایران میں ایک فکری کردار اقبال کا بھی ہے، کے ثبوت میں بعض شواہد پیش کرتا ہوں:

الف) اقبال کے کلام پر ایران میں پہلے بھی توجہ دی جاتی تھی، مگر قیام پاکستان کے بعد، پاکستان کے قومی شاعر کا فکر و فن ایرانیوں کیلئے زیادہ جاذب نگاہ ہوا، ملک الشعراء بہار اور دیگر شعراء نے اقبال کو منظوم خراج تحسین پیش کیا اور ایرانی علماء نے بھی اقبال کے فن اور فکر کے مختلف گوشوں کو اجاگر کیا (تفصیل کے لئے دیکھئے ڈاکٹر سلیم اختر کی مرتبہ کتاب ایران میں اقبال شناسی کی روایت، سنگ میل، لاہور، اگست ۸۳)۔

ب) ایران کا ایک باغی شاعر محمد یگانہ آرائی جب لندن میں بیٹھ کر اپنا مجموعہ کلام "دروغ بزرگ" کے نام سے سائیکلو سٹائل کرا کے تقسیم کرتا ہے تو اسے معنون اقبال کے نام کرتا ہے۔

(ایران میں اقبال شناسی کی روایت ص ۱۱۳)

اسی سے ظاہر ہوتا ہے کہ انقلاب ایران کیلئے جدوجہد کرنے والوں کیلئے اقبال کا نام اور کلام

کس طرح ذہنی و جذباتی تحریک کا موجب بنتا ہے۔
 (ج): ایسی شہادتیں موجود ہیں کہ ایران کے انقلابی اجتماعات میں دیگر مشابیر انقلاب
 ایران کے ساتھ شریعتی نے اقبال کی بھی تصویر اٹھائی تھی۔
 (د): مفکر انقلاب ایران ڈاکٹر علی شریعتی نے نہ صرف اقبال سے فیض کشی کا اعتراف کیا
 ہے۔ بلکہ ماوا اقبال کے نام سے ان کی ایک کتاب اور دیگر تقاریر بھی ملتی ہیں جن میں روح
 عصر کے ادراک اور مسلم نشاۃ الثانیہ کیلئے اقبال کے نقطہ نظر کی وضاحت محبت اور عقیدت
 کے ساتھ کی گئی ہے۔

یہاں ضروری ہے کہ ڈاکٹر شریعتی کا سوانحی خاکہ پیش کر دیا جائے، وہ ۲۳ نومبر ۱۹۲۳ کو
 سبزوار صوبہ خراسان میں پیدا ہوئے، ٹیچرز کالج مشہد سے تعلیم حاصل کرنے کے بعد
 ۱۹۵۲ء میں ایک ٹیچر کے طور پر مشہد کے نواح میں قصبہ احمد آباد میں اپنے فکری منصب کا
 آغاز کیا ۱۹۵۶ء میں مشہد یونیورسٹی کے شعبہ عملیات میں داخل ہوئے۔ ۱۹۵۷ء میں قومی
 مزارعتی تحریک کے رکن کے طور پر اپنے والد اور دوسرے اراکین سمیت گرفتار ہوئے اور
 چھ مہینے قزل قلعه میں قید کر دیئے گئے ۱۹۶۰ء میں فرانس آکر الجزائر کی تحریک آزادی کے
 سرگرم رکن کے طور پر نمایاں ہونے افتادگان خاک، کے خالق فرانز فینن سے گرجوش قربت
 رہی اگرچہ اپنے ایک لیکچر ”ہم کہاں سے آغاز کریں“ (ویژن لاہور جلد ۱، شمارہ ۴ اپریل ۱۹۹۰)
 میں ڈاکٹر شریعتی کہتے ہیں ”فرانز فینن جسے میں ذاتی طور پر جانتا ہوں
 اور میں نے جس کی کتابوں کے فارسی تراجم کیے ہیں وہ سماجی تحریک میں
 مذہب کی مثبت احانت کے بارے میں پر امید نہیں تھا تا آنکہ میں نے اسے اس امر پر مائل کیا کہ
 ان چند معاشرہ میں جہاں مذہب تہذیب میں اہم کردار ادا کرتا ہے مذہب اپنے وسائل اور
 نفسیاتی اثرات کے حوالے سے روشن فکر شخص کا معاون ہے کہ وہ اپنے معاشرے کو اسی
 منزل کی جانب گامزن کرے، جسکی طرف خود فینن اپنے معاشرے کو اپنے غیر مذہبی وسائل
 کے ذریعے لے جا رہا تھا۔ (ص ۲۴)

تحریک آزادی میں اسی لاکھ افراد کی جانوں کا نذرانہ پیش کرنے والے مجاہدین کی حمایت پر کمر بستہ ہونے والے ڈاکٹر علی شریعتی ۱۹۶۱ میں پیرس میں قید کر لئے گئے۔ بہر طور عمرانیات اور تاریخ مذاہب کے شعبوں میں ڈاکٹریٹ کی دو ڈگریاں حاصل کرنے کے بعد وہ ایران واپس آئے تو ترک ایران سرحد پر گرفتار ہوئے اور کئی ماہ تک قید میں رہے، ۱۹۶۵ میں مشہد کے ایک گاؤں کے ایک ہائی سکول میں مدرس کے طور پر کام کا آغاز کیا آخر کار مشہد یونیورسٹی میں اسٹنٹ پروفیسر کے طور پر ملازم ہونے مگر طلبہ میں ان کے خیالات کی مقبولیت کے باعث انہیں یونیورسٹی سے جبری طور پر ریٹائر کر دیا گیا ۱۹۶۷ سے ۱۹۷۲ تک انہوں نے مشہد حسینیہ ارشاد، تہران اور دیگر مراکز میں خطبات کا سلسلہ شروع کیا اور یہ ان کی زندگی کا زرخیز دور تھا ستمبر ۱۹۷۳ میں حسینیہ ارشاد بند کر دیا گیا اور ایرانی خفیہ پولیس ساواک نے شریعتی کی تلاش میں ناکام رہنے کے بعد ان کے معمر والد کو گرفتار کر لیا جس پر شریعتی نے اپنے آپ کو پولیس کے حوالے کر دیا چنانچہ ۱۸ ماہ تک قید تنہائی کاٹی ۱۹۵۰ سے ۱۹۷۷ تک انقلابیوں کی طرح راتوں کو سرگرم عمل رہنے اور خفیہ طریقے سے صبح تک دوسرے لوگوں کے گھروں میں خطبات دیتے۔ ۱۶ مئی ۱۹۷۷ کو وہ یورپ منتقل ہوئے اور تین دن بعد بحیس بدل کر لندن میں داخل ہوئے۔ ۱۹ جون ۱۹۷۷ کو ایسے پر اسرار حالات میں لندن میں مرد پانے گئے کہ اس گمان کو تقویت ملتی ہے کہ ساواک نے برطانوی اینٹیلی جینس سروس کی مدد سے انہیں ہلاک کیا (سوانحی خاکہ ماخوذ از ویرژن لاہور جون ۱۹۸۹ اور اپریل ۱۹۹۱ کے شمارے)

ان کی نمایاں تصانیف حسب ذیل ہیں:-

- ۱- دانشور اور اس کی ذمہ داری ۲- اسلام کی تفہیم کے نقطہ ہائے نظر
- ۳- برائیتی مذہب میں فلسفہ تاریخ ۴- تہذیب اور آئیڈیالوجی
- ۵- یاد منانے اور یاد دہانیوں کا انقلابی کردار ۶- عمرانی مکاتب اور مذاہب کی تاریخ
- ۷- ابوذر غفاری ۸- حسین وارث آدم ۹- اگر علی نے ہاں کہا تھا ۱۰- علوی شیعیت اور صفوی شیعیت ۱۱- سائنسی علوم میں طریق کار ۱۲- ذات کے بغیر انسان ۱۳- نشاۃ الثانیہ کی معاشی

اور طبقاتی جڑیں ۱۴۔ انسان کے چار زندان۔
 (ہ) اقبال نے اپنی ایک ابتدائی نظم ”زہد اور رندی“ میں ایک مولوی سے اپنے بارے میں یہ
 کہلوایا ہے:

ہے اس کی طبیعت میں تشبیح بھی ذرا سا
 تفصیل علی ہم نے سنی اس کی زبانی

ڈاکٹر افتخار احمد صدیقی اپنی کتاب عروج اقبال (بزم اقبال لاہور جون ۱۹۸۷) میں اقبال کی
 ابتدائی تخلیقی ذہنی زندگی کے حوالے سے لکھتے ہیں ”اس دور کے کلام اور بعض واقعات سے
 یہ ثابت ہوتا ہے کہ اقبال اس زمانے میں اہل بیت رضوان اللہ علیہم سے خاص عقیدت
 رکھتے تھے اس رجحان نیز اپنے ادبی ذوق کے تقاضے سے وہ اپنے دوست میر نیرنگ کے ساتھ
 ان مجالس عزائمیں ضرور شریک ہوتے ہوں گے جو قزلباش خاندان کے ممتاز روساء نواب فتح
 علی خاں اور نواب محمد علی خاں کے زیر اہتمام چوک مقفی میں منعقد ہوا کرتی
 تھیں۔۔۔۔۔ غالباً انہی محفلوں سے متاثر ہو کر اقبال اس زمانے میں صنف مرثیہ گوئی کی
 طرف متوجہ ہوئے اور مرثیہ گوئی میں ایک نیا اسلوب اختیار کرنے کا منصوبہ باندھنے لگے۔

(ص ۵۳ واقعات کہ بلا کر ایسے رنگ میں نظم کروں گا کہ ملن کی (PARADISE REGAINED)
 کا خواب ہو جائے۔ مطالعہ اقبال مرتبہ گوہر نوشاہی لاہور، س ۲۴)
 اقبال ایسی طویل رزمیہ نظم لکھنے سے ملحد اور فارسی میں انہوں نے تہنات سین
 کو نہایت موثر پیرائے میں اپنے فکری نظام میں ایک روشن اور زندہ استعارے کے طور
 پر برتا ہے، اس کے علاوہ انہوں نے حضرت علیؑ اور حضرت فاطمہؑ کے بارے میں نہ صرف
 موثر اشعار کہے ہیں بلکہ انہیں فخر، علم، پاکبازی اور ایثار کے مظہر کے طور پر اپنے تلمیحاتی
 نظام میں نمایاں جگہ دی ہے۔ چنانچہ ڈاکٹر علی شریعتی اقبال پر اپنے ایک لیکچر میں کہتے ہیں:
 ”اہل سنت ہوتے ہوتے بھی وہ اہل بیت کے زبردست مداح ہیں وہ خاندان پیغمبرؐ کے
 ایک محض عاشق اور بانبر و بے ریادیوانے ہیں ان کا یہ بہت بڑا قرض ہے، جو ہم اہل تشبیح کی
 گردن پر ہے“

(اقبال ڈاکٹر علی شریعتی کی نظر میں از ڈاکٹر خواجہ یزدانی ویرٹن لاہور جنوری ۹۱ ص ۵۳)

اسی میں وہ اقبال کے بارے میں یہ بھی کہتے ہیں:

”انہوں نے برگسائی کی طرح سوچا، رومی کی طرح عشق اختیار کیا سید جمال الدین کی طرح مسلم اقوام کی آزادی کی خاطر استعمار سے ٹکر لی۔ انہوں نے عصر حاضر کے انسان کی خشک زندگی میں عشق و روح بھونکنے کی آرزو کی اور اس دور میں مذہب میں تجدید افکار کے ساتھ ساتھ ایسے اسلام اور اس کی نشاۃ ثانیہ کو اپنا مقصد قرار دیا“

(ایضاً ص ۵۲)

ڈاکٹر شریعتی اقبال کی شخصیت کا جائزہ لیتے ہوئے یہ تک لکھتے ہیں:

”جب میں اقبال کے بارے میں سوچتا ہوں تو مجھے ان کی شخصیت میں حضرت علیؑ کی شخصیت کے اوصاف جھلکتے دکھائی دیتے ہیں، یعنی ایک انسان جو حضرت علیؑ کی مانند ہے لیکن کسی حد تک مناسب کمی بیشی کے ساتھ اور جو بیسیوں صدی کی انسانی استعدادات کا حامل ہے یہ میں اسلئے کہہ رہا ہوں کہ حضرت علیؑ کی شخصیت ایسی ہے جو اپنے نہ صرف فکر اور گفتار کے ساتھ بلکہ اپنے وجود اور زندگی کے ساتھ انسان کے تمام دکھوں، دردوں اور ضرورتوں اور تمام پہلوؤں دار احتیاجات کا تمام زمانوں میں مدد اور بتاتی اور جواب دیتی ہے۔“

(ایضاً، ص ۵۳)

(و): ملوکیت اور استعمار کے ساتھ ساتھ مغربی صنعتی مدنییت کے فروغ کا مشن سنبھالنے خوش شکل مغربی تہذیب کے بارے میں اقبال کے افکار، اقبالیات سے رغبت رکھنے والوں پر عیاں ہے اسی طرح مسلم نشاۃ الثانیہ کے خواب دیکھنے والا اقبال عصری پیچیدگیوں کے مقابل اسلام کو جملہ معتقدات کی تحویل میں دینے کی بجائے زندہ اور متحرک قوت بنانے کا آرزو مند ہے، اس کے اشعار خطبات اور خطوط میں سے بکثرت مثالیں فراہم کی جاسکتی ہیں محض مختصر اختیارات اس کے ایک خطے ”الاجتہاد فی الاسلام“ میں سے دیکھئے یہاں اجتہاد پر زور دینے کے ساتھ ساتھ قلب و نظر کیلئے بعض آزمائشوں سے خبردار رہنے کی تلقین بھی کی گئی ہے۔

”اس (توجید کے) اصول کا تقاضا ہے کہ ہم صرف اللہ کی اطاعت کریں نہ کہ ملوک و سلاطین کی“ (تشکیل جدید الہیات اسلامیہ از نذیر نیازی (ترجمہ) بزم اقبال لاہور ص ۲۲۷)

اگر اسلام کی نشاۃ الثانیہ ناگزیر ہے جیسا کہ میرے نزدیک قطعی طور پر ہے تو ہمیں بھی ترکوں کی طرح ایک نہ ایک دن اپنے عقلی اور ذہنی ورثے کی قدر و قیمت کا جائزہ لینا پڑے گا“

(ایضاً، ص ۲۳۶)

”ترک وطن پرستوں نے ریاست اور کلیسا کی تقریباً کا اصول مغربی سیاست کی تاریخ افکار سے اخذ کیا اسلام میں یہ صورت حالات رونما ہی نہیں ہو سکتی تھی اسلئے کہ اسلام کا ظہور بطور ایک اجتماعِ مدنی کے ہوا اور قرآن مجید کی بدولت سے وہ صاف سادہ قانونی اصول مل گئے جن میں یہ زبردست امکانات جیسا کہ تجربے نے آگے چل کر ثابت بھی کر دیا موجود تھے کہ رومیوں کی ”دوازده الواح کی طرح انہیں بھی بذریعہ تعبیر و تاویل مزید وسعت دی جاسکے۔“

(ایضاً ص ۲۳۹، ۴۰)

”ہم اس تحریک کا جو حریت اور آزادی کے نام پر عالم اسلام میں پھیل رہی ہے دل سے خیر مقدم کرتے ہیں مگر یاد رکھنا چاہیے آزاد خیالی کی یہی تحریک اسلام کا نازک ترین لمحہ بھی ہے، آزاد خیالی کا رجحان بالعموم تفرقہ اور انتشار کی طرف ہوتا ہے۔۔۔۔۔ عالم اسلام کی قیادت اس وقت جن لوگوں کے ہاتھ میں ہے، ان کا فرض ہے یورپ کی تاریخ سے سبق لیں، انہیں چاہیے اپنے دل و دماغ پر قابو رکھتے ہوئے اول یہ سمجھنے کی کوشش کریں کہ بحیثیت ایک نظامِ مدینت اسلام کے مقاصد کیا ہیں“

(ایضاً ص ۲۵۲)

”عالم انسانی کو آج تین چیزوں کی ضرورت ہے کائنات کی روحانی تعبیر، فرد کا روحانی استقلال اور وہ بنیادی اصول جنکی نوعیت عالمگیر ہو اور جن سے انسانی معاشرے کا ارتقاء روحانی اساس پر ہوتا ہے“

(ایضاً ص ۲۷۵، ۷۶)

ڈاکٹر علی شریعتی اپنے ایک خطبے ”ہم کہاں سے آغاز کریں“ میں اقبال کے نقطہ نظر کی ہی ترجمانی جوش و جذبے اور بلند آہنگی کے ساتھ کرتے ہیں:

”المیہ یہ ہے کہ ایک طرف تو وہ جو گذشتہ دو صدیوں سے ہمارے مذہب کے ٹھیکہ دار ہیں انہوں نے اسے اس کی موجودہ منجھ حالت میں تبدیل کر دیا ہے اور دوسری طرف ہمارے روشن فکر لوگ جو عصر حاضر اور ہمارے زمانے اور نسل کی ضرورتوں کا فہم رکھتے ہیں مذہب کی فہم سے عاری ہیں۔“

دانشور مغالطے سے اسلام سے متحارب ہونے اور رجعت پسندوں نے اسے عوام کو مدہوش کرنے کیلئے استعمال کیا تاکہ ان کے ذاتی مضادات انتہا کو پہنچ سکیں، بالیس ہمہ حقیقی اسلام ان جانا اور تاریخ میں محبوب رہا عوام اپنی منجھ اور محدود روایات میں دفن ہوئے اور دانشور عوام سے علیحدہ ہو گئے اور ناپسند کئے جانے لگے۔“

(تہذیب، جدیدیت اور ہم مترجم و مرتب ڈاکٹر سعید اقبال شریعتی فاؤنڈیشن لاہور ۱۹۹۱ء، ص ۱۰۸)

اپنے اسی خطبے میں ڈاکٹر شریعتی نے ان نیم پختہ انقلابی دانشوروں کو بھی آڑے ہاتھوں لیا ہے، جو تضادات کے اجتماع اور انبار سے از خود مطلوبہ تبدیلی کے آرزو مند ہوتے ہیں اور جدیدیت کی باطنی تحریک کو اپنی بے علمی کا نعم البدل خیال کرتے ہیں:

”معاصر دانشور عمومی طور پر خیال کرتے ہیں کہ کسی معاشرے میں سرگرم عمل جدیدیت کی تضادات ضرورت کے تابع معاشرے کو آزادی اور انقلاب کی جانب آگے بڑھاتے ہیں اور وجود کی ایک نئی حالت کی پیدائش کا باعث ہیں۔۔۔ یہ تصور فی الحقیقت ایک بڑے دھوکے سے زیادہ اور کچھ نہیں ہے، کوئی معاشرہ اس بناء پر نہ تو متحرک ہو سکے گا اور نہ ہی اپنی آزادی کی تحصیل کر پائے گا کہ غریب اور امیر کے درمیان المیاتی عدم مساوات اور طبقاتی اختلاف موجود ہیں، غربت اور طبقاتی اختلافات کسی معاشرے میں کسی نئے نظام کی شعوری تخلیق کے بغیر ہزاروں سال تک قائم رہ سکتے ہیں جدیدیت کوئی باطنی تحریک نہیں رکھتی۔“

(ایشاص ۱۰۳)

اسی طرح استبداد مساوی کرنے کی خواباں قوتیں جس طرح دلفریب اور دل خوش کن نعرے اور نظریے وضع کر کے انہیں جذباتی اپیل سے مرصع کر کے مقبول عام بنانے کی منظم کوشش کرتی ہے، ڈاکٹر علی شریعتی اس سے متنبہ کرتے ہیں:

”مشترکہ مذہبی اعتقادات اور رسومات کی موجودگی کے بہرہ وپ کے تحت مذہب بھی استحصال زدہ اور استحصال کے مابین باطل اور مصنوعی رشتوں کی تخلیق کیلئے استعمال ہوتا رہا ہے“

(ایضاً ص ۱۰۳)

”دیگر اقوام کے مقدروں پر حکمران عالمی طاقتیں انسان دوستی کا نظریہ اس لئے استعمال کرتی ہیں تاکہ آباد کاروں اور مغلوب مقامی باشندوں کے مابین جعلی اور باطل رشتے قائم کئے جاسکیں“

(ایضاً ص ۱۰۲)

۱۹۵۰ میں الجزائر میں لوگوں کو منقسم کرنے اور من گھڑت قصبوں کا گرویدہ بنانے اور شمالی افریقہ میں ایک بڑی تباہی کی پریشانی داخل کرنے کیلئے آباد کار طاقتوں نے روس، والتیر اور مورس ڈیوربرے کے ترقی پسند نظریات کی تشہیر کی یہ نظریات سائنسی ہیں اور قوم پرستی کو اہم گردانتے ہیں، تو ہم پرستی کے اس مرکزی نقطہ نظر کی کہ ہر قوم کو اپنی خود مختار ریاست کا حامل ہونا چاہیئے عربوں اور بربروں کو منقسم کرنے کیلئے استعمال کیا گیا“

(ایضاً ص ۱۰۲)

اگر کوئی افریقی یورپی تہذیب قبول کر لیتا ہے، تو وہ بے سراہو جاتا ہے۔۔۔۔۔ دو جہتی انسان کی صورت ہو جاتا ہے کہ جس کے داخلی اور خارجی کوائف ایک دوسرے سے ہم آہنگ نہیں ہوتے“

(تہذیب اور آئیڈیالوجی، تہذیب جدیدیت اور ہم، ص ۲۵)

ڈاکٹر علی شریعتی نے مغربی استعمار کی تہذیبی حکمت عملی کو ”تہذیب نوآباد کاری“ کی اصطلاح دی ہے جسکے خلاف فکر اقبال مزاحمت کرتی ہے اور گزشتہ ایک صدی میں عالم اسلام میں ابھرنے والی فکری تحریکوں کی قیادت بھی چنانچہ ڈاکٹر شریعتی اقبال کی مثنوی پس چہ باید کرداے اقوام شرق کے انداز میں اپنے خطبے ”کیا کیا جانا ہے“ میں کہتے ہیں:

”تہذیبی نوآباد کاری سے آزادی اور خود مختاری کی جدوجہد مسلم معاشروں میں بھی شروع ہو گئی ہے تیسری دنیا کے دانشوروں ادیبوں اور فنکاروں میں اپنی ذات کی جانب لوٹنے کی تحریک کے اثرات نے اسلامی ملکوں کے نئے مغرب زدہ اور تعلیم یافتہ گروہوں میں ہر دم

بڑھتی ہوئی نئی لہروں کو تخلیق کیا ہے۔۔۔۔ محمد بن عبدہ نے قرآن کی طرف لوٹنے کا نظریہ اور علامہ اقبال نے خودی کا فلسفہ پیش کیا۔۔۔ سید جمال، عبدہ اقبال اور ایسے ہی دیگر رہنماؤں کی شروع کی ہوئی تحریکیں رجعتی اور لکیر کی فقیر نہیں تھیں، وہ وقت کا دھارا پھینکنے کی طرف موڑنا نہیں چاہتے یہ افراد ان لوگوں میں سے تھے جنہوں نے نئی سائنسوں کو خوش آمدید کہا اور مذہبی مطالعوں اور اسلامی علوم کو اپنے عہد کی روح تھے نقطہ نظر اور تھے یورپی تمدن سے متعارف کروایا۔ وہ قدیم تہذیبی اور تعلیمی مراکز کے ترقی پسند اور جدت پسند رہنما تھے

(تہذیب، جدیدیت اور ہم، ص ۷۹، ۸۰)

کتابیات

- ۱۔ تشکیل جدید الہیات اسلامیہ، (ترجمہ سید نذیر نیازی)، بزم اقبال، لاہور، مئی ۱۹۸۳
- ۲۔ روح مکاتیب اقبال (مرتبہ محمد عبد اللہ قریشی)، اقبال اکادمی، لاہور نومبر ۱۹۷۷
- ۳۔ ایران میں اقبال شناسی کی روایت (مرتبہ ڈاکٹر سلیم اختر)، سنگ میل، لاہور، اگست ۱۹۸۳
- ۴۔ اقبال مدوح عالم، (مرتبہ ڈاکٹر سلیم اختر)، بزم اقبال لاہور
- ۵۔ عروج اقبال (ڈاکٹر افتخار احمد صدیقی)، بزم اقبال، لاہور، جون ۱۹۸۷۔
- ۶۔ تہذیب، جدیدیت اور ہم (منتخب مصنفین ڈاکٹر علی شریعتی) (ترجمہ ڈاکٹر سعادت سعید)، اقبال شریعتی فاؤنڈیشن، لاہور، جنوری، ۱۹۹۱۔
- ۷۔ فاطمہ فاطمہ ہے (ڈاکٹر علی شریعتی ترجمہ پروفیسر سردار نقوی)، ادارہ انبیاء تراش اسلامی، کراچی، ۱۹۸۶ء
- ۸۔ تشبیح، تقاضے اور ذمہ داریاں (ڈاکٹر علی شریعتی ترجمہ سید غضنفر عباس بخاری)، الرضا،

لاہور، طبع اول۔

۹— ویشن، لاہور (اقبال فاؤنڈیشن)

مندرجہ ذیل شمارے، جون ۱۹۸۹، ستمبر ۱۹۸۹، جون ۱۹۹۰، اپریل ۱۹۹۰، جولائی ۱۹۹۰،

جنوری ۱۹۹۱، اپریل ۱۹۹۱

10—The Islamic Revolution in Iran Edited by Eqbal Ahmed
Vanguared Lahore Jan 1980

اردو:

۱- تاریخ انقلاب اسلامی ایران، علی شریعتی، دہلی، پیپلز پبلشرز، ۱۹۷۹ء

۲- کشف الحجاب، علی شریعتی، دہلی، پیپلز پبلشرز، ۱۹۷۹ء

۳- ایران میں انقلاب اسلامی، علی شریعتی، دہلی، پیپلز پبلشرز، ۱۹۷۹ء

مجلہ اسلامیات، اقبال فاؤنڈیشن، لاہور، ۱۹۸۰ء

فارسی:

۱- نشر و اشاعت انقلاب اسلامی، علی شریعتی، دہلی، پیپلز پبلشرز، ۱۹۷۹ء

۲- نصابہ انقلاب اسلامی، علی شریعتی، دہلی، پیپلز پبلشرز، ۱۹۷۹ء

۳- کل انقلاب، علی شریعتی، دہلی، پیپلز پبلشرز، ۱۹۷۹ء

۴- خیابان اکبر، علی شریعتی، دہلی، پیپلز پبلشرز، ۱۹۷۹ء

سال ہفتہ

مروج اسلام

در "ایران صغیر"

احوال و آثار

میر سید علی ہمدانی

بہ انضمام

رسالہ ہمدانیہ

تالیف

دکتر پرویز اذکاتی

کتاب هایی که برای معرفی دریافت شد

۱۱- اردو انیسو مجلہ، پوسٹ بکس نمبر ۲۳۳۲، اسلام آباد، ۱۹۷۱ء

فارسی:

- ۱- احوال و آثار میر سید علی ہمدانی (رح)، تالیف دکتر پرویز اذکانی، انتشارات بو علی سینا با همکاری شرکت انتشارت مسلم، ہمدان.

اردو:

- ۱- تاریخ بلتستان، مؤلف غلام حسن سہروردی نور بخشی، ویری ناگ پبلشرز، میرپور آزاد کشمیر.
- ۲- کشف الحقایق، از میر سید محمد نور بخش (رح) ترجمہ غلام حسن حسنو، ندوۃ اسلامیہ صوفیہ نور بخشیہ پاکستان.
- ۳- ایران میں دس دن، از حافظ محمد ظہور الحق ظہور، مکتبہ انوار

مجلہ هایی که برای معرفی دریافت شد

فارسی:

- ۱- نشر دانش، خیابان دکتر بهشتی، خیابان پارک، شماره ۷۵-تهران، سال، دوازدهم، شماره ۵، مرداد و شهریور ۱۳۷۱ء
- ۲- نمایه، تهران، خیابان ولی عصر، نبش خیابان فاطمی ساختمان، سال دوم، شماره ۴، مرداد ۱۳۷۱ء
- ۳- گل آقا، هفت نامہ، سال سوم، شماره ۱۰، ۱۴ خرداد ۱۳۷۱ء
- ۴- خیلواکی، پست بکس شماره ۸۶۷، پیشاور یونیورسٹی، پیشاور سال ہفتم،

شماره ۳، ۱۳۷۱ ه. ش. فہرستہ رسائل و رسائلہ بالتح

اردو:

- ۱- دستگیر، فصلنامہ، پوسٹ بکس نمبر ۱۹۷، کوئٹہ، ج/۳، ش/۳-۲
- جولائی تا ستمبر ۱۹۹۲ م
- ۲- سب رس، ماہنامہ، ایوان اردو، پنجہ گٹہ روڈ، حیدرآباد (ہند)۔
ج/۵۶، ش/۱۱۱، اکتوبر، نومبر ۱۹۹۲ م
- ۳- آموزگار، ماہنامہ، کاشانہ سہیل، ۲۷ بھوانی پیٹھ - جلگاوان (ہند)
اکتوبر ۱۹۹۲ م
- ۴- نئی قیادت، ہفت روزہ، پوسٹ بکس نمبر ۲۴۸۴ - ناظم آباد
کراچی، ج/۳، ش/۲۹، ۳۰ دسمبر ۱۹۹۲ م
- ۵- عظمت، ہفت روزہ، C-۴۰۰ المنصورہ، سانگھڑ، ج/۱، ش/۶-۵
- ۱۹-۲۵ ستمبر ۱۹۹۲ م
- ۶- انجمن وظیفہ، ماہنامہ ۱۷-لیک روڈ پرانی انارکلی، لاہور، ج/۲۷،
ش/۵، جنوری ۱۹۹۳ م
- ۷- معارف، ماہنامہ، دارالمصنفین، شبلی اکادمی، اعظم گڑھ (ہند)۔
ج/۱۵۱، جنوری ۱۹۹۳ م
- ۸- مشعل، ادبی مجلہ، گورنمنٹ میونسپل ڈگری کالج، ٹوبہ ٹیک سنگھ
- ۹- سبیل ہدایت، ماہنامہ، بزم ندای مسلم پاکستان ۳/۸-بی-۱-
ٹاؤن شپ، لاہور، ج/۳، ش/۱، نومبر ۱۹۹۲ م
- ۱۰- العلم، فصلنامہ، ۱-جے، ۴۵/۱۰، ناظم آباد، کراچی۔

ج/۴۲، ش/۲، جولائی تا ستمبر ۱۹۹۲م

۱۱- اردو ادب، ماہنامہ، پوسٹ بکس نمبر ۲۶۳۳، اسلام آباد،

ج/۱، ش/۱، فروری ۱۹۹۳م

۱۲- مصباح القرآن، ماہنامہ، ۱۰-گنگارام بلڈنگ شاہراہ قائداعظم

لاہور، ج/۴، ش/۱۲، فروری ۱۹۹۳م

۱۳- احقاق الحق، ماہنامہ، مرکز تحقیقات اسلامیہ، جناح سٹریٹ،

بلاک ۲۰ سرگودھا، ج/۴، ش/۸، جنوری، فروری ۱۹۹۳م

۱۴- پیام عمل، ماہنامہ، محافظ پلازہ-۲۸ نیو انارکلی-لاہور،

ج/۲۴، ش/۱۱، جنوری ۱۹۹۳م

۱۵- شمس و قمر، ماہنامہ، ۲۵۸، شاہ فیصل کالونی- حیدرآباد،

ج/۲، ش/۶۰، جنوری ۱۹۹۳م

۱۶- طلوع افکار، ماہنامہ، ایچ/۲۸، رضویہ سوسائٹی- کراچی

ج/۲۳، ش/۹، اکتوبر ۱۹۹۲م

۱۷- الفجر، ماہنامہ، پوسٹ بکس نمبر ۲۴۸۲-کراچی

ج/۴، ش/۵، جنوری ۱۹۹۳م

۱۸- اخبار اردو، ماہنامہ، مقتدرہ قومی زبان، شمائلہ اعوان پلازہ،

بلیو ایریا، اسلام آباد، ج/۱۰، ش/۱، جنوری، فروری ۱۹۹۳م

۱۹- ہومیوپیتھی، ماہنامہ، جی/۲۰، لیاقت روڈ - راولپنڈی

ج/۱۰، ش/۱، جنوری ۱۹۹۳م

۲۰- ویژن، فصلنامہ، اقبال - شریعتی فاؤنڈیشن - لاہور

ج/۲، ش/۲، جنوری ۱۹۹۳م

۲۱- الثقافة الاسلامیة، جمادی الاول - جمادی الثانیة ۱۴۱۳ھ

۲۲- اورینٹل کالج میگزین، فصلنامہ، اورینٹل کالج،

پنجاب یونیورسٹی، لاہور، ج/۶۵، ش/۱، ۲

- ۲۲- المبلغ، ماهنامه، محمدیه پبلیکیشنز، دارالعلوم محمدیه، سرگودھا، ج/۴۰، ش/۳، ۱۱-۱۱-۱۱
- ۲۴- درویش، ماهنامه، ۵۴ عبدالکریم روڈ، (قلعہ گوجر سنگھ) لاہور، ج/۵، ش/۲، ۲۱-۲۱-۲۱
- ۲۵- خیرالعمل، ماهنامه، ضمیمہ اسلام اکیڈمی، ۶۶ قاسم روڈ، ۲۵-۲۵-۲۵
- نیو سمن آباد، لاہور، ج/۱۵، ش/۶، ۲۵-۲۵-۲۵
- ۲۶- الامیر، ماهنامه، کارنر ہاؤس، پریڈی اسٹریٹ صدر، کراچی، ۷۴۴۰۰، ج/۸۷، ش/۱، ۲۵-۲۵-۲۵
- ۲۷- اکرام المشایخ، فصلنامه، خانقاہ عالیہ چشتیہ، ڈیرہ نواب صاحب، ضلع بہاول پور، ج/۴، ش/۴، ۸۵۷، ۲۵-۲۵-۲۵

ENGLISH:

- 1- Vision Iqbal-Shariati Foundation, Lahore, Vol.4, Issue2, January-1993.
- 2- Journal of the Research Society of Pakistan, University of the Punjab, Vol.xxx No.1, January-1993.
- 3- Hamdard-Islamicus, Hamdard Foundation Pakistan, Vol.xv, No.3, January-1993.
- 4- ...
- 5- ...
- 6- ...
- 7- ...
- 8- ...
- 9- ...
- 10- ...

مقالاتی کہ برای دانش دریافت شد

فارسی

- ۱- خدمات دانشوران پهلوانی شریف
- ۲- خلاصۃ المناقب
- ۳- اقبال در نظر ملت ایران
- ۴- فیضان روح خواجه حافظ بہ عارفان
- ۵- آراء و نظریات کلامی شیخ طوسی
- ۶- هندوستان در آئینہ ہوف کور
- محمد سعید احمد شمسی - پتنہ
- دکتر سیدہ اشرف ظفر - فیصل آباد
- دکتر سلطان الطاف علی - کویتہ
- سید محمد طلحہ برق رضوی - آرہ ہند
- دکتر محمود قاضل (بزدی مطلق) - مشہد
- اختر حسین - دہلی

اردو

- ۱- امجد حیدر آبادی
- ۲- شاعری کے عناصر اربعہ
- ۳- وفات استاد براؤن
- ۴- مولانا افضل
- اکبر الدین صدیقی - حیدر آباد دکن
- محب عارفی - کراچی
- فزونہ، مترجم ابو سعد جلیلی - کراچی
- کنور نوید جمیل - حیدر آباد

English:

- 1- Towards understanding Firdausi Akhtar Husain
 - 2- A Persian Scholar of Bengal Umme Salma
- Abul Maali Abdur Rauf

درست نامه دانش شماره ۳۱ لقمه

صفحه	سطر	درست
۱۳	۸	چهار
۲۷	۵	دریابد
۵۰	۱۱	جز داور
۹۲	۷	میں
۱۲۳	۱۴	صمیم
۱۴۷	۲	خواست
۱۵۴	۲	
۱۷۱	۱	مخطوطے
۱۷۷	۴	جسے
۱۷۷	۱۲	انہیں

English:

- 1- Towards understanding Fintazi Akhtar Husain
 - 2- A Persian Scholar of Bengal Ummir Salma
- Abul Mubli Akbar Khan

Teachings of Hazrat Ali

Hazrat Ali was regarded as a living encyclopaedia, as knowledge personified, drawing his learning from the Holy Prophet but in reality direct from God. Thus Ali's knowledge was of divine origin. He was sent by God specifically to enlighten the world. His teachings were the same as those of Islam. Infact he was a great missionary of the religion of Islam. His comentaries his theological speculations, ceremonial prayers, his sayings, his pronouncements on social laws and etlics all were iaken from Quaran and Sunnah.

The Holy Prophet used to say, "If I am the city of knowledge, verily Ali is the gate by which people can inter that city". On another occasion the Prophet said, "Wisdom and knowledge have been divided into ten parts one part being given to the entire world while Ali possesses the other nine".

Hazrat Ali used to say that the Holy Prophet never failed to answer his questions and that, if he remained silent, the Prophet used to insist on his entering into a dialogue. On one occasion at the gathering of muhajir and Ansars Hazrat Ali said, "My inner self is so full of knowledge that it is bursting forth to illumine others. Alas, there are few who could derive benefit from it. o ye men! Ask me any problems now, before death overtakes me. This is the knowledge which the Holy Prophet P.B.U.H. has imparted to me by his tongue from my infancy".

* * * * *

ceremonial pomp to lead the Eid Prayers. But they were disappointed to see Hazrat Ali appearing in his usual long shirt full of patches.

It was the cardinal principle of Ali's administration that the ruler should adopt a standard of life equal to that of the humblest subject in the realm. He sincerely believed that the real greatness of a ruler did not consist in wearing rich and costly attire but in relieving the distress of the suffering subjects. The public treasury was meant to meet not the extravagant demands of a ruler's vanity but the needs of the downtrodden people to feed the starving population and to clothe the naked.

When Hazrat Ali appointed Malike-Ashtar as the Governor of Egypt, he issued to him a letter of appointment which contained a full code of administrative instructions unequalled by any other royal charter even in this age of enlightenment and culture. He wrote to the governor of Basra, Ibne Hanif: It has come to my knowledge that you attended a feast and were entertained to a variety of rich dishes. I had never expected that you would consent to accept the invitation of those people who keep the poor and the needy far away from their dining tables and invite only the richer.

This was Ali's real conception of the Caliphate, namely that the Caliph or Ruler should share the miseries and sorrows, the distress and afflictions of his subjects.

The Caliph should always be in a position to guide his followers in all circumstances through his teachings to the cherished goal. * * * * *

By: Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

HAZRAT ALI AS A GREAT MUSLIM CALIPH.

When he was called to the helm of the Muslim common wealth, his first action assuming responsibility as a caliph was to dismiss all corrupt governors and state officers who had fastened upon the provinces like famished leeches, heaping of wealth by name of pitiless exploitation. This made the blood suckers of the poor his better enemies.

Many a bold and seasoned reformer would have been afraid to tread on this path and would have deemed expedient to seek out ways and means of convenient compromises. But Hazrat Ali did not believe in dishonest diplomacy. He thought more of the wretched plight of the humble subjects of the state suffering under the yoke of the corrupt governors and he considered his first duty to eradicate abuse and corruption from Public services.

Both by example and precept Hazrat Ali proved himself to be a God fearing administrator. Although appointed to the highest office of the state, he regarded himself as a trustee of the nation. he lived in a humble hut. During his tenure of office, he introduced simplicity in every branch of life and also in every department of the govt.

it was the day of Idul Fitr and all Muslims clad in their best garments, assembled in the great mosque of Kufa. They were expecting the caliph to appear with

not escape himself from this frenzy. He says:

این سر و کدام ست که در باغ روان شد

وین مرغ چه نام ست که از طرف چمن خاست

"What is the cypress that does stroll so stately in the glade.

And what the bird that flew away without a bargain made."

How about the ruddy and blossomed cheeks of the sweet heart?

Shelley and Keats despite their intense romantic poetry could not give the ideas given by Khvaju - He says:

شگوفه بپر تماشای باغ عارض دوست

سر از دریچه چوبین شاخ بر می کرد

"The bud to view the lissom face of one that I do love

Did from the alcove of the branch peer down from up above."

Khvaju is a mirror reflecting the reflexes of mystical, universal and romantic life in a lucid, fragile, lyrical and sweet style. Though he spent the major part of his life in Shiraz and is buried in "Allah-o-Akbar garden" the walking place of Hafiz, yet he is alive in the hearts of all lovers of Persian poetry everywhere.

* * * * *

"The secret I do speak to thee
with out a word spoken.
with thee I follow up path
That is without a trace.

همه پرتو و تو شمعى همه عنصر و تو رو حى
همه قطره و تو بحرى همه گوهر و تو کانى^۱
" Shadows do linger round your light
All concrete stay, you are in flight.
All are drops - You the Oceans' might
All jewels are of your worth's right. "

The anguish and pathos of separation in love is quite customary in our poetic tradition. Khvaju also burns in these flames and cries out :

در دیده مرا حسرت رخسار تو تا کی
در سینه مرا آتش هجران تو تا چند
" Till when to see Thy face I will be in travail?
Within my bosom uptill when will anguish yet avail? "

ناچار چو شد بنده عرفان تو خواجو
چون گردن طاعت نهند پیش خداوند
" Khvaju has chosen thee to be his liege ever on earth.

As such before his lord also his head he keeps in dearth."
In the true flux of romance he sells his life and is ready to die to be infused by a new spirit by his beloved. He says:

پیش آن لعبت عیسی نفس از غایت شوق
جان بداریم و تمنای دم او کردیم
" With the frenzy of my love the Resurrectors' touch
I do pine for and this does bestow me with life much ".

The gait and physical beauty of damsels have always been the source of gravitation and elevation for poets. Khvaju also could

These couplets clearly show his attitude of abstinence from the material gains and physical pleasure of this vile world.

The second important idea in his poetry is his cosmopolitanic, universal and humane approach which is the kernel and crux of the mystical teachings. About his liberalism and universalism he says:

گر شدیم از باده بدنام جهان تدبیر چیست

هم چنین رفت است از روز ازل تقدیر ما

"What can be done if we have been damned in the whole world for our drunkenness ? From the dawn of eternity it has been declared as our fate "

'Badeh ' or wine becomes the third important trait of his poetry. Like Umar Khayyam and Hafiz "Rindi-O-Sarmasti " makes him liberal and ecstatic. This poetic mood makes him bold to condemn the monarchic powers of the cruel and callous kings and how beautifully he expresses his views about the monarchs. He says:

خواجو چه عجب باشد ارت کس نشناسد

شاهان جهان دارگدا را نشناسند

" Khvaju if none recognizes you, then what ! the kings who are the lords of the world do not recognise the beggar "

In this couplet he gives us the message of revolt and believes in self - cognisance like a poet and mystic believing the farcical recognition even by the callous kings.

The fourth characteristic of his poetry is his deep devotion for beauty and love like a romantic poet he is bewitched and fascinated by the flow and grace of beauty. He says:

زتو باتو راز گویم بزبان بی زبانی

به تو از تو راه جویم به نشان بی نشانی

Nizami. The subject matter of the other two Mathnavis Kamal Nameh and Gohar Nameh is mystical and didactical.

In Qasida Khvaju followed the style of Khaqani, Anwari and Zaheer Faryabi. His Mathnavis are based on traditional patterns of love and mysticism. But his creative and revolutionary spirit needed an other flexible and effective genre. Hence he tried his hand at Ghazal. His scholarly ideas gave new life and spirit to Persian Ghazal. The blend of his philosophical and romantic poetry makes him distinct in the firmament of Persian poets. After reading his Ghazals we find that there are four salient features which take him to the zenith of grand literature and those are the mortality of life; universalism, ecstasy and romance. About the mortality of life like all Sufi poets he has written with deep touch.

Let us go through a few couplets of a Ghazal of Khvaju whose style was also copied by Hafiz and see the mortality of life and indifference of a Sufi from the sham pleasures and shows of this world. He says:

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است

بلکه آنست سلیمان که ز ملک آزاد است

" Before the seers, the state of Solomon is like wind. The one free from the Lust of state is the real Solomon."

آنکه گویند بر آب نهاد است جهان

مثنوای خواجه که چون درنگری برباد است

" The people who claim that the earth stands on water. Do not listen to them. It is lurking in the air, O friend "

دل درین پیره زن عشوه گر دهر مبند

که عروسی است که در عقد بسی داماد است

" Do not get involved in the love of this coquettish old lady. She is like a bride having numerous husbands "

imitating Khvaju's couplets. He thinks that the couplets of Khvaju are superior in style and meanings to those written by Hafiz in imitation. Suppose Khvaju says:

منزل ادیار قرین است چه دوزخ چه بهشت

سجده ای گر به نیاز است چه مسجد چه کنشت

" If the abode is near to Beloved, then what is Hell and what is Heaven: If prostration is with humility then why to care for mosque or church "

On the other hand Hafiz says:

همه کس طالب یاراند چه هشیار چه مست

همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

" All are desirous of Beloved - whether sage or lunatic: - Every place is the House of love - whether Mosque or Church "

Shibli says that the mention of humble prostration has made the couplet of Khvaju superior and grand. He has quoted several couplets and proved the excellence and superiority of Khvaju to Khawaja.

Khvaju has used some Arabic lines in his verses and Hafiz has imitated him in this regard. Overall Khvaju has left one Dewan and five Mathnavis. The Mathnavi " Homa and Hamayun " is a love story with historical background. In the preface of this Mathnavi he has praised sultan Abu Saeed and his minister Ghayasuddin. This Mathnavi has been written under the influence of Firdausi and Nizami.

Gul-e-Norooz is based on traditional love pattern and is dedicated to Tajuddin Iraqi. It is written on the pattern of " Khusrow and Shereen " of Nizami. The third Mathnavi " Rozatul Anwar " has been written in the style of Makhzan-e-Asrar of

The first couplet of that famous Ghazal is:

خوبرویان جفا پیشه وفا نیز کنند

بکسان درد فرستند و دوا نیز کنند

"The cruel sweet hearts also keep their vows. When they tease some one they do remedy as well".

The mention of Khvaju and Khawaja (Hafiz) is imperative and unavoidable. It was very strange that the man who influenced the style and mind of Hafiz and was himself a great poet is mostly mentioned in the books and chapters written on Hafiz. Of course, Hafiz has no parallel in Ghazal, but the due share of Khvaju must go to him. There are several couplets of Hafiz which reflect Khvaju's impact on Hafiz. About Hafiz Dr. A.J. Arberry in his book " Classical Persian literature " opines: " Hafiz " spiritual greatness and mental power proceeded from that mystical consciousness which in him attained perfection. That path of life of which sanai, Attar, Jalalud-Din and Saadi had spoken each in turn and in his own way, was by the Hafiz described in language that pumbs the depths of feeling and soars to the heights of expression ".

After admitting the mystical and lyrical excellence and sublimity of Hafiz, Dr. Arberry acknowledges the influence of Khvaju on Hafiz in the following way:

" While conceding the particularly strong influence which the work of Khvaju exercised on the development of Hafiz - so strong that some critic have called Hafiz as Khvaju's pupil ".

Mirza Maqbool Beg Badakshani in " Adab Nameh-e-Iran " has also acknowledged the impact of Khvaju on Khawaja. Shibli Nomani in the second volume of " Sherul Ajam " writes that when Hafiz started composing poetry he copied the style of Khvaju. Shibli ranks Hafiz superior to Khvaju but criticises Hafiz for his

چراغ دل از دانش افروختم
"I have lit the lamp of heart by intellect".

It is highly tragic that the majority of the Eastern poets lack intellectual colour in their poetry. It is either romantic or mystical. Surely, we find a few revolutionary and philosophical poets whose intellectual beams have vanquished the shadows of ignorance from our society, but unfortunately the number of such intellectual giants is very limited. Khvaju's intellect was replete with spiritual sublimity.

Plato laid more stress on intuition and Aristotle emphasized the importance of intellect. Khvaju seems drinking from both the sources of knowledge, intuition and intellect. Rumi and Iqbal can be the best representatives of intellect-cum-intuitive semblance. The amalgamation of intellect and intuition made Khvaju mystic poet. He sank into thought and spiritual elevation in a way that he was able to gather from the worth of his mystical predecessors. Khvaju's inclination towards sufism brought him to the doors of Abu Ishaq Kazerooni and Semnani- the great Sufies of his time.

Sufism is a higher plane of thought that synchronises with a motivation almost soulful. The soul in man is a god-head in him that pacifies, rarifies and ennobles the whole approach of man for his salvation. Self-salvation is a mystic attainment and this attainment we see in the rapport of Khvaju Kirmani. His age was borrowed from the saintly guidance of Abu Ishaq and Hazrat Semnani. Saadi's Gulistan, Bostan and Diwan is full of the mystical, political, social, religious and moral lessons which greatly influenced the personality of Khvaju. He was under "such a spell of" of Saadi that a critic like Dr. Zabih Ullah Safa in his "Ghanj-e-Sokhan" has misquoted a Ghazal of Saadi in the name of Khvaju.

saw such a difficult life that migrating to Baghdad and Shiraz he picked up the jewels of mendicancy. Like Saadi he was a man who travelled much seeing the ups and downs of mortal life. He developed a mode of thinking which later on he bestowed to his melliflous muse. The greatest power of appreciation that arose in the mind of Khvaju Kirmani was an intense and thorough Knowledge of the script of the Quran. He sank into the glory, grace, spirit and elevation of this greatest miracle of Earth and synchronising it with his erudition of Arab literature was able to create a spiritual pattern of such elevated mysticism and speculation that he remains through the worth and power of his poetry as a great poet. It has been rightly said by Hafiz:

استاد غزل سعدی است پیش همه کس اما

دارد سخن حافظ طرز و روش خواجه

" Amongst all Saadi is the master of Ghazal but Hafiz possesses the style of Khvaju ".

The overt and invert modes of thought were constantly in the values of our poet. As such, a wonder of poetic imagery and concrete reality both meet in Khvaju. He had a feeling for the touch of melody and was a keen student of the various schools of music. The touch of music in his work is melliflous and lyrical. Poetry as defined by Wordsworth is a spontaneous overflow of powerful feelings. This is fully reflected in his poetry.

In the sub-continent Mirza Ghalib and Mirza Bedil are considered reflective and intellectual poets. Their far-fetched metaphors, similis and conceits exhibit the profundity and maturity of their minds. Khvaju of Kirman opened the vistas of reflective poetry through the intesity of his romantic poetry is beyond any doubt. He at a place says:

THE IDEAS OF KHVAJU

Prof: Maqsood Jafri

Rawalpindi

In Hafiz Nameh Bahauddin Khurram Shahi writes:-

"Abdul Ata Kamaluddin Mehmud Known as Khvaju-ye-Kirman is a great poet of the 8th Century who wrote Qasidah, Mathnavi and Ghazal " Dr. Zabih Ullah Safa in his book " History of Literature in Iran ", writes:-

Khvaju was associated with Firqa-e-Murshadia, and was the follower of Sheikh Abu Ishaq Kazerooni. His Surname was Khvaju which he maintained in all his poetry ".

Khvaju has written nearly about forty four thousand couplets besides prose writings. Before him the name of Imami Hiravi Kirmani is also well known in the literary circles of Kirman as he was an established poet of Ghazal and Qasidah. Like the majority of the traditional poets he also praised his contemporary rulers and swam on the surging ripples of romance and sufism. Khvaju shines distinctly in the galaxy of his contemporaries for his unique and novel style, idiom and ideas. He was a man who was bestowed with an absolute chrome of perception. With this perception he was able to imbue the Ghazal of the orient with thought so resolute and sure that the Ghazal took on a genre all its own. He was a man not to forget the effect of Saadi, the Chief of oriental didacticism, a flavour of so much worth that the coming ages remember him with a homage pure and devout.

Born at Kirman at 735 Hijra, he saw a very hard and tough childhood. His youth was enclasped in the palms of penury. He

is known to have brought with him a number of artisans and workers who introduced in Kashmir the arts of carpet weaving, rug making, paper machine and wood carving. These crafts are similar to those that are now in practice in Central Asia. Their introduction led to the equalisation of the industrial profession of the Kashmiris with those of the people of Central Asia.

Thus, Shah-i-Hamadan bequeathed to the people of Kashmir not only Sufistic way of Islamic culture but also socio-economic values that bonded the Kashmiris with Central Asia. The political ethics was to raise the standard of government and bring about an understanding between the people and the rulers. It is to Shah-i-Hamadan that the people of Kashmir today owe a great debt for regenerating them into a new life that characterises Kashmir today.

in the world and after realisation he has to remould his life for a better ethical approach to human activity. It is this kind of human activity that was encouraged in the world views of the time of Amir Timur. It is under the influence of this Sufistic Islam that the new Islamic culture of Central Asia took its form in the Timurid period.

Under the influence of such a Sufistic Islam, new developments took place in the succeeding periods, the influence of which spread throughout the Islamic world. The Islamic culture of Pakistan, or as matter of fact, of the whole of South Asia, is deeply related to the Sufistic Islam of Central Asia. Sayyid Ali Hamadani was the harbinger of this type of Islam in Kashmir.

On the other hand, his political ethics included the training and education of the princes and he laid great stress on the duties and responsibilities of the king towards the people. He condemned oppression and injustice and gave admonition to the rulers for the administration of justice. To him all people, Muslims and non-Muslims, have a right to justice from the rulers. At the same time they were instructed to meet with the learned and the religious scholars.

All what we find in his writings dealt with the practical wisdom for the smooth running of the State. He laid great stress both on the spiritual purification of the heart and on the attainment of worldly wisdom for good administration. He has given a long list of the rights of the people, the fulfilment of which was the duty of the ruler.

At the same time, the economic aspects of the state and the people were not neglected by Amir Kabir. He

humane policy of state-craft. Finally, by introducing many arts and crafts of Central Asia he provided a new industrial base to the life of the common man. Kashmir woke up to a new taste of life and emerged with a new cultural consciousness that has welded Kashmiris to one Islamic brotherhood and inspired them hereafter to turn their eyes to that source of inspiration in Central Asia that has instilled into them a new sense of permanent linkage.

The first principle of Sufism is the new way of Islamic spiritual life for the regeneration of humanity from intimate association with materialistic world to a higher sense of religious experience, which can bind man to man, establish devotional attachment with God and make him attain the ultimate blessedness. The Sufistic way of life is not an escape from the world nor is Sufism, as practised by the Muslims, derived from philosophy other than that of Islam.

It is completely wrong to say that the Sufistic teaching of the medieval period demoralised the active spirit of the Muslims. This is modern propaganda concocted by those who do not believe in the process of regeneration of the Muslim world. Sufism is a new concept of religious understanding and associated with mysticism, it gave a new perception of human life a broad view of mankind filled with love and understanding for others a view that transcends materialistic approach to this world but does not completely renounce the world.

It is an active way of life to transform oneself from humdrum attachments to a higher sense of moral and affectionate work, in which man discovers his real self. Man grows in his inner realisation of his real place

real life of the people which lasted for twentyone years.

It can also be said to be educational wanderings when Sayyid Ali Hamadani not only mastered Muslim theology but also got an insight into political ethics. And then he started on his mission of bringing people round to his perception of spiritual regeneration, infusing into them a broadminded religious concept and preparing them for a moral behaviour free from prejudices, class distinction and religious fanaticism.

For the next twenty years he was busy in preaching and teaching in Hamadan and Khuttlan (modern Kulab in Tajikistan). It was in the time of the Kashmiri Sultan Qutbuddin (1379-89) that the Sayyid paid a visit to Kashmir for the first time. He was destined to exercise the most direct influence on the society and culture of Kashmir. He was not the first to bring Islam into Kashmir because Islam had already penetrated this part long before the time of Amir Kabir.

However, real credit goes to this saint for transforming Kashmir into a new cultural state, by which the people and the state were intimately linked with the cultural style of the people of Central Asia. The old face of Kashmir completely changed. The Muslims and Hindus alike were directed towards a new way of life that has characterised Kashmir hereafter as a truly Islamic cultural state. By his sufistic teaching he infused a new pattern of Islamic living standard.

By putting his ideas of political ethics in his memorable work *Zakhirat-ul-Muluk* he presented a

further ripened into a brilliant form that was unparalleled in the medieval world.

Amir Timur himself gave the lead by supporting many artists, architects, poets and scholars, by patronising large number of Muslim saints, by building numerous mosques, mausolea and madrassahs, and by creating a spiritual atmosphere for the propagation of Nakashibandi order from Bokhara, Yasawi order from Turkestan, Kubriya order from Khwarizm and many others of the kind in different parts of Asia.

There were other Sufi Saints, Shaikhs and Darweshas who wandered on their own to spread the message of new spiritual revival. Among this last category of men comes Sayyid Ali Hamadani, also known as Amir Kabir, Ali Sani and Shah-i-Hamadan.

The Amir Kabir was a Husaini Sayyid, seventeenth in descent from Hazrat Ali, and was the son of Sayyid Shihabuddin and grand son of Mir Sayyid Mohammad Al-Hasani of Hamadan. After completing his early education at home he became a disciple of Shaikh Sharafudding Mazdaqani, whose influence in his life was greatest. He developed a tolerant attitude of humanistic Islam far above sectarianism and suffused with the message of Sufistic mysticism, deep human love and broad mindedness of spirit.

It is this character of the man that persuaded him to renounce the comfortable princely home at Hamadan and in accordance with the advice of his teacher he chose the life of a wanderer through Muslim countries to make himself familiar with the practical conduct of men. It was a familiarity with the

By: Professor Emeritus
Dr. Ahmad Hasan Dani
Quaid -e-Azam University
Islamabad.

SAYYID ALI HAMADANI SHAH-I-HAMADAN

Sayyid Ali Hamadani ranks among those Muslim mystic saints of fourteenth century A.D. who devoted their whole life for transforming wartorn Asia from the age of conflict into a new world of spiritual regeneration that remained a source of inspiration for the succeeding generations of men of letters, poets, artists, kings and their ministers. While thirteenth century was the age of great mystic poets, such as Jalaluddin Rumi, and of the brave Shaikh as Najmuddin Kubra, it was an age marked by political upheaval resulting from the conquest of the Mongols, led by Changiz Khan.

Never before Muslim power was so low and there appeared such an uncertain atmosphere for the peaceful promotion of Islamic values. But the descendants of the same Mongols in the fourteenth century A.D were well settled in Central Asia, mingled with the Turkic tribes to give rise to new ethnic formations, and made a bid for a new political order as a settled empire under Amir Timur. The Amir inaugurated a new age that was surcharged with regenerated Islamic trends. Though the empire of the Timurids was short-lived, still the intellectual and spiritual base that was derived from the integration of Turko-Iranian civilisation got strengthened and

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
210149/210204

DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

WINTER, 1993
(SL. NO. 32)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent

